مجموعه آثار ٦٤

سیری در معارف اسلامی (۵)



معرفت دینی

متن سخنرانی های استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

معرفت (دینی) در اسلام: مجموعه سخنرانیهای استاد حسین انصاریان

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معرفت (دینی) در اسلام: مجموعه سخنرانیهای استاد حسین انصاریان

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور:معرفت در اسلام: مجموعه سخنرانیهای استاد حسین انصاریان.

مشخصات نشر:قم: دارالعرفان، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری:۳۹۹ص.

فروست:سیری در معارف اسلامی؛ ۵. مجموعه آثار؛ ۶۴.

شابک:۴۰۰۰۰ ریال: شومیز: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۷-۶ ؛ ۵۵۰۰۰ ریال (گالینگور)

وضعیت فهرست نویسی:فاپا (برونسپاری)

یادداشت:نمایه.

یادداشت:کتابنامه: [۳۷۷] - ۳۷۸.

موضوع:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

موضوع:اخلاق اسلامی -- مقاله ها و خطابه ها

موضوع:شناخت (فلسفه اسلامی)

رده بندی کنگره:BP۱۰/۵/الف۸۲م۷ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی:۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی:۱۸۴۵۵۸۱

ص :۱

سخن ناشر

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این

اقیانوس بیکران معرفت اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت، علیهم السلام، را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده اند، عباد الله را به مصداق کریم «ادع الی سبیل ربک بالحکمهٔ والموعظهٔ الحسنهٔ»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مد ظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می باشد که به منظور

پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است- ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله، علیهم السلام، شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود پنجمین اثر از این مجموعه سترگ، و در بر دارنده ۲۰ گفتار در باب معرفت است که مربوط به سخنرانی های استاد در دهه اول محرم ۱۳۸۳ در حسینیه همدانیهای تهران، دهه اول جمادی الاول ۱۳۸۴ در مسجد جامع سمنان، و دهه اول شعبان ۱۳۸۶ در حسینیه قائم اصفهان است. این مکتوب، علاوه بر در بر داشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

ذکر نام مستقل برای هر بحث. (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مد نظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)

مجموعه متنوع فهرست ها و ...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت، علیهم السلام، و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم. هم چنین، از هیئت مدیره محترم مرکز و پژوهشگران و ویراستاران موسسه نگارش و ویرایش، به ویژه جناب آقای محسن باغبانی، که تولید و آماده سازی این اثر را بر عهده داشتند، و دیگر عزیزانی که در نشر این اثر یاری رساندند، کمال تشکر را داریم. ولله الحمد.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

صفحه مقدمه :۱

پیش گفتار مولف

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمومنان، علیه السلام، ادای این تکلیف الهی را به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق، علیهما السلام، نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند. عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال ۱۳۸۷ هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ طوسی، علامه محمد باقر مجلسی، و شیخ جعفر شوشتری و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سید علی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی حصه ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و... با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و

محرم و صفر به منبر می رفتند و از این طریق دِین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده ام، براساس وظیفه ای که احساس می کردم رو به جانب تبلیغ و تالیف آوردم و، در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

موسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت، علیهم السلام، کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی ها به صورت مکتوب در آید تا در اختیار طلاب حوزه ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاـ حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، بخصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

۱– دشمن شناسی : نخستین گام معرفت

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

بحث معرفت در اسلام از مباحث درازدامنی است که نیازمند به تحقیق و تحلیل و تبیین طولانی است. این بحث ابعاد و سطوح مختلفی دارد که پرداختن به همه آن ها در این مقال کوتاه ممکن نیست، اما بی شک یکی از مهم ترین بحث های آن - در ذیل بحث معرفت نفس- شناخت دشمنان انسان است که مانع رسیدن او به جایگاه والایش در آفرینش می شود. از این رو، در این گفتارها به بررسی دشمنان چندگانه انسان در مسیر رشد و تعالی او پرداخته می شود.

انسان دشمنانی دارد که دشمنی ها و کینه توزی هایشان با او پایان ناپذیر است. آن ها از زمانی که خداوند متعال انسان را آفرید به زندگی او پا گذاشتند و هدفشان این بود که بین او و پروردگارش مانع و حجابی ایجاد کنند تا از عنایات و فیوضات الهی محروم شود. این دشمنان را نمی توان با اسلحه های مادی و ظاهری از میدان زندگی دور کرد، بلکه تنها با بهره گیری از ارزش های درونی و لطف و عنایت خداوند می توان

بر آن ها پیروز شـد. قرآن مجیـد، از میان این دشـمنان، بیش از همه به سه دشـمن نظر دارد و مردم را متوجه ویژگی های آنان می کند و خطرات بسیار و زیان ها و خسارت هایی را که به همراه می آورند بیان می کند. هم چنین، قرآن راه مبارزه با آن ها را نشان می دهـد و وعـده می دهـد که اگر کسـی درگیر جنگ با آنان شـد، خداونـد در این میـدان معنوی او را یاری خواهد کرد.

قـوی ترین دشـمنی که خداونـد متعـال در قرآن کریم از آن نـام برده است «هوای نفس» است. در روایـتی قدسـی، خداونـد به موسی بن عمران می فرماید: هیچ چیز همانند هوای نفس با الوهیت من سر جنگ ندارد. (۱)

مفهوم و مصداق هوای نفس

هوای نفس به معنـای مجموعه میل ها و خواسـته های بی مهار است. مصـداق عملی این مفهوم نیز در زمان ما تعریفی است که فرهنـگ غرب از «آزادی» ارائه کرده است. آن ها، از دویست سال پیش تا کنون، نـدای آزادی سـر داده و آن را این طور معنا کرده اند: رها شدن از مجموع قیود اخلاقی، وجدانی و دینی!

آیا این معنای آزادی است؟ هوای نفس درست در پی همین است؛ یعنی می خواهد فرمانروایی تشریعی حق را از میدان حیات ساقط کنـد تا دیگر انسان مقیّـد به هیچ قیدی از جانب پروردگار نباشد و حلال و حرام، احکام، و اخلاق و وجدان، هیچ یک، در زندگی او نقشی نداشته باشند.

یکی از مقامـات ارتش آمریکا روزی گفته بود: ما وقتی در عراق یا افغانسـتان مردم را قطعه قطعه می کنیم، از تماشای این کار لذت می بریم! این ثمره هوای نفس است که انسان از قید وجدان رها شود و در برابر

۱- (۱)) پی نوشت: . دربـاره دشـمنی هوای نفس بـا انسـان آیـات و روایـات فراوانی وجود دارد. از جمله: - یوسف، ۵۳: «وما أبرئ نفسـی إن النفس لأمـارهٔ بـالسوء إلا ما رحم ربی إن ربی غفور رحیم». - نازعات، ۴۱ ۴۰: «وأمـا من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی * فإن الجنهٔ هی المأوی». - نساء، ۱۳۵: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلَی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیّاً أَوْ فَقِیراً فَاللّهُ أَوْلَی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوَی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً». - ص، ۲۶: «یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوَی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ ». - نهـج البلاغه، خطبه ۲۸: «أیهـا الناس إن أخوف ما أخـاف علیکم اثنتان: اتباع الهوی، وطول الأمل. فأما اتباع الهوی فیصـد عن الحق. وأما طول الأمل فینسـی الآخرهٔ»، نیز خطبه ۵۰: «إنما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع وأحکام تبتدع». - عوالی اللئالی، أحسائی، ج ۴، ص ۱۱۸: قال النبی صلی الله علیه وآله: «أعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک»، - امالی، شیخ صدوق، ص ۵۵۳؛ روضهٔ الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۴۲۰: «قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «أفضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه»،

کارهای غیر اخلاقی هیچ گونه نگرانی و دغدغه ای نداشته باشد و دلش برای کسی نسوزد و در برابر حلال و حرام بی تفاوت باشد و آزادی خود را در این بی تفاوتی ها ببیند.

واژه هوی در قرآن

واژه هوی بارها در قرآن مجید آمده است. از آن جا که هوی به فرمانروایی تکوینی دسترسی ندارد، می خواهد بر فرمانروایی تشریعی پروردگار حاکم شود.

یکی از نمونه های فرمانروایی تکوینی حق در وجود ما، ضربان قلب، گردش خون، رشد جسمانی و همه فعالیت های مثبت بدن است. هوای نفس به حریم فرمانروایی تکوینی الهی راهی ندارد تا مثلاً بخواهد قلب را از کار بیندازد، گردش خون را مختل کند یا جلوی رشد بدن و امور جسمانی را بگیرد. از این رو، دشمنی او متوجه فرمانروایی تشریعی حق است. به عبارت ساده تر، هدف هوای نفس تخلیه همه جوانب وجود انسان از دین، تعطیل فرمان های پروردگار، و بی تفاوتی او در برابر عمل صالح و اخلاق حسنه است. این چنین است که انسان از مدار انسانیت خارج می شود و در مدار حیوانیت (و پست تر از آن) قرار می گیرد. خداوند در این باره به پیامبر خویش می فرماید:

«أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ ». (۱)

آیا دیدی آن کسی را که هوای خودش را معبود خود کرده است؟

کلمه «اله» به معنای معبود و موجودی است که عبادت می شود. حال اگر این اله اِلهِ باطل باشد، تمام عبادات انسان باطل می شود و اگر این معبود و اله معبودِ حق باشد، تمام عبادات او صحیح تلقی می گردد. کسی که فرمانروایی معبود حق را از میدان زندگی پاک کرده و فرمانروایی تشریعی پروردگار را تعطیل نموده است هوی را فرمانروای خویش کرده

۱- (۱)) . جاثیه، ۲۳: «أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ وَ أَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلىٰ بَصَرِهِ غِشٰاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ أَ فَلاٰ تَذَكَّرُونَ » . نیز: فرقان، ۴۳: «أَ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً».

و آن را می پرستد؛ چون این دستور هوای نفس است که قید و بندی نداشته باش و پایبند به حلال و حرام و اخلاق و مسائل انسانی نباش.

هم چنین، از این آیه شریفه به زیبایی استفاده می شود که هوای نفس کرسی حکومتش را علیه فرمانروایی تشریعی خدا در وجود انسان می گسترد و اگر انسان او را عبادت کند و تسلیمش شود، رفته رفته از پروردگار جدا می شود و به همه قیود مثبت بی تفاوت می گردد.

زندگی بدون قید معنا ندارد

کسانی که معتقدند نباید هیچ قیدی در زندگی انسان وجود داشته باشد اشتباه می اندیشند، زیرا تمام جهان مقید به قیود است: هر سال مقید به چهار فصل است؛ آبادانی زمین مقیّد به باریدن باران و برف است؛ پدید آمدن شب و روز مقید به گردش زمین به دور خویش است؛ سلامت انسان مقید به این است که مثلاً قلب در هر ثانیه تعداد معینی ضربان داشته باشد یا حرارت بدن ۳۷ درجه باشد یا فشار خون در حدود ۱۱-۱۲ باقی بماند، زیرا اگر حرارت بدن از حدی بالاتر یا پایین تر برود، انسان از بین می رود.

حال که زندگی مادی و سلامت جسمانی انسان تا این حد وابسته به انواع قیدهاست، اگر او بخواهد انسانیت و زندگی معنوی اش محفوظ بماند، باید تابع قیود الهی باشد. اگر این قیدها در کار نباشد، هوای نفس بر انسان مسلط می شود و او را پست تر از حیوان و بدتر از درندگان می کند؛ چنان که خداوند در قرآن می فرماید:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاٰ يَعْقِلُونَ ». (۱)

بدترین موجودات نزد خداوند کران و گنگانی هستند که نمی اندیشند.

پس، کسانی که مقیّد به قید عقل و در پی شنیدن سخن راست و راه راست نیستند، بدترین و شرورترین جنبدگان نزد خدای اند.

۱- (۱)) . انفال، ۲۲: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاٰ يَعْقِلُونَ » ؛ انفال، ۵۵: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ » ؛ مائده، ۶۰ ۵۹: «قُلْ يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْنٰا وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فٰاسِقُونَ * قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللّٰهِ مَنْ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنٰازِيرَ وَ عَبَدَ الطّٰاغُوتَ أُولٰئِكَ شَرٌّ مَكٰاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَوٰاءِ السَّبِيلِ ».

زیان های پیروی از هوای نفس

خداوند در این باره به پیامبر خویش می فرماید:

«وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوٰاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ ». (۱)

اگر از هوای نفس آنان (مشرکان) پیروی کنی، آسمان و زمین به فساد کشیده می شود.

این آیه بسیار مهم است، زیرا خداوند در آن به پیامبر خویش می فرماید: هواپرستان مدینه و مکه می خواهند خواسته های بی پایانشان را به تو تحمیل کنند، لذا نزد تو می آیند و می گویند که ما چنین می خواهیم و چنان نمی خواهیم، و توقع دارند که تو خواسته های آنان را بپذیری و آن گونه که آن ها می خواهند عمل کنی. آگاه باش که اگر از هواپرستان پیروی کنی، زمین و آسمان غرق در فساد می شود!

هواپرستان این پیشنهادها را نه به پیامبر اسلام، که به تمام انبیا می دادند. وقتی اشراف مکه به پیامبر پیشنهاد دادند که از آنان اطاعت کند، سورۀ مبارکۀ کافرون نازل شد و خداوند در آن به پیامبر فرمود: به آنان بگو:

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ ». (۲)

آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم.

چرا خداوند چنین پاسخی داد؟ برای این که هواپرستان اصرار داشتند که پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، از هوای آنان اطاعت کند و برده هوای نفس آن ها شود. (۳)امروزه، بشر همه انواع گناه را تجربه کرده و حتی گروهی در پی آنند که اگر بشود گناهان جدیدی اختراع کنند، ولی گناه دیگری به فکرشان نمی رسد! آن ها این قدر به دنبال گناه رفته اند که انگار دیگر گناه جدیدی وجود ندارد که آن را یافته و به جامعه بشری عرضه کنند. در روزگار ما، جهان پر از ظلم و جور شده است (ملئت ظلما وجورا) (۴) و جایی را

۱- ((۱)) . مؤمنون، ۷۱: «وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوٰاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنٰاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ » .

۲- ((۲)) . کافرون، ۶.

۳- ((۳)) . بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۳۴۰: عن ابن أبی عمیر قال: سأل أبو شاكر أبا جعفر الأحول عن قول الله: «قُلْ يٰا أَيُّهَا الْكٰافِرُونَ * لاٰ أَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ * وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ * وَ لاٰ أَنٰا عٰابِدٌ مٰا عَبَدْتُّمْ * وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ» فهل يتكلم الحكيم بمثل هذا القول ويكرره مرة بعد مرة؟ فلم يكن عند أبی جعفر الأحول فی ذلک جواب، فدخل إلى المدينة فسأل أبا عبد الله عليه السلام عن ذلک فقال: كان سبب نزولها وتكرارها أن قريشا قالت لرسول الله صلى الله عليه وآله: تعبد إلهنا سنة،

ونعبد إلهک سنة وتعبد إلهنا سنة ونعبد إلهک سنة، فأجابهم الله بمثل ما قالوا، فقال فيما قالوا: تعبد إلهنا سنة «قُلْ يٰا أَيُّهَا الْكٰافِرُونَ * لاٰ أَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ » وفيما قالوا: ونعبد إلهک سنة: «وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ» وفيما قالوا: تعبد إلهنا سنة «وَ لاٰ أَنٰا عٰابِدٌ مٰا عَبَدْتُّمْ » وفيما قالوا: ونعبد إلهک سنة «وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ ».

۴- (۴)) . اشاره به رواياتی دارد که آخرالزمان را توصيف می کنند. مثل حديث پيامبر اکرم صلی الله عليه وآله در الرسائل العشر، شيخ طوسی، ص ۹۸: «قول النبی عليه السلام للحسين عليه السلام: «ابنی هذا إمام ابن إمام أخو إمام أبو أئمة تسعة تاسعهم قائمهم يملأ الأرض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا».

نمی توان یافت که سراسر بر مدار عدل باشد! نه یک قاره و کشور، بلکه حتی یک شهر، روستا و بخش را هم نمی توان پیدا کرد که این چنین باشد؛ حتی یک زن و شوهر هم نمی توان یافت که حیاتشان به طور کامل در سیطره عدالت باشد و این نتیجه پیروی از هواست.

آری، هوای نفس زندگی را پر از تجاوز و ظلم می کند و انسان را در همه شئون زندگی، اقتصادی، فکری و... به فساد می کشاند.

نمونه هایی از هواپرستی

۱. اولین برخورد حکومت یزید با امام حسین، علیه السلام، در مدینه روی داد. سبب این برخورد نامه یزید به فرماندار مدینه بود که در آن نوشته بود:

حسین بن علی را بخواه و به او بگو که [شاید این جملهٔ یزید را کمتر شنیده باشید] باید مطیع و فرمانبردار ما باشی! اگر نپذیرفت، بی درنگ سر او را از بدن جدا کن و برای من بفرست. (۱)دشمنی هوا این گونه است. هوای نفس تا آن جا پیش می رود که می گوید حسین بن علی، علیهماالسلام، باید در زندگی بردهٔ یزید باشد و اگر نمی خواهد چنین باشد، یک لحظه هم نباید در دنیا زندگی کند! چهرهٔ واقعی هوا این گونه است: اگر پیامبر مطیع ما شد، با او کاری نداریم، اما اگر مطیع ما نشد، یا او را می کشیم یا به هر شکل شده مانع کارش می شویم.

۲. امام خمینی می فرمودند: روزی تاجری از تهران خدمت آیت الله العظمی بروجردی رسید و ۵۰ هزار تومان سهم امام آورد. در آن زمان، ۵۰ هزار تومان مبلغ زیادی بود. او پول را به آیت الله العظمی بروجردی داد و به آن مرجع بزرگ گفت: ما به دنبال پول هایی که می آوریم و به شما می دهیم، نقشه ها و طرح هایی هم برای حوزه و طلبه ها و شما

۱- (۱)) . اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ص ۱۶: «فلما توفی معاویهٔ بن أبی سفیان و ذلک فی رجب سنهٔ ستین من الهجرهٔ کتب یزید إلی الولید بن عتبهٔ وکان أمیر المدینهٔ یأمره بأخذ البیعهٔ علی أهلها عامهٔ وخاصهٔ علی الحسین علیه السلام ویقول له إن أبی علیک فاضرب عنقه وأبعث إلی برأسه».

مراجع داریم؛ لذا شما باید بعد از قبول این پول طرح های ما را نیز بپذیرید!

آدمی که درسی نخوانده و سواد چندانی ندارد و شغلش تجارت است، در ازای مقداری پول می خواهد عالمی روشن ضمیر، مرجعی اعلم، و نایب عام امام زمان را مطیع فرمان خود کند! در حالی که این خواسته بر خلاف تعالیم قرآن و سنت است. قرآن مجید و روایات به امت اسلامی دستور داده اند که تنها از خدا و پیامبر و عالمان ربانی پیروی کنند. (۱) قرآن مجید می فرماید: آنان که نمی دانند (لایعلمون) و از مسائل الهی، قرآنی، شرعی، و نحوهٔ مدیریت مجموعهٔ بزرگی مثل حوزهٔ علمیهٔ امام صادق، علیه السلام، آگاه نیستند باید تابع دانایان باشند. (۲)

حال، فرد جاهلی آمده و برخلاف قرآن می گوید دانا باید تابع جاهل باشد و فرمانروای علمی و فقهی شیعه باید فرمانبر من شود!؟ تنها عامل ایجاد این تفکر در آدمی هوای نفس است. ممکن است انسان نفهمد که عامل بسیاری از رفتارهایش هوای نفس است، ولی اگر خواسته هایش را نزد یک عالم ربانی طرح کند و بگوید که من از زن، بچه، عروس، داماد، و از هیئت و مسجد محله ام چنین توقعات و خواسته هایی دارم، او با تطبیق آن خواسته ها با آیات و روایات به او می گوید که این خواسته ها خدایی است و می توان به آن ها عمل کرد یا خدایی نیست و نباید به سوی آن ها رفت.

این موضوع را آیت الله العظمی بروجردی به خوبی می فهمید، لذا فرمود تا پول او را پس بدهند. در حالی که اگر ایشان آن ۵۰ هزار تومان را قبول می کرد، می توانست حقوق سه - چهار ماه طلبه های حوزه علمیه قم را بپردازد، اما ایشان فرمودند: اگر ما بخواهیم این گونه گوش به حرف مردم باشیم، باید دین را نیز برابر با خواسته های آنان تغییر دهیم و

ص:۹

۱- (۱)) . اشارتی است به آیه «أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» .

۲- (۲)) . نحل، ۴۳. نیز با اندک تفاوتی در انبیاء، ۷: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاّ رِجالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ » . نیز در یس، ۲۱ (از قول مؤمن آل یاسین): «اِتَّبِعُوا مَنْ لا یَسْئَلُکُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ » . و أعراف، ۳: «اِتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ قَلِیلاً ما تَذَکَّرُونَ » ، و أعراف ۱۵۸: «قُلْ یا أَیُّهَا النّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ الَّذِی یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ کَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ ».

قرآن را بر اساس خواسته های ایشان معنا کنیم و... . آن وقت چه فرقی با غربی ها و اروپایی ها داریم؟ وکلای غربی در مجلس نشسته اند و هر چه ملت می خواهند را قانونی اعلام می کنند، گرچه گناهی زشت باشد.

آن مرد گفت: آقا، این پول سهم امام است.

فرمودند: این سهم هواست! این پول مال امام زمان نیست، بلکه مال هوای نفس خودت است! و دیگر با او حرف نزدند. او نیز از محضر ایشان خارج شد و به اشتباه خودش پی برد.

امام فرمودند: این مرد بیرون اتاق آیت الله بروجردی نشسته بود تا بالاخره من واسطه شدم و آیت الله العظمی بروجردی به زحمت ایشان را دوباره به حضور پذیرفت.

۳. یکی از اساتیدم، که انسان متدین و صاحبدلی بود، به من گفت: وقتی امام خمینی را تبعید کردند، با خودم گفتم: بعد از ایشان دیگر به درس هیچ استادی نمی روم!

چند روزی گذشت و دیدم منشأ این خواسته و تصمیمی که گرفته ام در حقیقت هوای نفس است، زیرا مفهومش این است که دیگر مراجع قم عالم نیستند تا بعد از امام برای ما قابل استفاده باشند. دیدم شیطان مرا اغفال کرده و وادارم کرده چهره های علمی را در درون خودم بکوبم و آن ها را کوچک کنم و خودم را در مقابل آن ها قرار دهم و بگویم: آن ها مگر چه می خواهند بگویند که من نمی دانم؟! بعد خودش گفت که خدا مرا بیدار کرد.

تنها به یاری خداست که انسان از درونش آگاه می شود و می فهمد منشأ برخی از خواسته هایش - گرچه رنگ و لعاب دینی و علمی و ظاهری موجّه دارد- هوای نفس است؛ انگیزه اش خدایی نیست، بلکه غیر خدایی و غیر دینی است.

ص:۱۰

وقتی هواپرستی قانونی شود!

زمانی در آمریکا، آمار جرم و جنایت، تصادف، چاقوکشی، قتل و... بالا رفت و دانش آموزان و دانشجویان نیز دچار افت درسی شدند. پژوهشگران تحقیق کردند و دیدند علتش استفاده از مشروبات الکلی است، لذا آن را ممنوع کردند. دولت آمریکا دستور داد دیگر کارخانه ها مشروب تولید نکنند، مردم نخورند، فروشگاه ها نفروشند، و در قهوه خانه ها مشروب نگذارند، ولی ملت این قدر به دولت فشار آورد که دوباره آن را قانونی اعلام کردند و آن منع را برداشتند و اعلام کردند که خرید و فروش، ساخت، و واردات و صادرات مشروبات الکلی آزاد است. قانونگذاران گفتند: ما نماینده مردم هستیم و چون مردم می گویند ما سیگار، مشروب، حشیش، زنا و... می خواهیم، این چیزها آزاد است.

امروزه، در همه کشورهای اروپایی و بیشترِ کشورهای آسیایی، مثل ژاپن و تایلند و کره، زنا آزاد و بسیار علنی است. تابلو و مجوز و مکان خاصی هم دارد و هیچ کس جلوی زناکار و مشروب خوار را نمی گیرد. بسیاری از مردم از کشورهای مختلف به این کشورها مسافرت می کنند، فقط برای این که در آن کشورها هر گناهی، نه تنها آزاد، که قانونی است.

این جاست که خداوند به پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، می فرماید: حبیب من، اگر از خواسته های بی مهار هواپرستان اطاعت کنی، تمام آسمان ها و زمین به فساد کشیده می شوند.

امروزه، ما در دنیایی زندگی می کنیم که نمرودیان در همه جا آتش انواع فسادها را از دوزخ باطن و هوای نفس خویش روشن کرده اند. اگر ابراهیم نباشیم و ابراهیم نمانیم، ما هم در این آتش شعله ور خواهیم سوخت؛ چنان که بسیاری از هموطنانمان که دیندار بودند بی دین شدند و فاسد گشتند و دین و انسانیت خود را باختند.

ص:۱۱

ارزش مبارزه با هوای نفس

پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، ایستادگی در مقابل هوای نفس را «جهاد اکبر» نامیده اند. آن حضرت پس از اتمام یکی از جنگ ها، وقتی همگی به شهر خویش باز می گشتند، به مسلمانان فرمودند:

«عن أبی عبد الله علیه السلام: أن النبی صلی الله علیه وآله بعث بسریة فلما رجعوا قال: مرحبا بقوم قضوا الجهاد الأصغر وبقی الجهاد الأکبر، قیل: یا رسول الله وما الجهاد الأکبر؟ قال: جهاد النفس». (۱)

ما از جهاد کوچک تر باز می گردیم و هنوز جهاد بزرگ تر بر گردن ما مانده است. پرسیدند: ای رسول خدا، جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با هوای نفس.

درگیری با هوای نفس و خواسته های بی مهار آن، بسیار ارزشمندتر و برتر از جنگ با دشمنان ظاهری و بسیار مورد سفارش خداوند است. قرآن درباره ارزش این مبارزه می فرماید:

«وَ أَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوی ». (۲)

و اما آن که از جایگاه پروردگارش بترسد و نفسش را از هوی بازدارد، در بهشت خواهد بود.

پاداش جنگ با هوای نفس و پیروزی بر آن بهشت است. خداوند در این آیه نفرموده «خاف ربه»، بلکه فرموده است: «خاف مقام ربه»؛ یعنی کسی که از «مقام پروردگار» بترسد، نه از «خود پروردگار». مقام یعنی ایستگاه و محل ایستادن. پس، «مقام ربّ» ایستگاهی است که در آن، انسان را در مقابل پروردگار نگاه می دارند. (۳)

امام صادق، علیه السلام، می فرماید: «مقام ربّه» در این آیه به این موضوع اشاره دارد که خداوند دارای دو مقام است: یک مقام در دادگاه های قیامت و در حضور پروردگار، و دیگری مقام دوزخ. (۴)بر اساس روایات، خداوند پنجاه مقام و ایستگاه حساب رسی دارد (۵) که

۱- (۱)) . کافی، ج ۵، ص ۱۲؛ امالی شیخ صدوق، ص ۵۵۳؛ روضهٔ الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۴۲۰.

۲- (۲)) . نازعات، ۴۱ ۴۰.

۳- (۳)) . نقل به معنا از این روایت است: کافی، ج ۲، ص ۸۰: عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ » قال: من علم أن الله عزوجل یراه ویسمع ما یقوله ویفعله من خیر أو شر فیحجزه ذلک عن القبیح من الأعمال، فذلک الذی «خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی » .

۴- (۴)) . رک: تفسیر برهان یا نور الثقلین، ذیل أیه واما من خاف مقام ربه... . (مولف)

۵- (۵)) . کافی، ج ۸، ص ۱۴۳؛ و با اختلاف در أمالی شیخ مفید، ص ۲۷۴: «إن للقیامهٔ خمسین موقفا کل موقف مقداره ألف

سنة ثم تلا: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» .

بسیاری از مردم بایـد از آن هـا عبور کننـد تـا اعمالشـان قبول شود و اولین مقـام مربوط به نماز است. (۱) پس از گـذر از این ایسـتگاه هـا، ممکن است انسـان به ایسـتگاه دوزخ گرفتار شود. یعنی جایی که خداونـد همه دوزخیان را تا ابـد سـرپا نگاه می دارد.

سلاح جنگ با هوی

مبارزه با نفس تنها با یاری خدا و توجه به ارزش ها ممکن است. وقتی انسان نماز می خواند، با هوای نفس خویش می جنگد، زیرا هوای نفس از درون به نهیب می زنـد که بخواب و نماز صـبح را رها کن! پس، وقتی او نمی خوابد و نماز می خواند، در واقع با هوای خود می جنگـد. عبادت و اخلاق و عمل صالـح اسـلحه جنگ با هواست، البته، این اسـلحه ها در صورتی کارایی دارند که خدا انسان را یاری کند:

«إِنْ تَنْصُرُوا اللّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ ». (۲)

اگر خدا را یاری دهید، شما را یاری می دهد و قدم هایتان را پایدار می کند.

کربلا میدان جنگ با هوای نفس

آیا کسـی هم وجود دارد که در قیامت در دادگاه خدا حاضر نشود؟ شهدای کربلا روشن ترین مصادیق این موضوع اند و امیر مومنان، علیه السلام، می فرماید که آنان در هیچ دادگاهی حاضر نمی شوند. (۳)

از آن حضـرت نقل شده است که بعد از ظهر یک روز، ایشان به سرزمین کربلا رسیدند و به یارانشان فرمودند: پیاده شوید! در حالی که بسیاری از آنان نمی دانسـتند آن جا کجاست. حضرت فرمودند: امشب در این جا می مانیم. آن ها هم ماندند و نماز صبـح را به حضـرت اقتـدا کردنـد. وقتی آن حضـرت سـلام نماز را دادنـد، مشتی خاك از زمین برداشـتند و آن را بو کردند و فرمودند:

۱- ((۱)) . فلاح السائل، سید بن طاووس، ص ۱۲۷: «النبی صلی الله علیه وآله قال: «أول ما یحاسب العبد الصلاهٔ فان قبلت قبل ما سواهـا وان ردت رد مـا سواها»؛ تحریر الأحکام، علامه حلی، ج ۱، ص ۱۷۳: قال الصادق علیه السـلام: «أول ما یحاسب به العبد [عن] الصلاهٔ، فإذا قبلت قبل [منه] سائر عمله، وإذا ردت علیه رد علیه سائر عمله».

۲- ((۲)) . محمد، ۷.

۳- ((۳)) . امالی شیخ صدوق، ص ۱۹۹؛ نیز با اختلاف کلمات در الملاحم والفتن، سـید بن طاووس، ص ۳۳۵: عن جرداء بنت سمین، عن زوجها هرثمهٔ بن أبی مسـلم، قال: غزونا مع علی بن أبی طالب علیه السلام صفین، فلما انصرفنا نزل کربلاء فصلی بها الغداهٔ، ثم رفع إلیه من تربتها فشـمها، ثم قال: واها لک أیتها التربهٔ، لیحشرن منک أقوام یدخلون الجنهٔ بغیر حساب. فرجع هرثمهٔ إلی زوجته، وکانت شـیعهٔ لعلی علیه السلام فقال: ألا أحدثک عن ولیک أبی الحسن؟ نزل بکربلا فصلی، ثم رفع إلیه من تربتها،

وقـال: واهـا لـك أيتها التربـة ليحشـرن منك أقوام يـدخلون الجنـة بغير حساب، قالت: أيها الرجل، فإن أمير المؤمنين لم يقل إلا حقا».

«و اها ایتها التربه ! یخرجون منک یوم القیامه اقوام یدخلون الجنه بغیر الحساب ». (۱)

خوشا به حال توای خاک! در روز قیامت کسانی از تو بیرون خواهند آمد که بی حساب به بهشت می روند.

کسانی را که بهترین نماز و عبادت را داشتند و بزرگ ترین پیروزی را در جنگ با هوی به دست آوردند چه به دادگاه؟ یزید به آن ها گفت که اگر حسین را رها کنید، مال و منال بسیاری به شما می دهم و شما را به مقام های بالای حکومتی می رسانم، اما آن ها گرچه دارای همان تمایلات شدیدی بودند که همه مردم به مادیات دارند، دعوتش را نپذیرفتند و او را به باد تمسخر گرفتند.

خاکی که می خواهد بدن های آن ها را در آینده در آغوش بگیرد، آن چنان نزد امیرالمومنین، علیه السلام، با ارزش است که می فرماید: خوشا به حال تو ای خاک که جایگاه چنین انسان هایی هستی!

آن حضرت به مشتی خاک که نه عقل دارد و نه تکلیف و نه قلب، چنین می گوید؛ پس به آنان که ارتباط قلبی با ابی عبدالله دارند چه می گوید؟ ما نیز اگر به راستی می خواهیم آن دادگاه ها را نبینیم، باید در مقابل هوای نفس خویش بایستیم. . . . .

۱- (۱)) . همان.

۲- شیطان : بزرگ ترین دشمن انسان

اشاره

ص:۱۹

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

یکی از بزرگ ترین برنامه های قرآن مجید معرفی دشمنان انسان است. این دشمنان در پی آنند که ارتباط انسان با منبع رحمت بی نهایت و منبع فیوضات الهی قطع شود. آن ها انسان را آلوده به حالات و اعمال و رفتاری می کنند که نتیجه اش جدایی از رحمت بی نهایت حق است. در میان این دشمنان، آیات بیشتر متوجه سه دشمن است. یکی از این سه دشمن «هوای نفس» است که در مقال پیش، به تفصیل، نقشه ها و هدف های آن از منظر قرآن کریم بررسی شد. دشمن دیگر شیطان است؛ موجودی که در هر لباسی وجود دارد: چه انسان و چه جن (مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ). (۱) معروف ترین شیاطین ابلیس است. او به آدم سجده نکرد و دستور خدا را اطاعت ننمود و به او گفت:

«فَبِما أَغْوَیْتَنِی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقِیمَ ». (۲)

اکنون که مرا گمراه کردی، من بر سر راه مستقیم تو در برابر آن ها کمین می کنم.

او به خدا گفت: تو باعث گمراهی من شدی! در حالی که اگر آن

ص:۲۱

۱- (۱)) پی نوشت . ناس، ۶. آیات دیگری از قرآن که به صراحت به دشمنی شیطان با انسان پرداخته اند: بقره، ۱۶۸و ۲۰۸؛ انعام ۱۴۲: «... وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ » ؛ اعراف، ۲۲: «...أَ لَمْ أَنْهَکُما عَنْ تِلْکُمَا الشَّجَرَهِ وَ أَقُلْ لَکُما إِنَّ الشَّیْطانَ لَکُما عَدُوٌّ مُبِینٌ » ؛ یوسف، ۵: «قالَ یا بُنَیَّ لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً إِنَّ الشَّیْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ » ؛ کهف، ۵۰: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِی وَ هُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّالِمِینَ بَدَلاً» ؛ طه، ۱۱۷: «فَقُلْنا یا آدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَکَ وَ لِزَوْجِکَ فَلا یُخْرِجَنَّکُما مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقی » ؛ قصص، ۱۵: «وَ دَخَلَ الْمَدِینَهَ عَلی حِینِ غَفْلَهٍ مِنْ أَهْلِها فَوَجَدَ فِیها رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلانِ هذا مِنْ شِیعَتِهِ وَ هذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ فَوَکَزَهُ مُوسی فَقَضی عَلَیْهِ قالَ هذا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ » ؛ فاطر، ۶: «إِنَّ الشَّیْطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّما یَدْعُوا حِزْبَهُ لِیَکُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعِیرِ» ؛ یس، ۶۰: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ » ؛ زخرف، ۶۲: «وَ لا یَصُدَّنَّکُمُ الشَّیْطانُ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ » ؛ ص، ۸۲: «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ » .

۲- (۲)) . اعراف، ۱۶. نیز: حجر، ۳۹: «قالَ رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ ».

دستور خدا را نیز همانند دیگر دستورها اطاعت می کرد، رحمت بیشتری نصیبش می شد. او بر آدم سجده نکرد و از فرمان خدا سر پیچید و گناه سرپیچی و عدم اطاعت خود را به عهده حضرت حق گذاشت و با این کار شرّی را به پروردگار نسبت داد و گفت: تو چنین کرده ای! بعد هم گفت: چون این بلا را بر سرم آوردی، من بر سر راه تمام مردان و زنانی که خلق می کنی کمین می کنم و فریبشان می دهم تا کسی از رحمت و لطف و کرم تو و سعادتی که در آخرت برایش در نظر گرفته ای بهره مند نشود:

«لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ». (۱)

همه آنان را فریب خواهم داد.

پس، ابلیس دشمن دیگری است که هم دروغ می گوید و تهمت می زند و هم لجباز است و با این که عاقبت یاغی گری خویش را می داند، باز به این کار ادامه می دهد.

خداوند نیز در پاسخ او فرمود: من دوزخ را از تو و هر کسی که تا قیامت از تو پیروی کند پر می کنم:

«لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ». (۲)

شیطان با این که می دانست وعده خدا قطعی است، پذیرفت که به دوزخ برود ولی از کار خویش دست نکشد. این دشمن دارای ویژگی های خاصی است: آگاه و عالم و موقعیت شناس است و انواع ابزارها را نیز برای اسیر کردن انسان در اختیار دارد.

علت آفرینش ابلیس

پروردگار عالم ابلیس را از ابتدا دشمن انسان نیافریده بود، زیرا او موجودی پاک آفریده شده بود، ولی به انتخاب و اختیار خویش راه سرکشی و یاغی گری را در پیش گرفت. سرشت او از دشمنی و عناد و

۱- (۱)) . این آیات به این مطلب اشاره دارند: حجر، ۳۹: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِى لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِى الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ » ؛ اعراف، ۱۶- ۱۷: «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِى لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِينَ » ؛ إسراء، ۶۲: «قَالَ أَ رَأَيْتَکَ هَذَا الَّذِى کَرَّمْتَ عَلَىَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلاً» .

۲- (۲)) . ص، ۸۵. این آیات نیز به همین مطلب اشاره دارند: اعراف، ۱۸: «قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ أَجْمَعِينَ » ؛ حجر، ۴۳ ۴۱: «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَىَّ مُسْتَقِيمٌ * إِنَّ عِبَادِى لَيْسَ لَکَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ » ، إسراء، ۶۳: «قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُکُمْ جَزَاءً مَوْفُوراً» .

شیطنت نبود و خداوند متعال نمی خواست از او یک شیطان بیافریند، ولی او خود چنین خواست. از این رو، خداوند در قرآن او را تا پیش از آن که از سجده بر آدم خودداری کند، موجودی پاک معرفی کرده است:

«أَبیٰ وَ اسْتَکْبَرَ وَ کٰانَ مِنَ الْکافِرِینَ ». (۱)

خودداری کرد و کبر ورزید و از کافران گردید.

آنان که با ادبیات عرب آشنایی دارند می دانند که واژه «کانَ» در این آیه به معنای «صارَ» است. (۲) لذا، معنای آیه این است که او از اجرای امر من امتناع کرد و از کافران شد؛ یعنی پیش از آن بنده ای سپاسگزار بود.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، در خطبه قاصعه نهج البلاغه از عبادت های چند هزار سالهٔ ابلیس یاد می کند و به مخاطبانش می فرماید: شما نمی دانید که آیا این سال ها از سال های دنیای شماست یا از سال های دنیای دیگر؟ (۳) خود حضرت هم به این سوال پاسخ نمی دهند، اما اگر این سال ها از سال های مربوط به کره زمین نباشد، از آن سال هایی است که خداوند در قرآن می فرماید: طول زمان یک روزش مساوی با ۵۰ هزار سال شماست. (۴) ابلیس این همه مدت خدا را عبادت کرد و بندهٔ شاکر او بود، ولی سرانجام «کٰانَ مِنَ الْکافِرِینَ » شد.

پس، در پاسخ به این سوال که اگر ابلیس از دیدگاه قرآن دشمن انسان است، چرا خداوند او را خلق کرده و مگر خدا کار شر انجام می دهد؟ می گوییم: اگر خدا دشمنان ما را از همان ابتدا دشمن خلق کرده بود ظالم بود، ولی او خود می فرماید که خدای ستمکاری نیست و به اندازهٔ نخ میان هستهٔ خرمایی، که نه وزنی دارد و نه ضخامتی، به کسی ستم نمی کند؛ نه در دنیا و نه در آخرت. (۵) پس، ابلیس به اختیار خود این راه را در پیش گرفت.

از طرفی، همه ظلم های موجود در دنیا حاصل اعمال انسان هاست:

۱- ((۱)) . بقره، ۳۴.

۲- ((۲)) . در معنای «کان» مفسرین اختلاف دارند که آیا کان در این جا به معنای «شد» است یا به معنای «بود». از جمله: - تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۱۸: «قوله تعالی: (... کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ) ، تقیید الکتمان بقوله: کنتم، مشعر بأن هناک امرا مکتوما فی خصوص آدم وجعل خلافته، ویمکن أن یستظهر ذلک من قوله تعالی فی الآیهٔ التالیهٔ: (فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ أَبیٰ وَ اسْتَکْبَرَ وَ کٰانَ مِنَ الْکافِرِینَ) . فیظهر أن ابلیس کان کافرا قبل ذلک الحین، وأن إبائه عن السجدهٔ کان مرتبطا بذلک فقد کان أضمره هذا». - تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج ۱، ص ۱۶۵: «قوله تعالی: (وَ کٰانَ مِنَ الْکافِرِینَ) قیل معناه: کان کافرا فی الأصل. وهذا القول یوافق مذهبنا فی الموافاهٔ. وقیل: أراد کان فی علم الله تعالی من الکافرین. وقیل معناه: صار من الکافرین، کقوله تعالی: (فَکٰانَ مِنَ الْمُغْرَقِینَ) ». - التبیان، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۵۴: «قوله (وَ کٰانَ مِنَ الْکافِرِینَ) قال قوم: یدل علی أنه کان قبله قوم کفار من الجن وقال آخرون لا یدل، ویجری ذلک مجری قول القائل: کان آدم من الانس، ولم یکن قبله انسی وکان إبلیس من الجن

ولم يكن قبله جنى، ومعناه: صار من الكافرين».

۳- (۳)) . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲: «فاعتبروا بما كان من فعل الله بابليس إذ احبط عمله الطويل، وجهده الجهيد، وكان قد عبد الله ستة آلاف سنة، لا يدرى أمن سنى الدنيا أم من سنى الاخرة، عن كبر ساعة واحدة».

۴- (۴)) . معارج، ۴: «تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» .

۵- (۵)) . اشاره است به اين آيات: نساء، ۴۹: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشاءُ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» ؛ نساء، ۷۷: «... قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقى وَ لا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا» ؛ إسراء، ۷۱: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» ؛ نساء، ۱۲۴: «وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا يُظْلَمُونَ نَقِيراً» . الفتيل: ما فى شق النواة والنقير النقرة التى فى ظهرها ولم يرد ذلك بعينه بل نفى كل شئ.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ ». (۱)

به سبب آن چه مردم انجام می دهند فساد در خشکی و دریا آشکار شده است.

سومین دشمن انسان: زن و فرزند

دسته سومی هم وجود دارند که خداوند در سوره مبارکه تغابن با کلمه «عدو» از آن ها یاد کرده است:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ وَ أَوْلاٰدِکُمْ عَدُوًّا لَکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ * إِنَّمَا أَمْوَالُکُمْ وَ أَوْلاٰدُکُمْ فِتْنَهٌ وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ ». (۲)

ای اهل ایمان! به راستی برخی از همسران و فرزندانتان به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان های خدا و پیامبر دشمن شمایند؛ بنابراین از عمل به خواسته های بی جای آنان که مخالف احکام خداست بپرهیزید، و اگر از آزار و رنجی که به شما می دهند چشم پوشی کنید و سرزنش کردن آنان را ترک نمایید و از آنان بگذرید خدا هم شما را مورد الطاف بی کرانش قرار می دهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. اموال و فرزندانتان فقط وسیله آزمایش اند، و خداست که پاداش بزرگ نزد اوست.

خداوند در این آیه بعضی از همسران و فرزندان را دشمن مومنان خوانده است؛ چنان که از شیطان با همین کلمه یاد کرده است:

«إِنَّ الشَّیْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ ». (۳)

شیطان دشمن آشکار انسان است.

شاید بعضی از شنیدن این آیه تعجب کنند، ولی این حقیقتی است که جای تعجب ندارد و این اتفاق بارها در طول تاریخ افتاده است. گاهی انسان برای آسایش افراد خانواده اش جان می کند و عرق می ریزد و نان و آب و اسباب رفاه آنان را فراهم می کند، ولی آن ها دسترنج او را می خورند و به دشمنی با او بر می خیزند!

۱- ((۱)) . روم، ۴۱.

۲- ((۲)) . تغابن، ۱۴ و ۱۵. نیز این آیات: - «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُکُمْ وَ أَوْلاٰدُکُمْ فِتْنَهٌ وَ أَنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ » . انفال، ۲۸. - «وَ مَا أَمْوَالُکُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُکُمْ بِالَّتِی تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنَا زُلْفیٰ إِلاّٰ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُولٰئِکَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ » . سبإ، ۳۷. - «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُلْهِکُمْ أَمْوَالُکُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ * وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنِی إِلیٰ أَجَلٍ قَرِیبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَکُنْ مِنَ الصَّالِحِینَ * وَ لَنْ یُؤَخِّرَ اللّٰهُ نَفْساً إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَ اللّٰهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ » . منافقون، ۹- ۱۱.

٣- (٣)) . يوسف، ٥.

این دشمنیِ بی رحمانه و ناجوانمردانه ای است که در آن، یک نفر سی یا چهل سال زحمت می کشد و رنج می برد و صبح و ظهر و شب برای اهل خانه اش تلاش می کند و در مقابل، آن ها با او به دشمنی بر می خیزند. این ارزیابی پروردگار از این موضوع است، لذا قرآن با آوردن واژۀ «اِنّ» به ما می فهماند که در نزد خدا، تردیدی در دشمنی آنان وجود ندارد؛ گرچه شاید خود انسان در این باره دچار شک باشد.

ناگفته نماند که مراد خداوند همه زنان و فرزندان نیست، بلکه بعضی از آنان است. هم چنین، روی سخن این آیه با مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان، لائیک ها و... نیست، زیرا می فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» ؛ یعنی ای مومنان، یقیناً و بی تردید، بعضی از زنان و اولاد شما دشمن شما هستند.

مقایسه دشمنان سه گانۀ انسان با یکدیگر

تا این جا معلوم شد که انسان دارای سه دشمن بزرگ است که به ترتیب قدرت و ضعف در دشمنی عبارتند از: هوای نفس، شیطان و خانواده. قوی ترین آن ها، یعنی هوای نفس، (۱)مجموعه خواسته های بی مهار انسان است؛ خواسته های رها و آزادی که مقید به هیچ قیدی نیستند و انسان می خواهد به هر قیمتی شده به آن ها برسد؛ چه از راه حرام و چه از راه حلال. از این رو، برای او مهم نیست که مال خود را از راه غصب، رشوه یا خوردن مال یتیم به دست می آورد یا از راه کار و تلاش و زحمت. در حقیقت، او می خواهد تمام قیدها را کنار بزند و به آن چه دوست دارد و می خواهد برسد. برای همین، هوای نفس دشمن بسیار خطرناکی است که حق خدا و دیگران را زیر پا می گذارد و قوانین عالم طبیعت را نادیده می گیرد. سرّ مطلب در این است که اگر کسی همه چیز را حق خود

۱- (۱)) . عوالی اللئالی، أحسائی، ج ۴، ص ۱۱۸: «قال النبی صلی الله علیه وآله: «أعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک».

بدانـد، دوسـت دارد همـه چیز را تحت سـیطره خـود درآورد؛ گـویی در این عـالم غیر از او کسـی نیست و هر چه هست برای ارضای میل و شهوت او آفریده شده است.

هوای نفس: دشمن حقوق دیگران

هوای نفس در پی پایمال کردن حقوق دیگران است، در حالی که دین جزء جزء حقوق دیگران را با ظرافت خاصی بیان کرده و رعایت آن ها را لازم شمرده است.

علامه بحرالعلوم، که در دویست سال گذشـته چهره کم نظیری بوده است، روزی در نجف به یکی از علمای شـیعه گفت: اگر از فتوای من آگاه بودید، دست تَر به شـما نمی زدم؛ ولی چون آگاه نیستید، با شـما معامله مسـلمانی می کنم! آن عالم برجسته بسـیار بهت زده شـد و چون می دانست علامـه بحرالعلوم سـخن نابجـا نمی گویـد پرسـید: مگر چه شـده است؟ فرمود: دیشـب همسایه دیوار به دیوار شـما با زن و فرزندانش گرسـنه سـر بر بالین گذاشت و شـما باخبر نبودید!؟ چون از ماجرا آگاه نبودید، شما را مسلمان می دانم، اما اگر می دانستید و کاری نمی کردید، کافر بودید. (۱)در منطق دین، به حق همسایه و همنوع توجه ویژه ای شـده است، حال آن که در جولانگاه نفس، هیـچ چیز جز خود نفس ارزش ندارد؛ نه قوانین خدا، نه حقوق مردم، و نه حتی محیط زیست.

خواسته های بی پایان هوای نفس

کسـی که گرفتـار نفس خویش است دهـانش از دهـان همه حیوانات بازتر است. این دهان را هیـچ چیز پر نمی کنـد و همیشه آماده بلعیدن است. (۲) حکمای الهی می گویند: هوای نفس مانند جهنم است که هر چه می بلعد

ص:۲۶

۱- (۱)) . اشاره به حدیث نبوی صـلی الله علیه وآله: کافی، ج ۲، ص ۶۶۸: عن أبی جعفر علیه السـلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «مـا آمن بی من بـات شـبعان وجاره جائع، قال: وما من أهل قریـهٔ یبیت [و] فیهم جائع ینظر الله إلیهم یوم القیامـهٔ»؛ رسائل، شهید ثانی، ص ۳۲۹: عن أمیر المؤمنین علیه السلام انه سمع النبی یقول لاصحابه یوما: «ما امن بالله والیوم الاخر من بات شبعـان وجـاره جـائع فقلنـا هلکنـا یـا رسول الله فقال من فضل طعامکم ومن فضل تمرکم ورزقکم وخلقکم وخرقکم نطفؤن بها غضب الرب».

۲- (۲)) . نهج البلاغه، حکمت ۴۵۷: «منهومان لا یشبعان: طالب علم وطالب دنیا».

پر نمی شود. با این که جهنم بسیار شلوغ است و هفت طبقه بسیار گسترده دارد (۱) که تنها خدا می داند مساحت هر طبقه اش چند میلیون کیلومتر مربع است، ولی به فرموده قرآن مجید، در روز قیامت وقتی پروردگار از جهنم سوال می کند که:

«هَلِ امْتَلَأْتِ »؟

آیا پر شدی؟

جهنم به پروردگار می گوید:

«هَلْ مِنْ مَزِيدٍ». (۲)

کس دیگری هم هست؟!

کسی که گرفتار هوای نفس است، گرسنگی اش مثل جهنم است. او برای رسیدن به خواسته هایش حاضر است میلیاردها نفر را بکشد.

هیتلر تا وقتی زنده بود موجب مرگ ۱۲ میلیون انسان شد، ولی وقتی دید دستش از کشتار دیگران کوتاه شده خودش را نیز کشت. کسی که قاتل میلیون ها نفر بود، اگر امکان داشت، باز هم مردم را می کشت و هیچ گاه از این کار سیر نمی شد.

مگر جنایتکاران کربلا، پس از آن کشتار وحشیانه، از جنایت سیر شدند؟ چنان که نقل شده است آن ها بسیاری از سرها را بعد از شهادت یاران امام از بدن ایشان جدا کردند (۳) و بسیاری دیگر از شهیدان را بعد از پایان جنگ سر بریدند! آن ها حتی به این هم بسنده نکردند و بدن ها را با نیزه و شمشیر قطعه قطعه و بعد سنگ باران کردند. عده ای باز هم سیر نشدند و به عمر سعد گفتند: دلمان می خواهد با اسب روی این بدن ها بتازیم! (۴) آن ها بر بدن شهدا تاختند و بعد از آن، خیمه ها را به آتش کشیدند و زن ها و بچه ها را کتک زدند و گوشواره از گوش بچه ها کشیدند، اما باز سیر نشدند (۵) و آنان را از آن جا تا شام به اسارت بردند. (۶)

۱- (۱)) : حجر، ۴۴؛ «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ » . (بحار الأنوار ج ۷، ص ۱۴۸: «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ » أى طبقاتها ودركاتها).

۲- (۲)) . ق، ۳۰: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» .

۳- (۳)) . الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۱۳: «وسرح عمر بن سعد من يومه ذلك – وهو يوم عاشوراء – برأس الحسين عليه السلام مع خولى بن يزيد الاصبحى وحميد بن مسلم الازدى إلى عبيدالله بن زياد، وأمر برؤوس الباقين من أصحابه وأهل بيته فنظفت، وكانت اثنين وسبعين رأسا، وسرح بها مع شمر بن ذى الجوشن وقيس بن الاشعث وعمرو بن الحجاج، فأقبلوا حتى قدموا بها على ابن زياد»، نیز اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ص ۸۵: «روى: أن رؤوس أصحاب الحسين عليه

السلام كانت ثمانية وسبعين رأسا فأقتسمتها القبائل لتتقرب بذلك إلى عبيدالله بن زياد وإلى يزيد بن معاوية. فجاءت كندة بثلاثة عشر رأسا وصاحبهم قيس بن الاشعث. وجاءت هوازن بإثنى عشر رأسا وصاحبهم شمر بن ذى الجوشن. وجاءت تميم بسبعة عشر رأسا. وجاءت بنو أسد بستة عشر رأسا. وجاءت مذحج بسبعة رؤوس. وجاء باقى الناس بثلاثة عشر رأسا».

۴- (۴)) . اللهوف، سيد بن طاووس، ص ۷۹: «ثم نادى عمر بن سعد فى أصحابه من ينتدب للحسين عليه السلام فيواطئ الخيل ظهره وصدره فانتدب منهم عشرة وهم: إسحاق بن حوبة الذى سلب الحسين عليه السلام قميصه وأخنس بن مرثد، وحكيم بن طفيل السنبسى، وعمر بن صبيح الصيداوى، ورجاء بن منقذ العبدى وسالم بن خثيمة الجعفى وواحظ بن ناعم، وصالح بن وهب الجعفى، وهانى بن شبث الحضرمى، وأسيد بن مالك. فداسوا الحسين عليه السلام بحوافر خيلهم حتى رضوا صدره وظهره. قال الراوى: وجاء هؤلاء العشرة حتى وفقوا على ابن زيادة فقال: أسيد بن مالك أحد العشرة عليهم لعائن الله. نحن رضضنا الصدر بعد الظهر * بكل يعبوب شديد الاسر فقال ابن زياد: من أنتم؟ قالوا: نحن الذين وطئنا بخيولنا ظهر الحسين حتى طحنا حناجر صدره، قال: فأمر لهم بجائزة يسيرة. قال أبو عمر الزاهد: فنظرنا إلى هؤلاء العشرة فوجدنا هم جميعا أولاد زناء».

۵- (۵)) . اللهوف، سيد بن طاووس، ص ۷۷: «وتسابق القوم على نهب بيوت آل الرسول وقرة عين البتول حتى جعلوا ينتزعون ملحفة المرئة على ظهرها وخرج بنات آل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وحريمة يتساعدن على البكاء ويندبن لفراق الحماة والأحباء».

۶- (۶)) . اللهوف، سيد بن طاووس، ص ۸۴: «...ثم رحل بمن تخلف عن عيال الحسين عليه السلام وحمل نسائه صلوات الله عليه على إجلاس أقتاب الجمال بغير وطاء مكشفات الوجوه بين الاعداء وهن ودائع الانبياء وساقوهن كما يساق سبى الترك والروم فى أشد المصائب والهموم ولله در قائله: يصلى على المعبوث من آل هاشم * ويعزى بنوه إن ذا العجيب وقال آخر: أترجوا أمة قتلت حسينا * شفاعة جده يوم الحساب».

مگر کسی که اسیر دشمنی همچون هوای نفس است، از جنایت و گناه سیر می شود؟ او به هیچ چیز قانع نیست. برای همین است که خداوند در قرآن می فرماید:

«وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْناهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ». (۱)

و اگر حق از هواهای نفس آنان پیروی می کرد، بی تردید آسمان ها و زمین و هر که در آن هاست از هم می پاشید و تباه می شد؛ چنین نیست که حق از هواهای نفس آنان پیروی کند بلکه کتابی را که مایه شرف و سربلندی آنان است به آنان داده ایم، ولی آنان از مایه شرف و سربلندی خود روی گردانند.

سلاح مبارزه با دشمنان سه گانه

اشاره

از دیدگاه قرآن، تنها با دو اسلحه می توان با این سه دشمن جنگید. این دو سلاح عبارتند از:

۱. زیستن با ارزش ها

توجه به عبادت و بندگی و ارزش هایی مثل نماز، انسان را در برابر دشمنانش پیروز می کند. در قرآن می خوانیم:

«إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ». (۲)

نماز انسان را از فحشا و منکر باز می دارد.

طبق این آیه، این خود نماز است که انسان را از فحشا و منکر باز می دارد نه اینکه خداوند چنین کاری را برای انسان نمازگزار انجام دهد. زیرا کلمه « تنهی » فعل مونثی است که فاعلش « صلوة » است، در حالی که اگر فاعل «الله» بود، باید می فرمود: «الله ينهى عن الفحشاء والمنكر». پس معنای آیه چنین می شود: وقتی بندگان من به نماز واقعی تمسک می جویند، این نماز آنان را از افتادن در دام فحشا و منکرات باز می دارد. سبب این است که آنان پیش از نماز باید به همه لوازم و احکام آن پایبند

۱- (۱)) . مؤمنون، ۷۱.

۲- (۲)) . عنكبوت، ۴۵: «اُتْلُ ما أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتابِ وَ أَقِمِ الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ » .

باشند؛ از جمله این که نمازگزار باید لباسش غصبی نباشد. پس ابتدا باید خود را از غصب، رشوه، ربا، ارث خواهر و مادر و برادران، و از هر چه پول حرام است پاک کند تا نمازی که می خواند درست باشد؛ نیز باید از فحشا و منکر دوری کند و بعد نماز بگزارد. کسی که از مشروب لب تر کرده و از حرام لقمه می گیرد، مگر می تواند با همان وضع، رو به قبله بایستد و بگوید: الله اکبر؟! چنین نمازی به هیچ وجه مقبول نخواهد بود و انسان را از فحشا و منکر باز نخواهد داشت.

خداوند در آیه ای دیگر می فرماید: هدف شیطان این است که شما را به شر و بدی بکشاند:

«أَیُّهَا النّاسُ کُلُوا مِمّا فِی الْأَرْضِ حَلالاً طَیِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ إِنَّما یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشاءِ». (۱)

ای مردم از غذاهای حلال و پاکیزه زمین بخورید و از خطوات شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست. او شما را به سوء و فحشا دستور می دهد.

این دشمنان سه گانه می خواهند انسان به بدی ها و فحشا و منکرات آلوده شود و از منبع رحمت جدا شود، اما وقتی او آراسته به نماز شد، در حقیقت با این سه دشمن به شدت می جنگد؛ جنگی که در آن، شکست با دشمن است و پیروزی با نمازگزار. از این روست که گفته اند:

«من ترک الصلاه متعمدا فقد کفر». (۲)

کسی که عمداً نماز را ترک کند کافر است.

توجه به عبادت و بندگی و ارزش های اخلاقی غذای روح و روان است. امام حسین، علیه السلام، تعبیر جالبی درباره این باره دارند. روزی ایشان فرمودند: هیچ دوست ندارم سگی در خانه ام باشد! گفتند: شما که در خانه سگ ندارید! چون خدا به خانه ای که در آن سگ باشد، نظر

۱- ((۱)) . بقره، ۱۶۸.

۲- ((۲)) . منتهی المطلب (ط.ق)، علامه حلی، ج ۱، ص ۴۲۴: عن النبی صلی الله علیه وآله قال: «من ترک الصلاهٔ فقد برئت منه الذمهٔ»؛ الحدائق الناضرهٔ، محقق بحرانی، ج ۱۰، ص ۵۱؛ مستند الشیعهٔ، محقق نراقی، ج ۱۸، ص ۱۳۵: رسول الله صلی الله علیه وآله قال: «من ترک الصلاهٔ متعمدا فقد برئ من ذمهٔ الله وذمهٔ رسوله صلی الله علیه وآله. ونقض العهد وقطیعهٔ الرحم، لأن الله تعالی یقول: «أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ» .

ندارد. (۱)فرمود: یعنی دوست ندارم حسد و کبر و غرور و... در خانهٔ باطنم باشد، زیرا این ها سگ هایی هستند که هر جا لانه کنند خدا از آن جا بیرون می رود. (۲)شیطان می خواهد روح و روان ما را به فحشا، منکرات، گناهان ظاهری و باطنی و اخلاقی و درونی آلوده کند، اما اگر سرای دل را با نور نماز و عبادت پر کنیم، دیگر جایی برای دشمن نخواهد ماند و به زودی شکست خواهد خورد. او می خواهد همه جزو ارتش یزید باشند؛ البته نه یزید ۱۵۰۰ سال پیش، بلکه یزید اخلاقی و عملی که همیشه وجود دارد، اما وقتی می بیند مردم با لباس های مشکی و اشک چشم در مجالس ابی عبدالله، علیه السلام، حضور می یابند و به آن حضرت پناهنده می شوند، ضعیف می شود:

خلوت دل نیست جای صحبت اضداد

دیو چو بیرون رود، فرشته درآید. (۳)

پیامبر، صلی الله علیه وآله، می فرماید: وقتی بنده ای در نماز به سجده می رود، شیطان دست به کمرش می گیرد و از درد فریاد می کشد که ای وای! این موجود که من می خواستم او را از یاد خدا باز دارم، به سجده رفت و مرا از هدفم بازداشت. (۴)بنابراین، می توان با اقامه نماز و با آراستن خود به ارزش ها به جنگ دشمنان سه گانه خویش رفت.

۲. یاری پروردگار

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبِّی ». (۵)

هوای نفس انسان را به بدی ها می کشاند، مگر آن که را خدا به او رحم کند.

هر گلّه ای معمولاـ یک یا چند سگ قوی دارد که از آن محافظت می کنند. روزی در حال عبور از بیابان به گله گوسفندی برخوردیم. دوستان گفتند برویم از چوپان گله احوالی بپرسیم. چند قدمی نرفته

۱- ((۱)) . المبسوط، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۳۲۳: «أن النبی صلی الله علیه وآله قال: لا تدخل الملائکة بیتا فیه کلب أو صورة»؛ المعتبر، محقق حلی، ج۲، ص ۹۸: «عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «إن جبرئیل أتانی فقال: «إنا معاشر الملائکة لا ندخل بیتاً فیه کلب، ولا تمثال جسد».

۲- ((۲)) . رک: تحف العقول یا بحار الانوار، ج ۷۷ (مولف). تعبیر به کلب درباره غیبت نیز آمده است: الأمالی، شیخ صدوق ص ۲۷۸ (ضمن وصیت أمیر المؤمنین علیه السلام به نوف): «اجتنب الغیبة، فانها إدام کلاب النار»، نیز مشکاة الأنوار، طبرسی، ص ۳۰۳: «قال أمیر المؤمنین علیه السلام: «کذب من زعم أنه ولد من حلال وهو یأکل لحوم الناس بالغیبة، اجتنب الغیبة فإنها إدام کلاب النار».

۳- ((۳)) . از حافظ است.

۴- ((۴)) . ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۳۴؛ الرسالة السعدیة، علامه حلی، ص ۱۳۱؛ عوالی الئالی، إحسائی، ج ۱، ص ۳۵۲:

قـال الصـادق عليه السـلام: «إن العبـد إذا أطـال السـجود، حيث لاـ يراه أحـد، قال الشـيطان: واويلاه، أطاعوا وعصـيت، وسـجدوا وأبيت»؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۵۴۳: عن أبی جعفر علیه السـلام، عن أبی ذر (رحمه الله) قال: یا باغی العلم، قدم لمقامک بین یدی الله (عز وجل)، فإنک مرتهن بعملک کما تدین تدان. یا باغی العلم، صل قبل أن لا تقدر علی لیل ولا نهار تصـلی فیه، إنما مثـل الصـلاة لصاحبهـا کمثـل رجل دخل علی ذی سـلطان فأنصت له حتی فرغ من حاجته، فکـذلک المرء المسـلم بإذن الله (عز وجل) ما دام فی الصلاة، لم یزل الله (عز وجل) ینظر إلیه حتی یفرغ من صلاته».

۵- (۵)) . یوسف، ۵۳.

بودیم که سگ گله آماده حمله به ما شد. وقتی چوپان از راه رسید و به او گفتیم که برای احوال پرسی با شما می آییم، اشاره ای به سگ گله کرد؛ یعنی این ها آشنای من هستند. سگ نیز از پارس کردن دست برداشت، دُمی تکان داد و رفت.

شیطانو هوای نفس همچون سگانی هستند که اگر ما در سایه عنایت خدا زندگی کنیم و آن ها بخواهند به ما حمله کنند، حضرت دوست به آن ها اشاره می کند که این ها با من آشنایند. چقدر اتفاق افتاده که تا لب پرتگاه گناه رفته ایم و خودمان هم نفهمیده ایم که چگونه یک مرتبه با آن همه لذتی که گناه داشته از آن فرار کرده ایم؟ در آن لحظات، سگ درونمان می خواسته ما را بگیرد، اما پروردگار به او اشاره کرده که این دوست و آشنای من است،از او دور شو!

سگ نفس از نهیب پروردگار به وحشت می افتد و از انسان دور می شود، اما اگر روزی بتواند زخمش را وارد کند و از این پیروزی خنده سر دهد، پروردگار می فرماید: تو او را زدی، ولی من دری به نام توبه به رویش باز کرده ام:

«یا حلیم أنت الذی فتحت لعبادک بابا إلی عفوک، وسمیته التوبهٔ، وجعلت علی ذلک الباب دلیلا من وحیک لئلا یضلوا عنه، فقلت - تبارک اسمک - توبوا إلی الله توبهٔ نصوحا عسی ربکم أن یکفر عنکم سیئاتکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار، یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه، نورهم یسعی بین أیدیهم وبأیمانهم یقولون: ربنا أتمم لنا نورنا، واغفر لنا، إنک علی کل شئ قدیر». (۱)

ص:۳۱

۱- (۱)) . الصحیفهٔ السجادیهٔ، مناجات البائبین از مناجات خمس عشر.

۳- شناخت راه های مبارزه با شیطان

اشاره

ص:۳۷

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

از برنامه های بسیار مهم قرآن مجید معرفی دشمنان انسان به اوست که پروردگار عالم آنان را دشمن خویش نیز می داند:

«عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ ». (۱)

قرآن در معرفی این دشمنان اهداف آن ها را بیان کرده و راه مبارزه با آن ها را نیز تعلیم می دهد. هدف اصلی این دشمنان آن است که رابطه انسان با خدا قطع شود و انسان از همه قیدهای مثبت انسانی و ملکوتی بیرون بیاید و به جایی برسد که دیگر انسان نباشد و این عنوان بر او صدق نکند.

پروردگار عالم از آنان که در طول تاریخ تسلیم دشمنان خود شده و از مدار انسانیت خارج شده اند با تعبیرهای عجیبی یاد کرده است:

«أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ » ، (۲)«شَرَّ الدَّوَابِّ » ، (۳)« کَمَثَلِ الْحِمارِ» ، (۴)« کَمَثَلِ الْکَلْبِ » (۵)، «أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ » ، «فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ » (۶) و... .

همه این تعابیر که در کتاب خدا آمده دیدگاه حق را درباره این گروه

۱- (۱)) پی نوشت . اشاره است به: سوره ممتحنه، آیه ۱: «یا أیها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم أولیاء تلقون إلیهم بالمودة وقد کفروا بما جاءکم من الحق یخرجون الرسول وإیاکم أن تؤمنوا بالله ربکم إن کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی وابتغاء مرضاتی تسرون إلیهم بالمودة وأنا أعلم بما أخفیتم وما أعلنتم ومن یفعله منکم فقد ضل سواء السبیل».

۲- (۲)) . اشاره است به: اعراف، ۱۷۹: «ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم أعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها أولئک کالانعام بل هم أضل أولئک هم الغافلون»؛ نیز فرقان، ۴۴: «أم تحسب أن أکثرهم یسمعون أو یعقلون إن هم إلا کالانعام بل هم أضل سبیلا».

۳- (۳)) . اشاره است به: انفال، ۲۲: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ » ، نیز انفال ۵۵: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّهِ الَّذِینَ کَفَرُوا فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ » .

۴- (۴)) . اشاره است به: جمعه، ۵: «مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْراهَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّهِ وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ » .

۵- (۵)) . اشاره است به: اعراف، ۱۷۶: «وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ ذلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ » .

۶- (۶)) . اشاره است به: آل عمران، ۸۲ ۸۱: «وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ

مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ * فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » ؛ نیز مائده، ۴۷؛ توبه، ۶۷؛ نور ۴ و ۵۵؛ حشر، ۱۹.

از انسان ها نشان می دهد و حال آنان را چنان که هستند- بیان می کند، زیرا خداوند « عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ » است (۱) و هیچ چیز از او مخفی نیست.

البته، بایـد توجه داشت که خداونـد در این تعبیرات کـاری به صورت و شـکل ظـاهری نـدارد، چون افرادی که به اسارت این گروه از دشـمنان در می آیند شکل و صورتشان عوض نمی شود، بلکه باطنشان تغییر هویت می دهد. امیرالمؤمنین در این باره می فرماید:

«الصوره صوره انسان و القلب قلب حیوان ». (۲)

یعنی ظاهر آنان بسان انسان است، اما باطن آنان شکل فطری و وجدانی و چهره ملکوتی خویش را از دست داده است.

خداوند آدمی را بر صورت خویش خلق کرد

در روایتی از پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، که بیش از سی کتاب شیعه و سنی آن را ثبت کرده اند آمده است:

«ان الله خلق آدم علی صورته ». (۳)

خداوند متعال انسان را به شکل خویش آفرید.

از آنجـا که پروردگار شـکل کمّیتی نـدارد، انسان را به شـکل کیفیتی خودش آفریـده و او را جایگاه ظهور همه ارزش ها قرار داده است. بـدین ترتیب، تنهـا مقامی که انسان نمی توانـد به آن برسـد مقام الوهیت است، وگرنه او به مقام نبوت، اولوالعزمی، ولایت کلیه، و مقام جمع الجمعی می تواند برسد و می تواند قلب عالم باشد.

با این همه، موجودی که به شـکل کیفی پروردگار آفریده شده ممکن است اسیر دشمنان خویش شود. البته، دشمنانی که هیچ اسـلحه ای ندارنـد و این اسـلحه را از خود آدمی می گیرنـد و علیه وی و اولاـد او به کـار می برنـد. برای مثـال، انسان را برمی انگیزند از زیبایی و دلنشینی اش در راه های سوء بهره گیرد یا پول و ثروتش را دستمایه شهوترانی و

۱- (۱)) . این تعبیر و مشابهـات آن در آیـات فراوانی آمـده است. از جمله: رعـد، ۹: «عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ الْکَبِیرُ الْمُتَعَالِ » ؛ مؤمنون، ۹۲؛ «عَالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ فَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ » ؛ توبه، ۱۰۵ و مشابه آن در ۹۲ همین سوره: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » ؛ انعام، ۵۹: «وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ لاَ یَعْلَمُهَا إِلاّٰ هُوَ وَ یَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ إِلاّٰ یَعْلَمُهَا وَ لاَ حَبَّهٍ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لاَ رَطْبٍ وَ لاَ یَابِسٍ إِلاّٰ فِی کِتَابٍ مُبِینٍ » ؛ نیز انعام ۷۳: «وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ یَوْمَ یَقُولُ کُنْ فَیَکُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ» ؛ نیز نمل، ۶۵: «قُلْ لاَ یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلاَّ اللّٰهُ وَ مَا یَشْعُرُونَ أَیَّانَ یُبْعَثُونَ » ؛ نیز سجده، ۶: «ذٰلِکَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ » ، نیز زمر، ۴۶: «قُلِ اللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَهِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِکَ فِی مَا کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ » ؛ حشر، ۲۲: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ » ؛ نیز جمعه، ۸: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاَقِیکُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » ؛ نیز تغابن، ۱۸: «عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ » ، نیز جن، ۲۷ ۲۶: «عَالِمُ الْغَیْبِ فَلاَ یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَداً * إِلاَّ مَنِ ارْتَضَی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً» .

۲- (۲)) . عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص۳۵۹.

۳- (۳)) . عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۱۰؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۱۵۳: الحسین بن خالد قال: قلت للرضا علیه السلام: یا بن رسول الله صلی الله علیه وآله ان الناس یروون: ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: ان الله عز وجل خلق آدم صورته؟ فقال: قاتلهم الله لقد حذفوا اول الحدیث: ان رسول الله صلی الله علیه وآله مر برجلین یتسابان فسمع احدهما یقول لصاحبه: قبح الله وجهک ووجه من یشبهک! فقال صلی الله علیه وآله له: یا عبدالله، لا تقل هذا لاخیک فإن الله عز وجل خلق آدم علی صورته»؛ نیز کافی، ج ۱، ص ۱۳۴؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۱۰۳: عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عما یروون أن الله خلق آدم علی صورته، فقال هی: صورة محدثة مخلوقة واصطفاها الله واختارها علی سائر الصور المختلفة، فأضافها إلی نفسه، کما أضاف الکعبة إلی نفسه، والروح إلی نفسه، فقال: «بیتی»، «وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی » .

خوش گذرانی قرار دهد. بدین طریق، آن ها آدمی را به اسارت در می آورند و از حقیقت الهی اش دور می سازند و روح الهی او را می کشند. در سوره مبارکه بقره در همین باره می خوانیم:

«بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَهً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ» . (۱)

نه چنین است که می گویید، بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند وآثار گناه سراسر وجودشان را فرا گرفت، آنان اهل آتشند و در آن جاودانه اند.

«بلی» به معنی آری، و «کسب» به معنای ارتکاب است. یعنی کسی که مرتکب کارهای زشت شود، زشتی ها تمام ظاهر و باطن او را احاطه می کنند و تمام درهای وجود او را به روی خدا می بندند و هیچ روزنه ای در آن باقی نمی گذارند.

مردگان سخن نمی شنوند

در توضیح این معنا، آیه ای در قرآن خطاب به پیغمبر آمده است که می فرماید:

«وَ ما یَسْتَوِی الْأَحْیاءُ وَ لاَ الْأَمْواتُ إِنَّ اللّهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ». (۲)

و زندگان و مردگان یکسان نیستند. بی تردید خدا [دعوت حق را] به هر کس بخواهد می شنواند و تو نمی توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند بشنوانی.

ای پیامبر، تو نمی توانی صدای خدا را به مردگان بشنوانی. اگر می توانستی که ابوجهل و ابولهب کافر از دنیا نمی رفتند. آنان در حقیقت مرده بودند و انسان های مرده صدا و کلام حق را نمی شنوند، لذا وقتی در گوششان حرفی می زنی، هیچ عکس العملی نشان نمی دهند.

پروردگار در تعبیر دیگری نیز به پیامبر اسلام می فرماید که قرآن مرا به این مردمان نمی توانی بشنوانی؛ (۳)همان گونه که اگر آیات کتابم را با زبان

۱- ((۱)) . بقره، ۸۱.
۲- ((۲)) . فاطر، ۲۲؛ نیز زخرف، ۴۰: «أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ وَ مَنْ کانَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ » .
۳- ((۳)) . اشاره است به: یونس، ۴۲: «وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ کانُوا لا یَعْقِلُونَ » .

پاک و الهی خود در گوش حیوانات بخوانی، معنای آنچه می خوانی را نمی فهمند.

آیه دیگری که دل آدمی را به واقع می لرزاند این است:

«ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ أَسٰاؤُا السُّوایٰ أَنْ کَذَّبُوا بِآیٰاتِ اللّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ ». (۱)

آن گاه، بدترین سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند به سبب این که آیات خدا را تکذیب کردند و همواره آن ها را به مسخره می گرفتند.

نتیجه تکذیب برنامه های خداوند و دروغ پنداشتن قرآن و دیگر نشانه های الهی غوطه خوردن در زشتی ها و بدی ها و اسیر شدن به دست دشمنان است.

نمونه ای از سوء عاقبت

یکی از کسانی که در زمان ما از تکذیب کنندگان قرار گرفت مردی بود که حضوری پرشور در جلسه های دینی داشت. روزی یکی از دوستان او که مدیر یکی از جلسه ها نیز بود به من گفت: این مرد بی دین شده و دختران و همسرش بی حجاب شده اند! گفتم: رفتن من نزد او اثری دارد؟ گفت: نمی دانم اثر بکند یا نه، اما اگر احساس وظیفه می کنید به مغازه اش سری بزنید!

وقتی به مغازه او رفتم، دیدم محاسن را تراشیده و کراوات زیبایی به گردن بسته است. احوالپرسی کردم و گفتم: آن مسجد و آن شب های احیا و آن جلسه ها چه شد؟ گفت: تازه فهمیده ام پنجاه سال است که کلاه سرم رفته!

دیدم چراغ معرفتش طوری خاموش شده که بودن با خدا و شب احیا و یاد حضرت سیدالشهداء را به زیان خویش می داند! لذا، هر چه گفتم

ص:۴۲

۱- ((۱)) . روم، ۱۰.

سخن و کلامم در او اثر نکرد. بعد از مدتی، شنیدم به سرطان مبتلا شده است. همان دوست آمد و گفت: احتمال دارد بمیرد، اگر سری به او بزنیم بد نیست. شاید توبه کند و از گذشته طلب بخشش نماید! با هم به بیمارستان رفتیم، ولی وقتی می خواستیم وارد اتاقش شویم، دیدیم خانم و دخترانش نیمه عریان اند. بی هیچ سخنی برگشتیم و با هم گفتیم اگر در میان این ها بمیرد، معلوم است به چه ظلمتی خواهد افتاد.

آری، دشمنان انسان را با اسلحه ای که از خود او می گیرند هدف قرار می دهند. پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله، یازده اسلحه دشمنان را بر می شمرد که همه اش نزد آدمی است. البته، پروردگار راه مبارزه را هم نشان می دهد و می گوید شما بندگان با دو اسلحه می توانید در مقابل این دشمنان بایستید که یکی از آن ها زیستن با ارزش هاست.

اسلحه اول: ارزش ها

گفتیم که تا وقتی انسان متصل به ارزش هایی مثل نماز باشد، همین ارزش ها او را از فحشا و منکر دور نگه می دارند. خداوند درباره نماز می فرماید:

«إِنَّ الصَّلاٰةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشاٰءِ وَ الْمُنْکَرِ». (۱)

حال، این آیه را با آیه زیر مقایسه کنید تا معلوم شود نماز چگونه می تواند با شیطان مبارزه کند.

به فرموده قرآن، شیطان آدمی را به فحشا و منکر می خواند:

«إِنَّمٰا یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشٰاءِ». (۲)

پس، وقتی آدمی نماز می گزارد، نقشه های شیطان نقش بر آب می شود. در غیر این صورت، او به همهٔ فواحش و زشتی ها – از جمله پول حرام که آسان و راحت جمع می شود- بی توجه می شود. (۳) کسی که به نماز واقعی وصل است، پول حرام را چگونه وارد زندگی اش می کند؟ او

۱- (۱)) . عنکبوت، ۴۵: «اُتْلُ مٰا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ الْکِتٰابِ وَ أَقِمِ الصَّلاٰةَ إِنَّ الصَّلاٰةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللّٰهِ أَکْبَرُ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تَصْنَعُونَ » .

۲- (۲)) . بقره، ۱۶۹: «إِنَّمٰا یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشٰاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ » .

۳- (۳)) . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶: «فإن رسول الله صلی الله علیه وآله کان یقول: «إن الجنهٔ حفت بالمکاره وإن النار حفت بالشهوات»، نیز مسند، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۳۲، نیز با اختلاف اندک در کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۵، ص ۵۴۵: «قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الجنهٔ والنار أرسل جبریل قال انظر إلیها والی ما أعددت لاهلها فیها فجاء فنظر إلیها والی ما أعد الله لاهلها فیها فرجع إلیه قال وعزتک لا یسمع بها أحد الا دخلها فامر بها فحجبت بالمکاره. قال ارجع إلیها فانظر

إليها والى ما أعـددت لاهلها فيها. قال فرجع إليها وإذا هى قد حجبت بالمكاره فرجع إليه قال: وعزتک قد خشـيت أن لا يدخلها أحد. قال: اذهب إلى النار فانظر إليها والى ما أعددت لاهلها فيها فإذا هى يركب بعضـها بعضا. فرجع و قال: وعزتک لقد خشيت أن لا يسمع بها أحد فيدخلها فامر بها فخفت بالشهوات. فقال وعزتک لقد خشيت أن لا ينجو منها أحد الا دخلها».

می دانـد اگر یک لقمه حرام بخورد، خداوند به نماز او نظر نخواهد کرد؛ اگر یک دکمه از لباسـش غصبی باشد نمازش باطل است؛ اگر یک نـخ از لباس احرامش حرام باشـد، کل حجش باطل است. این است که وقتی کسـی متصل به نماز واقعی باشد، دشمن در مقابلش لنگ می شود.

گفتنی است که دشـمن هم چندان دشـمن قوی ای نیست. خداوند در قرآن مجید این دشمن را تحقیر کرده و به او اعلام کرده که هیچ سـلطه ای بر بندگانش ندارد. (۱) یعنی چنین نیست که شیطان قـدرت این را داشته باشد که بندگان خدا را به جهنم بکشاند، مگر این که خود بندگان دعوتش را اجابت کنند. (۲)

مگر ابن زیاد یا رضا شاه چقدر قدرت داشتند؟

آن ها که به کربلا رفتنـد حدود ۳۰ هزار نفر بودند. (۳) آن ها می توانسـتند دعوت ابن زیاد را نپذیرنـد و اگر او می خواست علیه شان موضعی بگیرد، به راحتی بر او غلبه کنند و شیطان را بکشند، اما این کار را نکردند.

در سوره ابراهیم آمده است که شـیطان در قیامت به تمام کسانی که جهنمی شده اند می گوید: من که شـما را به زور وادار به کاری نکردم، فقط شما را به گناه دعوت کردم.

رضـا شاه فردی بیسواد و درس نخوانـده بود که از قزاقی به میرپنجی رسـیده بود. اهل ده آلاشت در سوادکوه نیز بود. وقتی که او به سـاطنت رسـید، ایران ۱۴ میلیـون نفر جمعیـت داشت که ۷ میلیون آن هـا زن بودنـد. کـافی بود وقتی او به کشف حجـاب دستور داد پنج هزار نفر به کاخ او حمله کنند. گیریم ۲۰۰ نفر نیز از این میان شهید می شدند، ولی بقیه می توانستند بر او غلبه کنند. اما آن ها این کار را نکردند. این است که در روز قیامت شیطان به مریدانش می گوید:

۱- (۱)) . حجر، ۴۲: «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِلاّـ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ » ؛ نیز إسـراء، ۶۵: «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکِیلاً» .

۲- (۲)) . اعراف، ۱۸: «قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ أَجْمَعِینَ » ؛ نیز حجر، ۴۲: «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِلاّـ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ » ؛ نیز إسـراء، ۶۳: «قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُکُمْ جَزَاءً مَوْفُوراً» .

۳- (۳)) . امالی، شیخ صدوق، ص ۱۷۷؛ مناقب، ابن شـهرآشوب، ج ۳، ص ۲۳۸: «عن الصادق جعفر بن محمـد، عن أبیه، عن جده علیهم السلام: أن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام دخل یوما إلی الحسن علیه السلام، فلما نظر إلیه بکی، فقال له: مـا یبکیـک یـا أبا عبـدالله؟ قال: أبکی لما یصـنع بک. فقال له الحسن علیه السـلام: إن الـذی یؤتی إلی سم یـدس إلی فاقتل به، ولکن لا یوم کیومک یا أبا عبـد الله، یزدلف إلیک ثلاثون ألف رجل، یـدعون أنهم من أمـهٔ جـدنا محمـد صـلی الله علیه وآله، وینتحلون دین الاسـلام، فیجتمعون علی قتلـک، وسـفک دمـک، وانتهاک حرمتک، وسبی ذراریک ونسائک، وانتهاب ثقلک، فعندها تحل ببنی أمیهٔ اللعنهٔ، وتمطر السماء رمادا ودما، ویبکی علیک کل شئ حتی الوحوش فی الفلوات، والحیتان فی البحار».

«وَ قٰالَ الشَّيْطٰانُ لَمّٰا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللّٰهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مٰا كٰانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ إِلاّٰ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلاٰ تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ مٰا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمٰا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظّٰالِمِينَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ ». (۱)

شیطان [در قیامت] هنگامی که کار [محاسبه بندگان] پایان یافته [به پیروانش] می گوید: یقیناً خدا [نسبت به برپایی قیامت، حساب بندگان، پاداش و عذاب] به شما وعده حق داد، و من به شما وعده دادم [که آنچه خدا وعده داده دروغ است، ولی می بینید که وعده خدا تحقّق یافت] و [من] در وعده ام نسبت به شما وفا نکردم، مرا بر شما هیچ غلبه و تسلّطی نبود، فقط شما را دعوت کردم [به دعوتی دروغ و بی پایه] و شما هم [بدون اندیشه و دقت دعوتم را] پذیرفتید، پس سرزنشم نکنید، بلکه خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شمایم و نه شما فریادرس من. بی تردید من نسبت به شرک ورزی شما که در دنیا درباره من داشتید [که اطاعت از من را هم چون اطاعت خدا قرار دادید] بیزار و منکرم؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است.

مرا سرزنش نکنید خودتان را سرزنش کنید. خداوند می خواهد شما را به جهنم ببرد و من قدرت نجات شما را ندارم، چنان که شما نمی توانید مرا نجات دهید. هر دو ضعیف، محکوم، بیچاره، و بدبختیم و تمام درها به رویمان بسته است.

ارزش ها چونان سد و خندقی است که راه دشمن را می بندد و جلوی او را می گیرد و نمی گذارد به این طرف بیایند. ارزش ها حدود پروردگارند و دشمن از این محدوده نمی تواند رد شود.

بهترین زمانی که شیطان می توانست از این حریم عبور کند، روزهای اول محرم سال ۶۱ق در کربلا بود. او وقتی یاران امام در محاصره اسلحه و دچار تشنگی و گرسنگی و در آستانه مرگ بودند می توانست وارد شود و بگوید: برای چه می خواهید خود را به کشتن بدهید؟ برای چه

۱- ((۱)) . ابراهیم، ۲۲.

این قدر دارید زجر می کشید؟ برای چه ایستاده اید زنان و دختران و پسران شما یتیم شوند؟... اگر شیطان امکان این کار را داشت، لااقل یک نفر را بایـد فریب می داد، اما آن ها چنان در حریم خدا راه یافته بودند که دشمن نمی توانست وارد آن جا شود.

از این رو، حتی وقتی امام در شب عاشورا فرمود: من بیعتم را از شما برداشتم، راه باز است و بیابان آزاد، بلند شوید و بروید! حتی یک نفر هم اۆ جای خویش تکان نخورد. این نخستین بار بود که عاشقان حرف پیامبر یا امامی را گوش نمی دادند. امام رو به قمر بنی هاشم کردند. حضرت اباالفضل در آن زمان ۳۳ سال بیشتر نداشت و در اوج جوانی و زیبایی بود. وضع مالی حضرت هم خوب بود و در مدینه زن و فرزندانش چشم به راهش بودند. به یقین، قمر بنی هاشم هم دلتنگ زن و فرزندانش بود، ولی با صدای بلند گریه کرد و عرض کرد: یابن رسول الله، آیا می پسندی که ما شما را در میان دشمن تنها بگذاریم؟ (۱)دشمن چگونه می خواهد چنین مردانی را از پا دربیاورد؟ دشمن با کسانی که قلبشان از توحید و محبت و ارزش ها آکنده است، چه می توانـد بکنـد؟ دشمن در برابر چنین انسان هایی حقیر است و به فرموده پیامبر اسلام، دست بر کمر نهاده و فریاد می کشد که این جنس دوپا کمر مرا شکست! (۲)

اسلحه دوم: نصرت خداوند

اسلحه دیگر «نصرالله» است. به فرموده قرآن، انسان وقتی در سایه سار ولایت خدا قرار بگیرد، خداوند او را به سوی هدایت رهنمون می شود:

«اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ». (۳)

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی های جهل و شرک به سوی نورِ ایمان، اخلاق حسنه و تقوا بیرون می برد.

ص:۴۶

۱- (۱)) . امالی، شیخ صدوق، ص ۲۲۰: «فلما وصل الكتاب إلى عمر بن سعد (لعنه الله)، أمر مناديه فنادى: إنا قد أجلنا حسينا وأصحابه يومهم وليلتهم، فشق ذلک على الحسين عليه السلام وعلى أصحابه، فقام الحسين عليه السلام فى أصحابه خطيبا فقال: اللهم إنى لا أعرف أهل بيت أبر ولا أزكى ولا أطهر من أهل بيتى، ولا أصحابا هم خير من أصحابى، وقد نزل بى ما قد ترون، وأنتم فى حل من بيعتى، ليست لى فى أعناقكم بيعة، ولا لى عليكم ذمة، وهذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملا، وتفرقوا فى سواده، فإن القوم إنما يطلبوننى، ولو ظفروا بى لذهلوا عن طلب غيرى»؛ نیز لهوف، سید بن طاووس، ص ۵۵: «ثم جاء الليل فجمع الحسين عليه السلام أصحابه فحمد الله وأثنى عليه ثم أقبل عليهم فقال: أما بعد. فإنى لا أعلم أصحابا أصلح منكم ولا أهل بيت أبر، ولا أفضل من أهل بيتى، فجزاكم الله جميعا عنى خيرا وهذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملا وليأخذ كل رجل منكم بيد رجل من أهل بيتى وتفرقوا فى سواد هذا الليل وذرونى، وهؤلاء القوم فإنهم لا يريدون غيرى. فقال له إخوته وأبناؤه، وأبناء عبد الله بن جعفر ولم نفعل ذلک؟ لنبقى بعدک لا أرانا الله ذلک أبدا وبدأ هم بذلک القول العباس بن على عليه السلام ثم تابعوه».

۲- (۲)) . اشاره است به این روایات: بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۶: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «إذا دخل العبد المسجد فقال: أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، قال الشیطان: إنه کسر ظهری، وکتب الله له بها عبادة سنة، وإذا خرج من المسجد یقول مثل ذلک، کتب الله له بکل شعرة علی بدنه مائة حسنة، ورفع له مائة درجة»؛ نیز کافی، ج ۳، ص ۲۶۴: عن أبی عبد الله علیه السلام قال: سمعته یقول: «أحب الأعمال إلی الله عزوجل الصلاة وهی آخر وصایا الأنبیاء علیهم السلام، فما أحسن الرجل یغتسل أو یتوضأ فیسبغ الوضوء ثم یتنحی حیث لا یراه أنیس فیشرف علیه وهو راکع أو ساجد إن العبد إذا سجد فأطال السجود نادی إبلیس: یا ویلاه أطاع وعصیت وسجد وأبیت».

۳- (۳)) . بقره، ۲۵۷ (آیة الکرسی).

هم چنین، خداوند یاری خود را به کمک او می فرستد:

«إِنْ تَنْصُرُوا اللّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدامَکُمْ ». (۱)

اگر خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می کند و گام هایتان را محکم و استوار می سازد.

خداوند در پناه خود، دین او را حفظ می کند و نمی گذارد گزندی از سوی مخلوقات به او برسد:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ . مَلِکِ النّاسِ . إِلهِ النّاسِ . مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ . اَلَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ . مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ ». (۲)

بگو: پناه می برم به پروردگار مردم. به پادشاه مردم. به معبود مردم. از زیان وسوسه گر کمین گرفته و پنهان. آنکه همواره در سینه های مردم وسوسه می کند. از جنّیان و آدمیان.

او با ربوبیت، الوهیت، سلطنت و پادشاهی اش به کمک بندگانش می آید. بدین ترتیب، شیاطین انس و جن نمی توانند در برابر قدرت ربوبیت، الوهیت و ملک و فرمانروایی خداوند کاری از پیش ببرند، زیرا بندگان در پناه حق هستند.

بازگشت به سبب توبه

اگر دشمن با حیله گری و نیرنگ وارد زندگی مردم مومن شود و زخمی بر پیکره حیات آنان وارد کند، پروردگار به فضل خود نمی گذارد این زخم به بیماری کشنده ای تبدیل شود. در دعای جوشن کبیر یکی از نام های خدا «طبیب» دانسته شده است. مگر زخم دشمن چقدر کاری است که چنین طبیبی نتواند مداوایش کند؟ بنده چنین خدایی چنان غرق ارزش و ایمان و عبادت و محبت است که این زخم ناچیز در برابر این همه ارزش گزشی بیش نخواهد بود. در وصف محبت به امیرالمومنین آمده است:

۱- ((۱)) . محمد، ۷.

۲- ((۲)) . ناس، ۱- ۶.

«حب علی حسنه لا یضر معها سیئه ». (۱)

دوست داشتن علی نیکی ای است که هیچ بدی ای با آن همراه نشده و زیان نمی رساند.

حال، می توان آثار محبت به خدا را با این روایت درک کرد. خداوند متعال از سر محبت و لطف و احسان در برابر شیطنت دشمنان دری زیبا به نام توبه به روی بندگانش باز کرده است و بنا ندارد آن را تا قیامت بر ایشان ببندد. (۲)

توبه بهلول نبّاش

داستان بهلول نبّاش را همه شنیده اند. وقتی او به امید توبه نزد پیغمبر آمد و گفت: گناه بزرگی انجام داده ام که از آسمان و زمین بزرگ تر است و...، پیغمبر اکرم به قدری ناراحت شدند که فرمودند: برخیز و از مسجد بیرون رو که اگر آتش غضب بیاید ما را هم می سوزاند! او هم با گردن کج از مسجد بیرون رفت و سر به بیابان گذاشت. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و به پیامبر گفت: خداوند می گوید: چرا بیرونش کردی؟ او را به بازگشت بشارت ده که من خود طبیب او هستم. (۳)

۱- ((۱)) . اوائل المقالات، شیخ مفید، ص ۳۳۵؛ نیز عوالی اللئالی، احسائی، ج ۴، ص ۸۶؛ ینابیع المودهٔ، قندوزی، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲- ((۲)) . مناجات خمس عشر (مناجات التائبین)، صحیفه سجادیه کامله، امام زین العابدین علیه السلام، ص ۲۲۲: «یا حلیم، أنت الذی فتحت لعبادک بابا إلی عفوک، وسمیته التوبهٔ، وجعلت علی ذلک الباب دلیلا من وحیک لئلا یضلوا عنه، فقلت - تبارک اسمک - توبوا إلی الله توبهٔ نصوحا عسی ربکم أن یکفر عنکم سیئاتکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار، یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه، نورهم یسعی بین أیدیهم وبأیمانهم یقولون: ربنا أتمم لنا نورنا، واغفر لنا، إنک علی کل شئ قدیر».

۳- ((۳)) . اقتباسی است از این روایت: امالی، شیخ صدوق، ص ۹۷: ... دخل معاذ بن جبل علی رسول الله صلی الله علیه وآله باکیا، فسلم فرد علیه السلام، ثم قال: ما یبکیک یا معاذ؟ فقال: یا رسول الله، إن بالباب شابا طری الجسد، نقی اللون، حسن الصورهٔ، یبکی علی شبابه بکاء الثکلی علی ولدها یرید الدخول علیک. فقال النبی صلی الله علیه وآله: أدخل علی الشاب یا معاذ. فأدخله علیه، فسلم فرد علیه السلام، ثم قال: ما یبکیک یا شاب؟ قال: کیف لا أبکی وقد رکبت ذنوبا إن أخذنی الله عزوجل ببعضها أدخلنی نار جهنم، ولا أرانی إلا سیأخذنی بها، ولا یغفر لی أبدا. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: هل أشرکت بالله شیئا؟ قال: أعوذ بالله أن أشرک بربی شیئا. قال: أقتلت النفس التی حرم الله؟ قال: لا، فقال: النبی صلی الله علیه وآله: یغفر الله لک ذنوبک وإن کانت مثل الجبال الرواسی، قال الشاب: فإنها أعظم من الجبال الرواسی. فقال النبی صلی الله علیه وآله: یغفر الله لک ذنوبک وإن کانت مثل الارضین السبع وبحارها ورمالها وأشجارها وما فیها من الخلق. قال: فإنها أعظم من الارضین السبع وبحارها ورمالها وأشجارها وما فیها من الخلق. فقال النبی صلی الله علیه وآله: یغفر الله لک ذنوبک وإن کانت مثل السماوات السبع ونجومها ومثل العرش والکرسی. قال: فإنها أعظم من ذلک. قال: فنظر النبی صلی الله علیه وآله إلیه کهیئهٔ الغضبان ثم قال: ویحک یا شاب، ذنوبک أعظم أم ربک. فخر الشاب لوجهه وهو یقول: سبحان ربی! ما شئ أعظم من ربی،

ربى أعظم يا نبى الله من كل عظيم. فقال النبى صلى الله عليه وآله: فهل يغفر الذنب العظيم إلا الرب العظيم! قال الشاب: لا والله، يا رسول الله، ثم سكت الشاب. فقال له النبى صلى الله عليه وآله: ويحك يا شاب ألا تخبرنى بذنب واحد من ذنوبك. قال: بلى، أخبرك أنى كنت أنبش القبور سبع سنين، أخرج الاموات وأنزع الاكفان، فماتت جاريهٔ من بعض بنات الانصار، فلما حملت إلى قبرها ودفنت وانصرف عنها أهلها وجن عليها الليل، أتيت قبرها فنبشتها، ثم استخرجتها ونزعت ما كان عليها من أكفانها، وتركتها متجردهٔ على شفير قبرها، ومضيت منصرفا، فأتانى الشيطان، فأقبل يزينها لى ... ولم أملك نفسى حتى جامعتها وتركتها مكانها، فإذا أنا بصوت من ورائى يقول: يا شاب، ويل لك من ديان يوم الدين... فما أظن أنى أشم ريح الجنهٔ أبدا، فما ترى لى يا رسول الله؟ فقال النبى صلى الله عليه وآله: تنح عنى يا فاسق، إنى أخاف أن أحترق بنارك، فما أقربك من النار، فما أقربك من النار! ثم لم يزل صلى الله عليه وآله يقول ويشير إليه، حتى أمعن من بين يديه. ... فأنزل الله تبارك وتعالى على نبيه صلى الله عليه وآله: «وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً » يعنى الزنا «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ » يعنى بارتكاب ذنب أعظم من الزنا ونبش القبور وأخذ الاكفان «ذَكَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ » يقول: خافوا الله فعجلوا التوبهٔ «وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ » يقول عزوجل: أتاك عبدى يا محمد تائبا فطردته، فأين يذهب، وإلى من يقصد، ومن يسأل أن يغفر له ذنبا غيرى؟ ...».

۴-نا امیدی نشانه خدا ناشناسی است

اشاره

ص:۵۵

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

یکی از زیباترین و پربارترین بخش های قرآن کریم و روایات و اخبار به معرفی دشمنان انسان اختصاص دارد که نمایانگر کمال محبت و لطف و رحمت پروردگار به انسان است. قرآن مجید در آیه ۸۳ سوره مبارکه نساء در این باره می فرماید:

«وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّیْطٰانَ إِلاّٰ قَلِیلاً». (۱)

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، یقیناً همه شما جز اندکی از شیطان پیروی می کردید.

این نص صریح قرآن است که اگر فضل و رحمت خدا بر انسان نبود، به وسیله شیطان نابود می شد و سعادت دنیا و آخرت خویش را از دست می داد. این آیه در بردارنده محبت و رحمت و لطف پروردگار عالم به انسان است و نشان می دهد که هیچ موجودی در عالم مانند انسان مورد توجه ویژه حق نیست. دلیل این سخن را نیز می توان از آیات قرآن دانست؛ زیرا دقت در آیات قرآن این حقیقت را نشان می دهد که خداوند متعال انسانی که از دشمنان خود زخم خورده یا در دست آنان اسیر بوده

۱- ((۱)) پی نوشت . نساء، ۸۳.

و حتی از این اسارت راضـی بوده و از آن لـذت برده است را نیز به بـاز گشت به سوی خود دعوت می کنـد تـا بر زخم هایش مرهم گذارد و از اسارت نجاتش دهد.

این درگه ما درگه نومیدی نیست

آیـاتی از سوره مبارکه یوسف و سوره زمر مردم را به این حقیقت مهم توجه می دهنـد. در آیه ۸۷ از سوره مبارکه یوسف می خوانیم:

«وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ ». (۱)

از رحمت خدا مأیوس نباشید، زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی شوند.

معنـای این آیه کلی است و بـا این که خطـاب به برادران یوسف است موقعیت خاصـی را بیان نمی کنـد؛ یعنی نمی گویـد در کـدام موقعیت یا وضـعیت از خـدا ناامیـد نشوید، بلکه دسـتور می دهد در هیچ موقعیتی از رحمت حق ناامید نشوید، حتی اگر خطای غیر قابل بخششی - مانند آنچه برادران یوسف انجام دادند- انجام داده باشید.

برادران یوسف برادر بیگناه و نه ساله خود را به صـحرا بردند، آزار دادند، تحقیر کردند، و سرآخر در چاه انداختند و پدر خود را ۴۰ سال تمام به این غم سـنگین نشاندند. مگر چنین جرائمی قابل گذشت و چنین زخم هایی قابل معالجه است؟ با این حال، به آنان دسـتور داده شـد که این جرم را از پرونـده خود پاک کننـد و به درگاه حق توبه نماینـد. آنان نیز به پدر خود که پیامبر خدا بود مراجعه کردند و گفتند:

«قالُوا يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا كُنّا خاطِئِينَ ». (۲)

یعنی ای پدر، تو از خدا برای ما آمرزش بخواه.

پاسخ یعقوب پیامبر

حضرت یعقوب، علیه السلام، که شعاع محبت خدا بود، در پاسخ این ده

۱- ((۱)) . یوسف ۸۷ «يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ ...» ، نیز زمر ۵۳ «قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ » ، نیز حجر ۵۶ «قالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضّالُّونَ » .

۲- ((۲)) . یوسف، ۹۷.

نفر نگفت: شما فرزند من و برادر خود را ۴۰ سال پیش در چاه انداختید و مرا به چنین فراقی مبتلا کردید؛ حال، چگونه از من می خواهید برای شما طلب آمرزش کنم؟ به عکس، تا فرزندانش گفتند: «یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا» ، فرمود:

«قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ». (۱)

گفت: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

حضرت یعقوب یقین داشت که خداوند گناه فرزندانش را می آمرزد و می دانست این زخم قابل علاج و این بند قابل گشودن است، لذا گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ » ؛ به زودی برای شما طلب بخشش می کنم. حال آن که اگر به این معنا یقین نداشت و می دانست که خدا آنان را نمی بخشد، می گفت: من نمی توانم برای شما طلب آمرزش کنم.

توجه به زمان خاص برای طلب آمرزش

اما سوال این است که چرا او در همان لحظه دست به دعا برنداشت و گفت: به زودی برایتان طلب بخشش می کنم؟ (زیرا سوف در سر فعل مضارع دلالت بر انجام کار در آینده می کند). از امام باقر، علیه السلام، همین سوال را پرسیدند. امام فرمود:

یعقوب ساعت اجابت دعا را در نظر گرفت و آن سحر شب جمعه بود. (۲)او در سحرگاه اولین جمعه به سوی خدا دعا کرد و خداوند فرزندان او را آمرزید.

ناامیدی از رحمت پروردگار کفر است

خداوند به همه زخم خوردگان و به همه اسیران دربند دستور می دهد که از او ناامید نباشند: «لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ » ، بلکه دلگرم باشند که این زخم

۱- ((۱)) . یوسف، ۹۸.

۲- ((۲)) . علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۵۴: «اسماعیل بن الفضل الهاشمی قال: قلت جعفر ابن محمد، علیه السلام، أخبرنی عن یعقوب، علیه السلام، لما قال له بنوه: یا أبانا استغفر لنا ذنوبنا إنا کنا خاطئین، قال سوف استغفر لکم ربی. فأخر الاستغفار لهم ویوسف، علیه السلام، لما قالوا له: تالله لقد آثرک الله علینا وان کنا لخاطئین. قال: لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو أرحم الراحمین. قال: لان قلب الشاب أرق من قلب الشیخ، وکانت جنایة ولد یعقوب علی یوسف، وجنایتهم علی یعقوب إنما کانت بجنایتهم علی یوسف. فبادر یوسف إلی العفو عن حقه، وأخر یعقوب العفو لان عفوه إنما کان عن حق غیره، فأخّرهم إلی السحر لیلة الجمعة».

خوب شدنی و این بند باز شدنی است.

به راستی، تنها وجود مقـدس پروردگار می دانـد که در این عالم چه خبر است و رحمت و لطف او بر بندگان چه اندازه است. مگر قلب و عقل ما انسان ها می تواند لطایف کار او را – آن چنان که هست– بفهمد و درک کند؟

ماجرای توبه کعب بن زهیر

کعب بن زهیر از کسانی بود که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، را به انواع مختلف آزار داده بود و در دشمنی با ایشان سنگ تمام گذاشته بود. به طوری که حضرت بر فراز منبر به مردم متدین واجب کرد او را هر کجا که یافتند به قتل برسانند، حتی اگر در منطقه امن مکه و مسجدالحرام باشد.

می دانیم که شهر مکه منطقه ممنوعه است و کسی حق ندارد حتی گیاهی را در آن از زمین بیرون بکشد یا شاخه ای را بشکند یا حشره ای را از پا در آورد. در شعاع دو یا سه کیلومتری مکه که هنوز شهر شروع نشده و اراضی بیابانی است سنگی گذاشته و روی آن نوشـته انـد: «محـدوده حرم». برای همین، اگر درختی بیرون محـدوده حرم باشـد، ولی سـایه یکی از شاخه هاش در منطقه حرم باشد و مثلا ۵۰۰ کبوتر روی آن نشسته باشند و مُحرم نهیبی بزند که این کبوترها بپرند، باید ۵۰۰ گوسفند بکشد! زیرا آنجا حرم امن است و همه باید در آن امنیت داشته باشند. (۱) با این حال، پیغمبر روی منبر فرمود: بر تک تک شما واجب است که کعب بن زهیر را گرچه در منطقه حرم و کعبه باشد بکشید!

وقـتی خبر این حکم در مکه به کعب بن زهیر رسـید، بر جـان خود بیمنـاک شـد و امنیت خویش را از دست رفته یـافت و دید دیگر نمی تواند با خیال راحت در مکه راه برود، زیرا نمی دانست فردی که در کوچه کنار

ص:۶۰

۱- ((۱)) . آل عمران، ۹۷: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ » .

او راه می رود از یاران پیامبر است و قصد انجام فرمان ایشان را دارد یا خیر.

بدین ترتیب، این مرد محدود شد و به قول فردوسی «جهان پیش چشم اندرش تیره گشت». سرانجام، به فکر چاره افتاد و شبی از شب ها از مکه بیرون آمد و فاصله نود فرسخی مکه تا مدینه را از میان کوه ها و سنگلاخ ها پیمود و به مدینه رسید.

در مدینه، سراغ خانه پیامبر را نگرفت، بلکه به در خانه امیرالمومنین رفت و در تاریک- روشنی سحرگاه در زد. امیرالمومنین پرسید: کیستی؟ گفت: پدرت ابوطالب با من رفاقت دیرینه داشت و با هم نان و نمک خورده ایم. من به اشتباه به پیامبر ظلم کردم. حال از تو می خواهم به حق آن دوستی که با پدرت داشتم مهلتی به من بدهی و مرا با خود نزد ایشان ببری و عذر تقصیر بخواهی. اگر عذر مرا پذیرفت که هیچ، ولی اگر نپذیرفت و دستور به قتل من داد، آن گاه مرا بکش!...

نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت...

مگر می شود کسی از علی که تربیت یافته مکتب پیامبر است چیزی بخواهد و او دست رد به سینه اش بزند؟ نقل است در وسط یکی از جنگ ها که حضرت داشت با دشمن می جنگید، یکی از دشمنان به او گفت:

«یابن أبی طالب ، هبنی سیفک ».

یا علی، شمشیرت را به من ببخش!

در همان وقت، حضرت شمشیرش را به او تعارف کرد. او هم شمشیر را گرفت و حضرت بی شمشیر ماند. آن مرد تعجب کرد و گفت: برای چه در بحبوحه جنگ شمشیرت را به من دادی؟ فرمود: محال است ما درخواست کسی را رد کنیم.

ص:۶۱

آن مرد از این رفتار حضرت حیرت کرد. از اسب پایین آمد و رکاب مرکب حضرت را گرفت و گفت: عجب دین خوب و اخلاق نیکی داری! مرا مسلمان کن! من اصلا برای چه با تو می جنگم؟! (۱)وقتی انسان این چیزها را بفهمد، دیگر با خدا و پیامبر و علی و امام حسین و قرآن و... سر ستیز بر نمی دارد. این فهم فهمی نورانی و الهی و ملکوتی است.

ادامه ماجرای کعب

حضرت به کعب فرمود: عیبی ندارد! سپس برای نماز جماعت صبح به مسجد رفتند. وقتی نماز جماعت برپا شد، حضرت به او گفت: صبر کن تا نماز پیامبر تمام شود تا با هم نزد ایشان برویم.

وقتی نماز تمام شد، با هم نزد پیامبر اسلام رفتند. کعب به پای پیامبر افتاد و گفت: من همان هستم که حکم قتل مرا داده ای. من خود به دیدار شما آمدم و علی را واسطه کردم که بگویم اشتباه کردم. حال، چه کار باید بکنم؟ آیا مرا می کشی؟ فرمود: نه، گذشت می کنم! (۲)

پس، معلوم می شود که در این درگاه چه نسبت به خدا و چه نسبت به پیامبر و ائمه، علیهم السلام، هیچ جای دلسردی و ناامیدی وجود ندارد و ما حق ناامید شدن از رحمت حق و اولیای او را نداریم.

با خدایی این چنین، زان روز ترسیدن خطاست

مجلس پر از جمعیت بود. پیرمردی قد خمیده و محاسن سفید با عصا وارد جلسه شد و خواست در انتهای مجلس کنار کفش ها بنشیند، اما امام صادق، علیه السلام، نگذاشت و به مردم فرمود: اجازه بدهید تا او جلو بیاید. مردم راه را باز کردند. وقتی پیرمرد کنار حضرت صادق نشست زار زار گریست. امام فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: عمرم سر

۱- ((۱)) . مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۳۵۸: «أبو السعادات فی فضایل العشرة روی ان علیا، علیه السلام، کان یحارب رجلا من المشرکین. فقال المشرک: یابن أبی طالب هبنی سیفک. فرماه إلیه. فقال المشرک: عجبا یابن أبی طالب فی مثل هذا الوقت تدفع إلی سیفک! فقال: یا هذا انک مددت ید المسألة إلی ولیس من الکرم أن یرد السائل. فرمی الکافر نفسه الی الارض وقال: هذه سیرة اهل الدین، فباس قدمه وأسلم».

۲- ((۲)) . رک: الدرجات الرفیعه، سید علی ابن معصوم، ص ۵۳۸ به بعد.

آمده و نزدیک مردنم است. برای آخرتم گریه می کنم! فرمود: برای چه چیز آخرتت گریه می کنی؟ گفت: نمی دانم وضعم چه می شود؟ می ترسم، نگرانم، و دغدغه و وحشت دارم!

امام صادق فرمودند: آیا شیعه هستی؟ گفت: من عاشق شما هستم و نود سال است که وجودم را وقف شما کرده ام. فرمود: اجازه نمی دهم گریه کنی و دغدغه داشته باشی. به تو اطمینان می دهم بعد از مردن نیز بمانند دنیا با ما خواهی بود. (۱)ترس انسان باید از ناحیه خودش باشد نه از خدا. ترس از خدا معنی اش این است که خدا در قیامت درِ بهشت را به روی هیچ کس جز ۱۲۴ هزار پیامبر و ۱۲ امام و حضرت آسیه و خدیجه و حضرت زهرا و زینب و... باز نمی کند. این پندار درستی نیست و از خداناشناسی انسان سرچشمه می گیرد. از این روست که امام سجاد، علیه السلام، در دعای ابی حمزه ثمالی به پروردگار عرضه می دارد:

«إلهی و سیدی ! و عزتک و جلالک لئن طالبتنی بذنوبی لأطالبنک بعفوک و لئن طالبتنی بلؤمی لأطالبنک بکرمک ، و لئن أدخلتنی النار لا- خبرن أهل النار بحبی لک ، إلهی و سیدی ! إن کنت لا تغفر إلا لا ولیائک و أهل طاعتک ، فإلی من یفزع المذنبون و إن کنت لا تکرم إلا أهل الوفاء بک فبمن یستغیث المسیئون . إلهی ! إن أدخلتنی النار ففی ذلک سرور عدوک و إن أدخلتنی الجنه ففی ذلک سرور نبیک ، و أنا و الله أعلم أن سرور نبیک أحب إلیک من سرور عدوک ». (۲)

خدایا، ای آقای من، به عزت و جلالت قسم اگر مرا در قیامت به گناهانم پی جویی کنی، من تو را به عفوت پی می جویم. و اگر مرا به پستی ام تعقیب نمایی، من تو را به کرمت می خوانم. و اگر مرا به دوزخ اندازی، اهل دوزخ را به محبتم به تو آگاه می سازم. ای آقای و مولایم، اگر جز اهل طاعت و اولیائت کسی را نیامرزی، پس گناهکاران به چه کسی پناه

۱- ((۱)) . مشابه این روایت: الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۵۶: «...وإن شیعتک علی منابر من نور، مبیضة وجوههم حولی، أشفع لهم، یکونون غدا فی الجنة جیرانی... »، نیز دعای ندبه، نیز مناقب أمیر المؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی، ج ۲، ص ۲۹۳: «قال علی بن أبی طالب: نجئ نحن ومن یحبنا یوم القیامة کهاتین حتی نرد علی نبینا الحوض. فأومی بإصبعیه السبابتین»، نیز الاختصاص، شیخ مفید، ص۳۰۳: «عن عبد الرحمن بن کثیر قال: حججت مع أبی عبد الله علیه السلام فإنی معه فی بعض الطریق إذ صعد علی جبل فنظر إلی الناس فقال: ما أکثر الضجیج؟! فقال له داود بن کثیر الرقی: یا ابن رسول الله هل یستجیب الله دعاء الجمع الذی أری؟ فقال: ویحک یا أبا سلیمان، إن الله لا یغفر أن یشرک به إن الجاحد لولایة علی علیه السلام کعابد وثن. فقلت له: جعلت فداک! هل تعرفون محبیکم من مبغضیکم؟ فقال: ویحک یا أبا سلیمان، إنه لیس من عبد یولد إلا کتب بین عینیه مؤمن أو کافر وإن الرجل لیدخل إلینا یتولانا ویتبرء من عدونا فیری مکتوباً بین عینیه مؤمن، قال الله عز وجل: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ » . فنحن نعرف عدونا من ولینا».

۲- ((۲)) . مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص ۵۹۶.

برنـد؟ و اگر جز اهل وفای به خویش را اکرام ننمایی، پس بدکاران از چه کسـی فریادرسـی خواهند؟ خدایا، اگر مرا به دوزخ اندازی، این موجب خرسـندی دشـمن توست و اگر مرا وارد بهشت کنی، این سـبب خوشحالی پیامبر توست. و من به خدا قسم می دانم که دلشادی پیامبرت در نزد تو از خشنودی دشمنت محبوب تر است.

بررسی مفهوم خلود ابدی در نار

شاید در ذهن بسیاری از مردم این معنا وجود داشته باشد که هر کس وارد جهنم شد دیگر از آن بیرون نمی آید؛ در حالی که این طور نیست. روایـات زیبـایی از صـحابه و ائمه در این بـاره به مـا رسـیده که خبرهـای مهمی از قیـامت را در بر دارنـد. طبق تصـریح قرآن و ایـن دسـته از روایـات، همه کسـانی که به جهنم می رونـد حضورشـان در آن دائمی نیست و این که قرآن می فرماید: «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً» متعلق به همه جهنمی ها نیست. قرآن در آیه ۱۰۶ و ۱۰۷ سوره هود می فرماید:

«فَأَمَّا الَّذِينَ شَـقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ». (۱)

اما تیره بختان که خود سـبب تیره بختی خود بوده انـد در آتش انـد. برای آنان در آن جا ناله های حسـرت بار و عربده و فریاد است. در آن، تـا آسـمان هـا و زمین پابرجاست جاودانه انـد، مگر آنچه را که مشیّت پروردگارت اقتضا کرده است؛ بی تردید پروردگارت هر چه را اراده می کند انجام می دهد.

یعنی کسـانی که وارد دوزخ می شونـد به اراده پروردگـار از آن نجـات خواهنـد یـافت. ضـمن این که پروردگار در دنیا انواع ابتلائـات را کفاره گناهان انسان قرار می دهـد تا از گناه پاک شود و درباره او نیازی به عـذاب آخرت نباشـد. از این رو، ائمه، علیهم السـلام، فرموده اند که اگر زخم های انسان در این دنیا قابل التیام باشد، در همین دنیا خداوند آن ها را التیام می بخشد. راه های گوناگونی نیز برای این پاک شدن در نظر

۱- ((۱)) . هود، ۱۰۷ ۱۰۶.

گرفته شده است که توبه، بیماری، گم شدن پول یا ورشکستگی، مصیبت و غصه و... از آن جمله اند. آری، داروهای خداوند برای التیام زخم هایی که از شیطان و دشمنان می خوریم چنین است. (۱)

بیماری: کفاره گناه مومن

در حکمت های نهج البلاغه آمده است که امیرالمومنین به عیادت مریضی رفت. مرد بیمار به حضرت نگریست و گریه کرد. حضرت فرمودند: ناراحت نباش:

«فإن المرض لا أجر فیه و لکنه یحط السیئات ، و یحتها حت الأوراق ». (۲)

نفس بیماری اجری ندارد، ولی سبب ریزش گناهان می شود؛ مانند ریزش برگ درختان در پاییز.

یعنی همان گونه که در پاییز برگ درختان سست می شوند و با یک تکان می ریزند، وقتی شیعه مومنی بیمار می شود گناهانش مثل برگ درخت می ریزند.

امام صادق، علیه السلام، می فرماید: بعضی از مردم وقتی مریض می شوند، بخصوص شب ها که شدت درد بیشتر است، گاهی از کوره در می روند و با خدا مشاجره می کنند که چرا این همه درد به من دادی؟ چه لذتی از درد کشیدن من می بری؟ و... .امام می فرماید: هر مریضی از شیعیان ما که به سبب شدت دردش با خدا درگیر شود، خداوند به کرام الکاتبین که پرونده اش را می نویسند خطاب می کند که در پرونده اش این درگیری ها را نیز در زمره ذکر و تسبیح بنویسند. (۳)آری، عده ای را با چنین برنامه هایی در دنیا معالجه می کنند؛ حال اگر زخمی ماند که این ابتلائات دوایش نبود، با سختی جان کندن پاکشان می کنند. در غیر این صورت، در برزخ دردهایی می کشند تا پاک وارد قیامت شوند. اگر باز هم پاک نشدند و همان گونه وارد قیامت شدند،

۱- (۱)) . کافی، ج ۲، ص ۴۴۴، نیز با کمی اختلاف در همان، ص ۴۴۶ و مشکاة الانوار طبرسی، ص ۵۰۴، و کتاب التمحیص اسکافی، ص ۳۸: «عن أبی عبد الله، علیه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: قال الله عزوجل: وعزتی وجلالی لا اخرج عبدا من الدنیا وأنا ارید أن ارحمه حتی أستوفی منه کل خطیئة عملها، إما بسقم فی جسده وإما بضیق فی رزقة وإما بخوف فی دنیاه. فإن بقیت علیه بقیة شددت علیه عند الموت. وعزتی وجلالی، لا اخرج عبدا من الدنیا وأنا ارید أن اعذبه حتی اوفیه کل حسنة عملها إما بسعة فی رزقه وإما بصحة فی جسمه وإما بأمن فی دنیاه. فإن بقیت علیه بقیة هونت علیه بها الموت»، نیز کافی، ج ۲، ص ۴۴۵: «عن عمرو بن جمیع قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: إن العبد المؤمن لیهتم فی الدنیا حتی یخرج منها ولا ذنب علیه»، نیز همان، ج ۲، ص ۴۴۵: «عن السری بن خالد، عن أبی عبد الله، علیه السلام، قال: «إذا أراد الله عز وجل بعبد خیرا عجل له عقوبته فی الدنیا وإذا أراد بعبد سوءا أمسک علیه ذنوبه حتی یوافی بها یوم القیامة»، نیز همان، ج ۲، ص ۴۴۴: «عن أبی جعفر، علیه السلام، قال: إن الله عز وجل إذا کان من أمره أن یکرم عبدا وله ذنب ابتلاه بالسقم، فإن لم یفعل ذلک له ابتلاه بالحاجة فإن لم یفعل به ذلک شدد علیه الموت لیکافیه بذلک الذنب».

۲- (۲)) . نهج البلاغه، حکمت ۴۲: (وقال لبعض أصحابه فی علة اعتلها:) «جعل الله ما کان من شکواک حظا لسیئاتک، فإن المرض لا ـ أجر فیه ولکنه یحط السیئات، ویحتها حت الاوراق. وإنما الاجر فی القول باللسان والعمل بالایدی والاقدام. وإن الله سبحانه یدخل بصدق النیة والسریرة الصالحة من یشاء من عباده الجنة».

۳- (۳)) . مشابه این روایت: الامالی، شیخ صدوق، ص ۵۹۰؛ الدعوات، قطب الدین راوندی، ص ۱۶۶: «قال النبی صلی الله علیه وآله: «عجبت للمؤمن وجزعه من السقم، ولو علم ما له فی السقم لاحب ألا یزال سقیما حتی یلقی ربه عزوجل»، نیز کافی، ج ۲، ص ۴۴۶: «عن أبی جعفر، علیه السلام، قال: «لا یزال الهم والغم بالمؤمن حتی ما یدع له من ذنب». نیز مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۱۰: «زرارة بن أعین سمعت أبا عبد الله، علیه السلام، یحدث عن آبائه: ان مریضا شدید الحمی عاده الحسین فلما دخل من باب الدار طارت الحمی عن الرجل. فقال له: رضیت بما اوتیتم به حقا حقا والحمی تهرب عنکم. فقال له الحسین: والله ما خلق الله شیئا إلا وقد أمره بالطاعة لنا. قال: فإذا نسمع الصوت ولا نری الشخص یقول: لبیک، قال: ألیس أمیر المؤمنین أمرک أن لا تقربی إلا عدوا أو مذنبا لکی تکونی کفارة لذنوبه فما بال هذا؟ وکان المریض عبدالله بن شداد بن الهادی اللیثی». نیز الحدائق الناضرة، محقق بحرانی، ج ۳، ص ۳۴۵: «وعن ابی ابراهیم، علیه السلام، قال: «قال رسول الله صلی الله علیه وآله للمریض اربع خصال: یرفع عنه القلم ویأمر الله تعالی الملک فیکتب له کل فضل کان یعمله فی صحته ویتبع مرضه کل عضو فی جسده فیستخرج ذنوبه منه فان مات مات مغفورا له وان عاش عاش مغفورا له». نیز الحدائق الناضرة، محقق بحرانی، ج ۳، ص ۳۴۶: «جعفر بن محمد عن آبائه عن علی، علیهم السلام:«انه عاد سلمان الفارسی فقال له: یا سلمان ما من احد من شیعتنا یصیبه وجع إلا بذنب قد سبق منه وذلک الوجع تطهیر له. فقال له سلمان: فلیس لنا فی شئ من ذلک اجر خلا التطهیر؟ قال علی علیه السلام: یا سلمان لکم الاجر بالصبر علیه والتضرع الی الله تعالی والدعاء له بهما تکتب لکم الحسنات وترفع لکم الدرجات، فاما الوجع خاصة فهو تطهیر وکفارة».

پیغمبر و فاطمه زهرا و امیرالمومنین و امام مجتبی و امام حسین و سایر ائمه، علیهم السلام، از خدا نجات آنان را می خواهند. خدا هم به پیامبر خویش می فرماید: دست هر کس را می خواهید بگیرید و نجاتش دهید.

پس از این مرحله، باز عده ای می مانند که زخمشان سنگین است. این عده را پروردگار به دوزخ می فرستد تا جریمه اعمالشان را ببینند و از پلیدی ها پاک شوند. پس، حتی دوزخی شدن هم برای پاک شدن از پلیدی گناه و نوعی بازسازی وجودی است. با این حال، از دوزخ هم امکان نجات هست.

نجات از دوزخ با توسل به معصومین

در روایتی از امام صادق، علیه السلام، نقل شده است که فرمود: در دوزخ، کسانی هستند که از آتش در رنج اند، اما دستشان را به دعا بلند می کنند و می گویند: خدایا به حق پیامبر و اهل بیتش ما را نجات بده!

از جانب پروردگار به جبرئیل خطاب می رسد که از دوزخ کسی مرا به حق پیامبر و فاطمه و علی قسم داد؛ او را بیرون بیاور!

وقتی او را از آتش نجات می دهند، خطاب می رسد که بنده من، اگر هزار بار به خودم مراجعه می کردی، به سخنت گوش نمی دادم، اما بر خود واجب کرده ام که هر کس مرا به حق پیامبر و علی و فاطمه قسم دهد، خواسته اش را رد نکنم. (۱)

ندامت وحشی، قاتل حمزه سیدالشهدا علیه السلام

وحشی، در تاریخ اسلام، از منفورترین شخصیت هاست که همواره نامش در کنار نام هنده، همسر ابوسفیان و مادر معاویه، آورده می شود. او کسی است که ناجوانمردانه حمزه سیدالشهداء را کشت و شکم ایشان را پاره کرد و جگرشان را درآورد و تکه تکه کرد و به نخ کشید و به گردن زن

۱- (۱)) . الامالی، شیخ صدوق، ص ۷۷۱؛ الامالی، شیخ مفید، ص ۲۱۹؛ الحدائق الناضرة، محقق بحرانی، ج ۸، ص ۴۷۰: «عن أبی جعفر، علیه السلام، قال: «إن عبدا مکث فی النار سبعین خریفا والخریف سبعون سنهٔ. ثم إنه سأل الله بحق محمد وأهل بیته صلی الله علیه وآله لما رحمتنی. فأوحی الله إلی جبرئیل أن اهبط إلی عبدی فأخرجه. قال: یا رب، وکیف لی بالهبوط فی النار؟ قال الله: إنی أمرتها أن تکون علیک بردا وسلاما. قال: یا رب فما علمی بموضعه؟ قال: إنه فی جب فی سجین. قال: فهبط جبرئیل علی النار علی وجهه. فأخرجه فقال الله عزوجل: یا عبدی کم لبثت فی النار؟ قال: ما أحصی یا رب. فقال وعزتی وجلالی لولا ما سألتنی به لأطلت هو أنک فی النار ولکنی حتمت علی نفسی أن لا یسألنی أحد بحق محمد وأهل بیته صلی الله علیه وآله إلا غفرت له ما کان بینی وبینه وقد غفرت لک الیوم».

ابوسفیان انداخت. او همچنین بینی حضرت را برید، چشم حمزه را درآورد، انگشت های دست و پای ایشان را قطع کرد، لب های او را برید و دندان هایش را بیرون کشید و به بیان مختصر پیکر آن حضرت را مثله کرد. (۱) به قدری این کار در نظر پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله وسلم، ناگوار آمد که وقتی پیغمبر بدن عموی بزرگوارشان را دید چنان گریست که صدای ناله شان در میدان جنگ پیچید و از سر ناراحتی فرمود که به خونخواهی حمزه ۷۰ تن از قریش را خواهد کشت.

در همان حال، جبرئیل نازل شد و گفت: قاتل عموی شما یک نفر بوده، ۶۹ نفر دیگر را برای چه می کشید؟! (۲)به راستی، آیا از این خدا می شود ناامید شد و به خانه ای جز خانه او پناه برد؟ خدایی که خشم پیامبر بر دشمنان خود را نیز بر نمی تابد و می فرماید اگر به اهل مکه دست پیدا کردی:

«وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ * وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلاَّ بِاللّٰهِ وَ لاَ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لاَ تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ * إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ». (۳)

و اگر ستمگر را مجازات کردید، پس فقط به مانند ستمی که به شما شده مجازات کنید، و اگر شکیبایی ورزید و از مجازات کردن بگذرید این کار برای شکیبایان بهتر است. و شکیبایی کن، و شکیبایی تو جز به توفیق خدا نیست، و بر گمراهی و ضلالت آنان و کارهایی که انجام می دهند اندوهگین مباش، و از نیرنگی که همواره به کار می گیرند، دلتنگ مشو. بی تردید، خدا با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند و کسانی که از هر جهت نیکوکارند می باشد.

این را هم اضافه کنیم که اولین ذکر مصیبت در اسلام برای حمزه روی داده است، زیرا پیغمبر به زنان مدینه اجازه داد که برای حمزه بلند بلند گریه کنند. (۴) خود حضرت نیز در بیشتر منبرهایشان مصیبت حمزه را یاد

۱- (۱)) . شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۱، ص ۲۶۸: (حمزة سيد الشهداء) ومضى رسول الله صلوات الله عليه وآله حتى بلغ احدا، فعبا الناس على مراتبهم، واستقبل المشركين وتقدم على وحمزة صلوات الله عليهما للقتال وكان منهما فى ذلك اليوم ما لم ير من أحد قبلهما، وأمعنا فى قتل المشركين فانهزموا بهم فلما رأى الهزيمة من كان فى المراتب التى رتبها رسول الله صلوات الله عليه وآله بين يديه انكشفوا عنه وذهبوا يطلبون الغنائم، ورمى حمزة عليه السلام وحشى الاسود عبد لجبير بن مطعم بحربة من حيث لاـ يراه، فقتله. قال وحشى: رأيته فى عرض الناس مثل الحمل الاورق يهد الناس بسفيه هذا ما يقوم له أحد، فاستترت بشجرة أو قال: بحجر منه ليدنو الى فأرميه بالحربة من حيث لا يرانى إذ لم أكن أقدر على مواجهته. فانى على ذلك إذ بسباع بن عبد العزى قد سبقنى إليه يريد نزاله، فلما رآه حمزة مقبلا إليه قال: هلم الى يا بن مقطعة البظور - وكانت امه تخفض الجوارى - ثم حمل عليه حمزة حملة أسد، فضربه بالسيف فكأنما أخطى رأسه ووقف عليه وقد خر ميتا وهولا يرانى، وأرسلت الحربة إليه، فأصبته فى مقتل، فسقط ميتا. يخبر وحشى بذلك رسول الله صلوات الله عليه وآله وقد جاء مسلما، وسأله عن ذلك، فقال له رسول الله صلوات الله عليه وآله: يا وحشى، غيب عنى وجهك فلاـ أراك. فلما قتل حمزة رضى الله عنه، ورأى المشركون أن أصحاب رسول الله صلوات الله عليه وآله قد انكشفوا عنه وتفرقوا خالفوا إليه، فقتلوا من كان بين يديه وجرحوه وكسروا ثنيته اليمنى السفلى، وكلموا شفته وهشموا البيضة على رأسه وضرب نيفا وستين ضربة. وكان رسول الله صلوات الله عليه

وآله قد ظاهر يومئذ بين درعين ووقف على صخرة وانكشف الناس عنه. - شرح الأخبار، ج ۱، ص ۲۷۵: (التمثيل بحمزة) ولما قتل حمزة رضى الله عنه أتت إليه هند، فبقرت بطنه وأخذت قطعة من كبده، فرمت بها فى فيها ولاكتها لتأكلها، فلم تستطع أن تبتلع منها شيئا، فلفظتها، وذلك لانه قتل يوم بدر أباها. ومثلث به، فاخبر بذلك رسول الله صلوات الله عليه وآله. فقال: ما كانت لتأكلها، ولو أكلتها، لما أصابتها نار جهنم وقد خالط لحمها لحم حمزة عليه السلام. ولما وقف صلوات الله عليه وآله على حمزة ورأى تمثيلهم به، قال: لئن أمكننى الله تعالى منهم لامثلن منهم بسبعين رجلا. فانزل الله عزوجل: (وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّابِرِينَ) . وقال رسول الله صلوات الله عليه وآله للمسلمين: إنهم لن يصيبوا منكم مثلها أبدا وإن كنتم من أنفسكم اوتيتم.

۲- (۲)) . مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ج ۲، ص ۲۵۷؛ بحار الانوار، ج۷۸، ص۳۹۵: «قال ابى محمد الحسن عليه السلام: «أول من صلى عليه من المسلمين: عمنا حمزة بن عبد المطلب، أسد الله، وأسد الرسول، فإنه لما قتل قلق رسول الله صلى الله عليه وآله، وحزن، وعدم صبره وعزاؤه على عمه حمزة فقال وكان قوله حقا: لأقتلن بكل شعرة من حمزة سبعين رجلا من مشركى قريش، فأوحى الله إليه: «إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّابِرِينَ وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلاّ بِاللّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُ فِى ضَيْقٍ مِمّا يَمْكُرُونَ » . نيز تفسير الميزان، ج۱۲، ص۳۷۷: «عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم قتل حمزة ومثل به لئن ظفرت بقريش لأمثلن بسبعين رجلا منهم فأنزل الله وإن عاقبتم الآية. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: بل نصبر يا رب. فصبر ونهى عن المثلة».

۳- (۳)) . نحل، ۱۲۶-۱۲۸. نیز بقره، ۱۹۴: «اَلشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ » .

۴- (۴)) . إعلام الورى باعلام الهدى، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۱۸۳، نیز بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۹۸: «...انصرف رسول الله صلى الله عليه وآله إلى المدينة حين دفن القتلى فمر بدور بنى الأشهل وبنى ظفر، فسمع بكاء النوائح على قتلاهن، فترقرقت عينا رسول الله صلى الله عليه وآله وبكى، ثم قال: لكن حمزة لا بواكى له اليوم، فلما سمعها سعد بن معاذ وأسيد بن حضير قالا: لا تبكين امرأة حميمها حتى تأتى فاطمة، عليها السلام، فتسعدها. فلما سمع رسول الله، صلى الله عليه وآله، الواعية على حمزة وهو عند فاطمة، عليها السلام، على باب المسجد قال: ارجعن رحمكن الله فقد آسيتن بأنفسكن». نیز شجره طوبی، محمد مهدی حائری، ج ۲، ص ۲۸۷: «فمر النبى صلى الله عليه وآله ببعض بيوتات الأنصار، فسمع بكاء النوائح على قتلاهن فترقرقت عينا رسول الله، صلى الله عليه وآله، وبكى ثم قال: لكن حمزة لا بواكى له اليوم. فلما سمعها سعد بن معاذ قال: لا تبكين امرأة حميمها حتى تأتى فاطمة فتسعدها فى البكاء على حمزة. فاجتمعن النساء عند فاطمة وهن يسعدنها فى البكاء على حمزة».

می کردند و می گریستند و مردم هم با ایشان گریه می کردند و بسیار می فرمودند که وحشی جگر مرا زخم زد.

اما سرنوشت همین وحشی بسیار عجیب و عبرت آموز است و معیار خوبی برای درک میزان لطف و رحمت حق نسبت به بندگانش است.

طبق نقل تواریخ، شش سال از شهادت حمزه سیدالشهدا گذشته بود که روزی نامه ای به دست پیامبر اسلام رسید. وحشی در نامه خود به پیامبر نوشته بود که درست است که من عموی شما را به آن وضع دلخراش کشتم، اما دلم می خواهد مسلمان شوم و توبه کنم. با این حال، آیه ای در قرآن هست که مانعم می شود و مرا می ترساند؛ آن جا که در سوره فرقان می گوید:

«وَ الَّذِينَ لاٰ يَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ وَ لاٰ يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ لاٰ يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ يَلْقَ أَثٰاماً». (۱)

و آنان که معبود دیگری را با خدا نمی پرستند، و کسی را که خدا خونش را حرام کرده است جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند (۲)؛ و کسی که این اعمال را مرتکب شود به کیفر سختی برسد.

در حقیقت، او برای پیامبر نوشته بود که من هم بت پرستیده ام و هم آدم کشته ام که یکی از آن ها جناب حمزه است. به سبب وضع فرهنگی مکه هم تا توانسته ام زنا کرده ام. حال، می خواهم مسلمان شوم، اما با توجه به این آیه می دانم که اسلام مرا قبول نمی کنید. حال، چه باید بکنم؟

وقتی نامه تمام شد، جبرئیل نازل شد و به پیامبر عرض کرد: خداوند می فرماید در جواب وحشی بنویسید:

«إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدِ افْتَرىٰ إِثْماً عَظِيماً». (۳)

مسلماً، خدا این که به او شرک ورزیده شود را نمی آمرزد، و غیر آن را برای

۱- ((۱)) . فرقان، ۶۸.

۲- ((۲)) . دریغ است این نکته را برای کسانی که زنا را در ردیف گناهان عادی می دانند نگویم که خداوند زنا را بعد از شرک و آدم کشی قرار داده است؛ یعنی گناه زنا خیلی سنگین است و بعد از بت پرستی و آدم کشی قرار دارد. (مولف)

۳- ((۳)) . نساء، ۴۸. نیز نساء، ۱۱۶ «إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِيداً» .

هر کس که بخواهد می آمرزد. و هر که به خدا شرک بیاورد، مسلماً گناه بزرگی را مرتکب شده است.

خداوند هر گناهی - از جمله بت پرستی و زنا و آدم کشی- را می بخشد، ولی شرک را اگر ادامه پیدا کند نمی بخشد.

وقتی نامه پیامبر به وحشی رسید در پاسخ ایشان نوشت: در این آیه هم عبارت «لمن یشاء» نمی گذارد من به سوی شما بیایم. چون خدا می گوید هر کس را بخواهم می بخشم. حال آن که شاید خدا نخواهد مرا ببخشد!

نامه وحشی که به پیامبر رسید، دوباره جبرئیل نازل شد و گفت: این بار این آیه را برایش بفرست:

«إِلاّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً». (۱)

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، که خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

وقتی نامه به وحشی رسید در پاسخ نوشت: شرایط این آیه نیز سنگین است، مخصوصا عبارت «عمل عملا صالحا». از کجا معلوم که من بتوانم آن عمل صالحی را که خداوند می خواهد به همان کیفیت انجام دهم؟

دوباره، جبرئیل نازل شد و گفت: این بار این آیه را برای وحشی بفرستید:

«قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ ». (۲)

بگو: ای بندگان من که با ارتکاب گناه بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

یعنی چرا این قدر اصرار داری که خداوند تو را نمی بخشد؟ برای چه

۱- ((۱)) . فرقان، ۷۰.

۲- ((۲)) . زمر، ۵۳.

این قدر ناامید و دلسردی؟ چرا می گویی نمی شود؟ مگر دست خداوند برای آمرزیدن گناهان تو بسته است که به سوی او باز نمی گردی؟ (۱)این حقیقت مهمی است که در سوره مبارکه زمر به آن اشاره شده و شناخت آن در رشد و اصلاح زندگی بشر بسیار راهگشاست.

ص:۷۰

۱- (۱)) . نور البراهین، سید نعمت الله جزائری، ج ۲، ص ۴۲۸: « أنه لما قتل حمزة وکان قد جعل له علی قتله أن یعتق، فلم یوف له بذلک. فلما قدم مکة ندم علی صنیعه هو وأصحابه، فکتبوا إلی رسول الله صلی الله علیه وآله أنا قد ندمنا علی الذی علی ما صنعناه، ولیس یمنعنا عن الاسلام الا أنا سمعناک تقول وأنت بمکة «وَ الَّذِینَ لاٰ یَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ وَ لاٰ یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ لاٰ یَزْنُونَ ، الآیتان » وقد دعونا مع الله إلها آخر وقتلنا النفس التی حرم الله وزنینا، فلولا هذه لاتبعناک، فنزلت الآیة « إِلاّٰ مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً الآیة»، فبعث بها رسول الله صلی الله علیه وآله إلی وحشی وأصحابه. فلما قرأوها کتبوا إلیه ان هذا شرط شدید نخاف أن لا نعمل صالحا، فلا نکون من أهل هذه الآیة. فنزل «إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ» . فبعث بها إلیهم فقرأوها، فبعثوا إلیه أنا نخاف أن لا نکون من أهل مشیئته. فنزل «یٰا عِبٰادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ لاٰ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً» فبعث بها إلیهم. فلما قرأوها دخل هو وأصحابه فی الاسلام، ورجعوا إلی رسول الله صلی الله علیه وآله، فقبل منهم. ثم قال لوحشی: أخبرنی کیف قتلت حمزة؟ فلما أخبره قال: ویحک! غیب وجهک عنی، فلحق وحشی بعد ذلک بالشام وکان بها إلی أن مات». وفی خبر آخر أنه صلی الله علیه وآله سأله أنک لما أخرجت قلب حمزة ما رأیت فیه؟ قال وحشی: رأیت فیه خرقا ورصعا، فقال: نعم، مات له ابن وبنت، فالابن خرق القلب، والابنة رصعته، ثم قال له: غیب وجهک عنی، فقال الوحشی: نبی وحقود، فقال: لست بحقود ولکنی إذا رأیتک تجدد علی حزنی بحمزة، فذهب إلی الشام»، نیز تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج ۴، ص ۳۳: «فی کتاب سعد السعود لابن طاوس رحمه الله نقلا عن تفسیر الکلبی قال: لما جعل مطعم بن عیسی بن نوفل لغلامه وحشی ان هو قتل حمزة ان یعتقه، فلما قتله وقدموا مکة لم یعتقه. فبعث وحشی وجماعة إلی النبی علیه السلام: انه ما یمنعنا من دینک الا اننا سمعناک تقرأ فی کتابک ان من یدعو مع الله إلها آخر ویقتل النفس ویزنی یلق آثاما ویخلد فی العذاب، ونحن قد فعلنا هذا کله، فبعث إلیهم بقوله تعالی: (إِلاّٰ مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صٰالِحاً) فقالوا: نخاف ألا نعمل صالحا، فبعث إلیهم (إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ) فقالوا: نخاف الا ندخل فی المشیة فبعث إلیهم: (یٰا عِبٰادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ لاٰ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً) فجاؤوا واسلموا فقال النبی صلی الله علیه وآله لوحشی قاتل حمزة رضوان الله علیه: غیب وجهک عنی. فإننی لا أستطیع النظر إلیک، قال: فلحق بالشام فمات. هکذا ذکر الکلبی».

۵- انسان و شناخت برنامه های شیطان

اشاره

ص:۷۹

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

با عنایت به آیات قرآن، اهل بیت، علیهم السلام، فرموده اند که اگر انسان دچار چهار حجاب شود، تمام درهای رحمت حق به روی او بسته می شود، اما این بدان معنا نیست که او در این چهار حجاب تا ابد اسیر می ماند و راه نجاتی برایش نیست؛ زیرا وجود مبارک حضرت حق برای آنان که دچار این حجاب ها هستند راه نجاتی قرار داده که این راه به تعبیر قرآن کریم «انابه» است. (۱)مراد از انابه این است که مردم از این که به خدا پشت کرده اند غمگین باشند و دوباره به خدا رو کنند. در این مقام است که همه درهای بسته به روی آن ها باز می شود و نجات پیدا می کنند.

این حجاب ها کدامند؟

این چهار حجاب بر اساس تعالیم قرآن کریم از این قرارند:

حجاب اول: شیطان

همچنان که در گفتارهای قبل بیان داشتیم، شیطان دشمنی است که میان

۱- (۱)) پی نوشت . اشاره است به: غافر، ۱۳: «هُوَ الَّذِی یُرِیکُمْ آیاتِهِ وَ یُنَزِّلُ لَکُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقاً وَ ما یَتَذَکَّرُ إِلاّ مَنْ یُنِیبُ » . - شوری، ۱۳: «شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ اللّهُ یَجْتَبِی إِلَیْهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ یُنِیبُ » . - رعد، ۲۷: «وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللّهَ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ أَنابَ » . - لقمان، ۱۵: «وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ».

انسان و پروردگار فاصله می شود و نمی گذارد نور فیوضات حق به انسان برسد. از این رو، قرآن مجید بارها از این موجود به «عدوٌ مبین» یاد کرده است. (۱) از جمله، در این آیه:

«أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِى آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ». (۲)

ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را میرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟

در قرآن، وقتی کلمه «عهد» کنار «الی» می آید دیگر به معنای پیمان و قرارداد نیست، بلکه به معنای سفارش و وصیت است. بدین ترتیب، معنی آیه این است که آیا به شما فرزندان آدم سفارش و وصیت نکردم که از شیطان فرمان نبرید و او را عبادت و بندگی نکنید که بی تردید او دشمن آشکار شماست؟

به راستی، چقدر به انسان سفارش شده که تابع شیطان نباشد!؟ مگر نه این است که شیطان همان موجود سرکشی است که هم ضد خداست و هم می خواهد ضد خدا بسازد؟ اگر او تنها خودش را در ضد بودن با خدا محدود می کرد و کاری به کار فرزندان آدم نداشت، مشکلی در کار نبود و سفارشی هم لازم نمی آمد، ولی مسئله این است که این موجود در هر لباسی که باشد به دشمنی با انسان بر می خیزد. برای مثال، شیطان در زمان حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، به شکل یزید؛ در زمان حضرت ابراهیم، علیه السلام، به صورت نمرود؛ و در زمان وجود مبارک رسول خدا، صلی الله علیه وآله، به صورت رؤسای مکه ظاهر شده بود که قرآن از آن ها به شیاطین تعبیر کرده است (دقت شود! نه حزب شیطان یا مرید شیطان بلکه خود شیطان):

«وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِى بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ ». (۳)

و این گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم، که

۱- (۱)) . بقره، ۱۶۸؛ نیز بقره، ۲۰۸؛ انعام، ۱۴۲: «... وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ » ؛ نیز اعراف، ۲۲: «...أَ لَمْ أَنْهَكُما عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقُلْ لَكُما إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُما عَدُوٌّ مُبِينٌ » ؛ یوسف، ۵: «قالَ يا بُنَيَّ لا تَقْصُصْ رُؤْياكَ عَلىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً إِنَّ الشَّيْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ » ؛ کهف، ۵۰: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِى وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّالِمِينَ بَدَلاً» ؛ طه، ۱۱۷: «فَقُلْنا يا آدَمُ إِنَّ هٰذا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِزَوْجِكَ فَلا يُخْرِجَنَّكُما مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقىٰ » ؛ قصص، ۱۵: «وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِها فَوَجَدَ فِيها رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلانِ هٰذا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هٰذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ الَّذِى مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِى مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسىٰ فَقَضىٰ عَلَيْهِ قالَ هٰذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ » ؛ فاطر، ۶: «إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّما يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعِيرِ» ؛ یس، ۶۰: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِى آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ » ؛ زخرف، ۶۲: «وَ لا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطانُ إِنَّهُ لَكُمْ

عَدُوٌّ مُبینٌ » ؛ ص ۸۲: «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ » .

۲- (۲)) . یس، ۶۰.

۳- (۳)) . انعام، ۱۱۲؛ نیز فرقان، ۳۱: «وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ وَ کَفیٰ بِرَبِّکَ هٰادِیاً وَ نَصِیراً» .

برای فریب مردم همواره گفتاری باطل ولی به ظاهر آراسته و دلپسند به یکدیگر القاء می کنند، و اگر پروردگارت می خواست چنین نمی کردند. پس آنان و آنچه را به دروغ به هم می بافند واگذار.

خداوند در این آیه پیغمبر خویش را دلداری می دهد که شیاطین فقط مزاحم تو نشده اند، بلکه هر پیغمبری از پیغمبران الهی این مزاحمان را داشته است. البته، شیاطین مزاحم خود پیامبران نمی شدند، چون به آن ها دسترسی نداشتند، بلکه مزاحمت خطرناکی که آن ها داشتند این بود که به فرموده قرآن مجید راه مستقیم الهی را به مردم با وسوسه هاشان بیراهه نشان می دادند و می گفتند این جاده انحرافی است و به جایی نمی رسد. (۱) در روزگار ما هم، تلقینات بعضی از مردم که گاهی به افراد متدیّن می گویند: این همه نماز خواندی به کجا رسیدی؟ این همه روزه گرفتی چه شد؟ این همه با اهل بیت در ارتباط بودی به چه رسیدی؟ و... از همین باب است. این وسوسه ها در آنان که نسبت به راه حق و نسبت به قرآن بینایی کافی ندارند اثر می کند، اما آن عده که بینایی و بصیرت دارند، به فرموده قرآن مجید، در پاسخ چنین سوالاتی می گویند:

«وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَا ذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْراً لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ». (۲)

و هنگامی که به پرهیزکاران گویند: پروردگارتان چه چیزی نازل کرد؟ گویند: خیر را [که قرآن هدایت گر است و سراسر آیاتش وحی الهی است، نازل کرد]. برای کسانی که نیکی کردند [پاداش] نیکویی در این دنیاست، وهمانا سرای آخرت بهتر است، و سرای پرهیزکاران چه نیکوست!

شیاطین می پرسند: مگر خدا برای شما چه کرده و چه فرو فرستاده؟ آن ها می گویند: او همه خوبی ها را برای ما فرستاده است: بدن سالم، چشم سالم، عقل سالم، پوست سالم، چارچوب سالم، زبان گویا، پیغمبران، قرآن، زندگی در عالم هستی، و پس از مرگ لقاء و مقام قرب

۱- (۱)) . آل عمران، ۹۹: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجاً وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » ؛ نیز اعراف، ۴۴؛ نیز هود، ۱۹: « الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ » ؛ اعراف، ۸۶: «وَ لاَ تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجاً وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَّرَكُمْ وَ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ » ؛ نیز ابراهیم، ۳: «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجاً أُولٰئِكَ فِي ضَلاَلٍ بَعِيدٍ» .

۲- (۲)) . نحل، ۳۰.

و بهشت و همنشینی با انبیاء...؛ کدام خیر را خداوند باید برای ما می فرستاده که نفرستاده است تا شما به یاوه بگویید: «مٰا أَنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ »؟

این پاسخ مردم بصیر است، اما همه مردم این بصیرت را ندارند و با وسوسه گری های شیاطین جن و انس راه حق را گم می کننـد و دلسرد می شونـد و در نهایت، از همه خیرات دور می شونـد و از آن می برنـد و بدین ترتیب، شیطان بین آنان و خدا حجاب می شود و دیگر فیوضات حق، جز همین آب و نان و زندگی ظاهری، به آن ها نمی رسد.

برنامه های شیطان

برای شناخت راه حق از باطل و درک درست حجاب بودن شیطان شناخت برنامه های او در درجه اول اهمیت قرار دارد. شیطان که در هر روزگاری به صورتی است و خداوند متعال او را دشمن انسان معرفی کرده و سفارش فرموده که او را بندگی نکنید برنامه هایی دارد که همه انسان ها را به آن ها دعوت می کند. قرآن در این باره می گوید:

«اَلشَّيْطٰانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشٰاءِ وَ اللّٰهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ ». (۱)

شیطان، شما را [به هنگام انفاق مال با ارزش] از تهیدستی و فقر می ترسانـد، و شما را به کار زشت [چون بخل وخودداری از زکات و صدقات] امر می کنـد، و خدا شما را از سوی خود وعده آمرزش و فزونی رزق می دهد؛ و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

در این آیه، پروردگار دو برنامه خویش را به همراه دو برنامه شیطان برای انسان بیان می کند تا معلوم شود که شیطان کیست.

یکی از برنامه های شیطان «یعدکم الفقر» است؛ یعنی تا انسان برای کار خیری دست به مال خود می برد، او را از تنگدستی و تهیدستی می ترساند و می گوید: چراغی که به خانه رواست بر مسجد حرام است! به تو چه

۱- ((۱)) . بقره، ۲۶۸.

ربطی دارد که در کار خدا دخالت می کنی؟ اگر خدا نمی خواست که این فرد فقیر نمی شد! تو زحمت کشیده و عرق ریخته ای تا پول درآوری، برای چه می خواهی این جا آن را هزینه کنی؟ درمانگاه و مدرسه و بیمارستان را دولت باید بسازد و از یتیم ها و معلول ها هم او باید نگهداری کند. تو برای چه می خواهی پول بدهی؟ فردا، تو عروس و داماد و نوه داری، امروز باید برای فردا ذخیره کنی و اگر بخواهی این طور در راه خدا هزینه کنی، هم خودت گرفتار می شوی و هم خانواده ات. این دعوت و سخن شیطان است.

دعوت پروردگار

پروردگار عالم، در پاسخ وسوسه های شیاطین، ابتدا خزائن آسمان و زمین را از آن خود می خواند (۱) و سپس می فرماید:

«مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَلا يُجْزى إِلاّ مِثْلَها وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ ». (۲)

هر کس کار نیک بیاورد، پاداشش ده برابر آن است، و آنان که کار بد بیاورند، جز به مانند آن مجازات نیابند و ایشان مورد ستم قرار نمی گیرند.

یعنی اگر کسی تومانی در راه خدا هزینه کند، خداوند ده برابر آن را به او بر می گرداند. حتی در برخی روایات، پاداش بعضی اعمال خیر تا ۷۰ برابر است. (۳)

دعوت به فحشا

برنامه دوم شیطان دعوت مردم به فحشاست. او همواره انسان را وادار به ارتکاب فحشا می کند؛ یعنی به انجام کارهای زشت فرا می خواند، در حالی که خداوند انسان ها را به مغفرت و آمرزش خود دعوت می کند تا بر کار خیر آنان بیافزاید:

«وَ اللّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَهً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ ».

۱- ((۱)) . حجر، ۲۱: «وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلاّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ » .

۲- ((۲)) . انعام، ۱۶۰.

۳- ((۳)) . از جمله، در روایتی خداوند متعال چند هزار سال پیش از حادثه کربلا به حضرت موسی، علیه السلام، در کوه طور می فرماید که اگر برای مجالس امام حسین هزینه کنی، تا ۷۰ برابرش را به تو عطا نکنم از دنیا نخواهی رفت. (مولف)

کرم بین و لطف خداوندگار

گاهی لطف و رحمت پروردگار بر بندگان خویش عجیب است. برای مثال، کسی در راه خدا ثروتش را می گذارد، ولی او احسان آن شخص را با پول و باغ و ویلا و ماشین جبران نمی کند، بلکه ارزشمندتر از آن را به او عطا می کند. (۱)برای نمونه، وجود مبارک خدیجه کبری، سلام الله علیها، ثروتش را با نیت خالص برای خدا هزینه کرد، اما پروردگار در دنیا ثروت او را با پول و ثروت بیشتر جبران نکرد، زیرا نیّت والای آن حضرت با ثروت جبران نمی شد. در عوض، خداوند متعال فرزندی چون فاطمه زهرا، سلام الله علیها، به او عنایت کرد که برترین زنان عالم است. در آخرت نیز خداوند یازده امام و امّ الائمه، علیهم السلام، را به او ارائه می کند و می گوید این نتیجه دین و ایمان و اخلاق و انفاق توست.

بهره ای که ایشان در قیامت از دختر بزرگوار و یازده امامی که ایشان مادر آنان است می برد، چه بهره ای است و چه کسی می تواند آن را حساب کند؟

ثمره فرزند نیک

یک روز، وقتی پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله، از قبرستانی عبور می کردند، به یاران خویش فرمودند: عجله کنید تا زودتر از قبرستان بیرون برویم! اما چند روز بعد که از همان راه بر می گشتند قدم های مبارک را کند کردند و فرمودند: آهسته برویم!

یکی از اصحاب گفت: یا رسول الله، چند روز پیش که از اینجا عبور کردیم فرمودید تندتر برویم و امروز گفتید آهسته! علت چیست؟

حضرت فرمود: آن روز میّتی را عذاب می کردند و من طاقتش را نداشتم، ولی امروز دیدم او در خوشی و رفاه است. از جبرئیل سبب را پرسیدم، گفت: فرزندی که از او به جا مانده در مدرسه از معلم خود

۱- (۱)) . بقره، ۱۶۱: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ » .

بسم الله الرحمن الرحیم را یاد گرفته است. تا این فرزند این عبارت را خواند، خداوند فرمود: فرزند این مرد مرا رحمان و رحیم می خوانـد و من حیا می کنم با این وصف پـدرش در عـذاب باشد. برای همین او را می بخشم. (۱)آنجا که مسلمانی معصیت کار با بسم الله فرزندش از آتش نجات پیدا می کند، بهره خدیجه کبری از فرزندانش چه خواهد بود؟ والله العالم!

معامله با خدا چنین است

یـادم هست در یکی از روزهای سـرد تهران، پیاده در یکی از خیابان های فرعی راه می رفتم که دیـدم مرد موقری با ادب کنار در یکی از منازل کاخ مانند آن جا ایستاده است. به دو سه قدمی ایشان که رسیدم سلام کرد و مرا به منزل خویش دعوت کرد و گفت: می خواهم موضوعی را به شما بگویم!

آن روزها، امنیت هم اندکی کم بود و تردید داشتم که داخل بروم یا نه. بالاخره با توکل بر خدا داخل شدم.

منزل حیاط بسیار باصـفایی داشت. ساختمان هم دو طبقه بود. وقتی رفتیم طبقه بالا و نشستیم، آن مرد خانمش را نیز صدا کرد و به ایشان گفت: کسـی که گاهی حرفش را با هم می زدیم ایشان است! خانمش هم زن موقر و با حجابی بود. ایشان هم آمد و نشست.

پس از آن، مرد گفت: من زیـاد پـای منبر نمی روم، امـا گـاهی در جلسـات شـما شـرکت کرده ام و طبق همـان حرف ها چند معامله با خدا انجام داده ام.

البته ایشـان نگفت چه معـامله ای، ولی از ظاهر امر معلوم بود که معامله مالی در میان بوده است، زیرا ثروتمنـدان بهترین معامله ای که می توانند با خدا بکنند معامله مالی است؛ همان طور که یک عالم بهترین معامله ای

۱- (۱)) . مشابه این روایت: عوالی اللئالی، أحسائی، ج۳، ص۲۸۴: «روی ان عیسی علیه السلام مر بقبر وهو یعذب، ثم مر به فی عام آخر فوجـده لا یعـذب! فقال الحواریون: یا روح الله مررنا بهذا القبر عام أول وهو یعذب ومررنا به الآن وهو لا یعذب؟ فقال علیه السلام: «انه کان له ولد صغیر فبلغ الغلام، فأصلح طریقا وآوی یتیما، فغفر الله لأبیه بما کان منه».

که می تواند با خدا بکند آموختن آن به دیگران است و معامله شخصی که در میان مردم آبرویی دارد مایه گذاشتن از آبرویش است. دلیل مطلب هم این است که خداوند در وصف متقین فرموده است:

«وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ ». (۱)

از هر چه روزی آنان کرده ایم انفاق می کنند.

او گفت: من چند معامله با خدا کردم، اما هر چه صبر کردم ببینم خداوند چگونه آن را ده برابر می کند خبری نشد. مدتی گذشت. گذرنامه پسرم آماده بود تا با بالاترین نمره ها وارد یکی از دانشگاه های معتبر آمریکا شود. وضع ملی من هم آن قدر خوب بود که می توانستم در آن جا برایش خانه ای بخرم. رشته ای هم که قرار بود او در آن تحصیل کند از مهم ترین رشته های روز جهان بود و فارغ التحصیلان آن را بسیار گرامی می داشتند.

به هر حال، یک هفته به پرواز مانده، یک شب پسرم آمد و من و مادرش را صدا کرد و خیلی نرم از ما پرسید: چقدر به من علاقه دارید؟ گفتیم: خیلی. چطور؟ گفت: شما با این علاقه ای که به من دارید خیر مرا می خواهید یا نمی خواهید؟ گفتیم: خیر تو را می خواهیم. گفت: من تحقیق کردم و دیدم خیر من در این است که به جای آمریکا به قم بروم تا علوم اهل بیت را یاد بگیرم و این چند ساله عمر را به اهل بیت خدمت کنم. نظر شما چیست؟ گفتیم: باشد. فردا با هم می رویم قم خانه ای می گیریم و هر دختری را هم که بخواهی از همکاران و هم صنف ها برایت خواستگاری می کنیم. مادرش هم به او گفت: تو اگر در آمریکا دکترا بگیری، باعث روسفیدی من پیش فاطمه زهرا نیستی. اما اگر بخواهی به اهل بیت خدمت کنی، سبب روسفیدی منی.

او ادامه داد: پسرم الان در قم است، دروس سطح را خوانده و مشغول

۱- (۱)) . بقره، ۳.

به حکمت و فلسفه و عرفان است و انسان به درد بخوری برای دین خداست. این مزدی بود که خدا به من داد و اسباب شگفتی ام شد.

***

پنج سالی از این ماجرا گذشت و من این پدر را ندیدم. بعد از آن، وقتی ایشان را دیدم از پسرشان پرسیدم و گفتم: دلم می خواهد ایشان را ببینم.

او گفت: هم او به آنچه می خواست رسید و هم من. با برنامه ای که او داشت و راهی که در پیش گرفته بود رستگار شد و خدا از این بابت مزد ما را داد، ولی سرآخر برای اینکه نمره کامل به ما و به او بدهد، او را از ما گرفت. زیرا حدود یک ماه پس از ملاقاتمان او سرطان گرفت و نزد خدا رفت. از آن روز، ما جزو گروه صابران شدیم و کانالی هم به صلوات و رحمت خدا برایمان زده شد، زیرا خداوند می گوید:

«وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ . اَلَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ . أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ». (۱)

و بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات [نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن و فرزند] آزمایش می کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او باز می گردیم. آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.

چنین ایمانی را چه کسی می تواند با سال ها تحصیل کسب کند؟ و اصلا مگر رسیدن به چنین جایگاهی از چنین راه هایی ممکن است؟ آری، سنت پروردگار این نیست که همواره مقابله به مثل کند و در مقابل پول فقط پول بدهد، بلکه گاهی در برابر آن ایمان یا فرزند صالح و... به

ص:۸۹

۱- (۱)) . بقره، ۱۵۵ - ۱۵۷.

انسان می بخشد. خدیجه کبری مصداق بارز این معناست که خداوند در برابر ثروتش آبروی دنیایی و اخروی، ایمان قوی، فرزند مبارک، و ذریه پاک و صالح به او عطا فرمود. مقامی که با هزینه کردن همه دارایی جهان هم نمی توان آن را برای لحظه ای خرید یا آن را از آن خود کرد.

«وَ اللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ ».

سفره پروردگار خیلی گسترده است و او بهتر می داند با بندگانش چگونه معامله کند یا به کجا دعوتشان کند و چه مزدی به آن ها بدهد. این میزان شناخت برای هر انسانی لازم است تا بتواند حجاب ها را کنار بزند و به هر چه خدا به آن دعوت کرده لبیک بگوید و از آنچه شیطان به آن دعوت می کند دور بماند.

آیه دیگری که پرده از برنامه شیطاین بر می دارد در سوره مبارکه بقره است:

«أُولٰئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النّارِ». (۱)

شیاطین شما را به آتش جهنم دعوت می کنند.

در حالی که دعوت خدا این است:

«سارِعُوا إِلیٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماوٰاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ ». (۲)

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعتِ] آسمان ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است.

وقتی انسان این آیات قرآن را می فهمد، اولاً لذت می برد؛ ثانیا مصونیت پیدا می کند؛ و ثالثا، با این فهم و شعور و معرفت شیطان را در مقابل خود به شدت ضعیف می بیند. اصولاً، با فهم قرآن است که انسان از بودن با خدا، از عبادت او، از دست گذاشتن در دست انبیاء، و از همراه شدن با امامان لذت می برد و حاضر نیست چیزی را با این لذت

۱- ((۱)) . بقره، ۲۲۱: «وَ لاٰ تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ حَتّی یُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ وَ لاٰ تُنْکِحُوا الْمُشْرِکِینَ حَتّی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکُمْ أُولٰئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النّارِ وَ اللّهُ یَدْعُوا إِلَی الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ » .

۲- ((۲)) . آل عمران، ۱۳۳.

شریک کند یا چیزی غیز از خدا بخواهد. زیرا:

خلاف مروت بود که اولیا تمنا کنند از خدا جز خدا.

ابراهیم، علیه السلام، در آتش

در روایات آمـده است که وقتی می خواسـتند حضـرت ابراهیم، علیه السـلام، را با منجنیق به داخل آتش گـداخته پرتاب کنند، جبرئیل به خداوند عرض کرد: خدایا، در همه عالم همین یک دوست را داریم و این را هم دشمنان دارند می سوزانند!؟

از پروردگار خطاب رسید که برو و اگر کمکی خواست برایش انجام بده! جبرئیل نزد حضرت آمد و گفت: من چه می توانم برایت بکنم؟ گفت: هیـچ! گفت: دارنـد تو را در آتش می اندازنـد! گفت: مرا به عشق کسـی دارنـد در آتش می اندازنـد که خالق من است. تو چه کار می خواهی برای من بکنی؟ گفت: آمده ام کاری برایت بکنم و مانع شوم. گفت:

«علمه حسبی ».

همین که او دارد مرا می بیند و به حالم آگاه است مرا کافی است. برو و میان من و محبوبم فاصله نشو! (۱)چنین ایمانی بود که آتش را بر ابراهیم « برد و سلام » (۲) کرد که اهل دل آن را به گلستان تعبیر می کنند. آری، اگر انسان دعوت حق را بفهمد و از شـیاطین دور باشـد و این حجـاب میـان او و خـدا نباشـد، از بودنش در این دنیـا لـذت می برد و از عبادت و خـدمت و حتی مصائبش غرق سرور می گردد و در همه حال استدعا می کند که:

«فلا تخیب بوجهک الکریم عنی ». (۳)

ص:۹۱

۱- ((۱)) . اقتباسی است از این روایت: الأمالی، شیخ صدوق، ص۵۴۲: «علی بن موسی الرضا، علیه السلام، قال: إن إبراهیم علیه السـلام لمـا وضع فی کفـهٔ المنجنیق غضب جبرئیـل علیه السـلام، فـأوحی الله عز وجـل إلیه: ما یغضـبک یا جبرئیل؟ قال: یا رب خلیلک لیس من یعبدک علی وجه الأرض غیره، سلطت علیه عدوک وعدوه! فأوحی الله عز وجل إلیه: اسکت، إنما یعجل العبد الـذی یخاف الفوت مثلک، فأما أنا فإنه عبـدی آخذه إذا شـئت. قال: فطابت نفس جبرئیل علیه السـلام، فالتفت إلی إبراهیم علیه السـلام فقـال: هـل لـک من حاجـهٔ؟ فقـال: أما إلیک فلا. فأهبط الله عز وجل عنـدها خاتما فیه سـتهٔ أحرف: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، لا حول ولا قوهٔ إلا بالله، فوضت أمری إلی الله، أسندت ظهری إلی الله، حسبی الله».

۲- ((۲)) . اشاره است به: انبیاء، ۶۹: «قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ » .

۳- ((۳)) . از دعای ابوحمزه ثمالی.

۶- جهل :دشمن انسان

اشاره

ص:۹۵

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلّی الله علی جميع الأنبياء والمرسلين وصلّ علی محمّد وآله الطاهرين، ولعن علی اعدائهم اجمعين.

در برخی روايات اسلامی، حضرات معصومين، عليهم السلام، به معرفی دوستان و دشمنان انسان پرداخته اند. (۱) از جمله، وجود مبارک حضرت رضا، عليه السلام، در روايتی زيبا می فرمايند:

«صديق کل امرء عقله ، وعدوه جهله ».

دوست هر انسانی عقل او و دشمنش جهل اوست.

رسول گرامی اسلام، صلی الله عليه وآله، نيز عقل و جهل را معيار فقر و غنای آدمی می دانند و می فرمايند:

«لا فقر أشد من الجهل ، و لا مال أعود من العقل ». (۲)

بدين ترتيب، می توان نتيجه گرفت که بهترين دوست انسان عقل و بدترين دشمن او جهل و نادانی است.

جهل چگونه دشمنی است ؟

جهل و نادانی پايه و اساس ناآگاهی و دوری از معارف و حقايقی است که سعادت دنيا و آخرت انسان را تامين می کنند. برای همين، اگر کسی

۱- ((۱)) پی نوشت . از جمله اين روايات: ميزان الحکمهٔ، ج ۳، ص ۱۸۴۷: - الإمام علی (عليه السلام): الهوی أعظم العدوين. - عنه (عليه السلام): أعدی عدو للمرء غضبه وشهوته، فمن ملکهما علت درجته وبلغ غايته. - عنه (عليه السلام): نفسک أقرب أعدائک إليک. - الإمام الصادق (عليه السلام): احذروا أهواءکم کما تحذرون أعداءکم، فليس شئ أعدی للرجال من اتباع أهوائهم وحصائد ألسنتهم. - رسول الله (صلی الله عليه وآله): أعدی عدوک نفسک التی بين جنبيک. - عنه (صلی الله عليه وآله): والذی نفسی بيده ما من عدو أعدی علی الإنسان من الغضب والشهوهٔ، فاقمعوهما واغلبوهما واکظموهما. - عنه (صلی الله عليه وآله): ليس عدوک الذی إن قتلته کان لک نورا، وإن قتلک دخلت الجنهٔ، ولکن أعدی عدو لک ولدک الذی خرج من صلبک، ثم أعدی عدو لک مالک الذی ملکت يمينک.

۲- ((۲)) . السرائر، ابن إدريس، حلی، ج ۳، ص ۶۲۲: «يا علی! لا فقر أشد من الجهل، ولا مال أعود من العقل،...»؛ نيز الکافی، ج ۱، ص ۱۱؛ نيز علل الشرائع، شيخ صدوق، ج ۱، ص ۱۰۱، نيز تحف العقول، حرانی، ص ۴۴۳: «عن الحسن بن الجهم قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: «صديق کل امرء عقله، وعدوه جهله».

با این دشـمن زنـدگی کند و با آن هم نفس باشد، به فرموده قرآن کریم در سوره مبارکه هود، در دنیا و آخرت روی سـعادت را نخواهد دید، (۱) زیرا سـعادت آخرت انسان با سـعادت دنیای او تامین می شود. پس، کسـی که در دنیا اهل ایمان به خدا و قیامت و اخلاق پاک و عمل صالـح نباشد- که همگی از برکت معرفت به دست می آیند- در آخرت نیز بهره و نصـیبی از آن ها نخواهد داشت.

تفاوت علم و ایمان

در این جا، ذکر این نکته لازم است که علم غیر از ایمان است. علم دانسـتن است و ایمان دلبسـتن. تنها در فضای معرفت اسـت که انسان وجود مقـدس حضـرت حق را با چشم دل خویش زیبایِ بی نهایت می بیند و دل به تماشای آن می دهد و در نتیجه، او را به دلبری بر می گزیند و خود دلداده او می شود. هاتف اصفهانی در ترجیع بند معروف خود می گوید:

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری

همه آفاق گلستان بینی

آنچه نشنیده گوشت آن شنوی

وآنچه نادیده چشمت آن بینی

دل هر ذره را که بشکافی

آفتابیش در میان بینی

تا بدانجا رساندت که یکی

از جهان و از جهانیان بینی

با یکی عشق ورز از دل و جان

تا به عین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الاّ هو.

چنین کسی دیگر دل به صورت های زیبا نمی دهد تا آن زیبا نقش مستقلی در زندگی اش به عهده بگیرد. او همه زیبایی ها را جلوه ای از زیبایی خدا می بیند. از این رو، هیچ وقت دل به چیزی نمی دهد که با از دست رفتنش خرابی برای دل باقی می ماند.

۱- (۱)) . اشاره است به این آیه: هود، ۱۰۶ - ۱۰۷: «فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ * خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ» .

عاقبت مجنون عامری

مجنون عـامری از افراد قبیله بنی عامر و معاصـر با وجود مبارک حضـرت مجتبی، علیه السـلام، بود. حکایت او چنین بود که به دختری به نام لیلی دل بسـته بود، اما پـدر آن دختر حاضـر نبود دخترش را به عقد مجنون در آورد و همین فراق و سـنگینی بار هجران باعث شـده بود که او به درون و روان و فکر و بـدنش فشار بیاورد و کارهای عجیبی انجام دهـد. از این رو، مردم او را مجنون می خواندنـد، در حـالی که به معنای لغوی دیوانه نبود. او اسـیر محبتی شـده بود و همه چیز را از دریچه این محبت می دید. او در شعری درباره این حالت خود گفته است:

ی

ا ویح من أمسی تخلّس عقله

فاصبح مذهوباً به کلّ مذهب

خلیعاً من الاخوان الاّ معذراً

یضاحکنی من کان یهوی تجنّبی

اذا ذکرت لیلی عقلت وراجعت

روائع عقلی من هوی متشعّب

وقالوا صحیحٌ ما به طیف جنّۀ

ولا لمم الاّ افتراء التکذّب. (۱)

یعنی او تنهـا زمـانی که از لیلی سـخن به میان می آمـد عاقل می شـد و پریشانی خاطرش به جمعیت بـدل می گشت. البته، این حال مناسبی نیست، اما به هر حال برای مجنون پیش آمـده بود. برای همین، سـفارش شـده است که انسان نبایـد مقدمات بروز چنین حالاـتی را نیز فراهم کنـد؛ زیرا عشـقماننـد شـعله نیست که ناگهـان در چراغـدان دل روشن شود، بلکه محصول سلسـله مقـدماتی است که شامـل دیـدن و حرف زدن و نـامه گرفتن و نامه رد و بـدل کردن و... می شود. در نتیجه، همه بایـد مواظب باشند تا این مقدمات برایشان فراهم نشده و گرفتار نشوند. اگر هم این مقدمات برای کسی فراهم شد، باید سعی کند زلف این مقدمات را به مسائل الهی گره بزند تا این عشق او را در چاه فساد و گناه و آلودگی و معصیت نیندازد.

۱- ((۱)) . دیوان قیس عامری.

به هر حال، مجنون یا لیلی این مقدمات را فراهم کرده بودند و به هم دل داده بودند؛ اما چون هر دو قبیله مسلمان بودند و پدر دختر حاضر به این ازدواج نبود، پدر مجنون به مدینه به محضر مبارک حضرت مجتبی، علیه السلام، رفت؛ زیرا می دانست که این گره به دست کسی جز حضرت مجتبی، علیه السلام، باز نمی شود؛ چرا که خداوند به این بزرگواران اجازه داده هر گرهی را که به مصلحت می دانند باز کنند، مگر اینکه باز شدن آن به مصلحت انسان نباشد. معنی به مصلحت نبودن این است که گاهی گرهی از زندگی انسان باز می شود، ولی در عوض، ده گره دیگر به زندگی او می افتد.

شرارت مرد بینوا

در روایات آمده است که روزی، حضرت موسی بن عمران، علیه السلام، برای مناجات با خدا به کوه طور می رفت. حضرت در راه مردی را دید که تا شکم در خاک فرو رفته است. پرسید: چرا با خود چنین کرده ای؟ گفت: آخرین لباسی که داشتم امروز پاره شد و از تنم فرو ریخت و دیگر چیزی برای پوشیدن ندارم. خوب است حال که به کوه طور می روی، از پروردگار گشایشی نیز برای کار من بخواهی!

وقتی حضرت موسی به دعا و مناجات و راز و نیاز مشغول شد، از حضرت حق گشایش کار آن مرد را نیز طلب کرد. از قضا، بعد از ظهر همان روز، کسی یک دست لباس به آن مرد داد و خواسته حضرت موسی بر آورده شد.

سه روز بعد، وقتی حضرت از کوه طور بر می گشت، مردم زیادی را دید که در جایی جمع شده اند و شهر شلوغ شده است. از ماجرا پرسید. گفتند: یک نفر شراب خورده و در حال مستی مردم را زده و یک نفر را

ص:۱۰۰

هم کشته است. پرسید: این فرد بی تربیت بی ادب کیست که چنین کاری کرده است؟ راه را برای ایشان باز کردند. وقتی حضرت پیش آمد، دید همان شخص برهنه است که لباس برای پوشیدن نداشت!

سعدی شیرازی ضمن بیان این مطلب، در مواعظ خویش می گوید:

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد

هر کسی را هر چه لایق بود داد

گر توانا بینی ار کوتاه دست

هر که را بینی چنان باید که هست

اینکه مسکین است اگر قادر شود

بس خیانت ها کزو صادر شود

گربه محروم اگر پر داشتی

تخم گنجشک از هوا برداشتی.

کسی که به گربه پر نداد مصلحت گربه و طبیعت را در نظر داشت؛ کسی که به حمار شاخ نداد مصلحت او و مردم را در این می دید و می دانست اگر این حیوان شاخ داشته باشد، یک کیلو بار هم برای بشر جا به جا نمی کند؛ در عین حال، او به گاو شاخ داد، برای این که می دانست بدن گاو به آن نیاز دارد (امروزه، در علم ثابت شده که شاخ گاو در زمستان و تابستان با حفره هایی که دارد کار رادیاتور ماشین را انجام می دهد. یعنی در تابستان از طریق شاخ حرارت بدن گاو را کم می کند و در زمستان حرارت بدن گاو را بالا می برد. اگر حرارت بدن گاو نامنظم باشد، شیر نمی دهد و به تبع، انسان پنیر و کره و ماست و دوغ و ... هم ندارد). این مصلحت است.

عمل معصومین نیز بر اساس مصلحت است

معصومان بزرگوار نیز، چه زمانی که در بین مردم بودند و چه در زمان ما که حضور فیزیکی ندارند، اجازه گره گشودن از مشکلات مردم را دارند؛ البته به شرطی که مصلحتی در آن باشد. بنابراین، اگر گره داران به درگاه پروردگار نالیدند و به ائمه طاهرین متوسل شدند و گره از کارشان باز نشد، بدانند که با باز شدن این گره ده گره دیگر به زندگی شان می افتاده

است. پس، به همین گره قانع باشند و از خدا گله نکنند و شاکی نباشند. به قول خواجه شیراز:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواجه خود روش بنده پروری داند.خداوند خود مصلحت امور را می داند و کارها را به حکمت بالغه خویش به انجام می رساند.

دوستی با غیر خدا روا نیست

مجنون دلداده لیلی و لیلی دلدار او شده بود. این در حالی است که باید این دلبری و دلدادگی فقط در رابطه با خدا باشد. غیر خدا را تنها باید در حدی دوست داشت که او اجازه می دهد. حد این دوست داشتن نیز در دین معین شده است و در سوره توبه از آن سخن به میان آمده است.

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا آبٰاءَکُمْ وَ إِخْوٰانَکُمْ أَوْلِیٰاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْإِیمٰانِ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولٰئِکَ هُمُ الظّٰالِمُونَ * قُلْ إِنْ کٰانَ آبٰاؤُکُمْ وَ أَبْنٰاؤُکُمْ وَ إِخْوٰانُکُمْ وَ أَزْوٰاجُکُمْ وَ عَشِیرَتُکُمْ وَ أَمْوٰالٌ اقْتَرَفْتُمُوهٰا وَ تِجٰارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسٰادَهٰا وَ مَسٰاکِنُ تَرْضَوْنَهٰا أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهٰادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّٰی یَأْتِیَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ ». (۱)

ای اهل ایمان! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنان را دوستان و سرپرستان خود مگیرید؛ و کسانی از شما که آنان را دوست و سرپرست خود گیرند، هم ایناننـد که ستمکارند. بگو: اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانتان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتی که از بی رونقی و کسادی اش می ترسید و خانه هایی که به آن ها دل خوش کرده اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد؛ و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند.

بر اساس این آیه، محبت به غیر خدا تا جایی صحیح است که این محبت انسان را از خدا و پیغمبر و کوشش در راه خدا باز ندارد. اگر

ص:۱۰۲

۱- (۱)) . توبه، ۲۳ - ۲۴:

محبتی این عواقب را برای انسان نداشته باشد، حلال است، ولی اگر محبتی این خسارت را به بار آورد، بر انسان حرام است و او را سرانجام اهل عذاب خواهد کرد.

به راستی، چرا انسان باید با دل خود کاری کند که او را اهل دوزخ کند؟ او باید جلوی خویش را بگیرد و در بعضی مقدمات وارد نشود. مثلاً، تلفن ها و گفتگوهایش را طولانی نکند؛ به خواسته های دل خویش پاسخ ندهد و بداند که دل او دشمنان فراوانی دارد و اگر آن را به غارت و اسارت ببرند پس گرفتنش بسیار مشکل است. (۱)وقتی دل بر قرار خویش است، آدمی راحت است: نه بی خواب می شود؛ نه ضعف اعصاب می گیرد؛ نه عصبانی می شود؛ نه بی جهت گریه سر می دهد؛ نه ناامید و دلسرد می شود؛ و نه حسرت می خورد. چه خوب است انسان چنین باشد و در برابر هر محبت غیر خدایی این شعر امیر خسرو را با خود زمزمه کند که:

با جز تو چه کار، تا تو هستی؟ در کعبه خطاست بت پرستی. (۲)

انسان همواره باید مراقب باشد که «این لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوبِ» دنیایی دل او را چونان «ترکان یغمایی» به غارت نبرند و او را به «فغان و آه» مبتلا نکنند. (۳) زیرا وقتی دل رفت و دلبران قلابی نتوانستند توقعات آدمی را برآورده کنند، ناراحتی های فکر و روح و قلب و روان شروع می شود. وقتی مرغ دل از قفس وجود آدمی به بام دشمن دوست نما نشست، کم کم پر و بال می ریزد و خراب می شود و وقتی دیگر به درد نخورد دورش می اندازند و می روند سراغ دل دیگری می گردند. از این رو، همه باید از خود بپرسند: کدام عشق ناباب و حرام تا آخر عمر داوم پیدا کرده است؟ آیا جز این است که محبت های بادوام محبت های درست بوده است؟

ص:۱۰۳

۱- ((۱)) . نهج البلاغه، حکمت ۱۵۲: «لکل مقبل إدبار وما أدبر کأن لم یکن».

۲- ((۲)) . از مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی است.

۳- ((۳)) . اشاره است به این بیت حافظ: فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوب/ چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را.

محبت به بندگان خدا برای خدا

تا اینجا معلوم شد که محبت باید به خدا باشد و هر محبتی که انسان را از خدا دور کند خسارت بی پایان دارد، اما معنی این مطلب این نیست که انسان دیگر نباید به کسی محبت کند و هیچ کس را دوست نداشته باشد، بلکه مراد این است که این دوستی باید برای خدا باشد.

خداوند متعال محبت دیگران را نیز در کنار محبت به خویش قبول کرده و برای آن اجر قرار داده است. مثلاً انسان را به دوست داشتن همسر و فرزندان ترغیب کرده و برای این قسم از محبت های مثبت و زندگی ساز پاداش قرار داده است. دوست داشتن پدر و مادر و عشق ورزیدن به همسر تا حدی که خدا معین فرموده اجر دارد؛ در آغوش گرفتن فرزند و محبت کردن به او ثواب دارد و باعث ریزش گناهان می شود. چرا که پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله، می فرماید: بوسیدن و خوشحال کردن فرزند و پدر و مادر در پرونده اعمال آدمی عبادت نوشته می شود. (۱) در عین حال، خداوند محبتی که انسان را از او دور کند را روا نمی داند، زیرا این به واقع محبت نیست، دشمنی نفس و هوس آدمی با اوست و این دشمنان را خدا در قرآن و پیغمبر و ائمه، علیهم السلام، در روایات معرفی کرده اند.

ادامه ماجرای مجنون

به هر حال، مجنون و لیلی به هم دل سپرده بودند؛ خصوصا مجنون که همه چیز را از دید لیلی می دید و جز او نمی دید. پیش از این هم گفته شد که درست نیست انسان این قدر محدود باشد که از همه چیز ببرد و زندگی اش در حول محوری مادی شکل بگیرد. مگر عالم لیلی است؟ مگر عالم خدا و پیغمبر و قرآن و زمین و آسمان و انسان و نعمت و...

۱- (۱)) . مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ص۲۲۰: «قال أمیر المؤمنین علیه السلام: قبلة الولد رحمة، وقبلة المرأة شهوة، وقبلة الوالدین عبادة، وقبلة الرجل أخاه دین». نیز در همین باره: فقه الرضا، بن بابویه، ص۲۵۵: «واعلم أن نفقتك علی نفسك وعیالك صدقة، والكاد علی عیاله من حل كالمجاهد فی سبیل الله»؛ نیز صحیح مسلم، ج۵، ص۷۲؛ نیز کنز العمال، متقی هندی، ج۱۶، ص۶۱۵؛ نیز الادب الفرد، بخاری، ص۱۱۵: «وان نفقتك علی عیالك صدقة وان ما تأكل امرأتك من مالك صدقة»؛ نیز المقنع، شیخ صدوق، ص ۲۹۸: «عن أبی عبد الله علیه السلام أنه قال: «من أدخل علی مؤمن سرورا فقد أدخله علی الله، ومن آذی مؤمنا فقد آذی الله عز وجل فی عرشه، والله ینتقم ممن ظلمه»؛ فقه الرضا، بن بابویه، ص ۳۳۹: «إحرصوا علی قضاء حوائج المؤمنین، وإدخال السرور علیهم، ودفع المكروه عنهم، فإنه لیس شئ من الأعمال عند الله عز وجل بعد الفرائض، أفضل من إدخال السرور علی المؤمن».

ندارد؟ مگر همه چیز عالم در یک نفر خلاصه می شود؟ این خاصیت جهل و ناآگاهی و دل دادن به خواسته های فکر و جسم است که کار آدمی را به این جا می کشاند.

با این حال، مجنون سرانجام هشیار شد و دست به دعا برداشت که شاعری مناجات او را به نظم در آورده که دید عارفانه او را به خوبی نشان می دهد. از سخنان مجنون به دست می آید که او از لیلی گذشته و سرانجام خدا را یافته است؛ به طوری که جز خدا چیزی را در این عالم نمی دیده است. البته، این مقام کمی نیست، زیرا در عالم، نخست انبیاء جهان و هرچه در او هست را این گونه می بینند و بعد از آنان اهل بیت و اولیاء عالم را این طور می بینند.

ی

ک شبی مجنون به خلوتگاه راز

با خدای خویشتن می کرد راز

کای خدا نامم تو مجنون کرده ای

بهر یک لیلی دلم خون کرده ای

ای خدا من کم نیم از ذره ای

عاشقم بر روی آهو بره ای

ای خدا من کم نیم از بت پرست

روی امیدم به درگاه تو هست

ای خدا آخر طبیب من کجاست؟

مردم از حسرت، نصیب من کجاست؟

پس خطاب آمد که ای شوریده حال

هر چه می خواهی در این درگه بنال

(البته، باید توجه داشت که در اینجا خطاب به معنی الهام است نه این که پروردگار با مجنون حرف زده یا بر او وحی نازل کرده باشد).

کار لیلی نیست این کار من است

روی خوبان عکس رخسار من است. (۱)یعنی جز وجه باقی پروردگار همه عکس ها و صورت های دیگر پژمرده می شونـد و از بین می رونـد. پس، اگر قرار است انسان دلـداده چیزی باشد، بهتر و شایسـته تر است که به زیبای اصـلی دل بدهد و او را به دلبری برگزیند، زیرا بقیه زیبایی های عالم ابزار زندگی هستند، نه معبود و محور زندگی. این که انسان همه چیز را کنار بریزد و بگوید هر چه هست و نیست

۱- (۱)) . از دکتر احسانی است.

فقط لیلی است، یا فقط پسر من یا دختر من است، یا تومان و دلار است و لاغیر، ثمره غلط دیـدن و غلط فهمیدن است. به طور طبیعی، کسـی که غلط می بیند، غلط حرکت می کند و بعد از عمری، می فهمد که دست خالی است؛ زیرا همه چیز خود را با مرگ از دست داده و همه دارایی و دوست داشـته هایش را از دست داده است؛ (۱) چرا که هیچ چیز در هستی جز خدا ابدی نیست:

«کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ . وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ ». (۲)

همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می شوند. و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می ماند.

به هر ترتیب، وقتی مجنون دست به دعا برداشت و از خـدا طبیب خویش را خواست، پـدرش به این فکر افتاد که به مدینه برود و به حضـرت مجتبی، علیه السـلام، متوسل شود. وقتی او به خدمت حضـرت رسید گفت که جوانم دارد از دستم می رود، زیرا کسـی را دوست دارد و خانواده دختر تمایل به ازدواج او با دخترشان ندارنـد و بـدین سان، گره سـختی به کارمان افتاده است. امام مجتبی نیز در پاسخ فرمودند: نگران نباش! با تو می آیم و این گره را باز می کنم.

وقتی امام به محل سـکونت قبیله بنی عامر رفتند، خانواده دختر را دعوت کردند و فرمودند: دلم می خواهد در این کار واسـطه شوم تا این مسـئله حل شود! پدر دختر نیز گفت: یابن رسول الله، من فدای قدم شـما! هر طور شـما صـلاح بدانید من هم راضی هسـتم! سـرآخر نیز قرار شد عقد این دختر و پسـر را خود حضـرت بخوانند. بعد از جاری شدن صیغه عقد نیز حضرت به مدینه باز گشتند. (۳)

تعلق به غیر خدا از جهل است

جهل باعث می شود که انسان به غیر خدا تعلق خاطر پیدا کند و آن را در

۱- (۱)) . الأمالی، شیخ صـدوق، ص۵۰: «قـال قیس بن عـاصم: وفـدت مع جماعـهٔ من بنی تمیم إلی النـبی صـلی الله علیه وآله فدخلت وعنده الصلصال بن الدلهمس، فقلت: یا نبی الله، عظنا موعظهٔ ننتفع بها، فإنا قوم نعمر فی البریهٔ. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: «یـا قیس، إن مع العز ذلا، وإن مع الحیاهٔ موتا، وإن مع الـدنیا آخرهٔ، وإن لکل شـئ حسـیبا، وعلی کل شـئ رقیبا، وإن لکل حسـنهٔ ثوابا، ولکل سیئهٔ عقابا، ولکل أجل کتابا، وإنه لا بـد لک - یا قیس - من قرین یـدفن معک وهو حی، وتـدفن معه وأنت میت، فـإن کـان کریما أکرمک، وإن کان لئیما أسـلمک، ثم لا یحشـر إلا معک، ولا تبعث إلا معه، ولا تسأل إلا عنه، فلا تجعله إلاـ صالحـا، فـإنه إن صـلح أنست به، وإن فسـد لاـ تسـتوحش إلاـ منه، وهو فعلک. فقال: یا نبی الله، أحب أن یکون هـذا الکلاـم فی أبیـات من الشـعر، نفخر به علی من یلینـا من العرب، ونـدخره. فـأمر النبی صـلی الله علیه وآله من یـأتیه بحسـان. قال: فأقبلت أفکر فیما أشبه هذه العظهٔ من الشـعر، فاستتب لی القول قبل مجئ حسان، فقلت: یا رسول الله، قد حضرتنی أبیات أحسبها توافق ما تریـد. فقلت لقیس: تخیر خلیطا من فعالک إنما * قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل / ولا بـد بعد الموت من أن تعده * لیوم ینادی المرء فیه فیقبل / فإن کنت مشـغولا بشـئ فلا تکن * بغیر الذی یرضـی به الله تشغل فلن یصحب الانسان من بعد موته

* ومن قبله إلا الذی کان یعمل / ألا إنما الانسان ضیف لأهله * یقیم قلیلا بینهم ثم یرحل».

۲- (۲)) . الرحمن، ۲۶-۲۷.

۳- (۳)) . باری مطالعه متن کامل این داستان رک: مرد وفا، نوشته مرحوم آیت الله صدر. (مولف)

زندگی بخواهد و بجوید. از این روست که پیغمبر اکرم می فرمایند: در آخرالزمان گروهی در امت من (دقت شود! نه در امت یهود و نصاری) که خدایشان شکم، دینشان درهم و دینار، و قبله شان زنانشان است:

«یأتی علی الناس زمان بطونهم آلهتهم و نساؤهم قبلتهم ، و دنانیرهم دینهم ، و شرفهم متاعهم ، لا یبقی من الایمان إلا اسمه ، و لا من الاسلام إلا رسمه ، و لا من القرآن إلا درسه ...». (۱)

جهل سبب می شود که انسان قبله واقعی را نشناسد و به قبله های فرعی و پوک رو کند و در دنیا و آخرت از سعادت محروم شود؛ در حالی که عقل سبب می شود انسان در دنیا جز خدا چیزی نبیند. امیرالمؤمنین می فرماید:

«ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله و معه و بعده ». (۲)

هیچ چیز را ندیدم مگر این که پیش از آن، با آن، و پس از آن خدا را دیدم.

جهل سبب می شود که انسان در برابر هر حقیقتی بایستد و با خدا و پیامبر و امامان او به ستیزه بپردازد. کسی که گرفتار چنین جهلی است از دوستان شیطان است، زیرا به شیطان دست دوستی و وفاداری داده و به او سرسپرده و دل سپرده است. برای همین، اگر برای او حق نیز روشن شود، دیگر از راه خود باز نمی گردد و پشیمان نمی شود، مگر در هنگام مرگ.

بی پروایی شمر

نقل است که وقتی ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، بر خاک افتاد، شمر به سنان دستور داد تا سر از بدن حضرت جدا کند. سنان در پاسخ او گفت:

«فقال سنان : و الله لا أفعل ، فیکون جده محمد خصمی ».

به خدا قسم، من این کار را نمی کنم، چون جدش دشمن من خواهد بود!

۱- (۱)) . بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۳؛ نیز مستدرک الوسائل، نوری، ج ۱۱، ص ۳۷۶.
۲- (۲)) . تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۳؛ نیز شرح أصول الکافی، محمد صالح مازندرانی، ج ۳، ص ۸۳.

شمر از این سخن خشمگین شد و روی سینه مبارک حضرت نشست و محاسن ایشان را در دست گرفت و قصد کشتن امام را کرد:

«فغضب شمر لعنه الله و جلس علی صدر الحسین و قبض علی لحیته و هم بقتله ».

در این حال، امام لبخندی زد و به او فرمود: چگونه مرا می کشی؟ آیا نمی دانی من کیستم؟

«فضحک الحسین علیه السلام فقال له : أتقتلنی و لا تعلم من أنا؟»

پاسخ شمر در این جا خیلی عجیب و تکان دهنده است. او گفت:

«فقال : أعرفک حق المعرفه : أمک فاطمه الزهراء، و أبوک علی المرتضی ، وجدک محمد المصطفی ، و خصمک العلی الأعلی . أقتلک و لا أبالی ». (۱)

تو را خیلی خوب می شناسم: مادرت فاطمه زهرا و پدرت علی مرتضی و جدت محمد مصطفی است. با این همه، پروردگار دشمن توست. از این رو، تو را می کشم و باکی از چیزی ندارم!

جهل انسان را به کجا که نمی کشاند! وقتی انسان جاهل باشد و جاهلانه به دنبال معلم و رهبر فطرتش بگردد، به جای پیغمبر اکرم به دام مارکس و هگل و انگلس می افتد و به راحتی دین پیامبر را به معاویه می سپارد و به امیرالمومنین پشت می کند و در خیال باطل خویش خدا را دوستدار یزید و دشمن امام حسین می بیند.

از این روست که پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، جهل را بزرگ ترین فقر و امام رضا، علیه السلام، آن را سخت ترین دشمن انسان می شمارند. چون اگر کسی با آن زندگی کند، ساختمان سعادت دنیا و آخرت خود را بر باد داده است.

۱- (۱)) . بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۶:

۷- منابع کسب معرفت

اشاره

ص:۱۱۳

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

جهل مبنا و اساس همه خسارت های مادی و معنوی انسان و دشمنی است که خطرش به مراتب از سایر دشمنان بیشتر است. اسلحه ای که این دشمن را از میدان حیات به در می کند نیز به فرمایش امام رضا، علیه السلام، معرفت و علم است. (۱)معرفت و علمی که در این روایت مطرح است آن معرفت و علمی است که حصولش واجب عینی است؛ یعنی بر همه واجب است در صدد آموختن و فرا گرفتن آن باشند. البته، در حدی که خطرات جهل به وسیله آن از آدمی دور شود.

در این گفتار، قطعه ارزشمند و مهمی از امیرالمومنین، علیه السلام، را بررسی خواهیم کرد و به اندازه طاقت و وسعت وقت، دیدگاهی که حضرت در این مسئله دارند و نظری که بعد از تحقق این معرفت برای انسان پیدا می شود را نیز بیان خواهیم کرد.

امام، علیه السلام،معتقد است معرفت نگاهی به انسان می دهد که با آن

۱- (۱)) پی نوشت . پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، از جهل به عنوان شدیدترین فقرها نام می برد. روایتی که جهل را به عنوان دشمن نام می برد روایت امام رضا، علیه السلام، است که می فرماید: «صدیق کل امرء عقله وعدوه جهله».

همه چیز را بر جای خویش می بیند و براساس آن زندگی اش را نظام می بخش؛. زندگی ای که خود حضرت آن را معنا کرده اند و در قرآن کریم از آن به «حیات طیبه» یاد شده است.

حضرت در جمله کوتاهی درباره ویژگی و کارکرد علم و معرفت می فرمایند:

«فالعلم یرفع الوضیع ، و ترکه یضع الرفیع ». (۱)

یعنی معرفت انسان حقیر و پست و محدود را رفعت می دهد و ارجمند می سازد و او را از چارچوب هایی که میدان دید محدودی دارند در می آورد و در فضای با عظمت الهی قرار می دهد.

خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«یَرْفَعِ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ ». (۲)

خدا مؤمنان از شما را به درجه ای و دانشمندانتان را به درجاتی [عظیم و باارزش] بلند گرداند.

این سخن پروردگار نشان می دهد کسانی که اهل دانش و معرفت و علم اند، دارای مرتبه ها و منزلت ها و درجات ملکوتی نیز هستند.

مقام شهیدان کربلا از علم آنان است

چرا شهدا- به ویژه شهدای کربلا- برترین انسان های عالم و مرگ ایشان بهترین مرگ هاست؟ (۳) پاسخ این است که شهدای کربلا سه ویژگی مهم دارند که در دیگران بدین شکل وجود ندارد: ویژگی اول ایشان این است که همه آن ها عالم بودند. ویژگی دومشان این بوده که بهترین مایه خلوص را داشتند. و ویژگی سومشان این است که در راه خدا ثابت قدم بودند و در مواجهه با سخت ترین طوفان ها سربلند بیرون آمدند. ویژگی دیگرشان نیز شهادت در راه خدا و در رکاب حجت خداست. پس، آنان را باید عالمان خالص و ثابت قدم و شهید دانست. از این روست که امام

۱- (۱)) . عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص ۳۹: «التواضع یرفع الوضیع»، نیز بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶: «فالعلم یرفع الوضیع، وترکه یضع الرفیع». بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶؛ نیز با اختلاف در الفصول المهمهٔ فی معرفهٔ الأئمهٔ، ابن صباغ، ج ۱، ص ۵۵۰؛ نیز ینابیع المودهٔ، قندوزی، ج ۲، ص ۴۱۵.

۲- (۲)) . مجادله، ۱۱: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا فِی الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللّهُ لَکُمْ وَ إِذا قِیلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا یَرْفَعِ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ» .

۳- (۳)) . الاختصاص،شیخ مفید، ص ۳۴۲؛ نیز با اختلاف در الأمالی، شیخ صدوق، ص ۵۷۶: «وأشرف القتل قتل الشهداء».

حسین، علیه السلام، می فرماید: در میان گذشتگان و آیندگان، نمونه این افراد وجود ندارد.

نکته مهمی که درباره این شهیدان باید دانست علم ایشان است، زیرا تا کسی علم نداشته باشد نه می تواند عمل خویش را برای خدا خالص کند، نه می تواند حجت خدا را بشناسد و وظیفه خود را در برابر او بداند، و نه می تواند ارزش شهادت را درک کند و به استقبال آن برود. آری، آگاهی و بینش و بصیرت انسان پست و فرومایه را بالا می برد و ارجمند می کند و جهل انسان های بزرگ را به زمین می زند و پست می سازد:

«العلم یرفع الوضیع وترکه یضع الرفیع».

حضرت در ادامه روایت دانش را در وجود انسان به انسانی تشبیه می کنند که تواضع سر آن، دوری از حسد چشم آن، راستگویی زبان آن، فهم گوش آن، نیت پاک قلب آن، و شناخت اسباب امور عقل آن است:

«ورأس العلم التواضع، وبصره البراءة من الحسد وسمعه الفهم، ولسانه الصدق، وقلبه حسن النیة، وعقله معرفة أسباب الأمور». (۱)

انسان متکبر و حسود و دروغگو که نه نیت خالص و پاکی دارد و نه فهمی در وجودش موج می زند عالم نیست. این ویژگی های علم و معرفتی است که هر انسانی باید در صدد کسب آن باشد و دین اسلام آن را واجب می شمارد. در غیر این صورت، کسب دانش جز حجابی بزرگ تر و تیره تر نخواهد بود و از این روست که در روایات آمده است:

«العلم حجاب اکبر». (۲)

امام خمینی، رحمه الله، در بیت زیبایی می گوید:

هر چه فرا گرفتم و هر چه ورق زدم

چیزی نبود غیر حجابی پس از حجاب

از درس و بحث و مدرسه ام حاصلی نشد کی می توان رسید به دریا از این سراب؟

۱- ((۱)) . کافی، ج ۱، ص ۴۸؛ نیز در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶: «عبید الله بن عبد الله الدهقان، عن درست بن أبی منصور، عن عروة بن أخی شعیب العقرقوفی عن شعیب، عن أبی بصیر قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: کان أمیر المؤمنین علیه السلام یقول: یا طالب العلم إن العلم ذو فضائل کثیرة: فرأسه التواضع، وعینه البراءة من الحسد، واذنه الفهم، ولسانه الصدق، وحفظه الفحص، وقلبه حسن النیة، وعقله معرفة الأشیاء والأمور، ویده الرحمة، ورجله زیارة العلماء، وهمته السلامة، وحکمته الورع، ومستقره النجاة، وقائده العافیة، ومرکبه الوفاء، و سلاحه لین الکلمة، وسیفه الرضا، وقوسه المداراة، وجیشه محاورة العلماء، و ماله الأدب، وذخیرته اجتناب الذنوب، وزاده المعروف، وماؤه الموادعة، ودلیله الهدی، ورفیقه محبة الأخیار».

۲- (۲)) . مرحوم آيت الله سيد مصطفى خمينى در تفسير خود (ج ۱، ص ۳۸۹) مى نويسند: «يا أخا الحقيقة ويا عزيزى! لاتغتر بما فى هذه الصحائف من الدقائق والحقائق، ولا تقنع بدركك الكليات والرقائق، فتصير حمال معان ومركب لطائف، ولا تكتف بالحجب والأستار من بين الأخبار والآثار، بل عليك أن تتدبر فى الرب الذى يربيك، ما أنعم عليك، وما يصرفه فى توجيه اللطف إليك، والعلوم والفنون والفضائل والمسائل الفكرية ظلمات، فيما إذا لم تكن أثرت فى قلبك، ولا حصلت بها على الأنوار والفضائل الأخلاقية، وتصير وبالا عليك فى جميع النشآت الآتية، فكن متعوذا بالله تعالى فيها من شر هذه التبعات، ومن آثار هذه المعلومات والصور، فإن العلم حجاب أكبر، ونور يقذفه الله تعالى فى قلب من يشاء. فعلى هذا النموذج والبرنامج القصير تأمل فى أسباب تربيتك، وأنك كنت قطرة من النطفة الرذيلة النجسة من صلب الأب، فانتقلت إلى رحم الام، فانظر أنها كيف صارت علقة أولا، ثم مضغة ثانيا، ثم تولدت بعد ذلك منها الأعضاء المختلفة، والعظام المنتظمة، والغضاريف والرباطات والأوتار والأوردة والشرايين، على نظام خاص متين لا ينحل، ثم حصلت فى كل واحد من تلك المكامن والأعضاء، أنواع القوى البصرية والسمعية والشمية والذوقية واللمسية، ثم حصل لك فى ثدى الام أحسن الأشياء رقة وخاصة يناسب حالك، وهو اللبن اللطيف اللذيذ للشاربين، ثم أعطف - تعالى وتقدس - عواطف الامهات والآباء عليك، وجعلك فى خبايا قلوبهم وزوايا نفوسهم مورد الحب والشوق والعشق، حفظا لك عما يتوجه إليك، ودافع عنك المضار والمضادات الوجودية البالغة إلى ملايين عددا بل نوعا، وانظر إلى ما خلقه وهيأه لتربيتك البدنية، من الأغذية والأشربة المختلفة الأنواع المتشابهة وغير المتشابهة، وأنه تعالى كيف لاحظ فى ذلك تسهيل الامور عليك، وكيف لطف بك وفى حقك، من بذل هذه الأنعم والآلاء غير القابلة للإحصاء، فإذا تفكرت ساعة وتأملت دقيقة من هذه الناحية - وهى النشأة المادية - فاعطف وجهك ونظرك إلى المسائل الروحية والآداب الأخلاقية والاعتقادات الروحانية. فإنه تعالى وتقدس عالم بالأسرار والعوالم، ويرى حاجتك فى سائر الآفاق والظروف، فيهيئ الأسباب المورثة لخلاصك من الآفات والبلايا، التى فى جنبها تلك البلايا الدنيوية ضئيلة جدا ويسيرة واقعا. فأرسل الرسل وأنزل الكتب، وقد تحمل فى ذلك الرسل المعظمون والأنبياء الشامخون، مصائب كثيرة مما لا يعد ولا يحصى، وقد امتلأت كتب التواريخ من تلك الرزايا المتوجهة إليهم - عليهم الصلاة والسلام - حتى حكى عن رسولنا الأعظم أنه قال: "ما اوذى نبى مثل ما اوذيت"، وما كان ذلك كله إلا صيانة لك عن تبعات الأعمال الرذيلة فى البرازخ والقيامة، فهم أطباء النفوس، مبعوثون لهداية البشر وتربيته وإخراجه من النقص إلى الكمال، فإذا كنت من أهل البصيرة والفكر، وتوجهت إلى هذه الجهات والنواحى والفواحى، فهل لا يحصل فى نفسك لهذا الوجود العظيم ولهذا الكريم الكريم، الرحمن الرحيم، حب وشوق وعشق؟! فإذا لم تكن كذلك فالموت لك خير، ولنعم ما قال عز من قائل: (بل هم أضل سبيلا). وإذا وجدت فى قلبك له عشقا وشوقا فعليك بازدياده، حتى لا يبقى فى قلبك لغيره شئ، أفيحسن بالإنسان الملتفت المتوجه إلى أطراف القضايا أن تعلق نفسه بغير الرب العزيز الذى قيل فى حقه: إنه تعالى يملك عبادا غيرك وأنت ليس لك رب سواه، ثم إنك تتساهل فى خدمته والقيام فى وظائف طاعته، كأن لك ربا بل أربابا غيره، وهو سبحانه يعتنى بتربيتك حتى كأنه لا عبد له سواك، فسبحانه ما أعظم رحمته وأتم تربيته. فعلى ما تقرر وتحرر، وإلى نصاب البرهان والشهود بلغ ووصل، فلا تماطل فى القيام بما أراد منك، ولا تكن من العاصين المتمردين على أوامره ونواهيه، واجتهد فى أن يصير وجودك مرهون مقاصده، ومن أهم طلباته تعالى، القيام والاهتمام بامور المسلمين، وهداية البشر إلى الطريق المستقيم، فكن مظهر الاسم "الرب" فى توجيه الناس إلى الآخرة، وفى تصغير الدنيا فى نفوسهم، وفى تعظيم الديانة فى قلوبهم. والله هو المعين والمستعان».

منابع به دست آوردن معرفت

حال، سوال مهم این است که علم و معرفت موجود در این فرمایش امام را از کدام منبع باید به دست آورد؟ پاسخ این است که بی تردید، مهم ترین و ناب ترین منابع معرفت ابتدا قرآن و سپس فرمایشات اهل بیت، علیهم السلام، است. گاه، لطف این فرمایشات به حدی است که در طول تاریخ معجزاتی بدین کیفیت کم رخ داده است.

تذکر این مطلب لازم است که معجزه گاه تصرف در جریانی بیرونی است و گاه حاصل فعالیت عقل امام است. برای تبیین بهتر مطلب، نمونه هایی از هر دو نوع معجزه ذکر می شود که نخستین آن ها مربوط به تصرف در طبیعت و جریانی است که در خارج از وجود امام اتفاق افتاده است.

امام حسین، علیه السلام، و اعمال ولایت

روایت جالبی درباره مسأله ولایت و تصرف در کتب اهل سنت نقل شده که از قضا در کتاب های شیعیان نیست. آورده اند که جوان شهوتران و بی ادبی در هنگام طواف خانه خدا، زن جوان و زیبایی را دید که مشغول طواف بود و توجهی هم به او نداشت. جوان که اعضای بدنش را به جای آن که در راه طاعت حق قرار دهد در خدمت هوای نفس قرار داده بود، برای آن که در آن شلوغی لذتی برده باشد با دست خود دست این زن را لمس کرد و ناگهان، دستش به پشت دست آن زن چسبید و دیگر جدا نشد.

مردم با دیدن این واقعه آنان را پیش حاکم مکه بردند. علمای اهل سنت نیز جمع شدند تا حکم مساله را مشخص کنند، ولی هر کدام نظری داشتند. یکی می گفت دست زن نباید آسیب ببیند، ولی دست

جوان اگر آسیب ببیند اشکالی ندارد. در حقیقت، نظرشان این بود که دست جوان را باید با خنجر تیزی از مچ قطع کنند تا دست زن را رها کند؛ ولی عده ای نظرشان این بود که چنین حکمی در فقه وجود ندارد و قطع انگشت مربوط به سرقت است و شامل این موضوع نمی شود.

در نهایت، علمای اهل سنت گفتند: جناب حاکم، اگر حسین بن علی در مکه است حکم مساله را از ایشان بپرسید، زیرا عقل ما به جایی نمی رسد! از قضا، وجود مبارک ابی عبدالله، علیه السلام، آن سال به حج مشرف شده بودند و به محکمه آمدند. وقتی از ایشان سوال کردند: در این باره چه کار باید کرد و آیا این دست را باید قطع کرد؟ فرمودند: خیر! گفتند: پس حکمتان چیست؟ حضرت فقط نگاهی به این دست ها کرد و آن ها را از هم جدا کرد. سپس فرمود: این حکم من است! بعد رو به جوان کردند و فرمودند: از کاری که کردی توبه کن! و درباره او حکم کردند که کسی کاری به او نداشته باشد. (۱)

امام حسین، علیه السلام، و دعای عرفه

یکی دیگر از معجزات ابی عبدالله، علیه السلام، دعای عرفه است، زیرا اگر کسی دو صفحه اول دعای عرفه را که متعلق به ۱۵۰۰ سال پیش است به کسی بدهد که معنای آن را می فهمد و بگوید این اثر از کیست؟ می گوید نوشته یک استاد بزرگ دانشگاه علوم پزشکی است که بدن انسان را تشریح کرده و اجزای مختلف جمجمه و چشم و گوش و... را ثبت کرده است.

آری، منبع نخست کسب معرفت قرآن است. خاسه اگر انس با قرآن با وضو و با گریه همراه باشد و از تفسیرهای معتبر نیز برای فهم آن استفاده شود، بهتر و موثرتر است. قرآن نور است و همواره حرف نو و

ص:۱۱۹

۱- (۱)) . این روایت در کتاب احقاق الحق، در روایات مربوط به امام حسین، علیه السلام، آمده است. (مولف) - مشابه روایت: المصنف، عبد الرزاق صنعانی، ج۵، ص۲۶: «عبد الرحمن بن سابط قال: برق ساعد امرأة وهی تطوف بالبیت فی الجاهلیة، فوضع [رجل] یده علی ساعدها، فألزقت یده بیدها، فأتی رجل، فقال: إیت المکان الذی... فعاهد رب هذا البیت أن لاتعود، قال: ففعل، فأطلق».

تـازه دارد. از این رو، حتی متخصصـین قرآن نیز وقتی به آیه ای می رسـند که سی سـال است با آن سـر و کار دارنـد و آن را بارهـا تحلیل علمی کرده انـد، باز احساس می کننـد آن آیه تازه نازل شـده و سـخن تازه ای در خود دارد. (۱)منبع دوم کسب معرفت روایـات معصـومین و ادعیه مأثوره است که تـا کسـی در آن هـا دقت نکنـد ارزشـشان را نمی فهمـد. بیهوده نیست که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی از اول طلبگی تا روزی که در نود سالگی از دنیا رفتنـد یک بار هم در جایی که یک کتاب روایی بود نخوابیدنـد و دراز نکشـیدند، زیرا می فرمودنـد در این اتـاق کتـابی هست که در آن قال الصادق و قال الباقر نوشـته شده و خوابیدن در این اتاق بی ادبی است!

تـازه معلوم می شود که چرا بعضـی فقهـا بی وضو دست روی جلـد این کتـاب هـا نمی گذاشـتند و چرا بعضـی از بزرگـان در بیماری های سخت کتاب اصول کافی را به بدن خود می مالیدند و خوب می شدند!

حکایتی از مرحوم شیخ عباس قمی

فرزنـد مرحوم شـیخ عباس قمی برای خود من نقل کرد که در بغـداد وقتی پـدرم بیمار شد و دکترها نتوانسـتند ایشان را معالجه کننـد، از مادرم خواسـتند تا مقـداری آب و یک کاسه برایشان بیاورنـد. سـپس، دست راسـتشان را روی کاسه گرفتند و مادرم روی دست ایشان آب ریختند. ایشان این آب را خوردند و شفا یافتند. وقتی سر مطلب را از ایشان پرسیدیم گفتند:

این انگشت ها ۵۰ سال است قال الصادق و قال الباقر نوشـته، اگر کاری نتواننـد بکنند، باید به قصاب محل گفت با ساطور آن ها را قطع کند.

وقتی انگشتی که عمری قال الصادق نوشته چنین خاصیتی دارد، عمل به روایات و فرمایشات معصومین چه بیماری هایی را شفا می دهند و چه

۱- (۱) . روزی، مرا دعوت کردند کتاب تفسیر قرآنی را که هنوز خطی بود ببینم. ابعاد کتاب های قدیمی اغلب بزرگ و قطر آن هـا هم زیـاد است. این تفسیر فارسـی بود و شامل همه قرآن از سوره حمـد تا سوره ناس می شـد و در هفتاد جلـد قـدیمی بزرگ گرد آمـده بود. (در مقـام قیاس، تفسیر المیزان علامه طباطبایی که بهترین تفسیر قرن ماست ۲۰ جلـد و در قطع وزیری است). به آن بزرگواران گفتم: چرا این تفسیر را چاپ نمی کنید؟ گفتند: سرمایه زیادی می خواهد و اگر بخواهیم مانند کتاب هـای امروزی به چاپش برسانیم حـدود ۵۰۰ جلـد می شود! بـا این همه، شایـد آنچه در این ۵۰۰ جلد از معارف قرآن استنباط شـده نیـم درصـد کـل معـارف قرآن نیز نباشـد. زیرا قرآن همـواره حرف نـو دارد و همیشـه معـانی تـازه ای از آن بر می آیـد. (مولف)

احترامی نزد پروردگار برای انسان ایجاد می کنند؟ در قرآن در این باره می خوانیم:

«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ *جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ ...». (۱)

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، ایناننـد که بهترین مخلوقاتنـد. پاداشـشان نزد پروردگارشان بهشت های پاینده ای است که از زیرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است، در آن ها جاودانه اند، خدا از آنان خشنود است... .

خداونـد با ایمان و عمل صالـح از بندگانش راضـی می شود. در دعای کمیل خوانده ایم که خداوند «سـریع الرضا»ست؛ یعنی زود می شود خدا را از خود راضـی کرد. حر بن یزید ریاحی چند دقیقه هم بیشتر طول نکشید که خدا را از خود راضی کرد و شقاوت ابدی را به سعادت ابدی تبدیل کرد.

این دو منبع معرفت است که لازم است جویندگان معرفت با آن ها مانوس باشـند؛ معرفتی که به فرموده امیرمومنان انسان پست و پوک را که خدا هیچ ارزشی برایش قائل نیست عزیز می کند و تبدیل به موجودی می کند که خدا برای او ارزش قائل است و این مقام و سرمایه کمی نیست که انسان در نزد پروردگار محترم و عزیز باشد.

احترام پیامبر به مومنین

از نکـات عجیب دیگر قرآن این است که خداونـد به پیـامبر خود که عظیم ترین عظمـا و برتر از همه فرشـتگان و صاحب مقام جمع الجمعی است چنین امر می کند:

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ». (۲)

و پر و بال [فروتنی و تواضع] خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر!

۱- ((۱)) . بینه، ۷ ۸.

۲- ((۲)) . شعراء، ۲۱۵.

یعنی هر مومنی نزد تو آمد نهایت تواضع و فروتنی را نسبت به او داشته باش. و این تنها مربوط به دنیا نیست؛ زیرا در روز قیامت نیز پیامبر به مومنین احترام می کند. این ارزش محصول کسب معرفت است که ویژگی «یرفع الوضیع» دارد. هم چنان که گذشت در قرآن آمده است که درجات اهل معرفت به مراتب از دیگران بالاتر است:

«یَرْفَعِ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ ».

خدا مؤمنان از شما را به درجه ای و دانشمندانتان را به درجاتی [عظیم و باارزش] بلند گرداند.

ارزش و احترام عالم و متعلم در نزد خدا به حدی است که اگر از کنار قبرستانی عبور کنند، عذاب از اهل آن قبرستان برداشته می شود.

«إن العالم والمتعلم إذا مرا علی قریة فإن الله تعالی یرفع العذاب عن مقبرة تلک القریة أربعین یوما». (۱)

این ارزش ویژه اهل معرفت برای کسانی است که حتی در این دنیا زندگی نمی کنند. آری، معرفت انسان پست را ارزشمند می کند، به همین قیاس، به فرموده امیر مومنان، هر آبرومندی اگر بدون معرفت زندگی کند، سرآخر ذلیل و پست می شود. در قرآن می خوانیم:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ . إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ لَیْسَ لِوَقْعَتِها کاذِبَةٌ . خافِضَةٌ رافِعَةٌ ». (۲)

هنگامی که واقعه [بسیار عظیم قیامت] واقع شود که در واقع شدنش دروغی [در کار] نیست، پست کننده [کافران] و رفعت دهنده [مؤمنان] است.

«خفض» به معنی به زمین زدن و «رفع» به معنی بالا بردن است. یعنی هر کس بی معرفت زیست کند، اگرچه در دنیا برای خودش رفعت و منزلتی داشته باشد، در قیامت پست می شود؛ و هر بامعرفتی در قیامت منزلت می یابد و خداوند او را رفعت و بزرگی می بخشد.

۱- ((۱)) . کشف الخفاء، عجلونی، ج۱، ص۲۲۱.

۲- ((۲)) . واقعه ۳ ۱.

اهل معرفت شفیعان قیامت اند

مطابق قرآن و روایات، شفیعان قیامت چند گروه اند: توبه، قرآن، پیغمبران الهی، و امامان شفیعان آن روز هستند. در کنار آنان، اهل معرفت نیز از شفیعان قیامت اند. رسول گرامی اسلام در روایتی می فرمایند:

«إنی أشفع یوم القیمهٔ فأشفع فیشفع علی علیه السلام فیشفع، وإن أدنی المؤمنین شفاعهٔ یشفع فی أربعین من إخوانه». (۱)

من و علی در قیامت مردم را شفاعت خواهیم کرد و شاعتمان پذیرفته خواهد شد. و به تحقیق، کمترین مقداری که مومنین می توانند دیگران را شفاعت کنند چهل نفر است.

ارزش اهل معرفت در قیامت به حدی است که مرحوم فیض کاشانی، این بزرگ انسانِ کم نظیر شیعه، نقل می کند که در قیامت، خداوند به ملائکه می گوید از کسی که اهل جهنم شده بپرسند که هیچ عمل دیگری برای ارائه ندارد که از دوزخ نجاتش دهد. می گوید: ندارم! خطاب می رسد به او بگویید: در دنیا با فرد بامعرفتی آشنا بوده یا خیر؟ زیرا اگر سلام و علیکی هم با فرد بامعرفتی کرده باشد نجاتش می دهم. می گوید: ندارم! در نهایت، خطاب می رسد که اگر اسمش با اسم عالمی یکسان باشد او را می بخشم. ملائک می گویند در دنیا با اهل معرفت سر و کاری نداشته و هم نام آنان نیز نیست، ولی یکبار برای مومنی که می خواسته وضو بگیرد آب برده است. خطاب می رسد برای این که مومنی را در عبادت کمک کرده نجاتش بدهید. (۲)

معرفت پایه عمل است

مسئله مهمی که همه باید به آن توجه داشته باشند این است که قبل از هر عملی باید معرفت لازم برای آن عمل را پیدا کرد. برای مثال، مردم نباید «شعر محور» بار بیایند و وقتی در جلسات عزا شرکت می کنند غیر

۱- (۱)) . أوائل المقالات، شیخ مفید، ص ۸۰؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۴: «حمران بن أعین قال الصادق علیه السلام: «والله لنشفعن لشیعتنا والله لنشفعن لشیعتنا والله لنشفعن لشیعتنا حتی یقول الناس: فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم»؛ نیز الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹؛ نیز عدهٔ الداعی، ابن فهد حلی، ص ۲۶۸: «رسول الله صلی الله علیه وآله: «فإذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن فإنه شافع مشفع»؛ فضائل الاشهر الثلاثهٔ، شیخ صدوق، ص ۱۰۹: « عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال خطب أمیر المؤمنین علیه السلام فی أول یوم من شهر رمضان فی مسجد الکوفهٔ «...فإن کتاب الله شافع مشفع یشفع یوم القیامهٔ لأهل تلاوته فیعلون درجات الجنهٔ بقراءهٔ آیاته»؛ نیز تفسیر جوامع الجامع، طبرسی، ج ۳، ص ۵۲۴؛ نیز جامع الصغیر، سیوطی، ج ۱، ص ۴۳۴؛ نیز سنن ابن ماجهٔ، محمد بن یزید قزوینی، ج ۲، ص ۱۴۴۳: «قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «یشفع یوم القیامهٔ ثلاثهٔ: الأنبیاء ثم العلماء ثم الشهداء»، نیز الجامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، ج ۲، ص ۷۶۱: «یشفع الشهید فی سبعین من أهل بیته»؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۹: «... فحرم الحرّ دابته حتی استأمن إلی الحسین وقال له: بأبی أنت وأمی ما ظننت ان الامر ینتهی بهؤلاء القوم إلی ما أری فأما الآن جئتک تائبا ومواسیا لک

حتى أموت بين يـديک أترى إلى ذلـک توبـة؟ قـال: نعم يتوب الله عليک ويغفر لک»؛ نيز کتاب الموطأ، إمام مالک، ج ۲، ص ۴۶۰: «أن رسول الله صـلى الله عليه وسلم قال: «يضحک الله إلى رجلين: يقتل أحدهما الاخر. کلاهما يدخل الجنة. يقاتل هذا فى سبيل الله فيقتل. ثم يتوب الله على القاتل، فيقاتل فيستشهد».

۲- (۲)) . رک: علم اليقين فيض کاشانى، ج ۲ يا محجة البيضاء، ج ۸. (مولف)

از سینه زدن و زنجیر زدن کار دیگری بلد نباشند. در حالی که نخست باید معرفت خود را نسبت به مسئله امامت و ولایت کامل کرد و در حد توان از قرآن و اهل بیت کسب معرفت نمود، زیرا پیغمبر و اهل بیت، علیهم السلام، از انسان های جاهل به شدت نفرت دارند.

عزاداری بدون معرفت سوگواری مقبول و توصیه شده از ناحیه معصومین نیست، زیرا کسی که کارگردان وجودش دشمن ترین دشمنانش یعنی جهل است، همه کارهایش از روی نفهمی و نادانی است و تولی و تبری و دوستی و دشمنی او ارزش واقعی ندارد.

ص:۱۲۴

۸- جهل علت دشمنی با دوستان خداست

اشاره

ص:۱۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین

سخن درباره دشمنان انسان بود. خداوند مهربان در قرآن کریم این دشمنان را معرفی نموده، اهدافشان را بیان کرده، پرده از دعوتشان برداشته و راه مبارزه با آن ها را نیز نشان داده است. البته، هم چنان که گذشت، آیات قرآن مجید بیشتر به سه دشمن نظر دارند: شیطان، هوای نفس، و زن و فرزند.

شیطان، که از ریشه «شطن» گرفته شده، در قرآن مفهوم عامی دارد. بدین معنا که خداوند متعال از هر موجودی که سرکش و طغیان گر و دور از حق باشد به شیطان تعبیر کرده است. چنین موجودی در هر زمینه ای از حق به دور بوده و در هیچ حالی آرام نیست؛ یعنی به شیطان بودن خویش قانع نیست و با کوشش فراوان در پی گمراهی و وسوسه دیگر بندگان خداست. هدف او این است که بندگان خدا را از او جدا کند و از سعادت دنیا و آخرت محرومشان سازد. او این کار را خوش می دارد و از آن لذت می برد، و این صفت عام همه شیاطین است.

اسـامی این شـیاطین نیز مختلف است. اسم نخستین آن هـا که نـامرئی است «ابلیس» است. در مقابـل، فرعون و نمرود و یزیـد و معاویه و... در زمره شیاطین مرئی هستند که نسبت به پروردگار سرکش و طاغی اند و هدفشان از این دشمنی اغوای آدمیان در هر زمان و مکانی است (۱) تا در صراط مستقیم نمانند و گمراه شوند، چرا که خود را نیازمند نیرو و هوادار می بینند.

شیاطین بنی امیه

روزگاری، خانـدان بنی امیه (۲) شامـل زنی به نـام هنـده، شوهرش ابوسـفیان، و دو فرزنـد به نام معاویه و یزیـد بن معاویه بود. ریشه و اصل بنی امیه همین چهار نفر بودند که قدرت اغواگریشان زیاد بود. البته، از میان آنان معاویه قوی تر از بقیه بود.

پاسخ یک اشکال

عـده ای که تاریـخ اسـلام را از دیـدگاه مادی بررسـی می کنند گاه به این نکته اشاره می کنند که معاویه از امیرمومنان یا امام حسن مجتبی، علیهمـا السـلام، سیاسـتمدارتر و مـدیرتر و موفق تر بوده است! برای این نتیجه گیری نیز میـان سال های حکومت معاویه و این بزرگواران قیاس می کنند و معاویه را عاقل تر و زرنگ تر توصیف می کنند.

از ظاهر برخی روایات نیز پیداست که این سوال در میان مردمان همان دوران وجود داشـته است، لذا امیر مومنان در یک جمله پاسـخ این اشـکال را داده و در نهـج البلاـغه فرموده انـد: اگر به دین و قیامت و اخلاق اعتقاد نداشـتم، در میان عرب مزوّرتر و مکّارتر و حیله گرتر از من پیدا نمی شد:

«لولا التقی لکنت أدهی العرب». (۳)

در روایتی دیگر، امام صادق، علیه السلام، به صراحت رفتار معاویه را

۱- ((۱)) پی نوشت . اشاره است به این آیات: بقره، ۱۶۸ و ۲۰۸؛ انعام، ۱۴۲؛ یس، ۶۰؛ زخرف، ۶۲؛ ص، ۸۲.

۲- ((۲)) . الخصال، شیخ صدوق، ص ۲۲۷: حدثنا أبی رضـی الله عنه قال: حدثنا سـعد بن عبد الله قال: حدثنی محمد بن عیسی بن عبید، عن سـلیمان بن جعفر الجعفری، عن الرضا عن أبیه، عن جده، عن آبائه علیهم السلام: أن رسول الله صلی الله علیه وآله کان یحب أربع قبائل: کان یحب الانصار، و عبـد القیس، وأسـلم، وبنی تمیم؛ وکان یبغض بنی امیـهٔ، وبنی حنیف وبنی ثقیف و بنی هذیل. وکان علیه السلام یقول: لم تلدنی امی بکریهٔ ولا ثقفیهٔ، وکان علیه السلام یقول: فی کل حی نجیب إلا فی بنی امیهٔ.

۳- ((۳)) . الکافی، ج ۸، ص ۲۴؛ نیز تحف العقول حرانی، ص ۹۹؛ نیز عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص ۵۱۲.

حاصل شیطنت او می دانند و می فرمایند:

«قلت له : ما العقل ؟ قال : ما عبـد به الرحمن و اکتسب به الجنان . قال : قلت فالـذی کان فی معاویه ؟ فقال : تلک النکراء (۱) ! تلک الشیطنهٔ .وهی شبیهه بالعقل و لیست بالعقل ». (۲)

یکی از اصحاب امام صادق می گوید: از ایشان پرسیدم: عقل چیست؟ فرمود: عقل چیزی است که با آن خداوند بندگی شود و بهشت به دست آیـد. پرسیدم: پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن فطنت و زرنگی در امور باطل و شیطنت بود که شبیه به عقل است، ولی عقل نیست.

همه اولیای خدا از جمله امیر مومنان نیز این زرنگی را داشتند، اما تقوا اجازه استفاده از آن را نمی داد. در حالی که معاویه، چون نه دین را قبول داشت و نه قیامت را، از آن سود می برد.

آری، آن زن و شوهر و پس از آنان فرزندانشان با وسوسه ها و اغواگری ها مردم را فریفتند و عده ای را پشتیبان خود ساختند، به طوری که روزی جغرافیای اسلام و همه کسانی که در این جغرافیا زیست می کردنـد مطیع معاویه شده بودند. کار بدان جا رسید که نیروهای مومن و الهی که در زمان معاویه جمعیتی اندک داشتند، اگر به دست معاویه و یارانش نمی افتادند، زندگی پرمشقت و بسیار سختی داشتند و اگر به چنگ آنان می افتادند، مرگشان حتمی بود؛ (۳) زیرا معاویه بخشنامه ای به سراسر کشور اسلامی آن روز فرستاده بود و در آن به عمّالش تاکید کرده بود که اگر احتمال هم دادیـد مرد یا زنی به علی بن ابی طالب گرایش دارد، سرش را از بدن جدا کنید (دقت شود! صرف احتمال نه یقین). (۴)سوالی که در این جا مطرح است این است که چه شد که این گروه تا این اندازه قوی شدند و چنین حکومتی برپا کردند که صد سال بر دنیای اسلام مسلط بود و بیت المال و ارتش اسلام را در دست داشت؟

پاسخ این است که این حاصل وسوسه ها و اغواهای آنان و ایجاد

۱- ((۱)) . النکراء: الدهاء والفطنهٔ وهی جودهٔ الرأی وحسن الفهم وإذا استعملت فی مشتهیات جنود الجهل یقال لها الشیطنهٔ: ونبه (ع) علیه بقوله تلک الشیطنهٔ بعد قوله تلک النکراء. (پانویس کتاب اصول کافی)

۲- ((۲)) . اصول کافی، ج ۱، ح ۳.

۳- ((۳)) . برای نمونه: شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴: «کتب معاویهٔ نسخهٔ واحدهٔ إلی عماله بعد عام الجماعهٔ أن برئت الذمهٔ ممن روی شیئا من فضل أبی تراب وأهل بیته فقامت الخطباء فی کل کورهٔ وعلی کل منبر یلعنون علیا ویبرأون منه ویقعون فیه وفی أهل بیته وکان أشد الناس بلاء حینئذ أهل الکوفهٔ لکثرهٔ من بها من شیعهٔ علی علیه السلام فاستعمل علیهم زیاد بن سمیهٔ وضم إلیه البصرهٔ فکان یتتبع الشیعهٔ وهو بهم عارف لأنه کان منهم أیام علی علیه السلام فقتلهم تحت کل حجر ومدر وأخافهم وقطع الأیدی والأرجل وسمل العیون وصلبهم علی جذوع النخل وطرفهم وشردهم عن العراق فلم یبق بها معروف منهم وکتب معاویهٔ إلی عماله فی جمیع الآفاق الا یجیزوا لأحد من شیعهٔ علی وأهل بیته شهادهٔ»، نیز شرح نهج البلاغهٔ،

ابن أبی الحدید، ج ۲، ص ۶: «دعا بسر بن ابی ارطاة، وکان قاسی القلب فظا سفاکا للدماء، لارافه عنده ولا رحمه، فأمره ان یاخذ طریق الحجاز والمدینة ومکه حتی ینتهی إلی الیمن، وقال له: لاـ تنزل علی بلد اهله علی طاعة علی الاـ بسطت علیهم لسانک، حتی یروا انهم لا نجاء لهم، وانک محیط بهم. ثم اکفف عنهم، وادعهم إلی البیعة لی، فمن ابی فاقتله، واقتل شیعة علی حیث کانوا»، نیز الصحیفة السجادیه الکاملة، امام زین العابدین علی السلام (مقدمه صحیفه): «ابی عبدالله علیه السلام عن علی علیه السلام: ان رسول الله صلی الله علیه وآله اخذته نعسة وهو علی منبره، فرای فی منامه رجالاـ ینزون علی منبره نزو القردة یردون الناس علی اعقابهم القهقری، فاستوی رسول الله صلی الله علیه وآله جالسا والحزن یعرف فی وجهه، فاتاه جبریل علیه السلام بهذه الایة «وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِی أَرَيْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلاَّ طُغْيَاناً كَبِيراً» ؛ یعنی بنی امیة. قال: یا جبریل علی عهدی یکونون وفی زمنی؟ قال: لا ولکن تدور رحی الاسلام من مهاجرک فتلبث بذلک عشرا، ثم تدور رحی الاسلام علی رأس خمسة وثلثین من مهاجرک فتلبث بذلک خمسا ثم لابد من رحی ضلالة هی قائمة علی قطبها. ثم ملک الفراعنة قال: وانزل الله تعالی فی ذلک «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَ مَا أَدْرَاکَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» یملکها بنو امیة فیها لیلة القدر. قال: فاطلع الله عزوجل نبیه علیه السلام ان بنی امیة تملک سلطان هذه الامة وملکها طول هذه المدة، فلو طاولتهم الجبال لطالوا علیها حتی یاذن الله تعالی بزوال ملکهم، وهم فی ذلک یستشعرون عداوتنا اهل البیت بغضنا. اخبر الله نبیه بما یلقی اهل بیت محمد واهل مودتهم وشیعتهم منهم فی ایامهم وملکهم. قال: وانزل الله تعالی فیهم «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ» .

۴- (۴)) . رک: درسی که حسین به انسان ها آموخت، شهید عبدالکریم هاشمی نژاد، ص ۱۲۰ (معاویه به مبارزه علی بر می خیزد) که اقتباسی است از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۶، چاپ مصر.

فضـای گمراهی در میـان مردم بود، وگرنه در فضای روشـنایی و نور، هیـچ انسان مومنی به اسـتخدام دشـمن در نمی آیـد و از پلیدی تبعیت نمی کند.

امـام موسـی کـاظم، علیه السـلام، در روایت زیبایی درباره بی حیایی این خانـدان که مرادف با بی دینی و بی عقلی است- می فرمایند:

«عن أبی الحسن الاول ، علیه السلام ، أنه قال : ما بقی من أمثال الانبیاء (علیهم السلام)، إلا کلمه : إذا لم تستح فاصنع ما شئت ، و أنها فی بنی أمیه ».

از تعـالیم انبیـای پیشـین کلمه ای بیش بـاقی نمانـده و آن این است که هرگاه از خـدا حیا نکردی، هر چه خواستی بکن! و این خصلت در بنی امیه نهادینه شده است.

معاویه و تطمیع سرداران سپاه امام حسن

هنوز کفن امیرالمؤمنین خشک نشده بود که معاویه فرماندهان سپاه امام مجتبی و هر کسی را که احتمال می داد جانشین آنان گردد تطمیع کرد و به زر و سیم خریـد. آن گاه، به امام مجتبی، علیه السـلام، گسـتاخانه پیغام داد که جنگ را ادامه نـده، زیرا توان رویـارویی بـا من را نـداری! برای اثبـات مـدعایش نیز، خورجینی پر از نـامه برای حضـرت فرسـتاد و گفت: این نامه های اطرافیان و دوسـتان و فرماندهان لشکر توست که به من نوشته اند: اگر تو بخواهی حسن بن علی را با دست بسته تحویل تو می دهیم! (۱)

چگونه امام غریب می ماند؟

به راستی، چه می شود که امـام معصوم در زمان خودش و در میان آنان که او را می شناسـند غریب می شود و دین غریب می مانـد؟ به طور حتم، سـبب این است که مردم در پی شـیطان می افتنـد و گمراه می شونـد. اما آیا این گمراهی در نهایت به نفع مردم است؟

۱- ((۱)) . در روایتی در این باره می خوانیم: الاحتجاج، شـیخ طبرسـی، ج ۲، ص ۱۰: «عن زیـد بن وهب الجهنی قال: لما طعن الحسن بن علی علیه السـلام بالمـدائن أتیته وهو متوجع، فقلت: مـا تری یـا بن رسول الله فإن الناس متحیرون؟ فقال: أری والله أن معاویـهٔ خیر لی من هؤلاء، یزعمون أنهم لی شـیعهٔ، ابتغوا قتلی وانتهبوا ثقلی، وأخذوا مالی، والله لئن آخذ من معاویهٔ عهدا أحقن به دمی وأومن به فی أهلی، خیر من أن یقتلونی فتضـیع أهل بیتی وأهلی. والله لو قاتلت معاویـهٔ لأخذوا بعنقی حتی یدفعونی إلیه سلما، والله لئن أسالمه وأنا عزیز خیر من أن یقتلنی وأنا أسیر».

برای مثال، ژاندارمی که به دستور رضاخان چادر از سر زنان کشید و در عوض از رضاشاه عنوان و ثروت گرفت، سود کرد؟ آیا آن ثروت و شهرت در مقابل وعده خداوند به خلود ابدی شیاطین در دوزخ می ارزید؟ (۱)مگر ثروت ابولهب برای او سودی داشت که ثروت این ژاندارم برایش سودی داشته باشد:

«تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ . ما أَغْنیٰ عَنْهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ ». (۲)

نابود باد قدرت ابولهب و نابود باد خودش. ثروتش و آنچه از امکانات به دست آورد چیزی [از عذاب خدا را که در دنیا عذاب استیصال است] از او دفع نکرد.

مگر جز این است که روزی از راه می رسد که در آن ثروت نمی تواند به داد انسان برسد و چیزی از عذاب خدا را برطرف کند:

«إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِیَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ یَوْمِ الْقِیامَهِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ ». (۳)

قطعاً، کسانی که کافر شدند اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن را نیز همراه خود داشته باشند تا آن را برای نجاتشان از عذاب روز قیامت فدیه و عوض دهند، از آنان پذیرفته نخواهد شد؛ و برای آنان عذابی دردناک است.

پاداش قتل شهید مدرس

پیرمرد صدساله ای که شب شهادت مرحوم مدرس متصدی غسل ایشان بود برای من از وقایع آن شب تعریف می کرد. او می گفت: من در شهر کاشمر مرده می شستم. آن شب، کسی را از شهربانی دنبال من فرستادند که سید غریبی در کاشمر مرده و کسی را ندارد. بیا و غسلش بده! ساعت ده شبِ بیست و هفتم ماه رمضان بود.

وقتی به غسالخانه رفتم، دیدم پیرمرد سیدی از دنیا رفته است. من هم ایشان را نمی شناختم. پس، غسلش دادم و آن ها نیز دفنش کردند. بعد،

۱- ((۱)) . مجادله، ۱۹: «اِسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِکْرَ اللّهِ أُولٰئِکَ حِزْبُ الشَّیْطانِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ » .

۲- ((۲)) . مسد، ۱ ۲.

۳- ((۳)) . مائده، ۳۶.

معلوم شد که آن سید غریب آیت الله مدرس بوده است.

همین پیرمرد زمانی که در کاشمر بودم جزئیات قتل مرحوم مدرس را برایم این طور تعریف کرد که یک ساعت مانده به افطار شب بیست و هفتم ماه رمضان، دو نفر از پاسبان ها به دیدار مرحوم مدرس رفتند. بعد، چای درست کردند و در آن زهر ریختند و به ایشان گفتند: این را بخور! ایشان گفت: هنوز افطار نشده. گفتند: باید بخوری! و به زور چای را به خورد ایشان دادند. اما پس از ده دقیقه وقتی دیدند سم بر ایشان اثر نکرد، عمامه شان را برداشتند و به گردن ایشان انداختند و آن قدر کشیدند تا ایشان از دنیا رفتند.

رضاشاه هم برای تقدیر از این دو پاسبان به پول آن روزگار ۲۰ تومان برایشان فرستاد (حقوق آن ها در آن زمان ماهی سه تومان بود). به راستی، آیا می ارزید فقیه بزرگواری را که بیش ار هفتاد سال از عمرش گذشته بود و در تبعید می زیست، برای خاطر بیست تومان در ماه رمضان و در حال روزه به قتل برسانند؟

این ثمره تبعیت از شیطان و حاصل وسوسه شیطان است که دشمن نخست انسان است.

دشمن دوم انسان هوای نفس است که مراد از آن مجموعه خواسته های بی قید و شرط و آزاد آدمی است و سومین دشمن به فرموده خداوند در سوره تغابن بعضی از زن ها و فرزندان انسان هستند:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ وَ أَوْلاَدِکُمْ عَدُوًّا لَکُمْ » (۱)

ای اهل ایمان! به راستی برخی از همسران و فرزندانتان [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان های خدا و پیامبر] دشمن شمایند.

«انّ» موجود در آیه به معنی یقین کنید و شک نکنید است. یعنی شک نکنید که بعضی از زن ها و فرزندان شما دشمنان شما هستند.

۱- ((۱)) . تغابن، ۱۴.

کدام زن ها و فرزندان دشمن انسان اند؟

پاسخ این است که زن ها و فرزندانی که چشم دیدن دینداری پدران یا شوهرانشان را ندارند دشمن آن ها هستند. دشمنی شان هم آن جا آشکار می شود که در مقابل عبادت مرد و خدمت او به بندگان خدا موضع می گیرند و برای مثال می گویند: چرا به پدرت پول می دهی؟ برادرت اگر ورشکست شده به تو چه ربطی دارد؟ ساخت مسجد به تو چه ربطی دارد؟ چرا می خواهی چهار میلیون خرج رفتن به مکه کنی؟ شنیده ایم از تو خواسته اند هزینه جهیزیه دو عروس فقیر را بدهی؟ چرا می خواهی حق ما را برداری و در حلق مشتی مفت خور بریزی؟ و.... و این تازه جزئی از دشمنی های آنان است. به قول نظامی:

این کار زنان راست باز است افسون زنان بد دراز است. (۱)

وظیفه مومن در برابر دشمنی خانواده

با این حال، قرآن درباره وظیفه مومنین در قبال دشمنی های زنان و فرزندانشان به صراحت می فرماید:

«فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ ». (۲)

از [عمل به خواسته های بی جای] آنان [که مخالف احکام خداست] بپرهیزید، و اگر [از آزار و رنجی که به شما می دهند] چشم پوشی کنید و سرزنش کردن آنان را ترک نمایید و از آنان بگذرید [خدا هم شما را مورد الطاف بی کرانش قرار می دهد]؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

پس، وظیفه اول مومنین در قبال این دشمنان خانگی اطاعت نکردن از خواسته های آنان است. از سوی دیگر، خداوند انتظار دارد مومنین با نهایت اخلاق و خوبی با این گروه برخورد کنند. برای همین، قرآن دستور می دهد که مومنان در باطن از یاوه گویی های آن ها گذشت کنند، سر به سرشان نگذارند، و آنان را ببخشند. وعده خداوند این است که

۱- ((۱)) . از لیلی و مجنون نظامی گنجوی است.

۲- ((۲)) . تغابن، ۱۴.

اگر با این دشمنان خانگی خوش برخورد باشیم، گناهان ما را بیامرزد و رحمتش را نصیب ما کند.

در نتیجه، کسانی که در خانه خود به چنین آزمایشی مبتلایند باید تلاش کنند محیط خانه و اوقات زن و فرزندان خود را تلخ نکنند و در برابر این حرف ها صبور باشند و از عبادت خدا و خدمت به خلق ملول و خسته نشوند؛ زیرا:

«مردم زیادند و پر توقع؛ و خدا یکی است و سریع الرضا». (۱)

همسر و فرزند صالح نعمت است

در مقابل این دسته از خانواده ها، گروه دیگری از زنان و فرزندان هستند که بهترین دوستان انسان اند. این عده انسان های والا و باکرامتی هستند که خیر دنیا و آخرت آدمی را تامین می کنند و تعدادشان در تاریخ بشر نیز اندک نبوده است.

بسیاری از مردان بزرگ همسران والامقامی داشته اند. از جمله، معروف است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی و مرحوم علامه طباطبایی می فرمودند که موفقیت خود را مدیون همسرانشان هستند.

اما بی شک، در تاریخ، هیچ زنی به والایی و کرامت فاطمه زهرا، علیها السلام، نیست.

حکایت فروش نخلستان و انفاق آن

در روایات آمده است که روزی امیرالمؤمنین، علیه السلام، پس از سه روز توقف در صحرا و اشتغال به کار کشاورزی به خانه بازگشتند و در منزل را زدند. وقتی فاطمه زهرا، علیها السلام، در را باز کرد، حضرت با دیدن چهره همسرشان از سبب پریدگی رنگشان جویا شدند. فاطمه زهرا لبخندی زدند و با شرم و حیای بسیار گفتند: علی جان، در این سه روز

۱- (۱)) . از جملات معروف مرحوم شیخ علی صفایی حائری (ع- ص) است.

که شما نبودید، من و حسن و حسین گرسنه خوابیدیم.

با شنیدن این سخن، حضرت از درب منزل بازگشتند و فرمودند: می روم تا به امید خدا غذایی تهیه کنم.

در راه، حضرت به سلمان فارسی برخوردند و به او فرمودند: باغ آبادی دارم که می خواهم همین امروز آن را بفروشم. سلمان نیز گفت: کسی را پیدا می کنم! و رفت.

از قضا، سلمان کسی را دید که در پی باغی برای خرید بود و به او گفت: باغ آبادی دارم که تمام درخت هایش را علی کاشته است، آن را می خری؟ مرد گفت: درختی که علی کاشته است را نخرم؟ و درباره قیمتش پرسید. سلمان گفت: می دانی که انصاف در علی موج می زند. این باغ اگر دست کسی دیگر بود، مثلا چهل هزار دینار بر آن قیمت می گذاشت، ولی علی معتقد است این باغ در حال حاضر دوازده هزار دینار بیشتر نمی ارزد.

مرد گفت: خریدارم! بعد همراه با سلمان نزد امیرالمؤمنین رفت.

حضرت پس از پایان کار، با خود حساب کردند که خانواده من امروز و امشب برای ناهار و شامشان پول نیاز دارند، لذا بقیه این پول زیادی است. این بود که به مسجد رفتند و نماز را به پیامبر اقتدا کردند. بعد از نماز نیز، حضرت همه پول ها را جلو در مسجد روی خاک ریختند و اعلام کردند: هر کس پولی نیاز دارد بردارد!

مردم گروه گروه آمدند و به قدر نیازشان از آن پول برداشتند و رفتند و سر آخر، فقط خاک کوچه بر جا ماند.

بدین ترتیب، حضرت دوباره گرسنه و دست خالی به طرف خانه به راه افتادند. ایشان یقین داشت که همسرش برای مال دنیا با او دعوا نمی کند، لذا وقتی به منزل آمد، به همسر خویش گفت: باغ را فروختم و

پولش را جلو مسجد انفاق کردم. انگار محتاج تر از ما در میان مردم زیاد بود، زیرا همه را بردند!

حضرت زهرا در مقابل این سخن حضرت با چشم اشکبار دست به دعا برداشت و گفت:

خدایا، این دست را از علی نگیر! (۱)(افسوس بزرگ امت اسلام برای همیشه تاریخ آن است که بعد از وفات پیامبر، این معدن علم الهی که دانش های گوناگون سیل وار از جوانب وجودش سرازیر بود (ی نحدر عنی السیل) (۲)، بیل به دست و طناب به کمر، ۲۵ سال خانه نشین شد و جز کشاورزی به کار دیگری نمی پرداخت. ((۳))

آری، چنین زنانی بهترین دوست شوهران خویش انـد و چنین شوهرانی بهترین یـاران همسـرانشان. بـا این حال، اگر خانمی بر خلاف سیره آن بـانوی باکرامت در مقابل دینـداری شوهرش ایستاد و با انفاق و صـدقه و اعمال خیر او مخالفت کرد و حتی فرزنـدان را نیز در این راه بـا خود همراه کرد، وظیفه مومن تنها عفو و چشم پوشـی و آمرزش و گـذشت از اوست تا پروردگار عالم غفران و رحمتش را نصیب او کند.

***

این اجمالی از معرفی دشمنان سه گانه انسان بود. با این حال، روایات اسلامی مشحون از نکاتی بس مهم درباره دشمنان انسان است که گروهی از آن هـا به معرفی دشـمن ترین دشـمنان او می پردازنـد که صعب ترین آن هـا چنـان که در گفتار پیش به تفصیل بدان پرداخته شد- جهل است. امیرمومنان درباره جهل در روایتی ارزشمند می فرمایند:

«الجهل ادوء الداء». (۴)

جهل بدترین بیماری هاست.

ص:۱۴۰

۱- ((۱)) . این روایت در بحارالانوار، در کتـاب حیـاهٔ امیرالمومنین، بـاب جوده و کرمه و سـخائه آمـده است. (مولف). اما سه روایت در این بـاره: - مناقب، ابن شـهر آشوب، ج ۱، ص ۳۵۱: «سـمع أمیر المؤمنین علیه السلام أعرابیا یقول وهو آخذ بحلقهٔ الباب: البیت بیتک والضـیف ضـیفک ولکل ضیف قری فاجعل قرای منک فی هذه اللیلهٔ المغفرهٔ. فقال: یا أعرابی هو والله أکرم من أن یرد ضـیفه بلا قری، وسـمعه اللیلـهٔ الثانیـهٔ قائلا: یا عزیزا فی عزک یعز من عز عزک أنت أنت لا یعلم أحـد کیف أنت إلا أنت أتوجه إلیک بک وأتوسل بک إلیک وأسألک بحقک علیک وبحقک علی آل محمد اعطنی ما لا یملکه غیرک واصرف عنی ما لا یصـرفه سواک یا ارحم الراحمین. فقال علیه السـلام: هـذا اسم الله الأعظم بالسـریانیهٔ وسـمعه اللیلهٔ الثالثهٔ یقول: یا زین السماوات والأرض ارزقنی أربعهٔ آلاف درهم! فضرب یده علی کتف الاعرابی، ثم قال: قد سمعت ما طلبت وما سألت ربک فما الذی تصـنع بأربعهٔ آلاف درهم؟ قال: الف صداق امرأتی والف أبنی به دارا والف اقضی به دینی والف ألتمس به المعاش، قال: أنصـفت یا اعرابی، إذا قـدمت المدینهٔ فسل عن علی بن أبی طالب. قال: فلما أتی الاعرابی المدینهٔ قال للحسین علیه السـلام: قل لأبیک صاحب الضـمان بمکهٔ، فدخل فأخبره قال: ای والله یا حسـین ایتینی بسلمان، فلما اتاه قال: یا سلمان اجمع لی التجار، فلما

اجتمعوا قال لهم: اشتروا منى الحايط الـذى غرسه لى رسول الله بيده، فباعه منهم باثنى عشر ألف درهم فدفع إلى الاعرابى أربعة آلاف فقال: يا اعرابى كم أنفقت فى طريقك؟ قال: ثلاثة عشر درهما، قال: ادفعوا له ستا وعشرين درهما حتى يصرف الأربعة آلاـف حيث سأل، وصير بين يـديه البـاقى فلم يزل يعطى قبضـة قبضـة حتى لم يتق منها درهم. فلما أتى فاطمـة ذكر بيع الحائط قـالت: فـأين الثمن؟ قـال: دفعته والله إلى عيون استحييت منهـا ان أحوجهـا إلى ذل المسألـة فـأعطيتهم قبل ان يسألونى، فقالت لا أفارقك أو يحكم بينى وبينك أبى إذ أنا جايعة وابناى جايعان لم يكن لنا فى اثنى عشر ألف درهم درهم نأكل به الخبز، فقال: يا فاطمة لا تلاحينى وخلى سبيلى. فهبط جبرئيل على النبى فقال: السـلام يقرأ عليك السلام ويقول بكت ملائكة السماوات للزوم فاطمـة عليا فاذهب إليهما، فجاء إليهما فقال: يا بنتى مالك تلزمين عليا؟ نقصت عليه القصـة فقال: خل سبيله فليس على مثل على تضـرب يـد. ثم خرجا من الـدار فما لبث ان رجع النبى فقال: يا فاطمـة رجع أخى؟ فقالت: لا، فأعطاها سـبعه دراهم سودا هجرية وقال قولى له يبتاع لكم بها طعاما، فلما اتاها أعطته الـدراهم فاخذها وقال:بسم الله والحمد لله كثيرا طيبا من فضل الله، فذهب إلى السوق... ». - مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۵۰: «ان عليا أصبح ساغبا فسأل فاطمة طعاما فقالت: ما كانت إلا ما أطعمتك منذ يومين آثرت به على نفسـى وعلى الحسن و الحسـين فقال: ألا أعلمتنى فأتيتكم بشـئ، فقالت: يا أبا الحسين انى لأستحى من إلهى ان أكلفك ما لا تقدر عليه فخرج واستقرض من النبى دينارا فخرج يشترى به شيئا فاستقبله المقداد قائلا: ما شاء الله، فناوله على الدينار ثم دخل المسجد فوضع رأسه فنام. فخرج النبى فإذا هو به فحركه وقال: ما صنعت؟ فأخبره فقام وصلى معه فما قضى النبى صـلاته قال: يا أبا الحسن هل عنـدك شـئ نفطر عليه فنميل معك؟ فأطرق لا يجيب جوابا حياء منه وكان الله أوحى إليه ان يتعشـى تلك الليلـة عنـد على، فانطلقا حتى دخلا على فاطمـة وهى فى مصـلاها وخلفها جفنة تفور دخانا فأخرجت فاطمة الجفنة فوضـعتها بين أيـديهما فسأل على عليه السـلام: «أنى لك هـذا؟ قالت هو من فضل الله ورزقه ان الله يرزق من يشاء بغير حساب». قال: فوضع النبى كفه المبارك بين كتفى على ثم قال: يا على هـذا بدل دينارك، ثم اسـتعبر النبى باكيا وقال: الحمد لله الذى لم يمتنى حتى رأيت فى ابنتى ما رأى زكريا لمريم». - نيز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۴۷: «جاء رجل إلى رسول الله فشكا إليه الجـوع. فبعث رسول الله إلى أزواجه فقلن مـا عنـدنا إلاـ المـاء فقـال صـلى الله عليه وآله: من لهـذا الرجـل الليلـة؟ فقـال أمير المؤمنين عليه السـلام: أنا يا رسول الله، وأتى فاطمـة وسألها: ما عنـدك يا بنت رسول الله؟ فقالت: ما عنـدنا إلا قوت الصبيـة لكنا نؤثر به ضـيفنا. فقال على: يا بنت محمد، نومى الصبية واطفى المصباح وجعلا يمضغان بألسنتهما. فلما فرغ من الاكل أتت فاطمة بسـراج فوجـدت الجفنة مملوة من فضل الله، فلما أصـبح صـلى مع النبى فلما سـلم النبى من صـلاته نظر إلى أمير المؤمنين وبكى بكاء شديدا وقال: يا أمير المؤمنين، لقد عجب الرب من فعلكم البارحة اقرأ «وَ يُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِـهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصٰاصَةٌ » أى مجاعة «ومن يوق شح نفسه» يعنى عليا وفاطمة والحسن والحسين فأولئك هم المفلحون».

۲- (۲)) . نهج البلاغه، خطبه شقشقيه.

۳- (۳)) . البته، اين چيزى نيست كه ما نقل كنيم تا بگوينـد شيعه اين سـخنان را به على بسته است. اين مطلب را در جلـد اول نهج البلاغه شـرح ابن ابى الحديد معتزلى سـنى هم مى توان ديد. ابن ابى الحديد مى گويد: من سـراغ هر برنامه مثبتى مى روم مى بينـم على در آن برنـامه در جهـان حرف اول را مى زنـد. يكى از ايـن برنـامه هـا علم است. اين منبعى كه به گفته خـودش معرفت و علم سـيل وار از او مى ريخت، بعـد از مرگ پيامبر بلايى به سـرش آوردند كه تمام اين سـيل علم بلا اسـتفاده ماند و سرآخر آن را با خود به خاك برد. عجب ضـررى جهان بشريت كرد! ۲۵ سال على باغبانى معمولى بود. نه منبرى دسـتش بود، نه كلاسـى داشت، نه دفترى و نه شاگردى. اگر هم كسـى سـلامى به او مى كرد بازخواسـتش مى كردند و مردم مى ترسـيدند سراغ ايشان بروند. (مولف)

۴- (۴)) . العقـل والجهل فی الکتاب والسـنهٔ، ری شـهری، ص ۱۸۰ (اقتبـاس از غرر الحکـم: ۸۲۰)؛ نیز حـدیث قبلی آن: «أسوأ السقم الجهل».

به تحقیق نیز، بیماری ای در این عالم بدتر و کشنده تر از نفهمی و جهل نیست. سعدی در بیت زیبایی به همین معنا اشاره می کند و می گوید:

داروی معرفت از پیر طریقت بستان کآدمی را بَتَر از علّت نادانی نیست.

جهل سبب می شود انسان واقعیت ها را وارونه بفهمد و فرق میان خوب و بد را نشناسد. در نتیجه، با خدا و پیامبران الهی و بندگان صالح خدا دشمن باشد و به جنگ آنان برود؛ یعنی همان کاری که قریش با پیامبر اکرم کردند.

مقایسه عظمت پیامبر اکرم با حضرت موسی، علیهما السلام

(۱)

بر اساس آیات قرآن، وقتی حضرت موسی به مرز وادی سینا رسید، شب شده بود و هوا سرد بود. حضرت نیز از شهر مدین عازم مصر بود و همسر و فرزندش با او بودند. در همین حال که حضرت در پی جایی برای ماندن بود یا کسی را می حست که از او راه را بپرسد، از دور نوری را دید. از این رو، به همراهان خود گفت:

«إِذْ رَأَى نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّی آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّی آتِیكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً ». (۲)

هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده اش گفت: درنگ کنید؛ بی تردید من آتشی دیدم، [می روم] شاید شعله ای از آن را برایتان بیاورم یا نزد آتش [برای پیدا کردن راه] راهنمایی بیابم.

حضرت در پی آن نور به راه افتاد، ولی وقتی به نزدیک آن رسید، زیباترین صدای هستی را شنید که به او می فرمود:

«إِنِّی أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً ». (۳)

ای موسی، به یقین این منم پروردگار تو، پس کفش خود را از پایت بیفکن؛ زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.

اما مقام پیامبر؛ وقتی در شب معراج جبرئیل در مقام چهارم متوقف شد

ص:۱۴۱

۱- (۱)) . برای شناخت فضیلت پیامبر بر سایر انبیاء رک: الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ج ۲، ص ۹۱۱: «وإن كان موسى - على نبینا وعلیه السلام - قلب الله تعالى له العصا حیة، فمحمد صلى الله علیه وآله دفع إلى عكاشة بن محصن یوم بدر، لما انقطع سیفه، قطعة جریدة ملقاة هناك فتحولت سیفا فی یده. ولما دعا محمد صلى الله علیه وآله أبا جهل لیؤدی ثمن بعیر الغریب، إذ لم یعطه شیئا، أتى إلیه ثعبان وقال: إن لم تخرج إلى محمد، وتقضی الغریب، لابتلعتك. حتى خرج هائما. وكذلك قد أظهر الله سبحانه ثعبانا، لاجل آل محمد - علیه وعلیهم السلام - حین هموا بقتل واحد منهم علیهم السلام. وإن محمدا صلى الله علیه وآله دعا الشجرة، فأقبلت نحوه تخد الارض، وكذلك أوصیاؤه على ما قدمناه. وإن كان موسى - على نبینا وعلیه السلام

- ضرب الحجر بعصاه، فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا، فمحمد صلى الله عليه وآله كان يتفجر الماء من بين أصابعه. وانفجار الماء من بين اللحم والدم أعجب من خروجه من الحجر، لان ذلك معتاد على وجه. وقد أخرج أوصياؤه - عليه وعليهم السلام - الماء من الجب الذى لا ماء فيه إلى رأسه حتى شرب الناس منه. وإن النبى صلى الله عليه وآله قال: إن المهدى من ولدى يفعل مثل ما فعل موسى عند خروجه من مكة إلى الكوفة. وإن موسى ضرب البحر بعصاه فانفلق، فكان آية، فمحمد صلى الله عليه وآله لما خرج إلى خيبر إذا هو بواد يشخب فقدروه أكثر من أربع عشرة قامة، والعدو من ورائهم فقال الناس: إنا لمدركون. قال: كلا. فدعا، وعبرت الخيل والابل على الماء لا تندى حوافرها وأخفافها. ولما عبر عمرو بن معدى كرب بعسكر الاسلام بالبحر بالمدائن كان كذلك. وإن كان موسى عليه السلام قد أتى فرعون بألوان العذاب من الجراد والقمل والضفادع والدم، فرسولنا صلى الله عليه وآله قد أتى بالدخان على المشركين، وهو الذى ذكره الله تعالى فى قوله: (يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ) وما أنزل الله سبحانه وتعالى على الفراعنة يوم بدر، وما أنزل على المستهزئين بعقوبات شتى فى يوم واحد (وقد مضى تفصيل ذلك. فأما تكليم الله تعالى لموسى عليه السلام فانه كان على الطور ورسولنا صلى الله عليه وآله قد (دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) وقد كلمه الله تعالى هناك فوق السماوات. وأما المن والسلوى والغمام واستضاءة الناس من موسى عليه السلام بنور سطع من يده فقد اوتى رسولنا صلى الله عليه وآله ما هو أفضل منه، وقد احلت له الغنائم، ولم تحل لاحد قبله وأصاب أصحابه مجاعة فى سرية بناحية البحر، فقذف لهم البحر حوتا، فأكلوا منه نصف شهر، وقدموا بودكه وكانوا خلقا كثيرا. وكان صلى الله عليه وآله يطعم الانفس الكثيرة من طعام يسير، ويسقى الجماعة الجمة من الشربة من اللبن حتى يرووا. روى حمزة بن عمرو الاسلمى قال: إنا نفرنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله فى ليلة ظلماء فأضاءت أصابعه لنا، فانكشفت الظلمة. وهذا أعجب مما كان لموسى عليه السلام. وأما اليد البيضاء لموسى، فقد اعطى رسولنا صلى الله عليه وآله أفضل منه، وذلك أن نورا كان يضىء أبدا عن يمينه، وعن يساره، حيثما جلس وقام تراه الناس، وقد بقى ذلك النور إلى يوم القيامة يسطع من قبره، وكذا كان مع وصيه وأولاده المعصومين فى حياتهم، والآن يكون يسطع من قبورهم، وكذا فى كل بقعة مر بها المهدى عليه السلام يرى نورا ساطعا. وإن كان موسى على نبينا وعليه السلام ارسل إلى فرعون، فأراه الآية الكبرى، فنبينا صلى الله عليه وآله ارسل إلى فراعنة شتى كأبى لهب، وأبى جهل، وشيبة، وعتبة ابنى ربيعة، وابى ابن خلف، والوليد بن المغيرة، والعاص بن وائل السهمى والنضر بن الحارث وغيرهم، وأراهم سبحانه الآيات فى الآفاق، وفى أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق ولم يؤمنوا. وإن كان الله تعالى انتقم لموسى عليه السلام من فرعون، فقد انتقم لمحمد صلى الله عليه وآله يوم بدر منهم، فقتلوا جميعا، والقوا فى القليب وانتقم له من المستهزئين، فأخذهم بأنواع البلاء، على ما مضى ذكره. وإن كان موسى عليه السلام صارت عصاه ثعبانا، واستغاث فرعون منه رهبة، فقد اعطى محمدا مثله لما جاء إلى أبى جهل شفيعا لصاحب الدين، خاف أبو جهل، وقضى دين الغريب ثم إنه عوتب، فقال: رأيت عن يمين محمد ويساره ثعبانين تصطك أسنانهما وتلمع النيران من أبصارهما، لو امتنعت لم آمن أن يبتلعنى الثعبان. وإن كان الله سبحانه قال لموسى: (وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي) فقال سبحانه فى وصى محمد عليه السلام وأولاده: (سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) .

۲- (۲)) . طه، ۱۰؛ نیز نمل، ۷: «إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَاراً سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ » ؛ نیز قصص، ۲۹: «فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَ سَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَاراً قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ » .

۳- (۳)) . طه، ۱۲.

و در پاسخ سوال پیامبر از علت عدم همراهی ایشان گفت که به اندازه بال مگسی نمی تواند نزدیک تر شود و اگر جلوتر برود می سوزد، پیامبر به احترام آن وادی خم شد تا نعلین خویش را از پای درآورد. در همین حال، خطاب رسید که به کفش خویش دست نزن و بگذار گرد و غبار کفشت در این حریم بماند! (۱)این فاصله میان پیامبر اکرم و حضرت موسی بن عمران است و این احترامی است که خداوند برای آخرین فرستاده خویش قائل است؛ اما انسان جاهلی که قدرت تمییز خوب از بد و ارزش از ضد ارزش را ندارد، در شهر مدینه و در کنار کوه احد سنگ را در فلاخن می گذارد و به سوی پیامبر پرتاب می کند و دندان و پیشانی حضرت را می شکند و از این کار احساس سرور در خویش می کند.

به راستی، برای چه این مردم با پیامبر مخالفت می کردند و کمر همت به قتل ایشان بسته بودند؟ سبب این رفتار را رسول خدا خود در میدان احد و پس از این واقعه بیان داشته اند. ایشان در حق این مردم دعا کرده و فرموده اند:

«اللهم اغفر لقومی فإنهم لا یعلمون ». (۲)

خداوندا، قوم مرا ببخش، زیرا آنان نمی دانند چه می کنند.

آری، جهل منشأ همه اشتباهات و بدترین بیماری هاست. بیماری ای که سبب می شود انسان کرامت الهی خویش را از دست بدهد و از اعلی علیین به اسفل السافلین سقوط کند.

۱- (۱)) . مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۵۵؛بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲: فلما بلغ الی سدرة المنتهی فانتهی الی الحجب فقال جبرئیل: تقدم یا رسول الله لیس لی أجوز هذا المکان ولو دنوت أنملة لاحترقت. أبو بصیر قال: سمعته یقول: ان جبرئیل احتمل رسول الله حتی انتهی به الی مکان من السماء ثم ترکه فقال له: ما وطأنبی قط مکانک».

۲- (۲)) . إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج ۱، ص ۳۸۵: ««کلما آذاه قومه الکفار، وبالغوا فیما یفعلون، قال صلوات الله علیه وآله: «اللهم اغفر لقومی فإنهم لا یعلمون»؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۶۶: «وکان النبی صلی الله علیه وآله یرمی ویقول: اللهم اهد قومی فإنهم لا یعلمون، فرماه ابن قمئة بقذافة فأصاب کفه، ورماه عبد الله بن شهاب بقلاعة فأصاب مرفقه وضربه عتبة بن أبی وقاص أخو سعد علی وجهه فشج رأسه فنزل من فرسه، ونهبه ابن قمئة وقد ضربه علی جنبه وصاح إبلیس من جبل أحد إلا أن محمدا قد قتل...»؛ نیز بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۱۷۷: «ان النبی صلی الله علیه وآله ضرب بحربة فی خده یوم حنین فسقط إلی الأرض، ثم قام وقد انکسرت رباعیته والدم یسیل علی حر وجهه، فمسح وجهه ثم قال: اللهم اهد قومی فإنهم لا یعلمون».

۹- مفهوم واقعی معرفت و جهل

اشاره

ص:۱۵۱

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

سخن در گفتارهای پیش درباره دشمنان انسان بود. البته، نه دشمنانی که با سلاح مادی به انسان حمله می کنند، بلکه دشمنانی که حملات و خطراتشان متوجه قلب و عقل و ایمان و شخصیت انسان است.

کتاب خدا این گروه از دشمنان را به صراحت معرفی کرده، اهدافشان را بیان فرموده و راه مبارزه با آنان را نیز تعلیم داده است که در این باره سه دشمن معرفی و روش های دشمنی و راه مبارزه با آنان بیان گردید. هم چنین، از میان دشمنانی که در قرآن و روایات مطرح بود دشمن ترین دشمنان هم معرفی شد که این تعبیر به زیان و خطر سنگین تر این دشمنان نظر دارد.

یکی از دشمنانی که هم قرآن کریم، هم پیامبر عظیم الشأن اسلام، صلی الله علیه وآله وسلم، و هم ائمه طاهرین، علیهم السلام، با عنوان دشمن ترین دشمنان آن را به مردم معرفی کرده و خطرش را گوشزد کرده اند جهل و نادانی است.

ص:۱۵۳

منظور از جهل چیست ؟

مراد از جهل در لسان قرآن و معصومین، علیهم السلام، جهل به امور مادی و قواعد طبیعت نیست. درست است که ناآگاهی از این امور نیز جهل محسوب می شود، اما مسئله این است که با عالم شدن در این امور هدفی که پروردگار از علم و معرفت دارد تأمین نمی شود.

خداوند علم به این امور را علم به ظواهر می داند و می فرماید:

«وَعْدَ اللّهِ لا یُخْلِفُ اللّهُ وَعْدَهُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ . یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غافِلُونَ ». (۱)

خدا این وعده را داده است و خدا از وعده اش تخلف نمی کند، ولی بیشتر مردم معرفت و شناخت [نسبت به وفای قطعی خدا در مورد وعده اش] ندارند. [تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.

آیه شریفه به صراحت بیان می دارد که در دنیا، عده ای امور و روابط مادی را خوب می شناسند، ولی از دیگر معارف غافل و بدان ها جاهل اند و راهشان به دوزخ ختم می شود.

دوزخ اختصاص به جاهلان ندارد

آیاتی چند از قرآن مجید تصریح دارند که دوزخ مخصوص جاهلان نیست، زیرا قرآن گروهی از عالمان و دانشمندان را به صورت فردی و جمعی نام می برد که آنان نیز در قیامت اهل دوزخ هستند. از جمله:

- «وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَیْناهُ آیاتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطانُ فَکانَ مِنَ الْغاوِینَ * وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ إِنْ تَحمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ ذلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ ». (۲)

۱- ((۱)) پی نوشت . روم، ۶- ۷.

۲- ((۲)) . اعراف، ۱۷۶ ۱۷۵.

و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملاً از آنان جدا شد، برای آنان بخوان؛ پس شیطان او را دنبال کرد [تا به دامش انداخت] و در نتیجه از گمراهان شد. و اگر می خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت هایِ زودگذرِ دنیایی تمایل پیدا کرد واز هوای نفسش پیروی نمود؛ پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می آورد، واگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می آورد. این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس این داستان را [برای مردم] حکایت کن، شاید [نسبت به امور خویش] بیندیشند.

- «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ أَسْفاراً بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللّهِ وَ اللّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ ». (۱)

وصف کسانی که عمل کردن به تورات به آنان تکلیف شده است، آن گاه به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی است که کتاب هایی را [که هیچ آگاهی به محتویات آن ها ندارد] حمل می کند. چه بد است سرگذشت مردمی که آیات خدا را تکذیب کردند. و خدا مردم ستمکار را هدایت نمی کند.

منظور از آن علم و معرفتی که ضد جهل است معرفت به مسائل الهی، شناخت حلال و حرام خدا، معرفت به قرآن کریم، معرفت به انبیاء الهی و ائمه طاهرین، و معرفت به فرهنگ این بزرگواران است. چنین معرفتی اسلحه مقابله با دشمن ترین دشمنان یعنی جهل است. پس، اگر کسی بخواهد با جهل خویش بجنگد و در این جنگ پیروز شود، باید در حد وسع و توانش اهل معرفت به قرآن و مکتب اهل بیت باشد.

دانش هر کسی به قدر وسعت اوست

به نقل کتاب ينابيع المودة - که از کتب معتبر اهل سنت است و بسیار کتاب پرقیمتی است و من در میان کتب اهل سنت کمتر نمونه این کتاب

ص:۱۵۵

۱- (۱)) . جمعه، ۵. اکثر آیات سوره مائده نیز معذبین روز قیامت را بیان می کنند. به خصوص آیات مربوط به هابیل و قابیل (آیات ۲۷ - ۳۱).

را در ارزش دیده ام- روزی امیرالمومنین علی بن ابی طالب، علیه السلام، به شاگرد مکتب تفسیری اش ابن عباس فرمود:

«لو شئت لأوقرت من تفسیر الفاتحه سبعین بعیرا». (۱)

یعنی اگر بخواهم آنچه در هفت آیه سوره حمد آمده است را برای شما بگویم، نوشته هایش را ۷۰ شتر جوان باید حمل کنند.

چنین علم و معرفت وسیعی در وجود مبارک امیرمومنان می گنجد، اما از دیگران رسیدن به چنین علم و معرفتی خواسته نشده است. آن مقدار معرفتی که از همه خواسته شده این است که لااقل با مطالعه آیات آخر سوره بقره انسان بفهمند که ربا گناهی است که خدا و پیامبر به مرتکبانش اعلام جنگ داده اند. (دقت شود! نه این که رباخوار به خدا وپیغمبر اعلام جنگ داده باشد):

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤُسُ أَمْوالِکُمْ لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ ». (۲)

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید، و اگر مؤمن [واقعی] هستید آنچه را از ربا [بر عهده مردم] باقی مانده رها کنید. واگر چنین نکردید [و به رباخواری اصرار ورزیدید] به جنگی بزرگ از سوی خدا و رسولش [بر ضد خود] یقین کنید؛ و اگر توبه کردید، اصل سرمایه های شما برای خود شماست [و سودهای گرفته شده را به مردم بازگردانید] که در این صورت نه ستم می کنید و نه مورد ستم قرار می گیرید.

این آیات شریفه صراحت بر این معنا دارند که به رباخواران از جانب خدا و پیغمبر اعلان جنگ شده است. به عبارت دیگر، خدا و پیامبر در یک طرف و رباخواران در طرف دیگر قرار دارند.

معرفت در برخورد با همسر

حداقل این مقدار معرفت از ما خواسته شده که با مطالعه آیات آخر

ص:۱۵۶

۱- ((۱)) . ینابیع المودّة، قندوزی، ج ۱، ص ۲۰۵: «قال أمیر المؤمنین علیه السلام: لقد حزت علم الأولین وإننی * ظنین بعلم الآخرین کتوم / وکاشف أسرار الغیوب بأسرها * وعندی حدیث حادث وقدیم / وإنی لقیوم علی کل قیم * محیط بکل العالمین علیهم. ثم قال علیه السلام: لو شئت لأوقرت من تفسیر الفاتحة سبعین بعیرا»؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۲۲: «قال علی علیه السلام: لو شئت لأوقرت سبعین بعیرا فی تفسیر فاتحة الکتاب»؛ نیز عوالی اللئالی، أحسائی، ج ۴، ص ۱۰۲؛ نیز إعانة الطالبین، بکری دمیاطی، ج،۱، ص ۹: «عن علی علیه السلام أنه قال: «لو شئت لأوقرت سبعین بعیرا من باء بسم الله الرحمان الرحیم».

۲- ((۲)) . بقره، ۲۷۸ -۲۷۹.

سوره بقره و اول سوره نساء بفهمیم که با همسرانمان در طول زندگی مشترک و در زمان جدایی و طلاق چگونه باید رفتار کنیم. (۱)قرآن اجازه می دهد زن و مردی که با هم سازگاری ندارند و هیچ راهی جز جدایی برای خود نمی بینند، با حضور دو شاهد عادل از هم جدا شوند، اما این زن را در ایام عده طلاق نمی توان از خانه بیرون کرد. این خلاف دستور قرآن است، (۲) زیرا این زن باید در خانه شوهرش بماند و شوهر باید لباس و خوراکش را مانند سابق بامحبت و بی منت تامین کند و به او احترام بگذارد.

در نهایت هم، اگر چند روز گذشت و مرد و زن از این طلاق پشیمان شدند، بدون واسطه و تنها با ابراز پشیمانی از جدایی، آن طلاق باطل می شود و نیاز به عقد مجدد ندارد و دوباره این زن و مرد زن و شوهر هستند. (۳)آری، این حداقل مقدار معرفت و عمل به قرآن است. متاسفانه، در موضوع طلاق در این کشور به فرمایش قرآن عمل نمی شود. لذا، اغلب وقتی دو نفر می خواهند از هم جدا شوند، دریایی از تهمت و غیبت و فحش و جار و جنجال و کشمکش بر سر مهریه و نفقه و اجرت المثل و تردید در پاکدامنی زن و وفاداری شوهر و... ایجاد می شود و دو خانواده زیر هوار انواع گناهان له می شوند تا دو نفر بتوانند از هم جدا شوند.

این رفتار مسلمانان در طلاق به سبب نبود معرفت و حضور بدترین دشمن ها - یعنی جهل- در آنان است.

حفظ دین از گزند دشمنان، شریک قرار ندادن برای خدا، کسب مال حلال، اقامه نماز، عمل به واجبات و ترک محرمات، احترام و نیکویی به پدر و مادر، و... نیز در زمره چیزهایی است که نیاز به معرفت دارد و داشتن این مقدار معرفت برای همه واجب است.

۱- ((۱)) . اشاره است به این آیه: نساء، ۱۹ - ۲۱ «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَیْتُمُوهُنَّ إِلاّ أَنْ یَأْتِینَ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ یَجْعَلَ اللّهُ فِیهِ خَیْراً کَثِیراً * وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَکانَ زَوْجٍ وَ آتَیْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً * وَ کَیْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضی بَعْضُکُمْ إِلی بَعْضٍ وَ أَخَذْنَ مِنْکُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً» .

۲- ((۲)) . بقره، ۲۲۹: «اَلطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً إِلاّ أَنْ یَخافا أَلاّ یُقِیما حُدُودَ اللّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّ یُقِیما حُدُودَ اللّهِ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما فِیمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ » ، نیز بقره، ۲۳۱ «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللّهِ هُزُواً وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَهِ یَعِظُکُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ » .

۳- ((۳)) . البته، این حکم در طلاق رجعی و تنها در دو بار طلاق معتبر است. زیرا طلاق سوم شرایط خاص خود را دارد؛ چنانکه بر اهل علم پوشیده نیست. بقره، ۲۲۸ - ۲۲۹: «وَ الْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَهَ قُرُوءٍ وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ ما خَلَقَ اللّهُ فِی أَرْحامِهِنَّ إِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذلِکَ إِنْ أَرادُوا إِصْلاحاً وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ

بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * اَلطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَ لاَ يَحِلُّ لَكَمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً إِلاّ أَنْ يَخَافَا أَلاّ يُقِيمَا حُدُودَ اللّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّ يُقِيمَا حُدُودَ اللّهِ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللّهِ فَلاَ تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ » .

مواجهه موسی و فرعون، درسی برای برخورد با مخالفان

شخصیت فرعون در قرآن سمبل هر ستمی است. او ادعای خدایی کرد، زن ها را به بیگاری کشید، بچه ها را کشت، مردم را بر اثر تحمیل کارهای طاقت فرسا به کام مرگ فرستاد، وخلاصه، هر ستمی از دستش بر آمد انجام داد. قرآن درباره او می فرماید:

«نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِساءَهُمْ إِنَّهُ كانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ». (۱)

بخشی از سرگذشت [مهم] موسی و فرعون را برای [عبرت گرفتن] مردمی که ایمان می آورند به حق و راستی بر تو می خوانیم. همانا فرعون [در سرزمین مصر] برتری جویی و سرکشی کرد و مردمش را گروه گروه ساخت، در حالی که گروهی از آنان را ناتوان و زبون گرفت، پسرانشان را سر می برید، و زنانشان را [برای بیگاری گرفتن] زنده می گذاشت؛ بی تردید او از مفسدان بود.

با همه این ها، وقتی خداوند به موسی و هارون دستور می دهد نزد فرعون بروند به آنان می فرماید:

«اِذْهَبا إِلى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى . فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى ». (۲)

هر دو به سوی فرعون بروید؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است. پس با گفتاری نرم به او بگویید. امید است که هوشیار شود و [آیین حق را بپذیرد] یا بترسد [و از سرکشی باز ایستد].

البته، «قول لیّن» در آیه تنها به معنی سخن نرم گفتن نیست، زیرا کسی که می خواهد با سخن نرم به میدان بیاید باید رفتار و اعمال و حالاتش نیز نرم باشد. چگونه می شود کسی قیافه عصبانی و تلخ به خود بگیرد و بخواهد نرم حرف بزند؟ این کار مثل این است که کسی سرکه را با عسل مخلوط کند. پس، «فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً» به این معناست که ای موسی،

۱- ((۱)) . قصص، ۳-۴.

۲- ((۲)) . طه، ۴۳ - ۴۴.

برای فرعون چهره در هم نکش و عصبانی و تلخ و زمخت مباش، بلکه بـا محبت و نرمی سـخنت را روی موج عـاطفه بریز و تحویل او بده. (۱)

رمز موفقیت پیامبر اسلام

قرآن در آیه ای دیگر رمز موفقیت پیامبر در هدایت مردم را نیز همین نرمی و مهربان بودن ایشان می داند و می فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ». (۲)

[ای پیـامبر!] پس به مهر و رحمـتی از سـوی خـدا بـا آنـان نرمخـوی شـدی، و اگر درشـتخوی و سـخت دل بودی، از پیرامونت پراکنـده می شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصـمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

خواسـته قرآن این است که جامعه این چنین با هم پیونـد داشـته باشـد، زیرا از نظر قرآن، دشـمنی و خصومت و اختلاف ممنوع است. حال، اگر کسی با ما اختلاف پیدا کرد و دشمن ما شد، به فرموده قرآن مجید در سوره رعد وظیفه ما این است که تا می شود با او به نرمی رفتار کنیم و بدی های او را به خوبی پاسخ گوییم:

«وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلاَنِيَةً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ». (۳)

کسـانی که برای به دست آوردن خشـنودی پروردگارشـان [در برابر گناهان و انجام وظایف و حوادث] شـکیبایی ورزیدنـد، و نماز را بر پا داشـتند، و بخشـی از آنچه را روزی آنان کردیم در نهان و آشکار انفاق نمودند، و همواره با نیکیِ زشتی و پلیدی را دفع می کنند، اینانند که فرجام نیک آن سرای ویژه آنان است.

۱- ((۱)) . البته، شاید بتوان این دستور خداوند را متاثر از این مطلب دانست که فرعون موسی را در کاخ خود پرورده بود و حق پدری به گردن او داشت. (مولف)

۲- ((۲)) . آل عمران، ۱۵۹.

۳- ((۳)) . رعد، ۲۲.

این بخشی از معارفی است که قرآن همه را به یادگیری و عمل به آن ها دعوت می کند و این مفهوم واقعی معرفتی است که در برابر جهل قرار دارد و از معرفت به قرآن و اهل بیت حاصل می شود که نور محض است. در زیارت جامعه کبیره درباره فرهنگ اهل بیت می خوانیم:

«کلامکم نور و امرکم رشد و فعلکم الخیر و وصیتکم التقوی و سجیتکم الکرم و عادتکم الاحسان ». (۱)

کلام شما نور، فرمان شما رشد، عمل شما نیک، سفارشتان به تقوی، ویژگیتان جود و کرم، و عادتتان احسان است.

وظیفه همه انسان هاست که خود را از دام جهل نجات دهند و به نور معرفت زندگی خویش را روشن سازند و زنده به نور خدا و نور قرآن و اهل بیت باشند. کسانی که با این نور زندگی نمی کنند و در ظلمات گام بر می دارند مردگان متحرکی بیش نیستند، اگر چه از بهترین دانشگاه های دنیا مدرک فوق تخصص گرفته باشند و در علم به مقام مهمی رسیده باشند. امیرمومنان در این باره می فرمایند:

«الجهل موت». (۲)

-«الجاهل میت وان کان حیا». (۳)

جهل مرگ است و جاهل مرده متحرکی بیش نیست.

آری، انسانی که این سخنان را نیاموخته به واقع مرده است، گرچه راه برود و مغازه داشته باشد و نفس بکشد و زندگی کند. حافظ در بیت زیبایی این معنا را چنین به تصویر می کشد:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوای من نماز کنید.

به واقع، کسی که با محبت الهی نیامیخته و از این همه معرفت توشه ای نیندوخته مرده است و چنین مرداری در قیامت جز دفن شدن در چاله دوزخ و تبدیل شدن به هیزم جهنم فایده دیگری ندارد:

۱- ((۱)) . عیون أخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۰۹؛ نیز تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۰۰.
۲- ((۲)) . عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص ۳۶.
۳- ((۳)) . عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص ۶۵.

«فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ ». (۱)

از آتشی که هیزمش مردم و سنگ هایند، بپرهیزید؛ آتشی که برای کافران آماده شده است

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ * يا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ». (۲)

ای مؤمنان! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ هااست حفظ کنید. بر آن فرشتگانی خشن و سخت گیر گمارده شده اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند، و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می دهند. آن روز گویند:] ای کافران! امروز عذرخواهی مکنید، فقط آنچه را همواره انجام می دادید جزا داده می شوید.

درد بی عقلی دوایش آتش است

انسان جاهل جز جهنم جایگاه دیگری ندارد. قرآن در سوره مبارکه ملک به این معنا تصریح می کند که وقتی کارگردانان جهنم از جهنمیان علت ورودشان به دوزخ را می پرسند، در پاسخ می گویند:

«وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ * إِذا أُلْقُوا فِيها سَمِعُوا لَها شَهِيقاً وَ هِيَ تَفُورُ * تَكادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّما أُلْقِيَ فِيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللّهُ مِنْ شَيْ ءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ * وَ قالُوا لَوْ كُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ * فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِيرِ». (۳)

و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، عذاب دوزخ است و بد بازگشت گاهی است. هنگامی که در آن افکنده شوند، از آن در حالی که در جوش و فوران است، صدایی هولناک و دلخراش می شنوند. نزدیک است که از شدت خشم متلاشی و پاره پاره شود. هرگاه گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانانش از آنان می پرسند: آیا شما را بیم دهنده ای نیامد؟ می گویند: چرا، بیم دهنده آمد، ولی او را انکار کردیم و گفتیم: خدا هیچ

۱- ((۱)) . بقره، ۲۴.

۲- ((۲)) . تحریم، ۶- ۷.

۳- ((۳)) . ملک، ۶-۱۱.

چیز نازل نکرده است؛ شما بیم دهندگان جز در گمراهی بزرگی نیستید. و می گویند: اگر ما [دعوت سعادت بخش آنان را] شنیده بودیم، یا [در حقایقی که برای ما آوردند] تعقّل کرده بودیم، در میان [آتش] اهل آتش سوزان نبودیم. پس به گناه خود اعتراف می کنند. و مرگ و دوری از رحمت بر اهل آتش سوزان باد!

اگر کسی زندگی را براساس تعقل و اندیشه بنا کند، هرگز وارد آن آتش برافروخته نمی شود؛ زیرا چنین کسی اصرار بر نفهمی ندارد و از لحظه لحظه ایام حیاتش برای رسیدن به فهم بیشتر و بهتر استفاده می کند و از حق و راهبران آن ذره ای عدول نمی کند.

در انتظار کاروان حسینی

نقل است که روزی پدری به فرزندانش گفت: از زندگی در شهر خسته شده ام! سزاست بار زندگی را به صحرا بکشیم! گفتند: هر چه شما امر کنید!

بدین ترتیب، آن ها شهر را رها کردند و خیمه به صحرا زدند و از ثروت فراوانی که داشتند گله عظیمی فراهم کردند و مشغول به کار شدند. یک روز، پدر رو به پسرانش کرد و گفت: خیمه ای آن سوترها دیده ام که از آن جا تکان نمی خورد و صاحب آن جایی نمی رود. بروید ببینید صاحب خیمه کیست و از کدام قبیله است و چرا تنها در این صحرا زندگی می کند و آیا کاری یا مشکلی دارد که برایش انجام دهیم یا حلش کنیم؟

فرزندان به امر پدر به سمت آن خیمهٔ تنها رفتند و دیدند صاحب آن مرد باادب و بامعرفتی است. از او پرسیدند: شما چند وقت است که اینجایید؟

گفت: ده سال بیشتر است.

گفتند: زن و فرزند یا کاری ندارید؟

گفت: داشتم. کارهایم را کردم و اهل خانه را از خود راضی کردم و تنها به اینجا آمدم.

پرسیدند: شغلی ندارید؟

گفت: چرا. عبادت!

گفتند: کاری هست برایتان انجام دهیم؟

گفت: نه!

پرسیدند: چرا شما در این صحرا مسکن گزیده اید؟

گفت: در این بیابان خبری هست که در جای دیگر نیست!

گفتند: چه خبری؟

گفت: هر چه در این عالم است در این بیابان است.

آن ها تعجب کردند. چون در آن بیابان جز کویر و خاک چیزی ندیده بودند. از ماجرا پرسیدند. مرد گفت: سال ها پیش، از راستگویی شنیدم که روزی فرزند فاطمه، سلام الله علیها، با یاران و برادران و اهل بیتش در این جا به شهادت می رسد. من نمی دانم آن روز چه روزی است، برای همین، این جا هستم تا آن روز را ببینم و در رکاب ایشان باشم. می ترسم این جا را ترک کنم و در روز موعود این جا نباشم و این افتخار را از دست بدهم!

این اوج معرفت است که انسان بداند چه کسی را به عنوان امام انتخاب کند و ده سال در بیابان چشم به راهش باشد.

وقتی کاروان ابی عبدالله، علیه السلام، به کربلا رسید، این مرد نزد حضرت آمد. امام، علیه السلام، او را در آغوش گرفت و صبح عاشورا نیز این مرد در حمله اول دشمن به شهادت رسید و امام وقتی بر بالین او نشست به سختی گریست. (۱)

۱- (۱)) . رک: عنصر شجاعت، اثر مرحوم کوه کمری و پیشوای شهیدان، اثر مرحوم آیت الله سید رضا صدر. (مولف)

۱۰- شرایط کسب و نگهداری معرفت

اشاره

ص:۱۶۷

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

وجود مبارک حضرت سیدالشهداء، در شب عاشورا، بعد از نماز مغرب و عشاء، اهل بیت و یاران خود را در خیمه ای جمع کردند و پروردگار مهربان را به نیکوترین ستایش ها ستودند و حمد حضرت حق را به جا آوردند. حضرت، در این سخنرانی، شش نعمت پروردگار را نیز برشمردند که مهم ترین آن ها نعمت معرفت به معارف الهیه از طریق قرآن و پیامبر اسلام بود. (۱)ایشان، در آن شب، از مفاهیم و معارفی که در قرآن آمده است در یک کلمه نام بردند (علمتنا القرآن) و فرمودند که معرفت و آگاهی به قرآن را پروردگار عالم به ما ۷۲ نفر مرحمت فرموده است.

البته، این معارف الهیه را خداوند به هر یک از این ۷۲ نفر به تناسب سعه و ظرفیت وجودی شان عنایت کرده بود. از این جا، معلوم می شود که این ۷۲ نفر فقیهان شهید، عالمان شهید، عارفان شهید، عابدان شهید، و زاهدان شهید بودند؛ یعنی شهیدانی بودند که هر یک به تناسب سعه

۱- (۱)) پی نوشت . الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۱؛ نیز روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۸۳: فجمع الحسین علیه السلام أصحابه عند قرب المساء. قال علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام: «فدنوت منه لأسمع ما یقول لهم، وأنا إذ ذاک مریض، فسمعت أبی یقول لأصحابه: أثنی علی الله أحسن الثناء، وأحمده علی السراء والضراء، اللهم إنی أحمدک علی أن أکرمتنا بالنبوة وعلمتنا القرآن وفقهتنا فی الدین، وجعلت لنا أسماعا وأبصارا وأفئدة، فاجعلنا من الشاکرین».

وجودی شان همه ارزش ها را براثر معرفت به قرآن فهمیده و کسب کرده و به آن ها آراسته شده بودند. به همین سبب است که متن زیارت حضرت امام حسین، علیه السلام، و زیارت اهل بیت آن حضرت که در کربلا شهید شدند، و زیارت اصحاب ایشان در بر دارنده بهترین و والاترین معارف الهیه است. در حقیقت، ائمه، علیهم السلام، می خواستند از طریق انشاء این زیارات به مردم بفهمانند که این ۷۲ نفر جامع همه فضایل و مولد همه حقایق بوده اند.

بنیانگذاران مکتب آزادی و آزادگی

این شهدا توانستند زیباترین حقایق را در تاریخ بسازند و فضایی ایجاد کنند که در آن مردم بتوانند آزادی به معنای واقعی اش را درک و لمس کنند. این ۷۲ نفر که از بند هر نوع بت جاندار و بی جان و از بند مال دنیا و همه قیود شیطانی آزاد بودند، از همه تشویق هایی که می خواست آن ها را از مدار حقیقت خارج کند، با واژه « لا والله » (۱) استقبال کردند. دقت در این نکته زیباست که آن ها تنها نگفته اند ما فرهنگ شما را نمی پذیریم و حکومت شما را قبول نمی کنیم، بلکه بر سر هر« لا» یک «والله» - که قسم جلاله است- آورده اند؛ گویی به دشمنان خود پیام داده اند که خود را برای فریفتن ما معطل نکنید، زیرا ما از حق بر نمی گردیم.

اعلامیه از قتلگه کربلا داد

با زینب و سجاد سوی شام فرستاد

این جمله ز خون بود در آن نشریه مستور

باید بشر از قید اسارت شود آزاد.

فرهنگی که این ۷۲ نفر با خون خود بنا نهادند این بود که آزادی واقعی در عالم این است که انسان بنده کسی یا چیزی نباشد. این مفهوم آزادی واقعی است و اگر کسانی خارج از این محدوده هر گونه انحراف و اسارتی را آزادی نام گذارده اند اشتباه کرده اند.

۱- (۱)) . الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۸: « فقال له قیس بن الأشعث: ما ندری ما تقول، ولکن انزل علی حکم بنی عمک، فإنهم لن یروک إلا ما تحب فقال له الحسین: لا والله لا أعطیکم بیدی إعطاء الذلیل، ولا أفر فرار العبید».

آزادی ای که آن بزرگواران در عمل معرفی کردند و به فرهنگ آزادی و آزادگی بدل شد از نکات آموزنده و باارزش حماسه آنان است که با این جمله حضرت پیوند خورده است:

«انی لا اری الموت الا سعادهٔ ولا الحیاهٔ مع الظالمین الا برما». (۱)

همانا من مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمین را جز بدبختی و نمی بینم.

مرگ خاموشی نیست

اکثر مردم مرگ را خاموشی ابدی می دانند و آن را پایان کار می بینند. مرگ در نظر آنان فرو افتادن در تاریکی گور و آغاز وحدت و تنهایی و وحشت است. در حالی که در فرهنگ حسینی، براساس آن اندیشه و فکر و فرهنگ و یقین به پروردگار، موت سعادت تلقی شده است. (۲)تا آنجا که می دانیم بزرگان هیچ مکتبی مرگ را به سعادت معنا نکرده اند، آن هم در سیاق چنین جمله ای که به «الاّ» ختم می شود و معنی اش این است که مرگ هیچ معنایی جز خوشبختی و سعادت ندارد. (۳)از سوی دیگر، در این فرهنگ، سازش با بردگان شیطان، به منظور تمتع بیشتر از متاع دنیا، چیزی جز بدبختی و شرارت و پستی دانسته نشده است. این بدان سبب است که آن بزرگواران از قیودی که فرهنگ های ضد الهی بر مردم حاکم کرده بودند آزاد بودند.

هر که پیمان با هوالموجود بست

این است که راست قامت ترین مردمان تاریخ را همین ۷۲ نفر می توان دانست، زیرا عارف ترین مردم تاریخ در آن سرزمین گرد آمده بودند. (۴)***

۱- ((۱)) . تحف العقول، حرانی، ص ۲۴۵؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۴. وقال علیه السلام فی مسیره إلی کربلاء: «إن هذه الدنیا قد تغیرت وتنکرت وأدبر معروفها، فلم یبق منها إلا صبابهٔ کصبابهٔ الاناء وخسیس عیش کالمرعی الوبیل، ألا ترون أن الحق لا یعمل به وأن الباطل لا یتناهی عنه، لیرغب المؤمن فی لقاء الله محقا، فإنی لا أری الموت إلا سعادهٔ ولا الحیاهٔ مع الظالمین إلا برما. إن الناس عبید الدنیا والدین لعق علی ألسنتهم یحوطونه ما درت معائشهم فإذا محصوا بالبلاء قل الدیانون».

۲- ((۲)) . در قرآن آمده است: «لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَهَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَکَ الْأُمُورَ حَتّی جاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللّهِ وَ هُمْ کارِهُونَ * وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ ائْذَنْ لِی وَ لا تَفْتِنِّی أَلا فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالْکافِرِینَ * إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَهٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکَ مُصِیبَهٌ یَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ وَ یَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ * قُلْ لَنْ یُصِیبَنا إِلاّ ما کَتَبَ اللّهُ لَنا هُوَ مَوْلانا وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلاّ إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِکُمْ أَنْ یُصِیبَکُمُ اللّهُ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَیْدِینا فَتَرَبَّصُوا إِنّا مَعَکُمْ مُتَرَبِّصُونَ * قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً لَنْ یُتَقَبَّلَ مِنْکُمْ إِنَّکُمْ کُنْتُمْ قَوْماً فاسِقِینَ * وَ ما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلاّ أَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا یَأْتُونَ الصَّلاهَ إِلاّ وَ هُمْ کُسالی وَ لا یُنْفِقُونَ إِلاّ وَ هُمْ کارِهُونَ * فَلا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ بِها فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کافِرُونَ * وَ یَحْلِفُونَ بِاللّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْکُمْ وَ ما هُمْ مِنْکُمْ وَ لکِنَّهُمْ قَوْمٌ

يَفْرَقُونَ * لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلاً لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ * وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَ إِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ * وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ » . توبه، ۴۸- ۵۹. در روايات نيز داريم: تفسير نور الثقلين، شيخ حويزى، ج ۵، ص ۳۸۰: فى اعتقادات الاماميۀ للصدوق (ره) قيل لعلى بن الحسين عليهما السلام: ما الموت؟ قال:«الموت للمؤمن كنزع ثياب وسخۀ قملۀ وفك قيود وأغلال ثقيلۀ، و الاستبدال بافخر الثياب وأطيبها روايح. واوطأ المراكب وآنس المنازل، وللكافر كخلع ثياب فاخرۀ والنقل عن منازل أنيسۀ والاستبدال بأوسخ الثياب وأخشنها، وأوحش المنازل وأعظم العذاب» .

۳- (۳)) . در آخرين دعاى حضرت جلوه هاى ديگرى از اين فرهنگ آمده است: مصباح المتهجد، شيخ طوسى، ص ۸۲۷: «اللهم متعالى المكان عظيم الجبروت شديد المحال غنى عن الخلائق عريض الكبرياء قادر على ما تشاء قريب الرحمۀ صادق الوعد سابغ النعمۀ حسن البلاء قريب إذا دعيت محيط بما خلقت قابل التوبۀ لمن تاب إليك قادر على ما أردت ومدرك ما طلبت وشكور إذا شكرت وذكور إذا ذكرت، أدعوك محتاجا وأرغب إليك فقيرا وأفزع إليك خائفا وأبكى إليك مكروبا وأستعين بك ضعيفا وأتوكل عليك كافيا، أحكم بيننا وبين قومنا فإنهم غرونا وخدعونا وخذلونا وغدروا بنا وقتلونا، ونحن عترۀ نبيك وولد حبيبك محمد بن عبد الله الذى اصطفيته بالرسالۀ وائتمنته على وحيك، فاجعل لنا من أمرنا فرجا ومخرجا برحمتك يا أرحم الراحمين!».

۴- (۴)) . اشاره به اين فرمايش امام است: الأمالى، شيخ صدوق، ص ۲۲۰: فقام الحسين عليه السلام فى أصحابه خطيبا، فقال: «اللهم إنى لا أعرف أهل بيت أبر ولا أزكى ولا أطهر من أهل بيتى، ولا أصحابا هم خير من أصحابى، وقد نزل بى ما قد ترون، وأنتم فى حل من بيعتى، ليست لى فى أعناقكم بيعۀ، ولا لى عليكم ذمۀ، وهذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملا، وتفرقوا فى سواده، فإن القوم إنما يطلبوننى، ولو ظفروا بى لذهلوا عن طلب غيرى».

کربلا حاصل معرفت بود

امام حسین، علیه السلام، در آن شب به نقل امام زین العابدین فرمودند:

«أثنی علی الله أحسن الثناء، وأحمده علی السراء والضراء، اللهم إنی أحمدک علی أن أکرمتنا بالنبوة وعلمتنا القرآن وفقهتنا فی الدین، وجعلت لنا أسماعا وأبصارا وأفئدة، فاجعلنا من الشاکرین».

هم چنان که پیداست حضرت هم خداوند را ثنا گفته، هم حمد او را به جا آورده، و هم برای شش نعمت خدا را سپاس گزارده که یکی از آن ها علم و معرفت به قرآن است. در فضای چنین معرفتی بود که او و یارانش همه چیز را در جای خود دیدند، بر همان اساس زندگی کردند، و با حق بینی و بصیرت و بینایی و بیداری آن جنگ نابرابر را عین حق شناختند و به شهادت تن دادند.

معنای معرفت

حال، به سراغ اهل معرفت برویم و پس از فهم معنای معرفت در نزد آنان، دیدگاهشان را نسبت به جهان و انسان به طور مختصر بررسی کنیم.

اهل معرفت کلمه معرفت را مانند حروف مقطعه قرآن مانند الر، الم، المص، کهیعص و...- مخفف و رمز چند چیز دانسته اند که هر حرفی از آن اشاره به حقیقتی دارد؛ مانند الم که در تاویل آن گفته اند: الف یعنی الله. لام یعنی جبرئیل، و میم یعنی وجود مبارک رسول خدا. (۱)

مفهوم میم

میم اشاره به «مقت نفس» دارد. یعنی اگر کسی می خواهد از دنیا عبور کند و از این عالم بهره نیکو ببرد و لذت ارزش ها را بچشد، باید مانند مجاهدان فی سبیل الله در میدان مقت نفس شرکت کند و با نفس خود

ص:۱۷۲

۱- (۱)) . البته، در مورد حروف مقطعه قرآن فقط معانی ای که معصومین علیهم السلام فرموده اند را باید پذیرفت و غیر آن حجیت ندارد. التفسیر الصافی، فیض کاشانی، ج ۳، ص ۲۷۲: «کهیعص فی الإکمال عن الحجة القائم علیه السلام فی حدیث أنه سئل من تأویلها فقال هذه الحروف من أنباء الغیب اطلع الله عبده زکریا علیها ثم قصها علی محمد صلی الله علیه وآله وذلک أن زکریا سأل ربه أن یعلمه أسماء الخمسة فاهبط الله علیه جبرئیل فعلمه إیاها فکان زکریا إذا ذکر محمدا وعلیا وفاطمة والحسن علیهم السلام سری عنه همه وانجلی کربه وإذا ذکر الحسین علیه السلام خنقته العبرة ووقعت علیه البهرة فقال ذات یوم إلهی ما بالی إذا ذکرت أربعا منهم تسلیت بأسمائهم من همومی وإذا ذکرت الحسین علیه السلام تدمع عینی وتثور زفرتی فأنبأه تبارک وتعالی عن قصته فقال کهیعص فالکاف اسم کربلا والهاء هلاک العترة والیاء یزید لعنه الله وهو ظالم الحسین علیه السلام والعین عطشه والصاد صبره فلما سمع بذلک زکریا علیه السلام لم یفارق مسجده ثلاثة أیام ومنع فیها الناس من الدخول علیه وأقبل

على البكاء والنحيب وكانت نـدبته إلهى أتفجع خير خلقك بولـده أتنزل بلوى هذه الرزية بفنائه إلهى أتلبس عليا وفاطمة عليهما السـلام ثيـاب هـذه المصـيبة إلهى أتحـل كرب هـذه الفجيعـة بساحتهما ثم كان يقول إلهى ارزقنى ولـدا تقر به عينى عنـد الكبر واجعله وارثا وصـيا واجعل محله منى محل الحسين عليه السلام فإذا رزقتنيه فافتنى بحبه ثم افجعنى به كما تفجع محمدا صلى الله عليه وآله حبيبـك بولـده فرزقه الله يحيى عليه السـلام وفجعه به وكـان حمل يحيى عليه السـلام ستة أشـهر وحمل الحسـين عليه السـلام كذلك». نيز تفسـير نور الثقلين، شيخ حويزى، ج ۳، ص۳۲۰: أبى عبد الله عليه السـلام قال: «هذه أسـماء الله مقطعة، واما قوله: «كهيعص» قال: الله هو الكافى الهادى العالم الصادق ذو الأيادى العظام، وهو كما وصف نفسه تبارك وتعالى».

در گیر باشد؛ زیرا اگر کسی با نفس خود در گیر نباشد و در این راه تنبلی کند، کسل و سست می ماند و هرگز پیش نمی رود و سرانجام، نفس بر او مسلط می شود. پس، باید در مقابل آنچه که درون انسان بر خلاف ازش های الهی از او می طلبد ایستاد و این طلبکاری لجوجانه را سرکوب کرد.

مقت نفس رو در رویی با نفس حیوانی است که میل به هیچ عبادت و انجام هیچ کار خیر و خدمتی ندارد و از علم و معرفت گریزان است. قرآن مجید تصریح می کند که میل این نفس متمرکز در دو برنامه بوده و زلف خواسته هایش به دو کیسه گره خورده است: یکی معده و دیگری شهوت. (۱)معرفت به انسان هم قدرت مبارزه با نفس را می دهد و هم راه را به او نشان می دهد. (۲) معرفت ارزش ها را به انسان می نمایاند تا با دیدن زیبایی ارزش ها به جانب آن ها سوق پیدا کند. در مقابل این میل به ارزش ها، میل به شکم و شهوت قرار دارد که باید در برابر آن ها ایستاد و جهاد اکبر را آغاز کرد.

مفهوم عین

عین معرفت اشاره به «عرفان رب» دارد. طالب معرفت باید در پی این باشد که مالک و خالق و معبود خود را بشناسد و هر روز این شناخت را گسترش دهد. به فرموده پیغمبر اکرم، قدمی که برای به دست آوردن این شناخت و مبارزه با هواهای نفسانی برداشته می شود از همه هستی برتر است و همین قدم هاست که انسان را به سوی بهشت می برد. (۳) پس، هر کس در آخرت به بهشت برود یا به منازل معنوی برسد راه را با همین قدم ها رفته و به مقصد رسیده است.

۱- (۱)) . اشاره است به آیه ۱۲ از سوره محمد: «إِنَّ اللّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَما تَأْکُلُ الْأَنْعامُ وَ النّارُ مَثْویً لَهُمْ » .

۲- (۲)) . در روایتی از امیرمومنان در سفارش به کمیل می خوانیم: تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۱۷۱: «یا کمیل ما من حرکة إلا وأنت محتاج فیها إلی معرفة».

۳- (۳)) . اشاره است به: نازعات، ۴۰ – ۴۱: «وَ أَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی » .

ادب از که آموختی ؟

روزی در یکی از شهرها فرد پاک و درس خوانده و قریب الاجتهادی را دیدم. به نظرم رسید ایشان با آراسته بودن به این همه ارزش حتما از خاندانی اهل علم و زهد و تقوا بوده است. این بود که از خانواده ایشان سوال کردم. ایشان با این که می توانست جواب مرا ندهد در پاسخ سوال من که پرسیدم: آیا از خانواده ای اهل علم هستید؟ گفت: نه. از خانواده ای قمارباز و مشروب خور و بی دین! گفتم: پس چه شد به این مقامات رسیدید؟ گفت: آن ها را نخواستم و این ها را خواستم و در نتیجه، دنبال این ها راه افتادم.

آن روز، یاد این فرمایش پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله، افتادم که فرمود:

«من طلب و جدّ وجد». (۱)

کسی که طالب چیزی باشد و برای رسیدن به آن بکوشد به آن می رسد. (۲)

حکایت کشیش مسلمان

آری، کسی که در پی حقیقت باشد آن را پیدا می کند. جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ صادق فجر الاسلام پیش از مسلمان شدن روحانی کلیسایی در ارومیه بود. ایشان می گوید: یک بار به ذهنم رسید که از استادم که حدود ۱۰۰ سال سن داشت سوالی بپرسم. این بود که یک روز غروب به منزلش رفتم و گفتم: شما به گردن من حق زیادی دارید و باعث شدید من درس بخوانم و کشیش شوم، اما می خواهم یک سوال مرا صادقانه جواب بدهید! گفت: بپرس! گفتم: به نظر شما، واقعا حق با ماست و حق به ما خاتمه پیدا کرده و بعد از ما هر چه دین آمده باطل است؟ به هر حال، شما ۱۰۰ سال عمر کرده اید و به یقین در این باره رسیده اید، اما من در تردید هستم و هنوز شک دارم.

۱- (۱)) . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۳۴؛نیز تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۴۰۱؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۲، ص ۲۴۳. (اما هیچ کدام به راوی آن اشاره نکرده اند).

۲- (۲)) . مشابه این روایت: نهج البلاغه، حکمت ۳۸۶: «من طلب شیئا ناله أو بعضه».

توضیح این مطلب در این جا ضروری است که بعضی شک ها بسیار ارزشمند است. کسی که قیامت را قبول ندارد و بعد در عقیده خود شک می کند که بالاخره قیامت وجود دارد یا ندارد، سرانجام مجبور می شود نزد انسان آگاهی برود و از او بخواهد که با دلیل و استدلال پاسخش را بدهد. از این جهت، امید به آگاه شدن در او می رود.

پروردگار متعال هم علاقه دارد انسان ها نیست های اعتقادی شان را تبدیل به هست کنند و نمی دانم ها را به می دانم بدل سازند.

***

استاد جوابی نداد. گفتم: جوابی ندارید؟ گفت: دارم، ولی آن را شفاهی نمی گویم. بعد، کلیدی به من داد و گفت: چیزی که می خواهم نشانت بدهم را تا به حال به کسی نشان نداده ام، اما به قلبم افتاده که به تو نشان بدهم. در صندوق پستوی اتاقم کتابی هست متعلق به پیش از ظهور پیغمبر اسلام که روی پوست حیوان نوشته شده. آن را بیاور!

کتاب را آوردم. استاد صفحه ای از کتاب را باز کرد و گفت: بخوان! گفتم: این چیست؟ گفت: انجیل نزدیک به زمان خود مسیح است. خدا در این انجیل گفته کار دین به مسیح خاتمه پیدا نمی کند، بلکه پس از مسیح پیامبر دیگری می آید که نامش فارقلیطاست که ترجمه آن به عربی احمد است. در قرآن مسلمانان نیز خداوند از قول مسیح همین مطلب را نقل می کند و می فرماید:

«وَ إِذْ قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ. فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ ». (۱)

و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم، تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به پیامبری که بعد از من می آید و نامش «احمد» است مژده

۱- ((۱)) . صف، ۶.

می دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند : این جادویی است آشکار!!

نتیجه می گیریم که حق به ما تمام نشده، بلکه بعد از مسیح حق با پیغمبر اسلام است.

گفتم: پس چرا تا به حال این موضوع را اعلام نکردید؟ گفت: اول این که می ترسیدم، و دوم این که اگر این مطلب را می گفتم نانم را ازدست می دادم و دیگر رئیس نبودم. (۱) با این همه، تو کار درست را انجام بده و دنبال این دین برو!

از خانه استاد بیرون آمدم و نیمه شب به خانه حاج میرزا حسن مجتهد ارومیه ای رفتم و در زدم. مجتهد پشت در آمد و پرسید: کسیت؟ گفتم: یک نفر مسیحی باسواد! ایشان در را باز کرد و مرا شناخت و مرا به داخل دعوت کرد. بعد پرسید: چه اتفاقی افتاده؟ گفتم: می خواهم لباس هایم را عوض کنم و از دین نصرانیت خارج شوم. مرا مسلمان کن! و بعد از آن شب مسلمان شدم. (۲)این مرد، بعد از اسلام آوردن، به دنبال کسب معارف الهی رفت و درس خواند و از مجتهدان اسلامی شد. او نوشته است که من در معارف الهی به ۱۵ مشکل علمی برخوردم که با هر مجتهدی آن ها را در میان می گذاشتم از پاسخشان قانع نمی شدم. سرانجام، روزی اسباب سفر را مهیا کردم و به خانواده ام گفتم: برای حل برخی مشکلات علمی به کربلا می روم! در کربلا به زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، رفتم و خطاب به ایشان عرض کردم: حسین جان! من میهمان تازه واردم. چهل سال عمرم را مسیحی و با شما غریبه بودم، اما حال آمده ام. همه ابواب معرفت هم نزد شما گشوده است. لطف کرده و مشکلات مرا حل کنید!

۱- ((۱)) . در الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج ۱، ص ۱۶۴ آمده است: أخبرنا علی بن محمد عن أبی معشر عن یزید بن رومان وعاصم بن عمر وغیرهما أن کعب بن أسد قال لبنی قریظة حین نزل النبی صلی الله علیه وسلم فی حصنهم: یا معشر یهود، تابعوا الرجل فوالله لنه النبی وقد تبین لکم أنه نبی مرسل وأنه الذی کنتم تجدونه فی الکتب وأنه الذی بشر به عیسی وأنکم لتعرفون صفته. قالوا: هو به ولکن لا نفارق حکم التوراة. - أخبرنا علی بن محمد عن علی بن مجاهد عن محمد بن إسحاق عن سالم مولی عبدالله بن مطیع عن أبی هریرة قال أتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بیت المدراس فقال: أخرجوا الی أعلمکم. فقالوا: عبد الله بن صوریا. فخلا به رسول الله صلی الله علیه وسلم فناشده بدینه وبما أنعم الله به علیهم وأطعمهم من المن والسلوی وظللهم به من الغمام أتعلم أنی رسول الله؟ قال: اللهم نعم وان القوم لیعرفون ما أعرف وان صفتک ونعتک لمبین فی التوراة ولکنهم حسدوک. قال: فما یمنعک أنت؟ قال: أکره خلاف قومی وعسی أن یتبعوک ویسلموا. فأسلم.

۲- ((۲)) . من این حکایت را از دو منبع نقل می کنم: اول، از کسی که می گفت ۱۷ ۱۶ ساله بودم که این کشیش به خانه ما می آمد , او برای پدرم این داستان را تعریف کرد و من گوش دادم. فرد بزرگواری که برای من این داستان را گفت در خیابان خراسان منزل داشت و. آن وقتی که برای من تعریف کرد من اوائل طلبگی ام در قم بود و ۲۰ سال داشتم و او ۷۵ ساله بود. دوم، از روی نوشته های خود این شخص که یک مرد الهی آن نوشته ها را ۳۵ سال پیش در خانه اش به من داد و گفت که این مال آن کشیش ارومیه ای است. (مولف)

آن روز، از حرم که بیرون آمـدم خیلی گریه کردم. شب ابی عبـدالله الحسـین را در خـواب دیـدم که پاسـخ هر ۱۵ مشکل مرا دادند.

این مفهوم واقعی کسب معرفت و در پی حقیقت بودن است.

مفهوم راء

راء معرفت به معنای «راضی به رضای خدا بودن» است.

مفهوم فاء

فاء معرفت به معنای «الفرّ الی الله» است. یعنی انسان از هر چه غیر خداست به سوی خدا فرار کند که قرآن نیز بدان سفارش می کند:

«فَفِرُّوا إِلَی اللّهِ ». (۱)

پس به سوی خدا بگریزید.

مفهوم تاء

تـاء معرفت به معنـای «تفـویض الاـمر الی الله» است. یعنی انسـان به درجه ای از معرفت برسـد که خود و همه چیزش را به خـدا واگذار کند.

شرایط کسب و نگهداری معرفت

اشاره

کسـی که در پی معرفت است بایـد بدانـد که کسب و نگهداری معرفت شـرایطی و لوازمی دارد. اول شـرط کسب معرفت این است که آن را باید با تلاش و کوشش فراوان به دست آورد و بدون تلاش و جد و جهد معرفتی حاصل نمی شود. قرآن کریم در مقام سرزنش مردم در عدم جستجوی معرفت می فرماید:

«وَ مٰا کٰانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الـدِّینِ وَ لِیُنْـذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ ». (۲)

و مؤمنان را نسزد که همگی [به سوی جهاد] بیرون روند؛ چرا از هر

۱- ((۱)) . ذاریات، ۵۰: (حضرت نوح به قومش می فرماید) «فَفِرُّوا إِلَی اللّهِ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ » .

۲- ((۲)) . توبه، ۱۲۲.

جمیعتی، گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان باز گشتند، بیم دهند، باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] بپرهیزند.

یعنی برای چه دنبال معرفت نمی روید؟ مگر من شما را به این دنیا آورده ام تا مثل دیگر حیوانات بخورید و بخوابید و اندک لذتی ببرید و بمیرید؟ هدف از به دنیا آوردن شما این بود که معرفت کسب کنید. از این روست که عموم مفسرین درباره این آیه گفته اند:

«وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ ». (1)

و جن و انس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدیم.

«لیعبدون» به معنای «لیعرفون» است؛ (2)یعنی خلقت جن و انس به هدف کسب معرفت بوده است. رابطه میان عبادت و معرفت این است که عبادت پروردگار بدون کسب معرفت حاصل نمی شود. گو اینکه پیامبر اکرم نیز، با آن که در کمال معرفت بودند، خاضعانه می فرمودند:

«ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک ». (3)

ما آن چنان که شایسته تو بود عبادتت نکردیم و چنان که سزاوار تو بود تو را نشناختیم.

پس، باید در پی معرفت بود تا این ظرفیت در انسان پدید آید و علم و بینایی و فهم و دانایی در انسان قرار بگیرد. (4)

شرط دوم: عمل

انسان باید معرفت را با اعضا و جوارح و باطن خود عملی سازد؛ یعنی نباید معرفت علمِ تنها باشد، بلکه باید دانسته ها را به اجرا گذاشت. (5)

شرط سوم: اخلاص در عمل

اشاره

نکته مهم دیگر این است که باید به دقت مواظبت کرد تا عمل همواره با اخلاص همراه باشد. (6) عبادت و خدمت به بندگان خدا باید بر مرکب

1- ((1)) . ذاریات، 56.

2- ((2)) . تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج 5، ص 75: «وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ » . فی العلل عن الصادق (علیه

السـلام) قـال: خرج الحسـين بن على (عليهمـا السـلام) على أصـحابه فقـال: أيهـا النـاس، إن الله – جـل ذكره– مـا خلق العباد إلا ليعرفوه. فـإذا عرفوه عبـدوه وإذا عبـدوه اسـتغنوا بعبـادته عن عبـادة من سواه. فقـال له رجل: يابن رسول الله، بأبى أنت وامى، فما معرفة الله؟ قال: معرفة أهل كل زمان إمامهم الذى تجب عليهم طاعته. نيز: شرح الأسماء الحسنى، ملا هادى سبزوارى، ج ۱، ص ۱۸۹: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلّا لِيَعْبُدُونِ » . أى ليعرفون. وفى الحديث القدسى: فخلقت الخلق لاعرف....

۳- (۳)) . در روايـات به دو شـكل اين معنـا آمـده است كه به ظـاهر با هم در تضادنـد. براى رفع اين تعارض بايـد به اين نكته توجه داشت كه معرفت حق مراتبى دارد. يعنى نسبت به مردم پيـامبر تنهـا كسـى است كه حق معرفت و عبادت پروردگار را به جـا آورده است، ولى در مقـايسه بـا پروردگار معرفت ايشان نيز كامل نيست. مناقب آل ابى طالب، ابن شـهر آشوب، ج ۳، ص ۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۸۴: قال النبى (ص): «يا على، ما عرف الله حق معرفته غيرى وغيرک، وما عرفک حق معرفتك غير الله وغيرى». – بحـار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۳: وقال (صـلى الله عليه وآله): «ما عبدناک حق عبادتک، وما عرفناک حق معرفتك». بحـار الأنوار، ج ۱۱۰، ص ۳۴: عـن رسـول الله صـلى الله عليه واله وسـلم: «من عرف الله وعظمه منـع فـاه من الكلام، وبطنه من الطعـام، وعفى نفسه بالصـيام، والقيـام و...». وفيه بيان وتحقيق رشـيق دقيق من الشـيخ بهاء الـدين العاملى – قـدس سـره– وبعض المحققين، واسـتدلوا بقـول السـيد البشـر صـلى الله عليه واله: «مـا عرفنـاک حـق معرفتـك»، وقـول أبى جعفر عليه السـلام: «كلما ميزتموه بأوهامكم فى أدق معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود إليكم...».

۴- (۴)) . نهـج البلاـغه، حكمت ۱۶۹: «قـد أضـاء الصـبح لـذى عينين». امام خمينى، رحمه الله، در بيت زيبايى مى گوينـد: اين عبادت ها كه ما كرديم، خوبش كاسبى است/ دعوى اخلاص با اين خودپرستى ها چه شد؟

۵- (۵)) . كـافى، ج ۱، ص ۴۴: «عن سـليم بن قيس الهلالى قال: سـمعت أمير المؤمنين عليه السـلام يحدث عن النبى صـلى الله عليه وآله أنه قـال فى كلام له: «العلماء رجلان: رجل عالم آخـذ بعلمه فهـذا ناج وعالم تارک لعلمه فهـذا هالک، وإن أهل النار ليتأذون من ريـح العالم التارک لعلمه، وإن أشـد أهل النار ندامة وحسـرة رجل دعا عبدا إلى الله فاسـتجاب له وقبل منه فأطاع الله فأدخله الله الجنـة وأدخل الـداعى النار بتركه علمه»؛ نيز همان، ص ۴۵: «أحمـد بن محمـد بن خالد، عن أبيه، رفعه قال: قال أمير المؤمنين عليه السـلام فى كلام له خطب به على المنبر: «أيها الناس! إذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلكم تهتدون. إن العالم العامل بغيره كالجاهل الحائر الذى لا يسـتفيق عن جهله، بل قد رأيت أن الحجة عليه أعظم، والحسـرة أدوم على هذا العالم المنسلخ من علمه»؛ نيز همين صـفحه: «محمد بن عبد الرحمن بن أبى ليلى، عن أبيه قال: سـمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إذا سمعتم العلم فاسـتعملوه، ولتتسع قلوبكم، فإن العلم إذا كثر فى قلب رجل لا يحتمله، قدر الشيطان عليه، فإذا خاصمكم الشيطان فأقبلوا عليه بما تعرفون، فإن كيد الشيطان كان ضعيفا، فقلت: وما الذى نعرفه؟ قال خاصموه بما ظهر لكم من قدرة الله عز وجل».

۶- (۶)) . تفسير، آلوسى، ج ۱، ص ۳۱۰ وبا كمى اختلاف در جامع السعادات، ملا مهدى نراقى، ج ۱، ص ۲۲۰: «قد خرج غير واحد قوله صـلى الله عليه وسـلم: فيما صح على الصـحيح: العالمون هلكى إلا العالمون، والعالمون هلكى إلا العاملون، والعاملون هلكى إلا المخلصون، والمخلصون على خطر».

اخلاص قرار گیرد تا مقبول حضرت حق باشد، زیرا اگر در پرونده ۷۰ ساله زندگی کسی تنها یک عمل مهر قبول خورده باشد، روزنه رحمت خدا به روی او باز شده و با همان عمل مقبول از جهنم نجات یافته است. حال، باید قیاس کرد اگر اعمال همه عمر کسی را قبول کنند، چه سعادتی نصیب او شده است.

تنها عمل مقبول حرّ

مگر کسانی که در کربلا توبه کردند و به امام پیوستند (آن ها سه نفر بودند: حر بن یزید ریاحی، ابوالعطوف بن سعد انصاری، و سعد بن حرث انصاری) همه نمازهای قبل از توبه شان نماز بود؟ یا روزه هایی که گرفتند روزه مقبول بود؟ مگر دو نفر از آن ها در افطار ماه رمضان خود را تقویت نمی کردند که در جنگ صفین علیه علی، علیه السلام، بجنگند؟! پس چه شد که به چنین مرتبه و مقامی رسیدند؟

پاسخ این است که تنها عملی که توانست این سه نفر را به خدا برساند توبه آنان و حمایتشان از حضرت سیدالشهدا، علیه السلام، بود. این سه نفر در روز عاشورا با همین یک عمل از همه انسان های تاریخ پیشی گرفتند. و این نشانه لطف و کرم خداست که به کمتر بهانه ای گناهان آدمی را می بخشد یا آن ها را تبدیل به حسنه می کند. (۱)

شرط چهارم: اصرار و پافشاری

کسی که معرفت را به عمل مخلصانه تبدیل کرده باید پای خود را در اعتقادات و اعمالش محکم کند و آن را به هیچ وجه از دست ندهد و با سستی یا فریفتگی به هوای نفس از راه باز نماند. (۲)

شرط پنجم: ابلاغ

ابلاغ به معنای رساندن پیام به دیگران است. (۳)جویای معرفت باید به

۱- (۱)) . اشاره است به این آیات: - «قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَی أَنْفُسِهِمْ لاَ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ * وَ أَنِیبُوا إِلَی رَبِّکُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لاَ تُنْصَرُونَ » . زمر، ۵۳-۵۴. - «وَ الَّذِینَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَهً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلَی مَا فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ * أُولئِکَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَهٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ » . آل عمران، ۱۳۵-۱۳۶. - «وَ الَّذِینَ لاَ یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لاَ یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ وَ لاَ یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثَاماً * یُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهَاناً * إِلاّ مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ کَانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً * وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللّهِ مَتَاباً * وَ الَّذِینَ لاَ یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَاماً * وَ الَّذِینَ إِذَا ذُکِّرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا صُمًّا وَ عُمْیَاناً * وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّیَّاتِنَا قُرَّهَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً * أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِمَا صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیهَا تَحِیَّهً وَ سَلاَماً * خَالِدِینَ فِیهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَاماً

* قُلْ مٰا یَعْبَؤُا بِکَمْ رَبِّی لَوْ لاٰ دُعٰاؤُکُمْ فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یَکُونُ لِزٰاماً» . فرقان، ۶۸- ۷۷.

۲- (۲)) . در دعای ابوحمزه ثمالی آمده است: «اللهم! إنی کلما قلت قد تهیأت وتعبأت وقمت للصلوة بین یدیک وناجیتک، ألقیت علی نعاسا إذا أنا صلیت وسلبتنی مناجاتک إذا أنا ناجیت، وما لی کلما قلت قد صلحت سریرتی وقرب من مجالس التوابین مجلسی عرضت لی بلیة أزالت قدمی وحالت بینی وبین خدمتک...». مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص ۵۸۸.

۳- (۳)) . کافی، ج ۱، ص ۴۱: «عن أبی جعفر علیه السلام، قال: «زکاة العلم أن تعلمه عباد الله» . نیز عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص۲۲۲: «جمال العلم نشره، وثمرته العمل به، وصیانته وضعه فی أهله».

دیگران هم پیام خدا و پیامبران را برساند. در مرحله اول، به خانواده خود، (۱) بعد به دوستان و آشنایان، (۲) و بعد به دیگر مردم. (۳) او تا زنده است باید برای خدا داد بزند و برای تثبیت پیام خدا قیام نماید. (۴) مگر اهل گناه، در خیابان ها و خانه ها و در روابطشان، با موی و روی آرایش کرده و رفتار غیرخدایی مرامشان را داد نمی زنند و تبلیغ نمی کنند؟ آن جا که هر مفسدی فسادش را شجاعانه و آشکارا نشان می دهد، چرا اهل معرفت نباید برای خدا و پیامبر و ابی عبدالله و قرآن داد بزنند؟

دیدگاه اهل معرفت نسبت به هستی و انسان

آنچه گفتیم مختصری از معنای وسیع معرفت و شرایط آن بود. حال، بدین نکته می پردازیم که وقتی کسی اهل معرفت شد، دیدگاهش نسبت به هستی دگرگون می شود. از این رو، نگاه عارفان واقعی - یعنی آنان که معرفت خود را از قران و اهل بیت گرفته اند- به مجموعه هستی بسیار ارزشمند است. از آن جا که پرداختن به این موضوع وقت و فرصت کافی می طلبد و این مقال را مجال آن نیست، در پایان این گفتار، تنها به سه آیه از قرآن کریم در این باره اشاره می کنیم.

آیه نخست مربوط به کل نظام هستی است. اهل معرفت هستی را، با توجه به این آیه شریفه، این گونه می بینند.

«اَلَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ ». (۵)

همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت.

«الذی» در این جا به خداوند باز می گردد؛ یعنی خداوند همه نظام هستی را به بهترین و نیکوترین شکل ممکن آفریده است و هر چه در عالم است دلالت بر پروردگار خویش می کند.

اهل معرفت با چنین نگاهی عمری بدون اضطراب و دغدغه و ترس و هیاهو و غوغا زندگی می کنند. با خدا زیست می کنند و با خدا می میرند.

ص:۱۸۰

۱- ((۱)) . اشاره به آیه ۲۱۴، سوره شعراء: «أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ » . نیز سوره طه، آیه ۱۳۲: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاٰهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْهٰا لاٰ نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعٰاقِبَهُ لِلتَّقْویٰ » .

۲- ((۲)) . اشاره به آیه ۷، سوره شوری: «وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ قُرْآناً عَرَبِیًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُریٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا وَ تُنْذِرَ یَوْمَ الْجَمْعِ لاٰ رَیْبَ فِیهِ فَرِیقٌ فِی الْجَنَّهِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ» .

۳- ((۳)) . اشاره به آیه ۱، سوره فرقان: «تَبٰارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقٰانَ عَلیٰ عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعٰالَمِینَ نَذِیراً» .

۴- ((۴)) . اشاره است به «إِنَّمٰا أَعِظُکُمْ بِوٰاحِدَهٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنیٰ وَ فُرٰادیٰ ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا مٰا بِصٰاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّهٍ إِنْ هُوَ إِلاّٰ نَذِیرٌ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذٰابٍ شَدِیدٍ» . سبإ، ۴۶.

۵- ((۵)) . سجده، ۷.

آن ها بر اساس آیه دیگری از قرآن مجید خدا را غنی مطلق و خود را فقیر محض می بینند:

«أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ». (۱)

ای مردم! شمایید نیازمندان به خدا، و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

با چنین نگاهی، آن ها همه را گدای خدا می بینند و حاضر نیستند با هیچ گدایی معامله غیر خدایی کنند، زیرا می دانند معامله غیرخدایی با گدایان ضرر محض است.

آن ها هم چنین با توجه به آیه:

«إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ». (۲)

و خدا بر هر چیز تواناست.

قدرت را فقط در دست خدا می بینند و همه را ناتوان و ضعیف و ذلیل و حقیر و مسکین و مستکین می دانند. از این رو، ژست های قلابی هیچ متکبری را نمی خرند و به هیچ صاحب منصب یا صاحب قدرتی سر تسلیم فرو نمی آورند.

۱- ((۱)) . فاطر، ۱۵.

۲- ((۲)) .این عبارت در قرآن کریم فراوان وارد شده است. اما در اینجا ظاهراً اشاره است به این آیه: «اَللّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ * تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ * لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللّهِ فِی شَیْ ءٍ إِلاّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَی اللّهِ الْمَصِیرُ * قُلْ إِنْ تُخْفُوا ما فِی صُدُورِکُمْ أَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اللّهُ وَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ» . آل عمران، ۲۶-۲۹.

۱۱- سخن اهل معرفت درباره خلقت انسان

اشاره

ص:۱۸۹

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

سخن درباره بعد معنوی و ملکوتی انسان است. بعدی که اگر انسان در این باره نسبت به خود شناخت کافی پیدا کند، سود فوق العاده ای در دنیا و آخرت نصیبش خواهد شد؛ زیرا تمام مردان و زنانی که در طول تاریخ سود دنیایی و سود ابدی آخرتی به آن ها رسیده از راه شناخت بعد معنوی شان بوده است.

در این باره، متخصصان بزرگ مسلمان - مانند ابن سینا (در نمط نهم کتاب مهم اشارات)، جناب صدرالمتالهین (در کتاب پرقیمت اسفار اربعه)، فیلسوف و حکیم و عارف بزرگ قرن سیزدهم حاج ملاهادی سبزواری (در کتاب مهم شرح الاسماء، شرح مثنوی، و رساله هایی که در جواب سوالات شاگردان و دانشمندان زمانشان نوشته اند)، شخصیت عارفی مانند مرحوم حاج شیخ محمد بهاری همدانی (در نامه هایی که به اهل دل نوشته اند)، و مرحوم شیخ ابراهیم امامزاده زیدی فقیه و فیلسوف و حکیم و عارف معتبر (در کتاب سیر و سلوک) - براساس آیات قرآن

مجید و روایات و اخبار و معارف الهیه، قطعه نابی را تنظیم کرده اند که در آن ما را از هدف خلقت و از جنبه بسیار باعظمت و پر ارزش بعد معنوی و ملکوتی و الهی و عرشی مان آگاه کردهاند.

پیش از آغاز بحث، که محصول نوشته های این بزرگواران بر پایه آیات و روایات و معارف الهیه است، سزاوار است از زندگی و حیات هر یک از ایشان نکاتی نیز طرح گردد که بسیار قابل توجه است.

ی

اری جستن ابن سینا از نماز

یکی از نکات برجسته زندگی این مرد حکیم و دانشمند، چنان که مرحوم سید محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات نقل کرده، این است که خود می گوید: هرگاه در مسئله ای دچار مشکل می شدم و آن مطلب را آن گونه که باید نمی فهمیدم، به مسجد می رفتم و میهمان خدا می شدم. در آن جا، دو رکعت نماز می خواندم و برای حل مشکل فکری و علمی و عقیدتی ام از خدا کمک می خواستم. وقتی نمازم تمام می شد، مسئله نیز برای من حل می شد.

آری، مسجد بیت الله (خانه خدا) است و وجود مقدس پروردگار هم به آن مکان و هم به اهل آن نظر رحمت دارد. تعبیر روایات از کسی که وارد مسجد می شود «ضیف الله» یعنی میهمان خداست. (۱). وجود مقدس حضرت حق نیز کریم بوده و کرم او بی نهایت است. لذا، محال است کسی که در خانه او به عنوان میهمان وارد می شود دست خالی باز گردد. (۲)

از نماز کمک بگیرید!

این دستور قرآن مجید به همه مومنین در آیه ۱۵۳ سوره بقره است:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰهِ إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰابِرِینَ ». (۳)

ص:۱۹۲

۱- (۱)) پی نوشت: . المصنف، عبد الرزاق صنعانی، ج ۱۱، ص ۲۹۶: «عمرو بن میمون الأودی قال: أخبرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم أن المساجد بیوت الله فی الأرض، وأنه لحق علی الله أن یکرم من زاره فیها»؛ الکافی، ج ۳، ص ۳۴۱؛ نیزالمحاسن، برقی، ج ۱، ص ۴۸؛ نیز با اختلاف در تحف العقول، حرانی، ص ۷: «أبی عبد الله علیه السلام قال: «من أقام فی مسجد بعد صلاته انتظارا للصلاهٔ فهو ضیف الله، وحق علی الله أن یکرم ضیفه». الخصال، شیخ صدوق، ص ۱۲۷: «عباد بن صهیب قال: سمعت جعفر بن محمد علیهما السلام یحدث قال: إن ضیف الله عزوجل رجل حج واعتمر فهو ضیف الله حتی یرجع إلی منزله، ورجل کان فی صلاته فهو فی کنف الله حتی ینصرف». مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۸۰: «کان (الحسن بن علی علیه السلام) إذا بلغ باب المسجد رفع رأسه ویقول: إلهی ضیفک ببابک. یا محسن قد اتاک المسئ فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک، یا کریم».

۲- (۲)) . الکافی، ج ۳، ص ۳۴۱؛ نیز المحاسن، برقی؛ ج ۱، ص ۴۸؛ نیز با اختلاف در تحف العقول، حرانی، ص ۷: «أبی عبد الله علیه السلام قال: «... وحق علی الله أن یکرم ضیفه».
۳- (۳)) . بقره، ۱۵۳. نیز: بقره، ۴۵: «وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰةِ وَ إِنَّهٰا لَکَبِیرَةٌ إِلاّٰ عَلَی الْخٰاشِعِینَ » .

از نماز و از استقامت و صبر و حوصله و بردباری کمک بخواهید.

نکته مهم موجود در آیه این است که خداوند نمی فرماید: در نماز از من کمک بخواهید، بلکه می گوید از خود نماز کمک بخواهید. به عبارت دیگر، خداوند در آیه شریفه نفرموده است: « فی الصلاهٔ استعینوا بالله »؛ در نمازتان از من کمک بخواهید. بلکه می فرماید: « استعینوا بالصلاه »؛ از خود نماز کمک بخواهید. از این عبارت، معلوم می شود پروردگار عالم، در عالم معنویت، در نماز نیرو و قدرت و انرژی ای قرار داده که انسان می تواند در مشکلاتش از این نیرو و قدرت و انرژی بهره بگیرد. ابن سینا هم به مسجد می رفت و نماز می خواند و مشکل فکری خود را بدین وسیله حل می کرد.

آری، امور معنوی این قدرت را دارند که بخش مهمی از مشکلات انسان را حل کنند. معلوم نیست چرا بیشتر مردم فکر می کنند پول کلید حل همه مشکلاتشان در این دنیاست؟ پول و مادیات یکی از عناصر جهان و یکی از کلیدهای حل مشکل است که به اندازه خودش کارگشاست، اما جهان عناصر دیگر و کلیدهای دیگری هم دارد. بدن یکی از این کلیدهاست؛ دوستان و خانواده خوب کلیدهای دیگرند و به طور کلی عناصر مادی هر یک کلید حل مشکلی هستند. در کنار این کلیدها، کلیدهای معنوی ای نیز وجود دارند که یکی از آن ها نماز است.

رابطه ایمان با بهبود بیماری

روزی، در یکی از سایت های معروف جهان مقاله ای درج شده بود که در آن یک پزشک نتیجه مشاهدات خود را آورده بود. او نوشته بود: من روند بهبودی سی بیمار را که زیر نظر خودم در بیمارستانی بستری بودند دنبال می کردم. نتیجه به دست آمده این بود که پانزده نفر از آنان زودتر خوب شدند، در حالی که همه به یک بیماری مبتلا بودند و دارویشان

هم یکسان بود. وقتی با آن ها مصاحبه کردم، متوجه شدم که آن عده که زودتر خوب شده اند همگی اهل ایمان و عبادت و نیایش بوده اند و آن پانزده نفر دیگر بی دین.

نتیجه آن که امور معنوی حتی در علاج بیماری ها نیز یاری رسان اند.

رمز عمر طولانی

روزی، از یکی از پزشکان متخصص تهران پرسیدم: چطور می شود عده ای ۱۱۰ یا ۱۱۵ سال عمر می کنند. آیا بدن ویژه ای دارند؟ گفت: نه، بدن ویژه ای ندارند. گفتم: پس علت طول عمرشان چیست؟ گفت: دین.

راست هم می گفت. زیرا من دوستی داشتم که ۱۱۶ سال عمر کرد و شغلش هم باربری و حمالی بود. او حدود شش ساعت در روز کار می کرد و وقتی به اندازه مخارج زند گی اش به دست می آورد کار را ترک می کرد و شروع به خواندن قرآن می کرد. او هر سه شبانه روز یک بار ختم قرآن می کرد و قرائتش در اکثر اوقات با گریه همراه بود. سر هفته هم هر چه از مخارج زند گی اش اضافه می آورد به خانواده های مستحق می داد.

این قبیل انسان ها افراد ویژه ای نیستند، بلکه بار معنویت و انرژی معنوی حاصل از نماز و قرائت قرآن و ذکر یا الله و یا رب و... است که به طول عمر آن ها یا رشد عقل و علمشان کمک می کند.

این نکته نخست از زند گی ابن سینا بود. نکته دوم این که او در هفت سالگی حافظ کل قرآن مجید بود. کسی که تمام قرآن را در کود کی به خود انتقال داده و همواره در حال کمک گرفتن از قرآن مجید بوده تعجبی ندارد که ابن سینا شده باشد. او باید هم کتاب هایی بنویسد که تا به حال کهنه نشده و هنوز مورد استفاده دانشمندان شرق و غرب است.

ص:۱۹۴

ماجرای تحصیل صدرالمتألهین

نکته عجیبی در زندگی این مرد الهی وجود دارد که نشان از دوربینی، اندیشمندی، و نگاه زیبای او به زندگی دارد. ایشان متولد شیراز بود و پدر بسیار ثروتمندی داشت. پدر ایشان تجارت اشیاء پرقیمت و جواهرات و طلا و نقره می کرد و در بازار شیراز و بوشهر و بصره حجره داشت و داد و ستد می کرد.

ملاصدرا در کودکی در شیراز به مکتب رفت و سواد آموخت، ولی به زودی برای ادامه شغل پدر به بوشهر و پس از آن به بصره رفت، ولی پس از مدتی، وقتی به شیراز بازگشت، با اینکه صاحب ثروت بسیار بود و انواع لوازم رفاهی برایش مهیا بود، یک روز نزد پدر آمد و پس از اندکی گفتگو از او پرسید: پدر جان، شما و مادر خیر مرا می خواهید یا شر مرا؟ گفت: خیر تو را.

البته، این سوال به نظر درست نمی آید، زیرا هیچ پدر و مادری شر اولادشان را نمی خواهند حتی اگر بدترین مردم باشند. چیزی که این عده برای فرزندانشان می خواهند به نظر خودشان خوب است، در حالی که در واقع شر است. نتیجه آن که پدر و مادران گمراه و منحرف، چه بخواهند و چه نخواهند، چون قدرت تشخیص خیر از شر را ندارند و بر اثر جهل مرکب شر را خیر می بینند، شر اولاد خویش را می خواهند و آنان را از خدا دور می کنند.

پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله وسلم، از حضور وسیع چنین پدر و مادرانی در آخرالزمان خبر داده و بعضی از پدر و مادران آخرالزمان را عامل جدایی صد در صد فرزندان از پروردگار خوانده است. (۱)***

به هر حال، ملاصدرا از پدرش پرسید که آیا خیر مرا می خواهید؟

ص:۱۹۵

۱- ((۱)) . کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۱، ص ۱۵۴ و با اختلاف اندک در تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۶۱: «یأتی علی الناس زمان لا یسلم الذی دین دینه إلا من فر من شاهق إلی شاهق أو من جحر إلی جحر کالثعلب بأشباله. وذلک فی آخر الزمان إذا لم تنل المعیشة إلا بمعصیة الله. فإذا کان کذلک حلت العزوبة. یکون فی ذلک الزمان هلاک الرجل علی یدی أبویه إن کان له أبوان، فإن لم یکن له أبوان فعلی یدی زوجته وولده، فإن لم تکن له زوجة ولا ولد، فعلی ید الأقارب والجیران، یعیرونه بضیق المعیشة ویکلفونه مالا یطیق حتی یورد نفسه الموارد التی یهلک فیها».

گفت: بله، چطور؟ گفت: من به این نتیجه رسیده ام که خیر من در خرید و فروش طلا و نقره و مروارید و گوهر و اشیاء عتیقه و انباشته کردن ثروت نیست. گفت: عزیز دلم! پس خیر تو در چیست؟ گفت: در تحصیل علم و معرفت. من این همه وقت با شما مشغول تجارت بودم و هیچ علاقه ای به طلا و نقره و... پیدا نکردم و می دانم آدم موفقی هم در این زمینه نخواهم شد!

گفت: حال می گویی چه کنیم؟

گفت: اجازه بدهید به مدرسه بروم و درس بخوانم!

پدر موافقت کرد و ملاصدرا از آن خانه اشرافی در شیراز و آن همه مال و نعمت به کنار طلبه ها با آن حجره های کوچک و تاریک و زندگی ساده رفت و گفت: جایی که معرفت پیدا شود بهشت است. این جا دیگر طول و عرض و حجم مطرح نیست. نگاه من به این در شکسته و این حجره گنبدی شکل و گلیم پاره نیست. این جا برای من بهشت است.

آنجاست دلم که یارم آنجاست

نقل است که روزی کسی از مجنون پرسید: بهترین جای دنیا برای تو کجاست؟ گفت: هر جا که یارم آن جا باشد.

در روایات نیز درباره یاران ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، آمده است که در قیامت این عده با این که بی حساب و بدون معطلی در دادگاه های قیامت وارد بهشت می شوند، (۱) اما هر چه ملائکه به آنان می گویند که بهشت در اختیار شماست، داخل آن شوید! آن ها قدم از قدم بر نمی دارند. خطاب می رسد: چرا داخل بهشت نمی شوید؟ می گویند: خدایا، تا حسین همراه ما نباشد ما وارد بهشت نمی شویم، زیرا بهشت بی حسین برای ما بهشت نیست.

۱- (۱)) . روایت از وجود مبارک امیرالمومنین است. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۹۹: «عن جرداء بنت سمین، عن زوجها هرثمة بن أبی مسلم، قال: غزونا مع علی بن أبی طالب علیه السلام صفین، فلما انصرفنا نزل کربلاء فصلی بها الغداة، ثم رفع إلیه من تربتها فشمها، ثم قال: واها لک أیتها التربة، لیحشرن منک أقوام یدخلون الجنة بغیر حساب. فرجع هرثمة إلی زوجته، وکانت شیعة لعلی علیه السلام فقال: ألا أحدثک عن ولیک أبی الحسن؟ نزل بکربلا فصلی، ثم رفع إلیه من تربتها، وقال: واها لک أیتها التربة لیحشرن منک أقوام یدخلون الجنة بغیر حساب، قالت: أیها الرجل، فإن أمیر المؤمنین لم یقل إلا حقا».

ملاصدرا هم آن حجره تنگ و تاریک را که به او معرفت می داد برای خود بهشت می دید. او شروع به درس خواندن کرد تا این که روزی دوباره نزد پدر رفت و گفت: من دیگر در شیراز استادی ندارم تا به علم من اضافه کند. به من اجازه بدهید به اصفهان بروم!

پس از کسب اجازه از پدر، ملاصدرا به اصفهان رفت و این در زمانی بود که سه استاد کم نظیر در اصفهان حضور داشتند: شیخ بهایی، میرابوالقاسم فندرسکی، و میر داماد. شیخ بهایی انسان صاحب نفَس و باکرامتی بود؛ میر فندرسکی نیز کسی بود که یک بتخانه را در هند با یک اذان ویران کرد؛ (۱)و میر داماد هم صاحب کتاب معروف قبسات است که مردی سراسر علم و عمل بود.

ملاصدرا در کلاس درس این سه استاد «صدرالمتالهین» شد. کسی که ۴۰۰ سال است نمونه اش در دنیای اسلام نیامده و به گفته خودش بخشی از معارف و افکارش را از راه ریاضت و سلوک و عبادت به دست آورده است. (۲)نکته ای که در این جا دریغ است متذکر نشوم درسی است که از رابطه این پدر و پسر می توان گرفت که چقدر با منطق و دوستی با هم سخن می گفتند و به خواسته هم احترام می گذاردند. اسلام نیز فضایی را بین پدر و مادر و فرزندان توصیه می کند که در آن فرزندان بتوانند به راحتی با پدر و مادر خود حرف بزنند و پدر و مادر با دوربینی و فکر و اندیشه خود آنان را راهنمایی کنند. اسلام تلخی روابط میان پدر و مادر و فرزندان را نمی پسندد و اعتقاد دارد که تلخی ها و برخوردهای ناروا و عصبانیت مشکلی را در تربیت و هدایت فرزندان حل نمی کند.

اسلام از پدر و مادران می خواهد که همیشه رفتارشان با فرزندان خوب باشد، زیرا اگر راه دیگری را بخواهند در پیش بگیرند، چه بسا به

۱- ((۱)) . تذکرة القبور (فارسی)، شیخ عبد الکریم گزی، ص۵۹ - ۶۰: «مرحوم حاجی ملا احمد نراقی در کتاب «طاقدیس»، که مثنوی اوست، کرامت بزرگی از او به نظم آورده و ذکر کرده که مرحوم «میر» به ولایت کفر رفته و عمارت عبادتخانه آن ها خیلی قدیمی و محکم بوده و حضرات کفار بر «میر» حجت گرفته که دلیل حقیت دین ما و محکمی آن و سستی دین شما آنکه مساجد شما به زودی خراب می شود و این بناها و عبادتخانه های ما چندین سال است بدین محکمی باقی است. «میر» در جواب گفته آن ذکرها که در مساجد خودمان می گوییم و گفته می شود، اگر این جا گفته شود هر آینه خراب خواهد شد. آن ها گفته اند: تو اهل اسلام حاضری و این جا حاضر. بگو آن ذکرها را! مرحوم «میر» مهلتی خواسته و رفته پیش خود با خداوند در این باب در مقام تضرع و زاری برآمده، بعد آمده مشغول به گفتن ذکر در عبادتخانه آنها شده، ناگاه در آنجا شکاف به هم رسیده خراب شده. و همین مطلب را نیز در «خزائن» نقل می کند و می گوید طاق آنجا خراب شد و دیوارها نزدیک بود روی هم بریزد که میر بیرون آمده و جمع کثیری از آن ها مسلمان شده...».

۲- ((۲)) . آن ها که می خواهند درباره این شخصیت اطلاع بیشتری داشته باشند به کتاب های زندگی ملاصدرا، ترجمه ذبیح الله منصوری و کتاب دو فیلسوف شرق و غرب: صدرالمتالهین و انیشتین مراجعه کنند. در این رساله، در حدود سی فصل، بین

یافته های صـدرالمتالهین از جهان و یافته های انیشتین مقایسه شـده و ثابت شـده است که بسـیاری از یافته های انیشتین را ۴۰۰ سال قبل از او صدرالمتالهین یافته است. (مولف)

انحراف بیشتر آنان منتهی شود. پس، فضای خانه و نوع ارتباط والدین و فرزندان باید طوری باشد که فرزندان بتوانند به راحتی با پدر و مادر خود حرف بزنند و از تجربه پدر و مادر و هدایت آنان استفاده کنند.

مفهوم واقعی بشارت و انذار

این نگاه حتی در ارسال رسل نیز وجود داشته است. از این رو، آیات قرآن مجید همه انبیاء - از جمله پیغمبر اسلام- را «مبشر و منذر» معرفی می کند. (۱) بشارت به معنی با حلم و آرامش و بردباری مردم را تشویق کردن و به آنان مژده دادن است. در مقابل، انذار قرار دارد که به معنی هشدار دادن است.

در ایام جنگ، آژیر قرمز به معنای هشدار و اعلام خطر بود. به همین ترتیب، انذار نوعی هشدار است و در آن خوف و ترساندن مردم مطرح نیست. برای مردم هیولا درست کردن و دل آنان را خالی کردن انذار نیست. معنای جملاتی از قبیل:

«یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ». (۲)

ای جامه برخود پوشیده! برخیز و بیم ده.

«وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ ». (۳)

و خویشان نزدیکت را [از عاقبت اعمال زشت] هشدار ده.

این است که ای پیامبر به مردم یا به خویشاوندان خویش بگو مسیری که در آن قرار دارید به حکم عقل و منطق به بدبختی و خسارت و ضرر منتهی می شود!

در انذار، عصبانیت و تلخی و فریاد زدن وجود ندارد. هشدار تنها اثبات غلط بودن یک راه با دلیل و برهان است.

حکایتی از مرحوم حاج ملا هادی سبزواری

حکایتی که درباره ایشان در این جا مطرح است مربوط به نفس و

ص:۱۹۸

۱- (۱)) . از جمله در این آیات: - بقره، ۲۱۳: «کانَ النّاسُ أُمَّهً واحِدَهً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ ...» . - نساء، ۱۶۵: «رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ لِئَلاّ یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً» . - انعام، ۴۸: «وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِینَ إِلاّ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ » . - کهف، ۵۶: «وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِینَ إِلاّ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ وَ یُجادِلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آیاتِی وَ ما أُنْذِرُوا هُزُواً» . - بقره، ۱۱۹و با اختلاف در سوره اسراء، ۱۰۵؛ فرقان، ۵۶؛ احزاب، ۴۵؛ سبأ، ۲۸ و فاطر،:۲۴ «إِنّا أَرْسَلْناکَ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ لا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحابِ الْجَحِیمِ »

۲- (۲)) . مدثر، ۲.

۳- (۳)) . شعرا، ۲۱۴.

معنویت اوست که متکی به این حقیقت است که امام صادق، علیه السلام، می فرماید: داشتن تقوی و معرفت انسان را به مقامی می رسانـد که می توانـد در امور دنیا (البته، در حـد آن مقام) تصـرف کنـد. (۱)نقل است که حاجی مقـداری مانـده به غروب آفتاب به سـمت منزل خویش می رفت که یکی از مـاموران حکومتی که ایشان را نمی شـناخت جلویشان را گرفت. با این که ایشـان در تمـام سبزوار شـناخته شـده بود، امـا خیلی از مـاموران دولت که بـا مساجـد و حوزه ها و مجالس محرم و صـفر و ماه رمضان کاری نداشتند این چهره علمی و دینی را نمی شناختند. از طرفی، لباس های حاجی هم در عین این که مهم ترین چهره قرن سیزدهم در حکمت و فلسفه بود مانند لباس دهاتی های سبزوار بود. این بود که مامور دولت ایشان را نشناخت.

آن چنان که نقل شـده است آن روز مامور از ایشان می پرسد: خانه فلان کس کجاست؟ حاجی می گوید: کاری با او داری؟ مامور کاغذی را نشان می دهد که نشان می دهد حاکم دستور داده ده گونی جو برای اسب های حکومتی از این مرد بگیرند. (پولی هم بابت این نوع حواله ها پرداخت نمی شد و در حقیقت مال مردم را به زور از آنان می گرفتند).

حـاجی می بینـد فردی که بایـد ده گونی جو را بدهـد فرد متوسـط الحالی است و ثروت و مال خاصـی نـدارد. این است که به مـامور می گویـد: بـا من بیـا! ایشـان مـامور را به خانه خود می برد و از دسترنـج کشاورزی خود ده گونی جو به این مامور می دهد.

مامور جو را می برد و در آخور برای مصرف اسب های حکومتی می ریزد، ولی وقتی مامورها صبح به سراغ اسب ها می روند می بیننـد آن ها گرسـنه هسـتند و جوها در آخور دست نخورده مانـده. هر چه اسب ها را وادار می کننـد هیچ کدام از آن جو نمی خورند. ناچار، ماموری که جو را

۱- (۱)) . روایاتی که تلویحا بـدین معنا دلالت دارند: الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ نیز محاسن، برقی، ج ۱، ص ۲۹۱: «عن حماد بن بشیر قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: قال الله عز وجل: «من أهان لی ولیا فقد أرصد لمحاربتی وما تقرب إلی عبد بشیء أحب إلی مما افترضت علیه وإنه لیتقرب إلی بالنافلهٔ حتی أحبه، فإذا أحببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ویده التی یبطش بها، إن دعانی أجبته وإن سألنی أعطیته»؛ نیز مسکن الفؤاد، شهید ثانی، ص ۲۸؛ نیز بحـار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۶: «أوحی الله تعـالی إلی بعض الصـدیقین: «إن لی عبادا من عبادی، یحبونی وأحبهم، ویشـتاقون إلی أشـتاق إلیهم، ویـذکرونی وأذکرهم، فإن أخـذت طریقتهم أحببتک، وإن عـدلت عنهم مقتک. فقال: یا رب وما علامتهم؟ قال: یراعون الظلال بالنهار، کما یراعی [الراعی] الشـفیق غنمه، ویحنون إلی غروب الشمس، کما تحن الطیر إلی أو کارها عند الغروب، فإذا جنهم اللیل، واختلط الظلام، وفرشت الفرش، ونصبت الأسرهٔ، وخلا کل حبیب بحبیبه، نصبوا إلی أقـدامهم، وافترشوا لی وجوههم، ونـا جونی بکلاـمی، وتملقونی بانعـامی، ما بین صارخ وباک، وما بین متأوه وشاک، وبین قائم وقاعـد، وبین راکع وساجـد، بعینی ما یتحملون من أجلی، وبسـمعی ما یشـکون من حبی، أقل ما أعطیهم ثلاثا: الأول: أقذف من نوری فی قلوبهم، فیخبرون عنی، کمـا أخبر عنهم. والثانی: لو کانت السـماوات والارض وما فیهما فی موازینهم، لاسـتقللتها لهم. والثالث: أقبل بوجهی علیهم، أفتری من أقبلت بوجهی علیه، یعلم أحد ما أرید أن أعطیه؟».

آورده می خواهند و می گویند: این جو را از چه کسی گرفتی؟ می گوید: از صاحب فلان حانه در فلان کوچه.

کسی را برای تحقیق می فرستند و می بینند آن جوها متعلق به حاجی سبزواری بوده است. از ایشان می پرسند: چرا اسب ها از جویی که شما فرستادید نمی خورند؟ می گوید: من به آن جوها گفتم که چون این اسب ها متعلق به ظالمان است حق ندارید در دهان آن ها بروید! (۱)

حکایتی از مرحوم شیخ ابراهیم امامزاده زیدی

(۲)

درباره این مرد الهی گفته اند: زمانی که خانه های تهران قدیمی بود، گاهی منزل پر از ساس می شد و دوای ضد ساس و ضد حیوانات موذی نیز در دسترس نبود. یکی از ارادتمندان شیخ، یک شب بعد از نماز مغرب، از این وضع گلایه می کند و به ایشان می گوید: آقا، زن و بچه من از این ساس ها که از در و دیوار خانه و رختخواب ها بالا می روند امان ندارند. چه کنم؟ ایشان می فرماید: امشب، در خانه بایست و به ساس ها بگو: ابراهیم گفت از این خانه بروید!

آن مرد می گفت: از آن روز تا حالا که سال ها از مرگ شیخ می گذرد، ما یک ساس هم در منزل ندیده ایم.

حکایتی از مرحوم شیخ محمد بهاری

یک شب مانده به عید نوروز، مردی که چند دختر قد و نیم قد داشته به خانه می رود. دخترانش به او می گویند: همه بچه ها برای عید لباس نو خریده اند، شما برای ما لباس نمی خری؟ او هم می گوید: إن شاء الله می خرم! در حالی که پولی برای این که پارچه ای بخرد نداشته است.

خود این مرد نقل می کرد که بعد از نماز صبح، در خانه ما را زدند. در را که باز کردم دیدم شیخ محمد بهاری است که چهار نوع پارچه نو با

۱- ((۱)) . این داستان را نواده مرحوم حاج ملاهادی سبزواری، مرحوم اسراری، نقل کرده اند. (مولف)

۲- ((۲)) . من یکی دو تن از شاگردان ایشان را دیده بودم و خودم هم به یک واسطه شاگرد ایشان محسوب می شوم. استاد من در سال ۳۷ش از دنیا رفت. (مولف)

خود آورده است. ایشان در تاریک- روشنی صبح آن ها را به من داد و گفت: با این پارچه ها برای فرزندانت لباس تهیه کن!

چنین انسان های والامقامی در رابطه با بعد معنوی انسان (با تکیه به آیات و روایات) مطالب مهمی را طرح کرده اند که بسیار ارزشمند است. البته این سخنان تنها محصول زحمات این چند نفر نیست، بلکه شخصیت های بسیار مهمی مانند ملا عبدالرزاق گیلانی (معروف به عبدالرزاق لاهیجی)، مرحوم حاج ملا مهدی و حاج ملا احمد نراقی (این پدر و پسر کم نظیر)، مرحوم قیصری صاحب شرح فصوص الحکم، ملا علی نوری که در اصفهان زندگی می کرده است و ... در کتاب هایشان مسائل بسیار مهم و مفصلی را در رابطه با بعد معنوی انسان مطرح کرده اند که انسان قیمت و ارزش خویش را با فهم تحقیقات ایشان و موشکافی ها و زحمات علمی آنان در پرتو قرآن و روایات بهتر درک می کند و وقتی کسی قیمت خویش را به دست آورد، دیگر حاضر نخواهد شد خود را با غیر پروردگار عالم معامله کند یا به هیچ قیمتی خود را برای غیر خدا هزینه کند. (۱) در سایه چنین فهمی است که هر کاری که انسان انجام می دهد حتی قدمی که بر می دارد یا لقمه ای که می خورد یا لباسی که می پوشد یا نگاهی که می کند یا رفتاری که با زن و فرزند خود دارد- برای خدا انجام می دهد و همه چیز را برای خدا هزینه می کند. بدین ترتیب، هم سود واقعی دنیا نصیب او می شود و هم سود ابدی آخرت نصیب او می گردد.

بر اساس آیات قرآن کریم و متن روایات، به قدری این هزینه شدن برای خدا مهم است که مرحوم حاجی سبزواری در روایتی نقل می کند که خداوند متعال به حضرت داود فرمود: در روز قیامت، حتی ثواب لقمه های غذایی که این بندگان خوردند را به آن ها عنایت می کنم. (۲)

۱- ((۱)) . تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج ۵، ص ۱۲۹: «ویروی أن الله سبحانه تاجر المؤمنین، فأغلی لهم الثمن، فجعل ثمنهم الجنة. وکان الصادق علیه السلام یقول: أیا من لیست له همة! إنه لیس لأبدانکم ثمن إلا الجنة، فلا تبیعوها إلا بها، وأنشد الأصمعی للصادق علیه السلام: أثامن بالنفس النفیسة ربها * فلیس لها فی الخلق کلهم ثمن/ بها نشتری الجنات إن أنا بعتها *بشئ سواها إن ذلکم غبن/ إذا ذهبت نفسی بدنیا أصبتها * فقد ذهب الدنیا، وقد ذهب الثمن».

۲- ((۲)) . این روایت در پایان حاشیه منظومه حکمت آمده است. (مولف) نیز: کنز العمال، متقی هندی، ج۳، ص۱۰۱؛ و فیض القدیر، مناوی، ج ۶، ص ۶۷: «أوحی الله إلی داود: ما من عبد یعتصم بی دون خلقی أعرف ذلک من نیته فتکیده السماوات بمن فیها إلا جعلت له من بین ذلک مخرجا».

آری، تنها در این بعد است که انسان به چنین سودهای عظیمی دست پیدا می کند؛ چنان ارزشی که وجود مبارک امام عسگری، علیه السلام، درباره آن می فرماید:

اگر همه دنیا را در لقمه ای جای دهند و من این لقمه را با دست خود در دهان یکی از این افراد بگذارم، می ترسم حق او را ادا نکرده باشم. (۱)

حکمت خلقت انسان

آن قطعه ناب، که محصول آیات کتاب خدا و روایات است و به وسیله اهل دل و اهل خدا تنظیم شده، این است:

«الغرض من خلقة الانسان معرفة الله»

هدف خداوند از آفرینش انسان این بود که این ظرف از عرفان به خداوند پر شود.

«والوصول الی محبته والانس به»

رسیدن به عشق خدا و برقرار کردن انس با خداوند هدف دیگر خلقت بوده است. یعنی اراده خداوند بر این تعلق گرفت که خاکی را به شکل انسان بیافریند و معرفت خویش را در آن جای دهد و قلب او را افق ظهور عشق خویش قرار دهد و انیسی در این عالم برای خود آماده کند که با حق انس بگیرد. اما:

«لا یمکن هذین الامرین الا بتصفیة القلب».

یعنی چنین چیزی تحقق پیدا نمی کند مگر این که انسان دل را از هر نوع چرک و آلودگی پاک کند و قلبی عالی از حرص و بخل و کینه و ریا و غرور و طمع و نفاق داشته باشد. چنین قلبی است که در قیامت منفعتی برای انسان خواهد داشت. در سوره صافات آمده است:

«يَوْمَ لاَ يَنْفَعُ مَالٌ وَ لاَ بَنُونَ . إِلاَّ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ». (۲)

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی سالم [از

ص:۲۰۲

۱- (۱)) . این روایت در کتاب مخلاة شیخ بهایی آمده است. (مولف)

۲- (۲)) . شعراء ۸۸ - ۸۹ .

رذایل وخبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.

هرکس در قیامت قلب سلیم داشته باشد با رضایت خدا و بهشت او روبه رو می شود. اگر این ظرف آلودگی اندکی نیز داشته باشد خداوند به فضل خود آن را پاک می کند و گرنه، صاحبش نمی تواند وارد بهشت شود. آلودگی های قلبی این اندازه خطرناك اند و همه مشکلات جهان نیز از این آلودگی های قلبی است.

مستکبرانی که در طول تاریخ سبب ایجاد این همه بلا در عالم شده اند دو خصلت مهم در نهاد خویش داشته اند: بی رحمی و طمع. در حقیقت، قلب آنان از این دو خصلت نجس شده بود و قلب نجس صاحبش را تبدیل به موجودی ظالم و ستمگر و غارتگر می کند. حال، میزان تعدی این قلب نجس به حقوق دیگران و خروج از حق بسته به میزان توانایی و قدرت صاحب آن دارد. زمانی قدرت او این قدر زیاد است که از آن سوی دنیا در امور عراق و افغانستان دخالت می کند و آن ها را اشغال می کند، و گاهی قدرتش در حد یک کشور یا منطقه است و گاهی در حد یك محله یا یك خانه. به هر حال، وقتی قلب شخص آلوده باشد، بی تردید ظلم از او صادر می شود، اما صاحب قلب پاك و رحیم و وابسته به پروردگار جز خیر و خوبی چیزی از آن صادر نمی شود.

نمونه ای از رفتارهای اهل معرفت

یادم هست یکبار در سفر حج محل اقامت ما از مسجد الحرام دور بود و پیاده حدود ۴۵ دقیقه طول می کشید به مسجدالحرام برویم. در همین سفر، شخص دیگری نیز با ما بود که راهش دورتر از ما بود و عمد هم داشت هر شب پیاده به مسجد الحرام برود. برای همین، ساعت نه شب راه می افتاد و حدود ده و ربع به مسجد الحرام می رسید و دوباره همین راه را باز می گشت.

من خیلی از معرفت این شخص استفاده کردم و واقعا خدا لطف خاصی به او داشت. او از آن دسته انسان هایی بود که واردات عالم ملکوت بر قلبشان فراوان است. در حقیقت، از آن ها بود که پیامبر، صلی الله علیه وآله، درباره شان فرموده است:

«من أخلص لله أربعین یوما ظهرت ینابیع الحکمهٔ من قلبه علی لسانه». (۱)

هر کس چهل روز خود را برای خدا خالص کند، چشمه های حکمت از قلب بر زبانش جاری خواهد شد.

همراهان برایم تعریف کردند که یک شب که ایشان از مسجدالحرام بازگشته بود و لباسش را درآورده بود تا روی جالباسی بگذارد، دیده بود مورچه ای روی لباسش راه می رود. او نگاهی به مورچه کرده و دوباره لباسش را پوشیده بود و مورچه را در جایی نگاه داشته و به راه افتاده بود. هم اتاقانش پرسیده بودند: کجا می روی؟ گفته بود: در مسجد الحرام، آن جا که قرآن و نماز می خواندم این نوع مورچه ها رفت و آمد داشتند. این مورچه لانه اش آن جاست و اگر این جا رهایش کنم خانه اش را پیدا نمی کند. من می روم او را به لانه اش برسانم!

این است که می گوییم قلب رحیم و وابسته به حق قلبی مهربان و ملکوتی است.

حکایتی از مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی

مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی، رضوان الله تعالی علیه، از علمای رده اول مشهد و از شاگردان مرحوم میرزا مهدی اصفهانی بود. از آیت الله زنجانی که در مشهد زندگی می کنند و صاحب رساله هستند شنیدم که می فرمودند: آقا میرزا جواد آقا به مقام خلع رسیده بود؛ یعنی بدنش را در مشهد می گذاشت و خودش به مکه و کربلا ـ و این طرف و آن طرف می رفت و دوباره به بدن ملحق می شد.

۱- (۱)) . عیون أخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق، ج۱، ص۷۴: «قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ما أخلص عبد لله عز وجل أربعین صباحا إلا ـ جرت ینابیع الحکمهٔ من قلبه علی لسانه»؛ نیز کنز العمال، متقی هندی، ج۳، ص۲۴؛ نیز الموضوعات، ابن جوزی، ج۳، ص۱۴۴؛ نیز الجامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، ج۲، ص ۵۶۰: «من أخلص لله أربعین یوما ظهرت ینابیع الحکمهٔ من قلبه علی لسانه».

نقل است که ایشان یک شب در مشهد جایی میهمان بودند و برای بازگشت نیم ساعتی دیر کردند. کلید منزل هم پیش ایشان نبود تا داخل منزل شوند. این بود که عمامه شان را درآوردند و کنار دیوار روی خاک خوابیدند و عبایشان را روی خود انداختند. آنان که ایشان را می شناختند و از کوچه رد می شدند می دیدند ایشان خواب است و بیدارش نمی کردند. بالاخره، یکی از آن ها که اهل سحر بودند و به حرم می رفتند یک ساعت مانده به اذان صبح ایشان را دید که خاک مالی شده است. پرسید: آقا، چرا این طور شده اید؟ فرمود: این جا خوابیده بودم. گفت: مگر در خانه کسی نیست؟ فرمود: چرا، ولی همسر من ده شب می خوابد و یک ساعت و نیم به صبح بیدار می شود. من اگر در می زدم، ایشان از خواب بیدار می شد و این ظلم بود. به من هم نگفته بود اگر دیر آمدی بیدارم کن. افزون بر این، همسر من سیده است و من در آزار ایشان تحمل جواب قیامت را ندارم.

هم چنین، گفته اند ایشان در تشییع جنازه همسرشان که زودتر از ایشان از دنیا رفت جلو جنازه نیامدند، بلکه در پس آن ایستادند، در حالی که علما همیشه جلوی جنازه حرکت می کنند. هر چه به ایشان اصرار کردند که جلو برود نپذیرفت و گفت: این بی احترامی است. من در ایام حیاتشان از بالای سر ایشان هم رد نشدم!

این نمونه ای از ارزش حضور قلب سلیم در انسان و آراستگی او به معرفت است. حیف از چنین مردمی که در زمانه ما کمیاب اند اگر بمیرند، و صد حیف بر زندگی کسانی که می توانند اهل معرفت و صاحبدل باشند، اما به نادانی و غفلت روزگار می گذرانند:

یک دو بیتی وقت مردن گفت افلاطون و مرد

حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن.

ص:۲۰۵

۱۲- ارکان حیات معنوی انسان

اشاره

ص:۲۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین

زمانی که آدم، علیه السلام، آفریده شد، این حقیقت برای او بیان گردید که او و فرزندانش از دو حیات برخوردارند: اول، حیات مادی که در ارتباط با عناصر دنیای خاک است؛ و دوم حیات معنوی که در ارتباط با ارزش های الهی و ملکوتی است.

نکته مهم در این میانه آن است که حیات مادی برای انسان هیچ گونه امتیازی نسبت به جانداران دیگر ایجاد نمی کند، زیرا در حیات مادی تنها بدن و تامین نیازهای آن مطرح است (یعنی همان کاری که همه حیوانات عالم نیز انجام می دهند). از این روست که قرآن مجید وقتی نعمت های مادی پروردگار را نام می برد، با ظرافت تمام در این باره می فرماید:

«وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِکَ دَحٰاهٰا * أَخْرَجَ مِنْهٰا مٰاءَهٰا وَ مَرْعٰاهٰا * وَ الْجِبٰالَ أَرْسٰاهٰا * مَتٰاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعٰامِکُمْ ». (۱)

و زمین را پس از آن گسترانید. و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد. و کوه ها را محکم و استوار نمود. تا مایه بهره وری شما و دام هایتان باشد.

یعنی سفره مادی جهان برای بهره گیری شما و چارپایان شما گسترده

۱- (۱)) . نازعات، ۳۰- ۳۳. نیز: «فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسٰانُ إِلیٰ طَعٰامِهِ * أَنّٰا صَبَبْنَا الْمٰاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا * فَأَنْبَتْنٰا فِیهٰا حَبًّا * وَ عِنَباً وَ قَضْباً * وَ زَیْتُوناً وَ نَخْلاً * وَ حَدٰائِقَ غُلْباً * وَ فٰاکِهَةً وَ أَبًّا * مَتٰاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعٰامِکُمْ ». عبس، ۲۴- ۳۲.

شده است. به عبارت دیگر، در امور مادی و بدنی، و کوشش ها و فعالیت های خوراکی و آشامیدنی و شهوانی هیچ فرقی میان انسان و موجودات دیگر روی زمین نیست.

ارکان حیات معنوی انسان

مـایه امتیاز انسان بر موجودات دیگر حیات معنوی اوست. دقت در آیات قرآن کریم این حقیقت را نشان می دهـد که در آغاز آفرینش انسان چهار مسئله مهم طرح شده است که ارکان حیات معنوی او محسوب می شوند:

- مسئله نخست موضوع خلافت است:

«إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً ». (۱)

- دوم، مسئله معرفت است:

«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا». (۲)

- سوم، مسئله هدایت است:

«فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ». (۳)

- و چهارم، مسئله کرامت است:

«وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَی كَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِیلًا». (۴)

این چهار حقیقت نشان دهنده حیات معنوی انسان و مایه امتیاز او از سایر موجودات عالم است؛ خاصه آن که خداوند در پایان آیه می فرماید:

«فَضَّلْنَاهُمْ عَلَی كَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا».

انسان معمار حیات معنوی خویش است

موضوع بسـیار مهم دیگری که در این جـا مطرح است این است که قوانین حیـات معنوی را پروردگار وضع کرده، اما معماری آن به خود انسان سپرده شده است. به عبارت دیگر، پروردگار عالم مصالح ساخت

۱- ((۱)) . بقره، ۳۰.

۲- ((۲)) . بقره، ۳۱.

۳- ((۳)) . بقره، ۳۸.

۴- ((۴)) . اسراء، ۷۰.

این حیات معنوی را در کتاب های آسمانی و به وسیله انبیاء و امامان بزرگوار ارائه کرده است، اما ساخت ساختمان حیات معنوی را – به سبب اختیار و آزادی ای که به انسان داده و عقلی که به او عنایت کرده– در اختیار خود او گذاشته است:

«إِنّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً». (۱)

این آیه صراحت در این معنا دارد که خداوند راه ساخت حیات معنوی را برای انسان بیان کرده و او در مقابل این راهنمایی دو انتخاب بیشتر ندارد: یا از اختیار و عقل و اندیشه و وجدان و فطرت و انصاف و سمیع و بصیر بودن خود استفاده می کند و ساختمان حیات معنوی خود را می سازد، یا این که بر اثر غفلت و جهالت بدان پشت می کند و در ساختن آن گامی بر نمی دارد.

آن ها که ساختمان حیات معنوی خود را می سازند، در حقیقت، به قول اهل دل و اهل سلوک افقی در خود ایجاد می کنند و «مطلع الفجری» در زندگی خویش می آفرینند که از این افق و مطلع الفجر معانی و مفاهیم اسماء و صفات پروردگار طلوع می کند و به واسطه آن انسان «خداگونه» می شود. خداگونه شدن نیز تعبیری است که از این روایت قدسی برداشت شده است:

«عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی». (۲)

یعنی اگر کسی وارد فضای حیات معنوی شود، نمونه ای از اسماء و صفات پروردگار خواهد شد.

پیامبر اسلام مظهر اسماء و صفات الهی بود

در آخرین آیات سوره مبارکه توبه، پروردگار عالم در وصف پیامبر خویش می فرماید:

«حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ ». (۳)

۱- ((۱)) . انسان، ۳.

۲- ((۲)) . جواهر السنیهٔ، حر عاملی، ص ۳۶۱.

۳- ((۳)) . توبه، ۱۲۸.

خداوند در این آیه پیامبر را با وصف رئوف و رحیم معرفی می کند. در حالی که رئوف و رحیم نخست خود اوست. نتیجه آن که پیغمبر عظیم الشان اسلام، صلی الله علیه وآله، دارای حیاتی معنوی است که از این حیات مفاهیم اسماء و صفات خداوند طلوع کرده است.

هم چنین، خداوند در آیه ای دیگر از قرآن مجید وجود مبارک پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، را رحمت خود در میان مردم می خواند:

«وَ مَا أَرْسَلْنَاکَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ ». (۱)

بی شک، این رحمت نیز جلوه ای از رحمت و رأفت و رحیمیت خداوند است.

هم چنین است عفو و گذشتی که در آیات قرآن مجید از پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، بیان شده است. (۲) این گذشت و عفو و نرمی که پیامبر با مردم داشته نیز جلوه همان نرمی و گذشت پروردگار مهربان عالم است. (۳)

ارزش انسان به حیات معنوی اوست

آدمی به حیات معنوی خویش ارزش پیدا می کند، اما اگر او به سراغ این حیات و جنبه معنوی و ملکوتی خود نرود و افق طلوع اسماء و صفات حق نشود، ارزشی ندارد.

مسئله مهم دیگر در این است که همه می توانند طلیعه گاه چنین آفتابی باشند. البته، به اندازه وسع و ظرفیت خود. پیامبر عظیم الشأن اسلام، صلی الله علیه وآله، به اندازه سعه وجودی خود افق اسماء و صفات حق بودند و سایر انسان ها نیز به اندازه سعه وجودی خود می توانند خداگونه شوند؛ زیرا اگر نمی توانستند، پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، هرگز از آنان دعوت نمی کرد تا به اخلاق الهی آراسته شوند:

«تخلقوا باخلاق الله». (۴)

۱- ((۱)) . انبیاء، ۱۰۷.

۲- ((۲)) . در قرآن معمولا- دستور به عفو داده شده است و مصادیق عفوهای پیامبر در تاریخ موجود است که نمونه بارز آن عفو مردم مکه به هنگام فتح آن جا بود. آل عمران، ۱۵۹: «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الأمر فإذا عزمت فتوکل علی الله إن الله یحب المتوکلین»؛ نیز اعراف، ۱۹۹: «خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین».

۳- ((۳)) . پی نوشت پیشین.

۴- ((۴)) . تفسیر رازی، ج ۱۱، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹.

این دعوتی عمومی است و بدین معناست که همه باید به اخلاق خداوندی آراسته شوند و اهل مهر و محبت و رحمت و رافت و گذشت باشند.

سخنی از امیرمومنان، علیه السلام

حال، بایـد دید اگر کسـی در پی ساختن حیات معنوی خویش نباشد در این عالم چه موقعیتی دارد. امیر مومنان در این باره در خطبه ۸۶ نهـج البلاغه مطلب عمیقی را مطرح کرده انـد که جای بسـی تامل دارد، اما پیش از پرداختن به آن لازم است درباره بعـد ملکوتی و معنوی این امام همام بر اساس آیات قرآن سـخن بگوییم تا مقام معنوی حضـرت و میزان علم ایشان تا حـدودی معلوم شود.

علی، علیه السلام «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ » است

مقایسه آیاتی از سوره های مبارکه نمل و رعد میزان دانش و بصـیرت و بینش وجود مبارک امیرالمومنین، علیه السلام، را نشان می دهـد. قرآن مجیـد می فرمایـد: هنگامی که هدهـد بعد از چند روز غیبت از بارگاه حضـرت سـلیمان، علیه السـلام، به محل خود باز آمد به سـلیمان گفت: از کشوری عبور کردم که مردم آن خورشیدپرست بودند و زنی بر آن ها حکومت می کرد که تخت سـلطنتش از نظر سـاخت و زینت وعناصـری که در آن به کار برده بودنـد قابل توجه بود. برای همین، سـلیمان نامه ای به این پادشاه نوشت و او را به بارگاه خویش دعوت کرد و برای این که قـدرت خود را نیز به او نشان دهد به بارگاه نشـینان خود فرمود: کدام یک از شما می توانید تخت این پادشاه را به محل حکومت من منتقل کنید؟

«أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِها».

قرآن مجید می فرماید عفریتی از طایفه جن به سلیمان، علیه السلام،

ص:۲۱۷

گفت: من این کار را انجام می دهم، قبل از این که شما از جایتان بلند شوید:

«قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ ».

اما مرد دیگری که در بارگاه بود و روایات او را آصف بن برخیا، وصی سلیمان، دانسته اند گفت: در چشم به هم زدنی این کار را انجام می دهم. بعد هم تخت را حاضر کرد.

مطلبی که در این جا خیلی مهم است این است که پروردگار درباره این مرد می فرماید:

«قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ ».

یعنی قدرتی که این بزرگوار داشت ناشی از علم او و به مقداری از کتاب بود. البته، تا کنون به روشنی معلوم نشده است که منظور از این کتاب چیست، ولی واضح است که این شخص به نص قرآن کریم قسمتی از این کتاب را می دانسته است.

تواضع حضرت سلیمان، علیه السلام

حال، باید روحیه حضرت سلیمان، علیه السلام، را نظاره کرد که با داشتن چنین نیروهایی که کمتر از یک چشم بر هم زدن تختی را از آن فاصله بعید جا به جا می کردند، باد در دماغ نمی اندازد، سینه سپر نمی کند و از کلمه «من» استفاده نمی کند. من گفتن دلالت بر ضعف و جهل و بی خبری انسان دارد. یک نفر فقط حق دارد به حقیقت بگوید «من» و آن وجود مقدس حضرت حق است که چرخ های هستی به اراده او به وجود آمده و به اراده او می گردد.

از این رو، رسول خدا، صلی الله علیه وآله، هر وقت می خواستند نامه ای بنویسند در ابتدای نامه به کاتب می فرمودند: بنویس:

«بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبدالله الأمی رسول الله...».

بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله ورسوله». (۱)

امیرالمومنین، علیه السلام، نیز در ابتدای اغلب نامه هاشان عبارت « من عبدالله علی بن ابی طالب » دیده می شود و این حالت در میان همه انبیا و ائمه، علیهم السلام، وجود داشته است. حق هم همین است، زیرا برای اولین تا آخرین انسان هیچ زمینه ای برای منیت و تکبر و غرور وجود ندارد. هر کس متکبر است کبرش دروغ است، زیرا کبریا تنها کسی است که همه قدرت ها پیش اوست. (۲)

به واقع، چه قدرتی نزد ماست؟ همه رابطه ما با آفرینش در بادی است که فرو می رود و بر می آید و اگر کسی نتواند این رابطه را حفظ کند، می میرد.

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است.

از طرفی، سایر شئون زندگی ما نیز بر باد است. وقتی سوار قطار می شویم، ترمزهای قطار بر اساس باد و فشار آن تنظیم شده است؛ دوچرخه و ماشین و موتورهامان سوار بر باد است؛ هواپیماهامان سوار بر باد است. همه زندگی بر باد است. این که دیگر غرور و کبر و منیّت ندارد.

حکایت کرده اند که یکی از پادشاهان آن قدر من در سخنانش داشت که ملائکه ناراحت شدند و به خداوند عرضه داشتند: خدایا، چیزی که دست این مخلوق نیست. چرا به ناصواب خود را من می داند!؟

خداوند به شکم پادشاه امر کرد که از اسهال متوقف نشود و از آن طرف یکی از فرشتگان را مامور تنبیه او کرد. او نیز خود را به شکل طبیبی در آورد و سوی قصر پادشاه به راه افتاد.

پادشاه از ناراحتی بسیاری رنج می برد و هر چه پزشکان در بهبود او

۱- (۱)) . الاختصاص، شیخ مفید، ص ۴۲: «بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله الأمی رسول الله إلی یهود خیبر...»؛ نیز خلق أفعال العباد، بخاری، ص ۹۷: «عن عبید الله عن عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما أخبره أن أبا سفیان بن حرب بن أمیهٔ أخبره بهذا فإذا فیه بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله ورسوله»؛ نیز السنن الکبری، نسائی، ج ۶، ص ۳۱۱: «...قال أبو سفیان ثم دعا بکتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فأمر به فقرئ فإذا فیه بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله ورسوله إلی هرقل عظیم الروم سلام علی من اتبع الهدی...»؛ نیز المبسوط، شیخ طوسی، ج ۸، ص ۱۲۳: «کتب إلی ملک الفرس کتابا " بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله إلی کسری بن هرمز أن أسلموا تسلموا...»؛ نیز تاریخ الطبری، طبری، ج ۲، ص ۲۹۴؛ نیز تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ق ۲، ص ۳۶: «ابن إسحاق قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم عمرو بن أمیهٔ الضمری إلی النجاشی فی شأن جعفر بن أبی طالب وأصحابه وکتب معه کتابا بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله إلی النجاشی الاصحم ملک الحبشهٔ سلم أنت فانی أحمد إلیک الله الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن...».

۲- (۲)) . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲: «الحمـد لله الذى لبس العز والكبرياء واختارهما لنفسه دون خلقه، وجعلهما حمى وحرما على غيره، واصطفاهما لجلاله، وجعل اللعنة على من نازعه فيهما من عباده».

تلاش می کردند بدتر می شد. این بود تا روزی فرشته الهی که به لباس اطبا در آمده بود از کنار دربار رد شد. در این اثنا، مامور قصر از او پرسید: چه کاره ای؟ گفت: طبیب. گفت: اعلی حضرت مریض است، می شود او را معاینه کنی؟

طبیب موافقت کرد و او را بر بالین پادشاه بردند. طبیب پس از معاینه شاه رو به او کرد و گفت: نیمی از مملکت خویش را به نام من بنویس تا مداوایت کنم! پادشاه گفت: طبیب، چرا این قدر ویزیتت گران است؟ برای مداوای اسهال که نصف یک مملکت نمی گیرند!

گفت: اختیار با خود توست: می خواهی بده و می خواهی نده!

پادشاه که داشت از فرط بیماری می مرد، پیش خود فکر کرد که ما سند را می نویسیم و بعد از خوب شدن آن را نمی دهیم!

طبیب دارویی داد و پادشاه خوب شد و خود پس از معالجه پادشاه در جایی اقامت کرد که در دسترس باشد. از قضا، بعد از سه روز، شاه به دل درد سختی مبتلا شد و دچار یبوست سختی گشت. دوباره اطبا از درمان او عاجز شدند تا این که شاه دستور داد همان طبیب را بیاورند. ماموران طبیب را پیدا کردند و نزد شاه بردند. او نیز پس از معاینه گفت: تو را درمان می کنم، ولی نصف دیگر کشورت را می گیرم!

شاه گفت تا سند بنویسند و طبیب دارویی به او داد که در دم شکمش باز شد. پس از آن، رو به شاه کرد و گفت: من دیناری از تو نمی خواهم. اما می خواهم بدانی مملکتی که به یک اسهال و یبوست از دست می رود، این همه متّیت ندارد.

علم من، صندلی من، وکالت من، دانش من، مرجعیت من، نوشته من، مقام من، مرتبه من، حکومت من، ... چه خبر است و ما را چه می شود؟ عادت کنیم تا به حقیقت در کنار هر برنامه ای که داریم خدا را قرار دهیم

و این روش سلیمان، علیه السلام، است که وقتی تخت بلقیس را در بارگاه خود می بیند، اشک در چشمانش جمع می شود و می گوید:

«هٰذٰا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ». (۱)

این کاری بود که خدای من انجام داد تا مرا آزمایش کند که پیشانی شکر برایش به خاک می گذارم یا در برابر او سینه سپر می کنم.

این آیات سوره نمل بود که در آن عبارت «قٰالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتٰابِ » آمده بود. اما آیه شریفه سوره مبارکه رعد:

«وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتٰابِ ». (۲)

در ابتدا، باید گفت که کافر به معنای پرده پوش و پنهان کننده حق است. بدین ترتیب، معنی آیه این خواهد بود که ای پیامبر، کفار - یعنی کسانی که حق را پنهان می کنند- می گویند تو فرستاده خدا نیستی. در پاسخ آنان بگو: من دو شاهد بر رسالت خود دارم: اولین شاهد من خداست که با قرآن و معجزات دیگر نبوت مرا تصدیق کرده است؛ و دوم شهاد رسالت من کسی است که علم کتاب در نزد اوست.

بر اساس روایات، کسی که علم همه کتاب در نزد اوست وجود مبارک علی بن ابی طالب، علیه السلام، است (۳) که در زمان نزول این آیه هجده سال بیشتر نداشتند. (۴)حال، می توان از مقایسه دو آیه مقام امیرالمومنین، علیه السلام، را تا حدودی دانست. نیز، از مضمون آیه می توان فهمید که خداوند در مسئله شهادت بر نبوت پیامبر اسلام، شهادت امیرالمومنین، علیه السلام، را در کنار شهادت خویش قرار داده است.

از این رو، علی کسی است که خطا و اشتباهی در دیدگاه و بینش خود ندارد و درباره هیچ موضوعی اشتباه نمی اندیشد؛ او کسی است که

۱- ((۱)) . «وتفقد الطیر فقال ما لی لا أری الهدهد أم کان من الغائبین * لاعذبنه عذابا شدیدا أو لاذبحنه أو لیأتینی بسلطان مبین * فمکث غیر بعید فقال أحطت بما لم تحط به وجئتک من سبأ بنبأ یقین * إنی وجدت امرأة تملکهم وأوتیت من کل شئ ولها عرش عظیم * وجدتها وقومها یسجدون للشمس من دون الله وزین لهم الشیطان أعمالهم فصدهم عن السبیل فهم لا یهتدون * ألا یسجدوا لله الذی یخرج الخب ء فی السماوات والارض ویعلم ما تخفون وما تعلنون * الله لا إله إلا هو رب العرش العظیم * قال سننظر أصدقت أم کنت من الکاذبین * اذهب بکتابی هذا فألقه إلیهم ثم تول عنهم فانظر ماذا یرجعون * قالت یا أیها الملا إنی ألقی إلی کتاب کریم * إنه من سلیمان وإنه بسم الله الرحمن الرحیم * ألاـ تعلوا علی وأتونی مسلمین * قالت یا أیها الملا أفتونی فی أمری ما کنت قاطعة أمرا حتی تشهدون * قالوا نحن أولو قوة وأولو بأس شدید والامر إلیک فانظری ماذا تأمرین * قالت إن الملوک إذا دخلوا قریة أفسدوها وجعلوا أعزة أهلها أذلة وکذلک یفعلون * وإنی مرسلة إلیهم بهدیة فناظرة بم یرجع

المرسلون * فلما جاء سليمان قال أتمدونن بمال فما آتانى الله خير مما آتاكم بل أنتم بهديتكم تفرحون * ارجع إليهم فلنأتينهم بجنود لاقبل لهم بها ولنخرجنهم منها أذلة وهم صاغرون * قال يا أيها الملا أيكم يأتينى بعرشها قبل أن يأتونى مسلمين * قال عفريت من الجن أنا آتيک به قبل أن تقوم من مقامک وإنى عليه لقوى أمين * قال الذى عنده علم من الكتاب أنا آتيک به قبل أن يرتد إليک طرفک فلما رآه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربى ليبلونى أأشکر أم أكفر ومن شكر فإنما يشكر لنفسه ومن كفر فإن ربى غنى كريم». نمل، ۲۰- ۴۰.

۲- (۲)) . رعد، ۴۳.

۳- (۳)) . الأمالی، شیخ صدوق، ص ۶۵۹: «أبی سعید الخدری، قال: سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عن قول الله جل ثناؤه: «قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ » قال: ذاک وصی أخی سليمان بن داود. فقلت له: يا رسول الله، فقول الله عز وجل: «قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِی وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ » ، قال : ذلک أخی علی بن أبی طالب ».

۴- (۴)) . سوره مبارکه رعد در مکه نازل شده است. با اثبات نزول سوره رعد در مکه تمام یاوه گویی ها و یاوه نوشته های بیگانگان درباره امیرمومنان پاسخ داده می شود و فضل ایشان بر دیگران رخ می نماید. از این رو، این آیه آیه عجیب و شگفت آوری است و هضمش برای عقول مشکل است. (مولف)

پروردگـار عـالم از او به «مَنْ عِنْـدَهُ عِلْمُ الْکِتـابِ » تعبیر کرده است. او چنین عینکی به چشم قلب خویش داشـته و هر چه را می دیـده درست می دیـده است. لـذا، بـا چنین نگـاه و بینش درستی، در خطبه ۸۷ نهـج البلاـغه، که به نظر می آیـد از خطبه های کمرشکن و حزن آور حضرت باشد، نظر خویش را درباره کسانی که زندگی را فقط در بدن خود خلاصه کرده و بعد حقیقی و اصیل خود را فراموش کرده و با حیوانات عالم زلف خویش را گره زده اند بیان کرده و گفته است:

«الصورهٔ صورهٔ انسان والقلب قلب حیوان».

یعنی اینان در ظاهر به شـکل انسان اند، ولی قلبشان قلب حیوانات است. تکیه حضـرت بر کلمه قلب نیز از آن روست که قرآن مجید مرکز فهم را در انسان قلب او می داند؛ بر اساس این آیه:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها». (۱)

این عده به ظاهر انسان و در باطن حیوان اند؛ یعنی همان طور که حیوان هیچ حقیقتی از حقایق عالم را نمی فهمد، این عده نیز از حقایق چیزی نمی فهمنـد. برای مثال، اگر کسـی برای شتری کتاب های ابن سـینا را بخوانـد یا از آراء صدر المتالهین سـخن بگوید یا آیات قرآن مجید را بخواند، او هیچ از آن ها نمی فهمد. انسانی که نخواسـته حقیقت را بفهمد نیز مانند این چارپایان است. با این تفاوت که او مایه فهم و درک را در خویش داشته و نخواسته از آن بهره بگیرد و حیوان چنین مایه ای ندارد.

حضرت در ادامه سخن خود می فرمایند:

«لا یعرف باب الهـدی فیتبعه و لا باب العمی فیصـد عنه . فذلک میت الاحیاء فأین تذهبون . و أنی تؤفکون . و الاعلام قائمه ، و الآیات و اضـحه ، و المنار منصوبه فأین یتاه بکم . بل کیف تعمهون و بینکم عتره نبیکم و هم أزمه الحق و أعلام الدین و ألسـنه الصدق . فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن ». (۲)

ص:۲۲۲

۱- (۱)) . اعراف، ۱۷۹: «وَ لَقَـدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِـرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْـمَعُونَ بِها أُولئِـکَ کَالْأَنْعـامِ بَـلْ هُمْ أَضَـلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ » ، نیز فرقان ۴۴ «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَکْثَرَهُمْ یَسْـمَعُونَ أَوْ یَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلّا کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلاً».

۲- (۲)) . نهج البلاغهٔ، خطبه ۸۷.

لا یعرف باب الهدی فیتبعه

باب هـدی همان بابی است که آدم خاکی را تبدیل به خلیفه خدا کرده و شایسـته گرفتن علم اسـماء ساخته است. باب هدایت بابی است که ظرف گلین وجود آدمی را تبـدیل به ظرف دین و آیین و کرامت الله کرده است. این باب هـدایت است که عده ای آن را نمی جوینـد و تا آخر عمر نمی فهمنـد که غیر از راه جسم و شـکم و شـهوت راه دیگری به نام صـراط مسـتقیم و راه خـدا نیز وجود داشـته است که اگر آن را دنبـال می کردنـد، از کرم میان لجن بودن در می آمدنـد و به سوی مقام قرب و لقاء حق حرکت می کردند.

ولا باب العمی فیصد عنه

«عنه» در کنار «یصـدّ» بـدین معناست که آنان کوردلی را نفهمیـده انـد تا از آن رویگردان شونـد و این همه ضـرر نکنند. آنان نیندیشـیده انـد که آیا پروردگار عالم آفرینش خویش را معطل داشـته تا این جنس دو پا بیایـد و ماننـد سایر حیوانات بخورد و بمیرد و لـذت ببرد. آیا جهان معطل همین کار بود؟ اگر به واقع چنین بود، چه نیازی به خلق انسان وجود داشت؟ در این زمین، ۲۰ میلیـون سـال است که مورچه و موریـانه و مـار و عقرب و ... زنـدگی می کننـد و دایناسورهـا سـال هـاست که از خلقت و نـابودی شان گذشـته است. در این زمینه، جهان خـدا کم نـداشت تا پروردگار احساس کنـد زمین موجوداتی از این دست کم داشته تا نیاز به خلق آدمیزاد باشد.

این عـده نه راه هدایت را فهمیدند تا در آن حرکت کنند و نه راه ضـلالت را تا از آن پرهیز کنند. این است که کوردل ماندند و با حیوانات همپایه شدند. قلب اینان از فهم حقیقت کور است و به فرموده پیامبر اسـلام، صـلی الله علیه وآله، بدترین شرها نیز همین است:

«شرّ العمی عمی القلب». (۱)

ص:۲۲۳

۱- (۱)) . الامالی، شیخ صدوق، ص۵۷۷؛ نیز با اختلاف کلمه در کافی، ج۸، ص۸۱. (اعمی به جای شر).

به سبب همین کوردلی است که آن ها دور بدن خویش می چرخند. طواف آنان به دور خدا نیست، به گرد شکم و شهوت است؛ در حالی که اگر به دور خدا طواف می کردند هم شکمشان از روزی حلال آباد می شد و هم شهوت حلال نصیبشان می گشت و هم در قیامت بهشت ابد را به ارث می بردند. آیات بسیاری از قرآن بدین معنا دلالت دارند. از جمله:

«رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ ». (۱)

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ اشْکُرُوا لِلّهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیّاهُ تَعْبُدُونَ ». (۲)

«وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَزْواجِکُمْ بَنِینَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ أَ فَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللّهِ هُمْ یَکْفُرُونَ ». (۳)

«اَللّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ قَراراً وَ السَّماءَ بِناءً وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ فَتَبارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ ». (۴)

فذلک میت الاحیاء

تعبیر امیرالمومنین، علیه السلام، درباره چنین انسان هایی مردگان به ظاهر زنده است. در حقیقت، اینان همان مرده هایی هستند که خدا در سوره فاطر درباره آنان به پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، می فرماید:

«وَ ما یَسْتَوِی الْأَحْیاءُ وَ لاَ الْأَمْواتُ إِنَّ اللّهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ». (۵)

یعنی ای پیامبر، کسی مانند عموی تو مرده ای در قالب یک قبر متحرک است. بدن عموی تو قبر اوست و خودش نیز مرده بدبویی در این قبر بیش نیست. این مرده کسی است که غفلت و جهالت گوش و قلبش را میرانده است، به طوری که حتی تو نیز با این قدرت معنوی نمی توانی پیام مرا به او برسانی. آری، باید روزنه امیدی وجود داشته باشد تا دم مسیحایی بتواند نجات بخش باشد، ولی کسی که به دست خویش خود

۱- (۱)) . می توانند اشاره به آیات زیر باشد: بقره، ۱۷۲: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ اشْکُرُوا لِلّهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیّاهُ تَعْبُدُونَ » ؛ نیز نحل، ۷۲: «وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَزْواجِکُمْ بَنِینَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ أَ فَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللّهِ هُمْ یَکْفُرُونَ » ؛ نیز غافر، ۶۴: «اَللّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ قَراراً وَ السَّماءَ بِناءً وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ فَتَبارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ »؛ نیز مؤمنون، ۵۱: «یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ » ؛ نیز اسراء، ۷۰: «وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً» .

۲- (۲)) . بقره، ۱۷۲.

۳- ((۳)) . نحل، ۷۲.

۴- ((۴)) . غافر، ۶۴.

۵- ((۵)) . فاطر، ۲۲.

را کشته و هلاک کرده این دم نیز در او اثری نـدارد. از این روست که مولی الموحـدین اعلام کرده انـد کسانی که خالی از معرفت هستند میت اند. حال، این میت چقدر می ارزد؟ هیچ.

فرض کنید گوسفند زنده قیمتش نود هزار تومان است. اگر مطابق قواعد شرعی این گوسفند ذبح شود، گوشتش کیلویی ۴ یا ۵ هزار تومـان قیمت دارد، ولی اگر از بلنـدی بیفتـد یـا گیاه سـمی بخورد و بمیرد هیـچ نمی ارزد. اما انسان مرده نجس است و قیمتی ندارد و چاره ای جز دفن کردنش نیست، زیرا اگر بماند، اهل شهر از بوی تعفنش ناراحت می شوند. این چنین است که وقتی این انسـان مرده را - که از دیـدگاه امیرالمومنین، که نظر قرآن است، تنهـا بـدن متحرکی دارد- در قیامت به خـدا عرضـه کنند، آن را به هیچ هم نمی خرد.

مردگـان در قیـامت قبری دارنـد به نـام دوزخ و زنـدگان در قیـامت بـاغی دارنـد به نام بهشت. این آخرین حرف قرآن است و عجیب این است که پروردگار در قرآن می فرماید:

«لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحْيى ». (۱)

آن ها در جهنم هم حیاتی ندارنـد، بلکه بدن هایی متحرک اند که درد را احساس می کنند، اما حیاتی که لذت های بهشت را درک کنند ندارند.

آری، انسان بی معرفت مرده است و انسان بامعرفت زنده. او زنده به حیاتی الهی، حیاتی ملکوتی، و حیاتی عرشی است.

نکته عجیب دیگر موجود در این خطبه در فراز بعـدی است که حضـرت به مردم کوفه می فرماید: فاین تذهبون؟ از این جا می تـوان فهمیـد که امیرالمومنین، علیه السـلام، بیشـتر مردم نشسـته بر پـای منـبر خویش را مرده می دیـده است، زیرا وسوسه هـای شیاطین و فرهنگ بنی امیه مردم را از انسانیت جدا کرده و آنان را در آستانه مرگ معنوی قرار داده بود.

۱- (۱)) . اعلی، ۱۳، نیز در سوره طه، آیه ۷۴ آمده: «إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحْيى » .

فاین تذهبون

(۱)

سوال حضرت از مردم این است که کجا می روید؟ عاقبت این رفتن چیست؟ و پایان این جاده به کجا منتهی می شود؟

اگر مردم بیدار باشند می فهمند که قرآن مجید آخر جاده جسم را نیز بیان کرده است: مشتی اسکلت خشک و پوست جمع شده که در بازار قیامت به هیچ کاری نمی آید، زیرا اگر بخواهند این مرده را به بهشت ببرند، نه دهان خوردن نعمت های بهشت را دارد، نه گوش شنیدن آن صداها را، و نه چشم دیدن آن مناظر را:

- «لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِهٰا». (۲)

-«قلوبهم کالحجاره ». (۳)

- «فَكٰانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً». (۴)

این ها در بهشت چه می توانند بکنند؟

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ ». (۵)

کجا می روید و روی شما را چگونه از خدا برگرداندند؟ قبله و معبود شما کیست و کجاست؟

والاعلام قائمة والآیات واضحة والمنار منصوبة

ای مردم، نشانه های پروردگار برای تامین خیر دنیا و آخرت شما برپاست و دشمن آن ها را از میان نبرده است، زیرا این نشانه ها از بین بردنی نیست:

«إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ ». (۶)

سخنان خدا در قرآن روشن است و در زمره فلسفه های پیچیده بشری نیست که کسی آن ها را نفهمد:

«إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسٰانِ وَ إِيتٰاءِ ذِي الْقُرْبىٰ وَ يَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ » (۷)، «قَضىٰ رَبُّكَ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاّٰ إِيّٰاهُ وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً» (۸)«قولوا

۱- (۱)) . نهج البلاغة، خطبه ۸۷.(اقتباس از آیه ۲۶ سوره تکویر)

۲- (۲)) . اعراف، ۱۷۹.

۳- (۳)) . اشاره به آیه ۷۴، سوره بقره: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ فَهِیَ کَالْحِجٰارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجٰارَهِ لَمٰا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهٰارُ وَ إِنَّ مِنْهٰا لَمٰا یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْمٰاءُ وَ إِنَّ مِنْهٰا لَمٰا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اللّٰهِ وَ مَا اللّٰهُ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ ».

۴- (۴)) . جن، ۱۵: «وَ أَمَّا الْقٰاسِطُونَ فَکٰانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً».

۵- (۵)) . انعام، ۹۵؛ یونس، ۳۴؛ فاطر، ۳؛ غافر، ۶۲.

۶- (۶)) . حجر، ۹.

۷- (۷)) . نحل، ۹۰.

۸- (۸)) . اسراء، ۲۳.

لِلنّاسِ حُسْناً» (۱) «لاّ تَأْكُلُوا أَمْوالَكَمْ بَيْنَكَمْ بِالْباطِلِ » (۲) «لاّ تَأْكُلوا الرِّبَوا» (۳) «يَمْحَقُ اللّهُ الرِّبَا وَ يُرْبِى الصَّدَقاتِ ». (۴)

علائم و نشانه های لازم برای رسیدن به بهشت و رضایت خدا در همه جا نصب شده و راه را به همه نشان می دهد. پس، کسی نمی تواند بگوید جاده را گم کردم؛ چون این جاده گم شدنی نیست.

با این بیان، معلوم می شود که هیچ انسانی به اجبار وارد دوزخ نمی شود. اهل دوزخ شدن حاصل انتخاب و اختیار آدمی است. آن ها که سخن خدا را می شنوند و قانع می شوند اهل نجات هستند و آنان که سخن حق را نمی پذیرند اهل دوزخ می شوند. از این رو، یک نفر هم در قیامت وجود ندارد که خداوند او را اهل جهنم کرده باشد. (۵) خداوند مظهر رحمت و هدایت است. از این رو، در قرآن آیه ای بدین مضمون وجود ندارد که در آن جهنمی ها لب به اعتراض بگشایند و بگویند: خدایا چرا ما را اهل دوزخ کردی؟ یا جهنم رفتنشان را به خدا نسبت دهند. در همین باره، در بخشی از دعای کمیل می خوانیم:

«فبالیقین اقطع لولا ما حکمت به من تعذیب جاهدیک و قضیت به من اخلاد معاندیک لجعلت النار کلها بردا و سلاما».

امیرالمومنین، علیه السلام، در این فراز به روشنی بیان می کند که اگر بدکرداری های مردم نبود، خداوند همه طبقات دوزخ را فضایی خنک و باامنیت بمانند بهشت قرار می داد. خود مردم این قطعه را از بهشت جدا کردند و تنور آتش ساختند وگرنه جهنم، در اصل، باید بهشت می بود.

فأين يتاه بكم ؟

حضرت می فرماید: چطور شما را سرگردان کردند تا حق را گم کردید؟ حال آن که قرآن و نشانه های خدا در میان شماست؟ چه کسی شما را به چنین حیرت و سرگردانی ای مبتلا کرده است؟

۱- ((۱)) . بقره، ۸۳.

۲- ((۲)) . نساء، ۲۹.

۳- ((۳)) . آل عمران، ۱۳۰.

۴- ((۴)) . بقره، ۲۷۶.

۵- ((۵)) . همان طور که جهنم را مردم با اعمالشان درست می کنند، بهشت را هم مردم درست می کنند، زیرا طبق بعضی روایات - مانند قسمتی از حدیث معراج که فرمود عده ای را در بهشت دیدم که گاه مشغول کار بودند و گاه از کار دست می کشیدند؛ پرسیدم چرا... - با عمل مردم و با کارهای نیک مردم در بهشت خشت روی خشت گذاشته می شود ونهال های بهشتی کاشته می شود ... .

بل کیف تعمهون ؟

در این جا علی، علیه السلام، تعجب می کند و می گوید: چطور شما کوردل شدید؟ و چگونه این اتفاق برای شما رخ داد؟

وبینکم عترهٔ نبیکم وهم عظمّهٔ الحق واعلام الدین والسنهٔ الصدق

حال آن که اهل بیت پیغمبر، علیهم السلام، در میان شما هستند که رشته حق هستند؛ کسانی که نشانه های حقیقی دین هستند و وجودشان زبان راستی است و اگر شما به این رشته تمسک پیدا کنید به خدا می رسید.

علم علی و مظلومیت دیگر آن حضرت

ایامی که در لندن منبر می رفتم دعوتم کردند از آسمان نمای لندن نیز دیدن کنم. آسمان نمای لندن مرکز علمی مهمی است که در منطقه ای وسیع ساخته شده است. تماشای این آسمان نما قریب به دو ساعت طول می کشد و برای این کار چراغ ها را خاموش می کنند و تاریکی چنان است که کسی نفر کناری اش را تشخیص نمی دهد.

در این آسمان نما خلقت زمین به طور کامل تشریح می شود که خلقت ابتدا به صورت گازی در هم پیچیده بود و پس از طی دوره هایی خلقت کهکشان ها و سحابی ها و خورشیدها و ستاره ها و منظومه ها. و... اتفاق افتاد.

وقتی چراغ ها روشن شد به همراهم گفتم: انگلیسی ها و همنوعانشان در هر جای دنیا -چه در شرق و چه در غرب- مردم بسیار ستمگری هستند! گفت: از چه نظر؟ گفتم: از نظر علمی. علت را پرسید، گفتم: چند روز پیش که به کتابخانه بریتیش رفته بودم دیدم حدود هفتاد درصد کتاب ها متعلق به مردم مشرق و دانشمندان مشرق است. آنچه من امروز در این آسمان نما مشاهده کردم در خطبه اول نهج البلاغه امیرالمومنین،

علیه السلام، آمده است که نسخه خطی متعلق به قرن سوم آن در همین کتابخانه موجود است. امیرالمومنین، علیه السلام، میلیاردها سال بعد از خلقت آفرینش در مسجد کوفه روی منبر این خطبه را خوانده که راز آفرینش - آن چنان که امروزه علم می گوید- در آن آمده است.

به راستی، وقتی انسان در این خطبه تفکر می کند، گمان می کند مستمعین آن روز امیرالمومنین، علیه السلام، افلاطون و ارشمیدس و سقراط و کندی و ابونصر فارابی و شیخ الرئیس و صدر المتالهین بوده اند. از این رو، باور نمی کنم آن روز کسی به درستی فهمیده باشد که امیرالمومنین، علیه السلام، درباره خدا و خلقت چه می فرماید.

فانزلوهم باحسن منازل القرآن

ادامه سخن حضرت چنین است: قلب خویش را جایگاه اهل بیت، علیهم السلام، قرار دهید و با این رابطه قلبی به ایشان اقتدا کنید تا به خدا و خشنودی خدا و دنیا و آخرتی آباد برسید و همه این ها به کسب معرفت از منابع اصیل آن باز می گردد.

ص:۲۲۹

۱۳- رابطه معرفت با امید و انتظار فرج

اشاره

ص:۲۳۵

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

بر اساس آیات قرآن و روایات معصومان، تمام حالات و حرکاتی که در باطن انسان پدید می آیند، در پیشگاه مقدس حضرت حق، عمل به حساب می آیند و در پرونده او درج می گردند و به این پرونده (چه مثبت و چه منفی) در قیامت رسیدگی خواهد شد. (۱)ابو عمر زهیری از امام صادق، علیه السلام، پرسید:

یابن رسول الله، حرف هایی که می زنیم نیز جزو اعمال ما به حساب می آیند؟

امام ششم، علیه السلام، فرمودند:

جزو عمل به حساب نمی آیند، بلکه خود عمل هستند. (۲)در قرآن مجید، آنچه بر قلب آدمی می گذرد و خطور آن بر قلب به اختیار خود اوست کسب قلب حساب شده است. حال، اگر این عمل عمل مثبتی باشد، در پیشگاه پروردگار پاداش دارد، وگرنه عقاب دارد.

حال، با بیان این مقدمات به سراغ این روایت از وجود مبارک رسول خدا، صلی الله علیه وآله، می رویم که در آن فرموده اند:

۱- (۱)) پی نوشت . اشاره است به این آیات: - کهف، ۴۹: «وَ وُضِعَ الْکِتابُ فَتَرَی الْمُجْرِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمّا فِیهِ وَ یَقُولُونَ یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلاّ أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً». - زلزال، ۷ - ۸: «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ * وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ »؛ - لقمان، ۱۶: « یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّماواتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللّهُ إِنَّ اللّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ». - آل عمران، ۳۰: «یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ أَمَداً بَعِیداً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ».

۲- (۲)) . روایات فراوانی در این باره وارد شده است. از جمله: - بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۸۹: محمد بن سنان، عن جعفر بن إبراهیم قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: من علم موضع کلامه من عمله قل کلامه فیما لا یعنیه. - همان، ص ۲۹۳: قال أمیر المؤمنین علیه السلام: من علم أن کلامه من عمله قل کلامه [إلا] فیما یعنیه. من کثر کلامه کثر خطاؤه، ومن کثر خطاؤه قل حیاؤه ومن قل حیاؤه قل ورعه، ومن قل ورعه مات قلبه، ومن مات قلبه دخل النار». - همان، ص ۳۰۴: «عن أبی علی الاشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال عمن رواه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من لم یحسب کلامه من عمله کثرت خطایاه وحضر عذابه». بیان: (من لم یحسب) من باب نصر من الحساب أو کنعم من الحسبان بمعنی الظن والاول أظهر وهذا رد علی ما یسبق إلی أوهام أکثر الخلق من الخواص والعوام أن الکلام لیس مما یترتب علیه عقاب، فیجترؤن علی أنواع الکلام بلا تأمل وتفکر، مع أن أکثر أنواع الکفر والمعاصی من جهة اللسان، لان اللسان له تصرف فی کل موجود وموهوم ومعدوم، وله ید فی العقلیات والخیالیات والمسموعات والمشمومات والمبصرات والمذوقات والملموسات، فصاحب هذا الحسبان الباطل لا یبالی بالکلام فی أباطیل هذه الامور وأکاذیبها فیجتمع علیه من کل وجه خطیئة،

فتکثر خطایاه وأما غیر اللسان فخطایاه قلیلة بالنسبة إلیه. فان خطیئة السمع لیست إلا المسموعات، وخطیئة البصر لیست إلا المبصرات، وقس علیهما سائر الجوارح والمراد بحضور عذابه حضور أسبابه، وقیل: إنما حضر عذابه لانه أکثر ما یکون یندم علی بعض ماقاله، ولا ینفعه الندم، ولانه قلما یکون کلام لا یکون موردا للاعتراض ولاسیما إذا کثر. - همان، ص ۳۰۴: «عن علی، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: یعذب الله اللسان بعذاب لا یعذب به شیئا من الجوارح، فیقول: یا رب عذبتنی بعذاب لم تعذب به شیئا؟ فیقول له: خرجت منک کلمة فبلغت مشارق الارض ومغاربها، فسفک بها الدم الحرام، وانتهب بها المال الحرام، وانتهک بها الفرج الحرام، وعزتی وجلالی لاعذبنک بعذاب لااعذب به شیئا من جوارحک».

«افضل اعمال امتی انتظار الفرج». [(۱)]

بهترین اعمال امت من انتظار فرج است.

پایان شب سیه سپید است

نخستین موضوعی که از این روایت می توان فهمید این است که برای هیچ برنامه مثبتی بن بست وجود ندارد. از این رو، دلسردی وناامیدی معنایی ندارد. البته، ممکن است ظهور و تحقق یک برنامه مثبت به زلف زمانی طولانی گره خورده باشد، اما این معنا که یک برنامه مثبت اصلا تحقق پیدا نکند و امکان تحقق نداشته باشد و به بن بست برسد ممکن نیست. از قدیم نیز گفته اند:

«الامور مرهونهٔ لاوقاتها». [(۲)]

انجام کارها در گرو زمان است.

در عالم واقع، بسیاری از امور چنین است. برای مثال، وقتی دانه سیبی کاشته می شود، مدت زمانی بین ۵ تا ۱۰ سال طول می کشد تا درخت سیب به بار بنشیند و میوه بدهد. هیچ باغبانی نمی تواند توقع داشته باشد که در زمان کاشت بذر درخت سیب به دست آورد، زیرا همه می دانند که دانه برای تبدیل شدن به درخت باید مراحلی را طی کند، یعنی اول باید دانه بشکافد و ریشه بزند و سپس ساقه اش با آب و املاح و هوا و آفتاب و...پیوند داشته باشد تا مراحل رشد را طی کند و به کمال برسد. همه کشاورزان جهان با فراهم بودن این امکانات امید به رشد درخت دارند. از این رو، از هر کدام بپرسند که آیا این دانه بالاخره سبز می شود و رشد می کند و به محصول می رسد؟ پاسخ می دهند: بله. این پاسخ در حالی است که دانه ها هنوز زیر خاک پنهان است. سبب آن نیز مایه مثبتی است که کشاورزان در قلب خویش دارند که از این مایه مثبت به امید و انتظار تعبیر می شود.

۱- (۱)) . علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴ (از مقدمه)؛ نیز با کمی اختلاف در عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۹ و کمال الدین وتمام النعمه، شیخ صدوق، ص ۶۴۴.

۲- (۲)) . عوالی اللئالی، احسائی، ج۱، ص۲۹۳ (از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله).

معروف است که امیرمومنان، علیه السلام، روزی پشت شتری راه می رفتند و مواظب بار آن بودند. در همین اثنا، کسی به حضرت رسید و پرسید: بار این شتر چیست؟ امام، علیه السلام، فرمودند: اگر خدا بخواهد، صد هزار درخت خرماست. یعنی حضرت به هسته خرما نگاه نکردند، بلکه به آینده این هسته ها نظر کردند. این آینده نگری و عاقبت بینی حاصل امید است.

چنین امیدی در دل همه انبیاء خدا، ائمه، اولیای خدا، و بیداران عالم نسبت به همه امور مثبت – چه امور مثبت ظاهری و چه امور مثبت باطنی وجود داشته است. بدین معنا که آنان وقتی وارد جریان مثبتی می شدند، امید به تحقق و ظهور آن داشتند.

امید یعقوب به زنده بودن یوسف

یوسف پیامبر هفت یا هشت سال داشت که برادرانش که در آن زمان انسان های شیطان صفتی بودند او را از دامن پدر جدا کردند و حدود ۴۰ سال بین این دو جدایی انداختند. پروردگار عالم نیز از اوضاع و احوال این فرزند پدر را بی خبر نگهداشته بود، زیرا اگر یعقوب، علیه السلام، خبر داشت که فرزندش کجاست، با چند نفر دیگر از افراد خانواده اش به سر چاه می رفت و او را بیرون می آورد.

خداوند متعال به سبب آن محصولات باارزشی که باید از وجود یوسف، علیه السلام، در مصر ظهور می کرد، خبر این فرزند را به پدر نداد. با این همه، با توجه به آیات قرآن، وقتی پسران یعقوب برای او خبر آوردند که یوسف را گرگ دریده است او آن را نپذیرفت و سخنشان را دروغ پنداشت و فرمود:

«بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ ». (۱)

شما فریب نفس خود را خورده اید.

ص:۲۳۹

۱- (۱)) . یوسف، ۱۸: «وَ جَاؤُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ »؛ نیز همین سوره، آیه ۸۳: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ». (مراد آیه قبلی است)

او از سرنوشت یوسف خبر نداشت، اما یقین داشت که یوسف را گرگ نخورده است، زیرا وقتی یوسف خوابش را برای او تعریف کرد به او گفت:

«کَذٰلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ ». (۱)

در آینده پروردگار عالم تو را انتخاب می کند.

چه نوع انتخابی در آن زمان مد نظر یعقوب بوده است؟ به یقین، او می دانست که این مقام مقام نبوت است. از این رو، او یقین داشت که یوسف را گرگ نخورده و او هنوز زنده است.

برای همین، پس از چهل سال، وقتی پسرانش عازم سفر به مصر بودند، به آنان فرمود:

«اِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ ». (۲)

واکنش فرزندان یعقوب نسبت به این جمله پدرشان این بود که به هم نگاه کردند و گفتند: پیرمرد بر اثر سن زیاد و اندوه فراوان عقلش را از دست داده است! زیرا ما حدود ۴۰ سال پیش یوسف را در چاه انداختیم و بعد به بردگی فروختیم و تا به حال باید هفت کفن پوسانده باشد!

تحسس به جای تجسس

نکته جالب توجه موجود در آیه امر به تحسس به جای تجسس است. قرآن مجید وقتی به کلمه تجسس می رسد یک لای نهی به آن اضافه می کند و می گوید «لاتجسسوا». (۳) یعنی در اعمال و رفتار پنهان مردم جستجو نکنید، زیرا جستجو در زندگی مردم حرام است و این حق را خداوند به کسی نداده که در زندگی مردم وارد مسیری شود که نتیجه آن شکسته شدن شخصیت و ریخته شدن آبروی مردم است.

به نقل قرآن مجید، حضرت یعقوب، علیه السلام، به فرزندانش امر به «تحسس» کرد؛ یعنی در این امر و کار مثبت جستجو کنید.

ص: ۲۴۰

۱- (۱) . یوسف، ۶: «وَ کَذٰلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحٰادِیثِ وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلیٰ آلِ یَعْقُوبَ کَمٰا أَتَمَّهٰا عَلیٰ أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْحٰاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ ».

۲- (۲) . «قٰالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ عَسَی اللّٰهُ أَنْ یَأْتِیَنِی بِهِمْ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ * وَ تَوَلّٰی عَنْهُمْ وَ قٰالَ یٰا أَسَفیٰ عَلیٰ یُوسُفَ وَ ابْیَضَّتْ عَیْنٰاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ * قٰالُوا تَاللّٰهِ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتّٰی تَکُونَ حَرَضاً أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهٰالِکِینَ * قٰالَ إِنَّمٰا أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللّٰهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ * یٰا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لاٰ تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِنَّهُ لاٰ یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکٰافِرُونَ ». یوسف، ۸۳- ۸۷.

۳- (۳)) . حجرات، ۱۲: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لاَ تَجَسَّسُوا وَ لاَ يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ».

در پی گمشده خویش گشتن، در صدد یافتن ایمان بودن، دنبال علم و حقیقت بودن و... تجسس در امور مثبت است، اما این که افراد را وادار کنیم بدی های دیگران را افشا کنند، حرام و معصیت است. روایات به وضوح بر این معنا دلالت دارند که هر کس در پی کشف عیب مردم باشد، خداوند متعال در قیامت در منظر اهل محشر عیب های او را بر ملا می کند. پس، اگر کسی آبروی دیگری را نزد صد نفر ببرد، خداوند در قیامت آبروی او را نزد اولین و آخرین انسان می برد.

سخن یعقوب، علیه السلام، نشانه امید او بود

بعد از این سخن، یعقوب، علیه السلام، به این موضوع اشاره کرد که این سخن بر اساس امید مثبتی است که در دل دارم:

«إِنَّهُ لاٰ يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكٰافِرُونَ ».

یعنی از رحمت خداوند که هر امر مثبتی را اراده می کند ظهور می دهد ناامید نباشید. انسان های ناامید و دلسرد افراد ناسپاسی هستند و در اعتقاداتشان خللی وجود دارد. کسی که دلسرد وناامید است، در حقیقت، گمان می کند خداوند بر انجام امور قادر نیست و نمی تواند این برنامه را ظهور دهد. چنین پنداری نزدیک به کفر بلکه خود کفر است. در مقام قیاس، چنین پنداری بدین مانند است که کسی دانه ای بکارد و امید نداشته باشد که خدا آن را سبز کند و تبدیل به درخت و در نهایت محصول شود. چنین پنداری بدین معناست که خداوند در کارگردانی اش ناقص است و توانایی کامل بر انجام کارها ندارد.

به هر حال، فرزندان یعقوب در سفر مصر برادرشان را یافتند و فهمیدند که خودشان به حقیقت جهل داشتند و پدرشان انسان بسیار عاقلی بوده است.

همه انبیاء خدا به همین ترتیب قلبی پر از امید داشتند و هرگز از پیمودن مسیر حق ناامید نمی شدند.

امیدواری پیامبر اسلام در تبلیغ دین

روزی که وجود مبارک رسول خدا، صلی الله علیه وآله، تبلیغ دین اسلام را در مکه آغاز کردند، تنها دو نفر به ایشان ایمان آوردند. نخست، همسر ایشان حضرت خدیجه کبری، علیهاالسلام، بود و سپس امیرالمومنین، علیه السلام. با این حال، پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، مسیر خویش را با امید کامل ادامه دادند و محصول نبوت ایشان در روزگار ما بیش از یک میلیارد و چند صد میلیون مسلمان است که در جای جای جهان پراکنده اند.

از طرفی، هم مسلمانان دارند به تدریج به بیداری کامل می رسند و هم فرهنگ صحیح اسلام دارد به مردم دنیا می رسد. با بیداری ای که امروز در امت پیامبر پیدا شده، قدرت کفر در حال ضعیف شدن است و همه وحشت کفر نیز از همین است. در حقیقت، جهان کم کم آماده پذیرش میوه و محصول نهایی نبوت و امامت می شود که وجود مبارک امام دوازدهم، عجل الله تعالی فرجه الشریف، است.

این امید به ظهور میوه درخت نبوت و امامت عمل قلب انسان است که پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، آن را افضل اعمال امت خویش خوانده است. مسلمانان و همه مردم دنیا باید امیدوار باشند که روزی همه گره ها باز می شود، تمام مشکلات حل می شود، تمام دردها درمان می شود، و سرانجام عدالت بر جهان حکم فرما می گردد. (1) این امید در همه ادیان عالم نیز به نوعی وجود دارد. در هندوئیسم با ظهور تجلی یازدهم خدای ویشنو که «کالکی» نام دارد؛ در بودیسم با ظهور بودای چهارم؛ در

۱- (۱)) . نهج البلاغة، خطبه ۱۳۸: «عطف الهوی علی الهدی إذا عطفوا الهدی علی الهوی، ویعطف الرأی علی القرآن إذا عطفوا القرآن علی الرأی... ألا وفی غد - وسیأتی غد بما لا تعرفون - یأخذ الوالی من غیرها عمالها علی مساوی أعمالها وتخرج له الأرض أفالیذ کبدها، وتلقی إلیه سلما مقالیدها. فیریکم کیف عدل السیرة. ویحیی میت الکتاب والسنة».

مسیحیت و یهودیت با بازگشت دوباره موسی از کوه طور و حضرت عیسی و... .

پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، به همه مسلمانان این پیام را داده اند که امید داشته باشید، گرم و بانشاط زندگی کنید، از مواضع حق خود عقب نشینی نکنید و راهتان را با این امید ادامه دهید، زیرا با تکیه بر این امید نیروی انسان زیادتر می شود و در نهایت، جهان آماده پذیرش حکومت عدل همگانی می شود.

سرّ این که قرآن سستی و ناامیدی را کفر می داند این است که اگر انسان ها ناامید شوند، نسبت به اعمال مثبت بی تفاوت می شوند و در هر کاری با خویش می گویند: این کار که انجام شدنی نیست، پس ما برای چه دنبال خدا و کارهای خیر برویم؟

آری، وقتی انسان ناامید شود، از همه امور مثبت کناره گیری می کند، اما اگر امیدوار باشد، حرکت خود را ادامه می دهد و دیگران هم که حرکت مثبت او را می بینند تشویق به انجام آن ها می شوند و بدین ترتیب بر نیروها اضافه می شود.

نمونه بارز این امید در زمان ما پیدایش «حزب الله لبنان» است. تا چند دهه قبل، حزب الله وجود نداشت و مسلمانان لبنان وضع نامناسبی داشتند. وقتی حرکت اسلامی به امید برچیدن خیمه طاغوت در ایران آغاز شد، در لبنان و سایر کشورها هم حرکت های مشابهی صورت گرفت و موضوع نهضت اسلامی وارد عرصه جدیدی شد و نهضت ایران نقطه عطفی در تاریخ اسلام گشت. البته، ناگفته نباید گذاشت که این خیمه هنوز کامل نشده است و برای کامل کردن آن نیروهای صالح فراوانی لازم است که متاسفانه در حال حاضر کم اند، ولی باید با امیدواری به سوی کامل کردن این خیمه گام برداریم.

رشد حرکت اسلامی در آمریکا

روزی، با یک سیاهپوست آمریکایی ملاقاتی یک ساعته داشتم که خیلی برایم جالب بود. در ابتدای جلسه از ایشان پرسیدم: در آمریکا مهم ترین کاری که در نظر دارید برای خودتان انجام دهید چیست؟ گفت: ابتدا از من بپرس متدین به چه دینی هستم؟ گفتم: چه دینی دارید؟ گفت: من پیش از این مسیحی بودم، ولی بعد گرایش به اسلام تسنن پیدا کردم. بعد از انقلاب ملت ایران، درباره مکتب شیعه مطالعه کردم و شیعه شدم و خیلی از دوستانم هم بعد از من شیعه شدند. بعد از آن، در تمام ایالات متحده آمریکا تعداد زیادی از سیاهپوست ها را شیعه کردیم و این زمینه را ایجاد کردیم که فرهنگ اهل بیت، علیهم السلام، تبلیغ و تبیین شود. حال، امیدواریم بعد از ۲۰ سال که نسل شیعیان در آمریکا زیاد شد، نیروی کافی برای نشر فرهنگ اهل بیت، علیهم السلام، در همه ایالات داشته باشیم. ما این زمینه را آماده دیده ایم، از این رو، قصد داریم در سراسر امریکا انقلاب فرهنگی انجام دهیم.

آری، فرهنگ پیامبر، صلی الله علیه وآله، با امیدی که خود پیامبر عظیم الشأن اسلام داشتند در همه جهان پر و بال خویش را گشوده است و این وعده خداوند در قرآن در حال ظهور و تحقق است که:

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ ». (۱)

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

این سخن خدا با پیامبر خویش است که با کمک من و مردم مومن فرهنگ تو بر تمام فرهنگ های عالم چیره می شود. البته، این واقعه هنوز به طور کامل اتفاق نیفتاده، زیرا در عالم هنوز پیروان ادیان دیگر یا

۱- ((۱)) . توبه، ۳۳.

بی دینان فراوان انـد، اما به وضوح می توان زمینه ظهور « لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ » را دید و امید داشت که این وعده خداوند به زودی تحقق پیدا می کند.

سخنی از اسقف کلیسای سن پل لندن

ایامی که در لندن بودم، روزی با یکی از دوستان برای دیدار از کلیسای سن پل رفتیم. این کلیسا به واقع تماشایی و مکان فوق العاده ای است و بازدید از آن لااقل سه ساعتی به طول می انجامد. وقتی در حال بازگشت از کلیسا بودیم، از قضا من کشـیش این کلیسـا را دیـدم و به همراهم گفتم: از ایشـان بپرس فرصت دارد چنـد دقیقه ای بـا هم صـحبت کنیم؟ و جناب کشـیش که انسان باسواد و اهل مطالعه ای بود و دکترای فلسفه و الهیات داشت موافقت کرد.

مطـالبی که آن روز بین مـا رد و بـدل شـد دربـاره فسـاد حـاکم بر جوامع غربی بود (فسـاد در فکر، در اقتصاد، در خانواده، در جامعه، در نسل و...). پس از این سخنان، از ایشان پرسیدم: شما که لباس مسیح را به تن دارید چرا به داد این مردم نمی رسید؟ پاسـخ داد: مـا توان معنوی و توان مکتبی کـافی برای نجات اروپا و مردم غرب را نـداریم. از این رو، بر شـما مسـلمانان که هم توان معنوی و هم توان مکتبی بالایی دارید واجب است ما را هم نجات دهید!

سخن این کشـیش مرا وادار کرد پس از بازگشت به ایران ده کار مختلف را بنیان بگـذارم، در حالی که هیچ گونه امکان مالی برای انجام آن ها نداشتم.

یکی از آن کارهـا این است که اکنـون بـا ده زبـان مختلف از طریق وب سـایت بـا کـل جهـان در تمـاس هسـتیم و محققـان و صاحبنظران ا نامه ها و

ی

میل های رسیده را در موضوعات مختلف پاسخ می دهند.

تنها در دهه عاشورا، طبق آمار، ۲۷۶ هزار نفر از آمریکا سخنرانی های صبح و شب مرا ملاحظه کرده بودند. هم چنین، هشتصد و شصت نفر از اسرائیل به منبرهای این ده روز گوش داده بودند و... .

بایـد امیـد قطعی به این معنـا داشت که اسـلام به سـوی پیروزی جهـانی پیش می رود و کفر به سـوی نـابودی. اگر هر کس به انـدازه وسع و ظرفیتش امیـد حاصـل از این گفته پیـامبر (افضـل اعمـال امـتی انتظـار الفرج) را در خود پرورش دهـد و به واقع علاقمنـد باشد که برای همه انسان ها (شـش میلیارد و اندی جمعیت جهان) گشایشـی پیدا شود و مشـکلات همه انسان ها حل شود و در سـایه حکومت امـام دوازدهم، عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف، گره امور گشوده شود و دردهـا درمـان گردد، اتفاق بسیار مهمی روی داده است.

چنین شخصی در پی آن است که در حد خود فرج و گشایشی برای مردم ایجاد کند. برای مثال، اگر با آبرویش بتواند مشکلی را حـل کنـد، از آبرویش مـایه می گـذارد؛ همچنین، اگر بتوانـد با پول، زبان، علم یا موقعیتش گرهی را از کار کسـی باز کند چنیـن می کنـد. ایـن حاصـل آن امیـد و انتظـار است که به چنینن عملی منتهی می شـود. پس، امیـد فرج را نبایـد تنهـا در قلب خویش داشت، بلکه باید برای پیاده کردن آن در حد وسع کوشید.

حال، باید دید اگر این اندیشه عمومی شود چه حرکت مهمی در جهان روی داده است.

حدود سـی سال قبل در تهران، چنین حرکتی در گروه های ده نفره آغاز شد. ابتدا، این گروه ها عصـرهای جمعه به بیمارستان ها می رفتند و از بیماران بی بضاعت سراغ می گرفتند. بدین ترتیب، هفته ای ده مریض از

نظر بـدهی بـه بیمارسـتان، خرج منزل، هزینـه دارو و... پشتیبـانی می شدنـد و خـانواده بعضـی از آن هـا تحـت مراقبت قرار می گرفتند تا بیمارشان صحت پیدا کند و قادر به انجام کار شود.

طرح دیگر این بود که در شب های عیـد و ماه مبارک رمضان تا جایی که امکان داشت زندانیان محترمی که به سـبب مشـکل اقتصادی در زندان بودند به وسـیله مدیران زندان ها شـناسایی می شدند و با پرداخت بدهی آنان یا جلب رضایت طلبکارانشان از زندان آزاد می شدند.

کم کم، کـار این گروه هـا گسترده شـد و به مرزهـای کشور رسـید. اکنون آمـار دقیقی از فعـالیت آنـان نـدارم تـا بگویم چند غسالخانه و درمانگاه و مسـجد در مناطق مختلف ساخته شـده است یا چقدر به بیماران کمک رسانده شده است، ولی یاد دارم روزی عـده ای را در مرزهای دور خراسان یافته بودنـد که همه کور بودنـد و سال های سال نمی دیدنـد، ولی پزشـکان مشـهد تشـخیص داده بودنـد که آن هـا کور نیسـتند، بلکه پرده ای بر دیـدگانشان هست که بـا عمل برداشـته می شود و می تواننـد به راحتی ببینند. بعد از آن، همه آنان بینایی خود را باز یافتند و به زندگی مشغول شدند.

این نمونه ای از گشـایش در امر مسـلمانان است. درست است که ما نمی توانیم مشـکل شـش میلیارد نفر جمعیت کره زمین را حل کنیم، اما باید این امید را داشـته باشـیم و به خداوند اعلام کنیم که عاشق حل مشکل این شش میلیارد نفر هستیم. اگر امام زمـان، عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف، در زمـان مـا ظهور کرد و دولت ایشان را دیـدیم که چه بهتر، اما اگر ندیـدیم به سـبب امیـدی که در دل داشتیم در قیامت ثواب حل مشـکل شـش میلیارد نفر را در پرونـده اعمالمان می نویسـند. این گونه است که خواطر قلبی ما تبدیل به عمل می شود و

ص:۲۴۷

نیت ها به ثواب می رسند. و از این روست که پیامبر، صلی الله علیه وآله، فرموده است:

«لکل امرء ما نوی». (۱)

یعنی هر چیزی که نیت انجام را داشته باشیم، ولی موفق به انجام آن نشده باشیم، در قیامت پاداش عمل به آن را به ما می دهند.

***

در بحث معرفت، یکی از مهم ترین مسائلی که هر کس باید بداند و بدان خو بگیرد داشتن امید به حاکم شدن حق و حقیقت است. از این رو، داشتن معرفت بدون داشتن امید به فراگیر شدن حقیقت معنای مُحصّلی ندارد.

۱- ((۱)) . الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۴۵۸؛ نیز فتح الباری، ابن حجر، ج ۵، ص ۱۱۵.

۱۴– دین و معرفت

اشاره

ص:۲۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

قرآن کریم هدف زندگی پاک و الهی همه پیامبران، از جمله پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، را انتقال علم و معرفت و دانایی به مردم می داند و آیاتی که در سوره های مبارکه آل عمران (۱۶۴)، و جمعه (۲) آمده است به روشنی بر این مطلب صحه می گذارد:

- «لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ ».

یقیناً، خدا بر مؤمنان منّت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان می کند، و کتاب و حکمت به آنان می آموزد، و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

- «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ ».

اوست که در میان مردم بی سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او

را بر آنان بخوانـد و آنان را [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان کنـد و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، و آنان به یقین پیش از این در گمراهی آشکاری بودند.

منظور از جمله «ی یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ » این نیست که پیامبر آمده تا انسان را نسبت به خدا، جهـان، و خودش عـارف و بینـا کنـد، بلکه مراد قرآن مجیـد این است که پیامبر عظیم الشأن اسـلام، صـلی الله علیه وآله، روش زنـدگی صـحیح را بـه مردم تعلیم می دهـد تـا مردم در زنـدگی هم فقیه شونـد و هم حکیم گردنـد؛ یعنی از نظر عملی دارای زندگی صحیح و روش استواری باشند تا در حیات دنیایی و اخروی شان زیان نبینند و ضرر نکنند.

مفهوم خسارت در قرآن

«خسارت» در اصـطلاح قرآن به معنای نابودی موجودیت انسانی است. از این رو، در آیات قرآن مجیـد کلمه خسارت در کنار انسان یا لفظی که مرتبط به انسان است ذکر شده است:

«إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ». (۱)

«قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ ...». (۲)

این تعـابیر مربوط به کسانی است که موجودیت خود را تباه کرده و از بین برده انـد و از وجود خود سودی برای خویش ایجاد نکرده انـد. در نتیجه، به تعبیر قرآن مجیـد، تبدیل به زمین آلوده و ناپاکی شده اند که در آن جز مقداری گیاه بی حاصل و بی ریشه چیز دیگری سبز نمی شود:

«لا یَخْرُجُ إِلاّ نَکِداً». (۳)

هم چنـان که پیش از این گـذشت، خداونـد متعـال حیـات واقعی انسـان را به معرفت انسـان و به عمل او بر اساس معرفتش می داند. معیار ارزیابی پروردگار هرگز فزونی مال و دارایی نبوده است تا به واسطه آن مردمان

۱- (۱)) پی نوشت . عصر، ۲.

۲- (۲)) . «قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّهِ حَتّی إِذا جاءَتْهُمُ السّاعَةُ بَغْتَةً قالُوا یا حَسْرَتَنا عَلی ما فَرَّطْنا فِیها وَ هُمْ یَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلی ظُهُورِهِمْ أَلا ساءَ ما یَزِرُونَ » . انعام، ۳۱. «قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ قَتَلُوا أَوْلادَهُمْ سَفَهاً بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اللّهُ افْتِراءً عَلَی اللّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ ما کانُوا مُهْتَدِینَ ». انعام، ۱۴۰. « وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ کَأَنْ لَمْ یَلْبَثُوا إِلاّ ساعَةً مِنَ النَّهارِ یَتَعارَفُونَ بَیْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّهِ وَ ما کانُوا مُهْتَدِینَ ». یونس، ۴۵.

۳- (۳)) . اعراف، ۵۸: «وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِی خَبُثَ لا یَخْرُجُ إِلاّ نَکِداً کَذلِکَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ ».

ثروتمند را علیهم السلام و تهی دستان را علیهم العنه بداند. به عکس، خداوند در میان بندگانش افراد تهی دستی دارد که انان را عباد مقرب خویش معرفی کرده است و ثروتمندان و قدرتمندانی که آنان را طاغی و باغی خوانده است. (۱)

ارزیابی قرآن از حضرت عیسی، علیه السلام

زندگی مادی حضرت مسیح، علیه السلام، به فرموده رسول خدا در چند چیز خلاصه می شود: ایشان از همه پارچه های جهان به یک لباس، از کفش به پوست کف پا، از غذا به علف سبز و شیرین بیابان، و از چراغ به ماه آسمان اکتفا کرده بود و بهترین اتاق ایشان نیز وقتی برف و باران می آمد غاری در دل کوه های شهر ناصریه و سایه بانش در روزهای آفتابی سایه درختان و صخره ها بود. (۲)با این همه، ارزیابی قرآن مجید در حق این بنده صالح پروردگار از این آیه به دست می آید:

«إِذْ قٰالَتِ الْمَلاٰئِکَهُ یٰا مَرْیَمُ إِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ ». (۳)

یعنی قرآن آن حضرت را فردی آبرودار و باارزش در دنیا و آخرت می داند.

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من

اسرار زندگی باطنی انسان ها بر کسی معلوم نیست. همین قدر معلوم است که در امور مادی خداوند فرموده است:

«اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ مَا الْحَیٰاهُ الدُّنْیٰا فِی الْآخِرَهِ إِلاّٰ مَتٰاعٌ ». (۴)

خدا روزی را برای هر کس که بخواهد، وسعت می دهد و برای هر کس

۱- (۱)) . نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰: امیرمومنان در وصف رسول خدا می فرماید: «لقد کان فی رسول الله صلی الله علیه وآله کاف لک فی الأسوۀ. ودلیل لک علی ذم الدنیا وعیبها، وکثرۀ مخازیها ومساویها، إذ قبضت عنه أطرافها، ووطئت لغیره أکنافها، وفطم عن رضاعها، وزوی عن زخارفها. وإن شئت ثنیت بموسی کلیم الله صلی الله علیه وسلم إذ یقول: «رب إنی لما أنزلت إلی من خیر فقیر» والله ما سأله إلا خبزا یأکله لأنه کان یأکل بقلۀ الأرض. ولقد کانت خضرۀ البقل تری من شفیف صفاق بطنه، لهزاله وتشذب لحمه. وإن شئت ثلثت بداود صلی الله علیه صاحب المزامیر وقارئ أهل الجنۀ، فلقد کان یعمل سفائف الخوص بیده، ویقول لجلسائه أیکم یکفینی بیعها. ویأکل قرص الشعیر من ثمنها».

۲- (۲)) . مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ص ۴۴۷: قال رسول الله:... یا ابن مسعود: إن الله اصطفی موسی بالکلام والمناجاۀ حتی کان یری خضرۀ البقل فی بطنه من هزاله وما سأل موسی علیه السلام حین تولی إلی الظل إلا طعاما یأکله من الجوع. یا ابن مسعود: إن شئت نبأتک بأمر نوح [نبی الله] علیه السلام إنه عاش ألف سنۀ إلا خمسین عاما یدعو إلی الله، فکان إذا أصبح قال: لا امسی. وإذا أمسی قال: لا اصبح، وکان لباسه الشعر وطعامه الشعیر. وإن شئت نبأتک بأمر داود علیه السلام خلیفۀ الله فی

الارض، کان لباسه الشعر وطعامه الشعیر. وإن شئت نبأتک بأمر سلیمان علیه السلام مع ما کان فیه من الملک، کان یأکل الشعیر ویطعم الناس الحواری، وکان لباسه الشعر، وکان إذا جنه اللیل شد یده إلی عنقه فلا یزال قائما یصلی حتی یصبح. وإن شئت نبأتک بأمر إبراهیم خلیل الرحمن علیه السلام، کان لباسه الصوف وطعامه الشعیر. وإن شئت نبأتک بأمر یحیی علیه السلام، کان لباسه اللیف وکان یأکل ورق الشجر. وإن شئت نبأتک بأمر عیسی بن مریم علیه السلام فهو العجب، کان یقول: إدامی الجوع وشعاری الخوف ولباسی الصوف ودابتی رجلای وسراجی باللیل القمر واصطلائی فی الشتاء مشارق الشمس وفاکهتی وریحانتی بقول الارض مما یأکل الوحوش والانعام، أبیت ولیس لی شئ وأصبح ولیس لی شئ ولیس علی وجه الارض أحد أغنی منی. یا ابن مسعود: کل هذا منهم یبغضون ما أبغض الله ویصغرون ما صغر الله ویزهدون ما أزهد الله وقد أثنی الله علیهم فی محکم کتابه، فقال لنوح علیه السلام: إنه کان عبدا شکورا. وقال لابراهیم علیه السلام: واتخذ الله إبراهیم خلیلا. وقال لداود علیه السلام: إنا جعلناک خلیفة فی الارضز وقال لموسی علیه السلام: وکلم الله موسی تکلیما. وقال أیضا لموسی علیه السلام: وقربناه نجیا. وقال لیحیی علیه السلام: وآتیناه الحکم صبیا. وقال لعیسی علیه السلام: یا عیسی بن مریم اذکر نعمتی علیک وعلی والدتک إذ أیدتک بروح القدس تکلم الناس فی المهد وکهلاـ (إلی قوله) وإذا تخلق من الطین کهیئة الطیر بإذنی. وقال: انهم کانوا یسارعون فی الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا وکانوا لنا خاشعین. یا ابن مسعود: کل ذلک لما خوفهم الله فی کتابه من قوله: وإن جهنم لموعدهم أجمعین، لها سبعة أبواب لکل باب منهم جزء مقسوم. وقال تعالی: وجیئ بالنبیین والشهداء وقضی بینهم بالحق وهم لاـ یظلمون. یا ابن مسعود: النار لمن رکب محرما والجنة لمن ترک الحلال، فعلیک بالزهد فإن ذلک مما یباهی الله به الملائکة وبه یقبل الله علیک بوجهه ویصلی علیک الجبار. یا ابن مسعود: سیأتی من بعدی أقوام یأکلون طیبات الطعام وألوانها ویرکبون الدواب ویتزینون بزینة المرأة لزوجها ویتبرجون تبرج النساء، وزیهم مثل زی الملوک الجبابرة، هم منافقو هذه الامة فی آخر الزمان، شاربوا القهوات، لاعبون بالکعاب، راکبون الشهوات، تارکون الجماعات، راقدون عن العتمات، مفرطون فی الغدوات، یقول الله تعالی: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا».

۳- (۳)) . آل عمران، ۴۵.

۴- (۴)) . رعد، ۲۶.

که بخواهد، تنگ می گیرد. و [آنان که از حیات جاوید و پرنعمت آخرت بی خبرند] به زندگی زودگذر دنیا شادمان شدند، در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت جز متاعی اندک و ناچیز نیست.

یعنی پخش مال و ثروت در جهان بر دو گونه تنظیم شده است: برای عده ای در نعمت باز است و ثروت سیل وار بر ایشان جاری است و برای عده ای دیگر، نعمت به قدر روزنه ای باز است. به قول شاعر:

ی

کی را می دهی خروار خروار یکی را می دهی سوزن به سوزن. (۱)

آگاهی و معرفتی که در ابتدای ورود به امور مادی در زندگی لازم است این است که قرآن مجید ثروت را آزمایش الهی برای ثروتمندان می داند. (۲)از این رو، ممکن است ثروتمندی بر اثر کسب دانایی و معرفت ثروتش را تبدیل به مرکبی کند که او را به بهشت می رساند یا بر اثر جهل و غفلت آن را مرکبی برای دخول در جهنم قرار دهد. اما بی تردید، اگر ثروتمندی دانا باشد، ثروتش بهترین وسیله برای رسیدن او به خداست.

امیرالمومنین، علیه السلام، بر خلاف آنچه عده زیادی می اندیشند انسانی فقیر و تهیدست نبود. ایشان زمین و باغ و چاه های آب فراوانی داشت که همه را با زحمت و کار بی وقفه به دست آورده بود، به طوری که می گویند ثروتی که امیرالمومنین، علیه السلام، به دست آوردف بود نزدیک به چهار میلیارد تومان (به حساب زمان ما) بوده است. با این همه، آن حضرت همه دارایی خویش را صرف نیازمندان و فقرا کرد یا در راه خدا وقف نمود. از این روست که در وصیت نامه ایشان که در شب بیست و یکم ماه رمضان بیان فرموده راجع به پول و ثروت کلمه ای دیده نمی شود.

دانایی و معرفت تا این حد در رفتار انسان تاثیر دارد. به طوری که

۱- ((۱)) . از ایرج میرزاست.

۲- ((۲)) . انفال، ۲۸ و مشابه آن در سوره تغابن، ۱۵: «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلاَدُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ »؛ نیز انبیاء، ۳۵: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ »،

حتی بر نماز و عبادات نیز برتری دارد. در روایات آمده است که بعد از معرفت هیچ چیز با فضیلت تر از نمازهای پنجگانه نیست. (۱)

عقل معیار عبادت است

نقل است که نزد حضرت صادق، علیه السلام، از عبادات کسی تعریف کردند. امام به این تعریف ها عکس العملی نشان ندادند و تنها نگاه کردند. وقتی همه حرف ها تمام شد، از امام پرسیدند: یابن رسول الله، نظری ندارید؟ فرمودند: این شخص چقدر می فهمد و عقل دارد؟ (۲)روزی دویست رکعت نماز خواندن و هفته ای پنج روز روزه گرفتن ملاک نیست. پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله، نیز هفته ای پنج روز روزه نمی گرفتند. ملاک عقلی است که موجب این عبادت شده است.

وقتی در محضر امام صادق، علیه السلام، از ابوذر سخن به میان آمد، حضرت فرمودند:

«کان اکثر عباده ابی ذر التفکر و الاعتبار». (۳)

بیشترین عبادت ابوذر اندیشه کردن در حقایق عالم به منظور افزودن به عقل و فهم خویش و پند گرفتن و عبرت گرفتن از حقایق بود.

تو را دوگوش دادند و یک زبان...

موضوع مهمی که در این روایت وجود دارد این است که حضرت نمی فرماید بیشترین عبادت ابوذر پند دادن و نصیحت کردن بود. اصولا، یکی از ارزش های مهم در اسلام کمتر سخن گفتن و بیشتر گوش دادن است. به قول سعدی:

تو را دو گوش دادند و یک زبان، یعنی دوچندانکه می گویی بشنو.

در آخرین آیه از سوره بقره نیز پروردگار مومنین واقعی را با لفظ سمعنا و اطعنا معرفی می کند: « وَ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا ». (۴)

ص:۲۵۹

۱- ((۱)) . الأمالی، شیخ طوسی، ص ۶۹۴: «عن علی بن عقبهٔ، عن أبی کهمس، قال: وبالاسناد الاول عن زرعهٔ، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: قلت له: أی الاعمال هو أفضل بعد المعرفهٔ؟ قال: ما من شیء بعد المعرفهٔ یعدل هذه الصلاهٔ، ولا بعد المعرفهٔ والصلاهٔ شیء یعدل الزکاهٔ، ولا بعد ذلک شیء یعدل الصوم، ولا بعد ذلک شیء یعدل الحج، وفاتحهٔ ذلک کله معرفتنا، وخاتمته معرفتنا، ولا شیء بعد ذلک کبر الاخوان والمواساهٔ ببذل الدینار والدرهم، فإنهما حجران ممسوخان، بهما امتحن الله خلقه بعد الذی عددت لک، وما رأیت شیئا أسرع غنی ولا أنفی للفقر من إدمان حج هذا البیت، وصلاهٔ فریضهٔ تعدل عند الله ألف حجهٔ وألف عمرهٔ مبرورات متقبلات، والحجهٔ عنده خیر من بیت مملوء ذهبا، لا بل خیر من ملء الدنیا ذهبا وفضهٔ تنفقه فی سبیل الله عزوجل، والذی بعث محمدا بالحق بشیرا ونذیرا لقضاء حاجهٔ امرئ مسلم وتنفیس کربته، أفضل من حجهٔ وطواف وحجهٔ وطواف - حتی عقد عشرا - ثم خلا یده، وقال: اتقوا الله، ولا تملوا من الخیر، ولا تکسلوا، فإن الله عزوجل ورسوله صلی الله علیه

وآله لغنيان عنكم وعن أعمالكم، وأنتم الفقراء إلى الله عزوجل، وإنما أراد الله عزوجل بلطفه سببا يدخلكم به الجنة». - الأربعون حديثا، شهيد اول، ص ۸۰: «أخبرنا الشيخ أبو عبد الله المفيد، أخبرنا ابن قولويه، أخبرنا ابن يعقوب، عن محمد يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن وهب، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن أفضل ما يتقرب به العباد إلى ربهم وأحب ذلك إلى الله عزوجل ما هو؟ فقال: لا أعلم شيئا بعد المعرفة أفضل من [هذه] الصلاة، ألا ترى إلى العبد الصالح عيسى بن مريم عليه السلام قال (وأوصانى بالصلوة والزكوة مادمت حيا).

۲- (۲)) . كافى، ج ۱، ص ۲۴: «إسحاق بن عمار، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك إن لى جارا كثير الصلاة، كثير الصدقة، كثير الحج لا بأس به قال: فقال: يا إسحاق كيف عقله؟ قال: قلت له: جعلت فداك ليس له عقل، قال: فقال: لا يرتفع بذلك منه»؛ نيز همين جلد، ص ۱۲ ۱۱: «محمد بن سليمان الديلمى، عن أبيه قال: قلت لأبى عبد الله عليه السلام: فلان من عبادته ودينه وفضله؟ فقال: كيف عقله؟ قلت: لا أدرى، فقال: «إن الثواب على قدر العقل»؛ نيز در صفحه ۲۶: «عن أبى عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا رأيتم الرجل كثير الصلاة كثير الصيام فلا تباهوا به حتى تنظروا كيف عقله».

۳- (۳)) . بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۳۱.

۴- (۴)) . بقره، ۲۸۵.

یعنی مومنان واقعی همه وجودشان گوش سپردن و عمل کردن است.

به واقع، انسان از چنین دین و چنین فرهنگی لـذت می برد. بر اساس پنـدار رایجی که از لفظ مومن در میان مردم وجود دارد، پیش از شنیدن کلام امام صادق درباره ابوذر، انسان گمان می کند ابوذر سالی یک بار به حج می رفته و صبح و ظهر و شب در مسجد بوده و چنان سجده ای به جای می آورده که نمی توانستند از جا بلندش کنند، اما بزرگی ابوذر در عمل به هیچ یک از این ظواهر دین نبوده است، بلکه در علم و معرفت و آگاهی و بینش او بوده است.

دین با علم و معرفت آغاز شد

نبوت پیامبر اسلام با ترغیب به علم و عقل و فهم آغاز شد. شروع نبوت با دستور به خواندن بود. آیا خواندن خدایی که انسان را خلق کرده است بدون معرفت به او امکان دارد؟

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ . اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ ». (۱)

فهم درست از خدا برترین فهم هاست.گستره دانش آدمی از خدا شروع می شود و به وجود خود او می رسد.

«خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ ». (۲)

در این آیات، از خدا به انسان و از انسان به خدا باز می گردیم که کریم ترین وجود عالم است.

«اِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ . اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَم . عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ ». (۳)

به راستی، چه ارزشی قرآن مجید برای قلم در این آیه قائل شده و چه مقدار بر ارزش علم تاکید کرده است؟

این نخستین آیات قرآن در لحظات اول بعثت پیامبر اسلام است که شامل موضوعات قرائت، مطالعه، شناخت خدا، شناخت انسان، ارزش قلم، و ارزش علم می شود.

۱- ((۱)) . علق، ۱.

۲- ((۲)) . علق، ۴.

۳- ((۳)) . علق، ۳-۶.

فوق کل ذی علم علیم

(۱)

بر این اساس، دانش آموختن و معرفت جستن در هیچ زمان و مکانی پایان نمی پذیرد و انسان در هر رتبه و مقامی که باشد نیازمند آموختن است. خود را دانای دهر دانستن خطای پندار آدمی است و همواره کسی هست که بیشتر و بهتر از ما بداند. به قول شاعر:

چو گویی که وام خرد توختم

همه هر چه بایستم آموختم

یکی نغزبازی کند روزگار

که بنشاندت پیش آموزگار. (۲)

حضرت موسی بن عمران، علیه السلام، که ملقب به کلیم الله است و از زمان آدم تا قیام قیامت تنها کسی است که این صفت را داراست، (۳) روزی در اوج نبوت و عظمت، به پروردگار عالم عرض کرد: خدایا، عالم تر از من نیز در این دنیا وجود دارد؟ پروردگار عالم فرمود: بله. و آن حکایت عجیب که در سوره مبارکه کهف آمده است میان او و آن عالم ربانی که روایات او را خضر نبی خوانده اند روی داد. (۴)برای انبیاء داشتن فهم و عقل و علم متعالی آن قدر ارزش داشت که همواره در پی آن بودند.

آن که ادب را از دست داد چه به دست آورد؟

این جمله معروف از بزرگمهر، وزیر انوشیروان، است که می گوید: آن که ادب را ازدست داد چه به دست آورد و آن که ادب را به دست آورد چه از دست داد؟ به راستی، اگر کسی به واقع بفهمد و آگاه شود، چه از دست می دهد؟ مگر جز این است که او دربند هیچ شیطان کوچک و بزرگی نمی افتد و دیگر کسی نمی تواند از او سوء استفاده کند؟ در مقیاس وسیع تر، آیا محرومیت و استضعاف توده ها و ملت ها و کشورها و به یغما رفتن سرمایه های آن ها جز بر اثر ناآگاهی و نادانی بوده است؟

اگر کسی اسناد آرشیو وزارت خارجه انگلیس در لندن را مطالعه کند

۱- (۱)) . یوسف، ۷۶.

۲- (۲)) . این ابیات را هم از رودکی دانسته اند و هم از کسایی مروزی.

۳- ((۳)) . خداوند متعال با پیغمبر اسلام، صلی الله علیه وآله، هم با واسطه سخن می گفت، اما با موسی، علیه السلام، بی واسطه سخن گفت: «وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ وَ کَلَّمَ اللّهُ مُوسی تَکْلِیماً». نساء، ۱۶۴. (مولف)

۴- ((۴)) . سوره کهف، آیات ۶۰ به بعد مربوط به این داستان است.

به نـامه ای از وزیر امور خـارجه انگلسـتان به سـفیر انگلسـتان در تهران در زمـان ناصـرالدین شاه قاجار بر می خورد که در آن آمده است:

جناب سـفیر! به کمپانی هند شرقی در هندوستان دستور داده شده که سالی یک لک روپیه برای جناب عالی به تهران بفرستند. شما وظیفه دارید این مبلغ را صرف بی سواد نگهداشتن مردم ایران کنید!

حقیقت این است که تا به حال هر بلایی بر سر این مملکت و مردم آن آمده و می آید همه از سر نادانی و نفهمی و ناآگاهی بوده است و مسـببین آن مردم نـادان به همراهی عالمـان بی عمـل بوده انـد. در بسـیاری از امور، کارهـا به دست افراد کـاردان نیست. در نتیجه، به فرموده پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، وقتی کارها به دست غیرکاردان باشد فسادی که ایجاد می شود از صلاحش به مراتب بیشتر است. (۱) اصولاً، علم و دانایی و تعهد است که چرخ های رشد و توسعه را به حرکت در می آورد و نیروها را در مسـیر صـحیح قرار می دهد و اداره می کند. حال، اگر جایی که همه چرخ هایش در مسیر درست می گردد را به دست فرد نالایق و ناکاردانی بدهنـد، او همه چرخ ها را به تنهایی از کار می اندازد و بدتر از آن این که به فرموده قرآن گمان می کند کار درستی نیز دارد انجام می دهد. (۲)

حکایت حاکم مصر

معروف است که هـارون الرشـید از مصـر بـدش می آمـد، زیرا آن را مولـد فراعنه می دانست (گـویی خودشـر خـودش فرعون نبود!). این بود که در زمان حکومتش گفت: دوست دارم فرد احمقی را به من معرفی کنید تا او را به استانداری مصر بفرستم!

درباریان کسی را برای این منظور پیدا کردند و هارون حکم حکمرانی او را بر مصر صادر کرد.

ص:۲۶۲

۱- ((۱)) . کـافی، ج ۱، ص ۴۴: «أحمـد بن محمـد، عن ابن فضال، عمن رواه، عن أبی عبـد الله علیه السـلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من عمل علی غیر علم کان ما یفسد أکثر مما یصلح».
۲- ((۲)) . کهـف، ۱۰۳-۱۰۴: «قُـلْ هَـلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَـرِینَ أَعْمَالاً * اَلَّذِینَ ضَـلَّ سَـعْیُهُمْ فِی الْحَیَاهِ الـدُّنْیَا وَ هُمْ یَحْسَـبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً» .

وقتی این شخص وارد مصر شد، مدتی بود که باران نیامده بود و کشت پنبه، که تجارت شش هزار ساله مصر است و بهترین پنبه دنیا در آن تولید می شود، با مشکل جدی رو به رو شده بود.

نمایندگان پنبه کاران که از این وضع ملول شده بودند، با اشک چشم و دل زار نزد استاندار جدید آمدند و شرح ماجرا گفتند و از او خواستند که فکری به حالشان بکند.

او زمانی به تفکر در حل مساله پرداخت و سرانجام گفت: این که مشکل مهمی نیست. بروید از این به بعد به جای پنبه پشم بکارید!

حکایت مرحوم جهانگیرخان قشقایی

بر خلاف حکایت بالا، داستان زندگی مرحوم جهانگیرخان قشقایی ارزش های آگاهی و لحظه ای دل سپردن به معرفت را به خوبی نشان می دهد. من اولین بار این داستان را در کتاب ریحانهٔ الادب مرحوم مدرس خیابانی دیدم و بعد از این که قبر قهرمان این داستان را در اصفهان پیدا کردم که در حال نابودی بود، به شهردار اصفهان ماجرای زندگی ایشان را بازگو کردم و گفتم: حیف است مقبره انسان باارزشِ فهیمِ فقیهِ حکیم عالمی چون او از بین برود! ایشان هم مقبره و بارگاهی برای این مرد بزرگ بنا کرد تا یاد و خاطره این بزرگمرد فراموش نشود.

جهانگیر خان فرزند رئیس ایل قشقایی در منطقه سمیرم استان فارس بود. برای همین، او را «خان» صدا می کردند. او، در ایام جوانی، زمانی که برای فروش کشک و پنیر و روغن و سایر محصولات ایل خود به اصفهان رفته بود، علاقمند به یادگیری تار شد. از آن پس، او شب ها در چادر خود می نشست و تار می زد.

وقتی سن او به ۳۵ یا ۳۶ رسید، جوان تنومندی بود که مانند پدرش سبیل هایش از بناگوش در رفته بود و لباس خانی به تن داشت و کلاه

ص:۲۶۳

قشقایی بر سر می گذاشت.

در همین ایام، روزی که برای داد و ستد به اصفهان رفته بود، نشانی تارزنی را خواست تا تار شکسته اش را تعمیر کند. مردی که خان نشانی را از او پرسیده بود از او پرسید: خان! چند سال تار می زنی؟ گفت: از ۱۴ – ۱۵ سالگی. پرسید: چند سال داری؟ گفت: نزدیک ۴۰ سال. گفت: خان! یک بار هم بنشین و تار وجود خود را بزن و ببین چه صداهایی از آن در می آید!

جهانگیر خان با شنیدن این سخن به فکر فرو رفت و پرسید: کجا باید بروم تا تار وجود خودم را بزنم؟ آن مرد هم مدرسه صدر را در بازار اصفهان نشان داده و گفته بود: این جا.

پس از آن، جهانگیرخان کاروانش را به یکی از همراهانش سپرد و گفت: به ایل برگرد و به خانواده من بگو منتظر من نباشند. و به سمت مدرسه به راه افتاد.

از آن طرف، طلبه های مدرسه دیدند جوان تنومندی از ایل قشقایی داخل مدرسه شد. یکی از او پرسید: خان! این جا چه کار داری؟ گفت: آمده ام نواختن تار وجودم را یاد بگیرم.

معلوم نیست آن طلبه چه کسی بوده که از خان با محبت بسیار استقبال کرده و تشویق به ماندنش در مدرسه کرده است، ولی می دانیم که او را به حجره خود برده و به او در آموختن علم کمک فراوان کرده است.

خان از آن روز به تحصیل علم مشغول شد و به زودی فقیه و ادیب و اصولی و حکیم و عارف و فیلسوف بزرگی شد. ایشان هرگز عمامه بر سر نگذاشت و ازدواج نکرد و همواره همان لباس ایلیاتی خویش را به تن داشت، با این تفاوت که کلاه لبه دارش را کنار گذاشته و کلاه پوستی بر سر گذاشته بود.

ص:۲۶۴

در مکتب درس جهانگیر خان، حدود ۵۰ نفر از علمای بزرگ پرورش یافتند که یکی از یکی بهتر و بی نظیرتر بودند. یکی از شاگردان ایشان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی است. شاگرد دیگرشان مرحوم آیت الله العظمی آسید جمال الدین گلپایگانی است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی سالی یک بار از قم برای ایشان نامه می نوشت و به نجف می فرستاد که «حضرت آیت الله آسید جمال الدین گلپایگانی! حسین بروجردی را نصیحت کن!»

از شاگردان دیگر ایشان مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ مرتضی طالقانی و مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا رحیم ارباب است که من در ۹۰ سالگی ایشان را در اصفهان دیدم و از زبان ایشان راجع به جهانگیر خان مطالب عجیبی شنیدم. شاگرد دیگرشان نیز شهید کم نظیر مرحوم آیت الله سید حسن مدرس است.

این است ثمره یک لحظه آگاهی یافتن و با بصیرت به زندگی نگریستن. از این روست که به حق می گوییم آگاهی و بینش و معرفت رمز سلامت و سعادت انسان در دنیا و آخرت است و بدون آن رستگاری ممکن نیست.

خوشا آنان که در این صحنه خاک

چو خورشیدی درخشیدند و رفتند

خوشا آنان که بذر آدمی را

به جسم خاک پاشیدند و رفتند

خوشا آنان که در میزان وجدان

حساب خویش سنجیدند و رفتند

خوشا آنان که بار دوستی را

کشیدند و نرنجیدند و رفتند

خوشا آنان که پا در وادی حق

نهادند و نلغزیدند و رفتند.

۱۵– معرفت : هدیه ای الهی

اشاره

ص:۲۷۱

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

سخن در معرفت و آگاهی و رشد بود. وجود مبارک حضرت حق استعداد به دست آوردن هر برنامه مثبتی، به ویژه قدرت تحصیل علم و معرفت، را به انسان عنایت فرموده است. از این رو، تهیدستی و فقر انسان در این ارزش ها تقصیر خود او و محصول تلخ تنبلی و کاهلی و کسالت اوست.

پرهیز از کسالت و تنبلی

یکی از فصل های بسیار مهم روایات اسلامی آن دسته از روایات است که آدمی را از تن دادن به کسالت و سستی و تنبلی و تن پروری برحذر می دارند. قرآن مجید نیز در آیات متعدد انسان را به فعالیت و کوشش در امور مثبت سفارش کرده و بهره و نصیب او در دنیا و آخرت را نتیجه سعی و تلاش او معرفی کرده است:

«وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاّ ما سَعی * وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُری * ثُمَّ یُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفی ». (۱)

ص:۲۷۳

۱- (۱)) پی نوشت . نجم، ۳۹-۴۱.

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره ای] نیست. و این که تلاش او به زودی دیده خواهد شد. سپس، به تلاشش پاداش کامل خواهند داد.

حاصل و ثمر و محصول زندگی انسان جز در سایه کوشش و فعالیت نیست. از این رو، قرآن مجید انسان را از سستی و تنبلی و از این که بنشیند و غصه بخورد نهی می کند؛ آن جا که می فرماید:

(۱)در انجام فرمان هایِ حق و در جهاد با دشمن [سستی نکنید و] از پیش آمدها و حوادث و سختی هایی که به شما می رسد[اندوهگین مشوید که شما اگر مؤمن باشید ، برترید

قرآن به صراحت می فرماید: « وَ لاٰ تَهِنُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا »؛ سست نباشید و زانوی غم بغل نگیرید، زیرا همه امکانات باطنی و ظاهری برای به دست آوردن هر محصول مثبتی برای شما فراهم است. « وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ »؛ انسان مومن نباید در گوشه ای بنشیند و زانوی غم بغل بگیرد و از تهیدستی غصه بخورد. توجیهی ندارد که انسان در انجام کارهایش سستی کند و غصه دار باشد، بلکه او باید در هر سنّ و موقعیتی که هست با نشاط و شاد و سرحال به زندگی خویش ادامه دهد.

عمار یاسر در جنگ صفین

عمار یاسر، که الگویی واقعی برای اهل ایمان است، در جنگ صفین بیش از نود سال داشت. با این حال، با دشمنان خدا در کمال نشاط و رغبت و شوق و در نهایت فعالیت جنگید تا به شهادت رسید. (۲)

سزاست مومنان نیز به این صحابه بزرگ پیامبر و یار باوفای امیرمومنان، علیهما السلام، اقتدا کنند و در هر حال و مقام به انجام امور مثبت مشغول باشند.

۱- ((۱)) . آل عمران، ۱۳۹؛ نیز با اختلاف در محمد، ۳۵.

۲- ((۲)) . أسد الغابة، ابن أثیر، ج ۴، ص ۴۶-۴۷: «قال أبو البحتری قال عمار بن یاسر یوم صفین ائتونی بشربة، فأتی بشربة لبن. فقال: إن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: آخر شربة تشربها من الدنیا شربة لبن! وشربها. ثم قاتل حتی قتل وکان عمره یومئذ أربعا وتسعین سنة وقیل ثلاث وتسعون وقیل إحدی وتسعون».

حافظ شصت هزار بیت شعر

من در طول دوره زنـدگی ام انسـان هـای عجیبی را دیـده ام. یـادم هست در ایـام جوانی که در قم طلبه بودم، شب های جمعه برای دیـدن پـدر و مادرم به تهران می رفتم. در این ایام، گاه می شد که دوسـتان مرا به جلسه ای خصوصـی دعوت می کردند (البته به عنوان مسـتمع)؛ و گـاه نیز به دوسـتانی که به آن هـا علاقه داشـتم و انسان های بافضـیلتی بودنـد سـر می زدم و با آنان نشـست و برخـاست می کردم. این رفت و آمـدها برایم در آن دوران بسـیار سودمنـد بود. بـا این که برخی از آن هـا کاسب و مغازه دار بودند و بعضی هاشان در میدان تره بار میوه فروشی داشتند، ولی حقیقت این بود که به اندازه یک عالم از راه گوش و مطالعه علم کسب کرده بودند.

یادم هست یک روز بعـد از ظهر که به منزل یکی از همین دوسـتان رفته بودم، ایشان دایی خود را، که پیرمردی ۸۰ ساله بود و مغازه سبزی فروشـی داشت، به من معرفی کرد و گفت: ایشان در مغازه تا فرصتی پیـدا می کنـد سـراغ کتاب می رود و مطالعه می کند و با استفاده از همین فرصت های کم توانسته ۶۰ هزار بیت شعر سودمند حفظ کند.

من بعـد از آن که آن پیرمرد را دیـدم، به مطـالعه بیشتر و حفـظ کردن شـعر روی آوردم و در همـان سـال، با وجود اشـتغال به تحصیل در دروس حوزوی، توانستم چهار هزار بیت شعر مفید را حفظ کنم.

ی

ادگیری تا دم مرگ

اسـتفاده از فرصت برای یـادگیری علم و انـدوختن معرفت برای برخی به قـدری مهم است که تا زمان مرگ نیز آن را رها نمی کنند. در احوالات ابوریحان بیرونی نوشـته اند که مرد عالمی به نام سـید مرتضی- البته، این فرد غیر از سید مرتضی علم الهدی برادر سید رضی است (۱)- در لحظات آخر عمر ابوریحان بیرونی (۲) به ملاقات او آمد. وقتی او کنار بستر

۱- ((۱)) . در فضـیلت ایـن دو برادر همیـن بس کـه در قـوانین الأـصول، میرزای قمی، ص ۴۹۶ آمـده: «فی حکایـهٔ رؤیا المفید رحمه الله حیث رأی فی المنام فاطمهٔ الزهراء صـلوات الله وسلامه علیها والحسنین علیهما الصلاهٔ والسلام معها قالت له فی المنام: یا شیخ علمهما الفقه؛ فجائت فی یومه والدهٔ السیدین المرتضی والرضی رحمهما الله بهما وقالت یا شیخ علمهما الفقه».

۲- ((۲)) . بحـار الأنوار، ج ۵۴، پـاورقی ص ۲۲۹: «أبوریحان محمـد بن أحمد البیرونی الخوارزمی الحکیم، الریاضـی، الطبیب، المنجم المعروف، کـان فیلسوفـا عالما بالفلسـفهٔ الیونانیـهٔ وفروعها وفلسـفهٔ الهنود، وبرع فی علم الریاضـیات والفلک، بل قیل إنه أشهر علماء النجوم والریاضیات من المسلمین، کان معاصرا لابن سینا وکان بینهما مراسلات وأبحاث، کان أصله من (بیرون) بلد فی السـند وسافر إلی بلاد الهنـد أربعین سـنهٔ اطلع فیها علی علوم الهنود وأقام مـدهٔ فی (خوارزم) وکان أکثر اشـتغاله فی النجوم والریاضـیات والتاریخ، وخلف مؤلفات نفیسهٔ منها (الآثار الباقیهٔ عن القرون الخالیهٔ) فی التاریخ الفه لشمس المعالی قابوس حکی انه کـان مکبا علی تحصـیل العلوم متفننا فی التصـنیف لا یکاد یفارق یـده القلم وعینه النظر وقلبه الفکر، وکان مشـتغلا فی جمیع

أيام السنة الا يوم النيروز والمهرجان. وحكى عن الشيخ صلاح الدين الصفدى أنه قال: كان أبو ريحان البيرونى حسن المعاشرة، لطيف المحاضرة، خليعا فى ألفاظه، عفيفا فى أحواله لم يأت الزمان بمثله علما وفهما. توفى سنة ۴۳۰ تقريبا».

ابوریحان نشست، این دانشمند بزرگ چشم باز کرد و درباره مسئله مشکلی از ایشان سوال کرد. یکی دیگر از دوستان که کنار بستر ابوریحان نشسته بود با تعجب گفت: چه فایده ای دارد در چنین موقعیتی پاسخ این سوال را بدانی؟! ابوریحان در جواب گفت: پاسخ این مسئله را بدانم و بمیرم بهتر است یا ندانم و بمیرم؟ بعد، رو به سید کرد و گفت: اگر جواب را می دانید، به من هم بگویید! و سید پاسخ سوال او را داد.

پس از آن، سید از ابوریحان خداحافظی کرد و از اتاق بیرون رفت و لحظاتی بعد صدای شیون و زاری از اتاق او به گوش رسید و سید دانست که ابوریحان درگذشته است.

به راستی، چه خوب است انسان تا لحظه مرگ عمر خود را صرف تحصیل یا نشر علم کند! و این موضوعی است که در سیره پیشوایان ما به چشم می خورد.

وصیت حضرت امیرمومنان، علیه السلام، در شب شهادتشان دریایی از علم و معرفت است؛ (۱) هم چنین است سخنان حضرت امام حسن مجتبی، علیه السلام، که در نفس های آخر عمر شریفشان نیز به نشر معارف الهی مشغول بوده اند. (۲) لحظات آخر عمر حضرت ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، نیز بدین گونه است. (۳) از این رو، بی تردید می توان گفت که همه اولیاء و انبیاء خدا و بندگان شایسته حق این سیره را داشته اند و اغلب یا درحال تحصیل از دنیا رفته اند یا در حال تبلیغ معارف و نشر علم.

بسیاری از بزرگان دین قلم یا کتاب در دست داشتند و از دنیا رفتند؛ عده ای بر فراز منبر و در حال نشر معارف الهی از دنیا رفتند و... . با توجه به این نکته، هیچ کس حق تنبلی و ناامیدی ندارد و باید برای رسیدن به مقصود تلاش کند و رنج و زحمت را به جان بخرد. حافظ در بیت نغزی می گوید:

۱- (۱)) . نهج البلاغه، نامه ۴۷: «من وصیة له علیه السلام للحسن والحسین علیهما السلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله: أوصیکما بتقوی الله وأن لا تبغیا الدنیا وإن بغتکما، ولا تأسفا علی شئ منها زوی عنکما. وقولا بالحق. واعملا للأجر. وکونا للظالم خصما وللمظلوم عونا أوصیکما وجمیع ولدی وأهلی ومن بلغه کتابی بتقوی الله ونظم أمرکم، وصلاح ذات بینکم، فإنی سمعت جدکما صلی الله علیه وآله یقول: «صلاح ذات البین أفضل من عامة الصلاة والصیام» والله الله فی الأیتام فلا تغبوا أفواههم ولا یضیعوا بحضرتکم. والله الله فی جیرانکم فإنهم وصیة نبیکم ما زال یوصی بهم حتی ظننا أنه سیورثهم. والله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم. والله الله فی الصلاة فإنها عمود دینکم. والله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فإنه إن ترک لم تناظروا. والله الله فی الجهاد بأموالکم وأنفسکم وألسنتکم فی سبیل الله. وعلیکم بالتواصل والتباذل. وإیاکم والتدابر والتقاطع. لا تترکوا الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یستجاب لکم. یا بنی عبد المطلب لا ألفینکم تخوضون دماء المسلمین خوضا تقولون قتل أمیر المؤمنین، ألا لا تقتلن بی إلا قاتلی انظروا إذا أنا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربة بضربة، ولا یمثل بالرجل فإنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: إیاکم والمثلة ولو بالکلب العقور».

۲- (۲)) . بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸-۱۴۰: «طلحة بن زید الرقی، عن الزبیر بن عطاء، عن عمیر بن مانی العبسی، عن جنادة

بن أبی أمیـة قال: دخلت علی الحسن بن علی ابن أبی طالب علیه السـلام فی مرضه الـذی توفی فیه وبین یدیه طست یقذف علیه الدم ویخرج کبده قطعة قطعة من السم الذی أسقاه معاویة لعنه الله فقلت: یا مولای مالک لا تعالج نفسک؟ فقال: یا عبد الله بماذا أعالـج الموت؟ قلت: إنا لله وإنا إلیه راجعون. ثم التفت إلی فقال: والله لقـد عهـد إلینا رسول الله صـلی الله علیه وآله أن هذا الأمر یملکه اثنا عشر إماما من ولد علی وفاطمة، ما منا إلا مسموم أو مقتول، ثم رفعت الطست وبکی صلوات الله علیه وآله. قال: فقلت له: عظنی یـا ابن رسـول الله، قـال: نعم اسـتعد لسـفرک، وحصـل زادک قبـل حلـول أجلـک، واعلم أنـک تطلب الـدنیا والموت یطلبـک، ولا ـ تحمل هم یومک الـذی لم یأت علی یومک الـذی أنت فیه، واعلم أنک لا تکسب من المال شـیئا فوق قوتک إلا کنت فیه خازنـا لغیرک. واعلم أن فی حلالهـا حساب، وفی حرامها عقاب، وفی الشـبهات عتاب، فأنزل الـدنیا بمنزلـة المیتـة، خذ منها ما یکفیک، فإن کان ذلک حلالا کنت قـد زهـدت فیها، وإن کان حراما لم یکن فیه وزر، فأخـذت کما أخـذت من المیتة، وإن کان العتاب فان العتاب یسیر. واعمل لـدنیاک کأنک تعیش أبـدا، واعمل لآخرتک کأنک تموت غـدا، وإذا أردت عزا بلا عشـیرة، وهیبة بلا سـلطان، فاخرج من ذل معصـیة الله إلی عز طاعة الله عز وجل، وإذا نازعتک إلی صحبة الرجال حاجة فاصحب من إذا صـحبته زانک، وإذا خـدمته صانک، وإذا أردت منه معونـة أعانک، وإن قلت صدق قولک وإن صـلت شد صولک وإن مـددت یـدک بفضـل مـدها، وإن بـدت عنک ثلمـة سـدها، وإن رأی منک حسنـة عـدها، وإن سألته أعطاک، وإن سـکت عنه ابتـداک وإن نزلت إحـدی الملمـات به سـاءک. من لا ـ تأتیـک منه البوائـق، ولا ـ یختلف علیـک منه الطرائق، ولا ـ یخـذلک عند الحقائق، وإن تنازعتما منقسـما آثرک. قال: ثم انقطع نفسه واصـفر لونه، حتی خشـیت علیه، ودخل الحسـین علیه السلام والأسود بن أبی الأـسود فـانکب علیه حتی قبل رأسه وبین عینیه، ثم قعـد عنـده فتسارا جمیعا، فقال أبو الأسود: إنا لله إن الحسن قـد نعیت إلیه نفسه».

۳- (۳)) . ینـابیع المودة، قنـدوزی، ج ۳، ص ۸۲: «أبو مخنف: وبقی الحسـین علیه السـلام ثلاـث ساعات من النهار ملطخا بـدمه رامقا بطرفه إلی السماء وینادی: یا إلهی صبرا علی قضائک ولا معبود سواک یا غیاث المستغیثین».

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب به راحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید.

خداوند در تایید همین معنا در سوره مبارکه آل عمران می فرماید:

«وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكانُوا وَ اللّهُ يُحِبُّ الصّابِرِينَ ». (۱)

چه بسا پیامبرانی که انبوهی دانشمندانِ الهی مسلک [و کاملان در دینِ] به همراه او با دشمنان جنگیدند، پس در برابر آسیب هایی که در راه خدا به آنان رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و [در برابر دشمن] سر تسلیم و فروتنی فرود نیاوردند؛ و خدا شکیبایان را دوست دارد.

چه بسیار کسانی که وارد میدان کارزار و مبارزه شدند و از خود سستی و ضعف نشان ندادند و از میدان مبارزه فرار نکردند و راه خدا را ادامه دادند تا آن جا که یا پیروز شدند و یا به شهادت رسیدند.

نکته مهم موجود در آیه نیز تاکید بر سستی نکردن و صبر کردن بر ناملایمات و بشارت انتهای آیه درباره پیشه کنندگان صبر است.

صبر و پشتکار روحانی هنرمند

خاطره دیگری که از دوران اوایل طلبگی در ذهن دارم مربوط به آشنایی با روحانی هنرمندی است که ایشان را در جلسه ای که برای توسعه یک درمانگاه برگزار شده بود دیدم. ایشان در آن زمان که من ۲۱ یا ۲۲ سال داشتم ۴۱ یا ۴۲ سالشان بود و بسیار برخورد شیرینی داشتند و معلوم بود که انسانی متخلق به اخلاق اند.

آن روز، حس کردم آشنایی با ایشان برایم سودمند است، لذا از ایشان پرسیدم: شما در تهران زندگی می کنید؟ گفت: بله. گفتم آدرس می دهید من گاهی خدمتتان برسم! گفت: مانعی ندارد.

اولین جلسه ای که به منزل ایشان رفتم، ایشان برای این که مرا راه بیندازد همین بحث را پیش آورد و گفت: من خیلی بدخط بودم، ولی

۱- ((۱)) . آل عمران، ۱۴۶.

یک روز تصمیم گرفتم خوش خط شوم. وقتی این تصمیم را گرفتم، قلمی برداشتم و به دفترچه ای که از سرمشق اساتید خط در خانه داشتم نگاه کردم و به تمرین خط پرداختم.

سپس، او مرا به طبقه دوم منزل برد و ۳۲ نوع خط در بهترین شکل به من نشان داد و گفت: همه این ها نوشته های من است. یک قرآن و یک مفاتیح نیز به خط خود به من نشان داد و هم اکنون نیز کتیبه چندین مسجد یادگار خط ایشان است.

ایشان ادامه داد: وقتی دوران هنرمندی ام در خط گذشت، به نقاشی علاقه پیدا کردم و به تمرین نقاشی مشغول شدم. کم کم، کار به جایی رسید که یک روز پدرم را دعوت کردم و در همین حیاط برای ایشان صندلی گذاشتم و چهره ایشان را کشیدم. از قضا، ایشان این تصویر را نیز با عکس پدرشان به من نشان دادند و عجیب این بود که این دو با هم تفاوتی نداشتند.

ایشان در ادامه گفت: بعد، به شعر علاقمند شدم، اما نمی توانستم شعر بگویم و چیزهایی که به عنوان شعر می گفتم به همه چیز شبیه بود مگر شعر. با این حال، ناامید نشدم و آن قدر نوشتم و پاره کردم و از نو نوشتم که وارد دنیای شعر شدم. (۱)به خوبی یادم هست که در آغاز قرن پانزدهم بعثت رسول خدا، یکی از نهادهای فرهنگی کشور از شاعران خواست تا آثارشان را درباره پیامبر برای شرکت در مسابقه ارسال کنند. از میان شعرا، تنها اثر دو نفر مقبول طبع داوران واقع شد که یکی مرحوم امیری فیروزکوهی بود و دیگری ایشان.

این ویژگی خواستن و تلاش کردن است که لاجرم انسان را به مقصد می رساند. خداوند عالم انسان را برای «شدن» و «حرکت کردن» ساخته

۱- (۱)) . روزی که به منزل این روحانی هنرمند رفته بودم، برای من غزلی خواندند که همان روز آن را حفظ کردم و به یادگار از ایشان در اینجا ذکر می کنم: آه شب گیر کند فاش چو روزی رازم/ همچو منصور سر دار فنا سر بازم/ شده ام غنچه صفت تنگدل و غرقه خون/ بس که با خار غم هجر تو من دمسازم/ مرغکی خسته دلم در قفس عشق اسیر/ سوی کوی تو به ناچار بود پروازم/ من و شمع شب و پروانه سه عاشق بودیم/ سوختند آن دو شبی من به غمت می سازم/ می دهم جان به هوای رخت ای طلعت عشق/ به امیدی که بیایی و ببینی بازم/ از ازل عبد تو مصباحم و دارای جهان/ تا ابد من به چنین سلطنتی می نازم. (مولف)

است نه «نشدن» و «متوقف شدن». همه انسان ها برای عالم شدن، حکیم شدن، ادیب شدن، هنرمند شدن، مخترع شدن، سلمان و مقداد و بلال شدن، زینب و خدیجه شدن، و... استعداد و نیروی کافی دارند، فقط باید بخواهند و در مسیر صحیح حرکت کنند و در این راه صبر و تحمل داشته باشند و از مشکلات و دوری راه و خطرات نهراسند.

آموختن علم واجب است، حتی اگر در چین باشد

طی کردن فاصله مدینه تا کشور چین در روزگار پیامبر، صلی الله علیه وآله، برای مسافران آن روزگار تقریبا ناممکن بود و اگر کسی می خواست از مدینه به چین برود و برگردد، باید عمری را در این راه هزینه می کرد و چه بسا امکان بازگشت نیز نداشت. در روزگار ما هم، با وجود این همه امکانات، از عربستان تا چین با هواپیما بیش از ۱۲ ساعت طول می کشد. با این حال، آن قدر جستجوی معرفت و آموختن علم به نظر پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، باارزش بوده که اعلام کرده اند:

«اطلبوا العلم و لو بالصین . فان طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه ». (۱)

روایت «طلب العلم...» روایت جدایی نیست و دنباله همین روایت «اطلبوا العلم...» است. پیامبر اکرم به صراحت به مسلمانان دستور می دهند که دنبال علم و معرفت بگردند اگرچه در چین باشد. ایشان طلب دانش را بر هر مرد و زن مسلمانی فریضه می دانند.

فرق فریضه با واجب

فریضه چیزی است که خدا از انسان می خواهد، و واجب حقیقتی است که پیامبران یا ائمه، علیهم السلام، آن را بر انسان لازم شمرده اند. بنابراین، فریضه بالاتر و برتر از واجب است. فرق دوم این است که گاهی از واجب می توان گذشت، ولی از فریضه نمی توان گذشت.

۱- (۱)) . مشکاهٔ الانوار، علی طبرسی، ص ۲۳۹.

پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، در مدت حضور ده ساله شان در مکه، بنا به روایات شیعه و سنی، نمازهای یومیه را دو رکعتی می خواندند. بیش از یک سال نیز بعد از هجرت به مدینه، نمازها را دو رکعتی می خواندند، ولی از سال دوم هجری که حضرت مجتبی، علیه السلام، متولد شد، رسول خدا، صلی الله علیه وآله، دو رکعت به نماز ظهر و دو رکعت به نماز عصر - به شکرانه نعمت وجود حضرت مجتبی، علیه السلام- اضافه کردند. آن دو رکعت اصلی فریضه و دو رکعت فرعی واجب النبی است. از این رو، در سفر دو رکعتی را که پیامبر واجب کرده اند حذف می شود و تنها دو رکعت فریضه خوانده می شود.

در سال سوم هجرت نیز که حضرت ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، به دنیا آمد، رسول خدا یک رکعت به نماز مغرب و دو رکعت به نماز عشاء اضافه کرد که پروردگار آن دو رکعت عشاء را مانند دو رکعت ظهر و عصر قرار داد، ولی یک رکعت نماز مغرب به خاطر حضرت امام حسین، علیه السلام، باقی ماند. (۱)با این بیان، وقتی پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، می فرماید: « طلب العلم فریضهٔ »؛ یعنی طلب علم را من بر شما لازم نکردم، بلکه طلب معرفت الزام پروردگار است و او دوست دارد که شما ظرف معرفت و شناخت باشید.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، در اهمیت معرفت در جمله بسیار باارزشی خطاب به کمیل بن زیاد نخعی می فرمایند:

«یا کمیل، ما من حرکهٔ الاّ وانت محتاج فیها الی المعرفهٔ». (۲)

ای کمیل، هیچ عملی و حرکتی برای انسان متصور نیست، مگر این که در آن نیازمند به معرفت است.

یعنی انسان قبل از این که بخواهد قدمی بردارد و کاری انجام دهد باید

۱- (۱)) . الکافی، ج۳، ص۲۷۲: «عن أبی جعفر علیه السلام قال: کان الذی فرض الله علی العباد من الصلاهٔ عشر رکعات وفیهن القراءهٔ ولیس فیهن وهم یعنی سهوا فزاد رسول الله صلی الله علیه وآله سبعا وفیهن الوهم ولیس فیهن قراءهٔ».

۲- (۲)) . بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۶۷.

حق و باطل بودن آن را بشناسد تا مبادا عمری در باطل قدم بردارد و نفهمد. به همین سبب بود که گذشتگان متدین ما با عالمان ربانی شهر یا منطقه خود در ارتباط بودند و تا مسئله ای پیش می آمد که نمی فهمیدند حق است یا باطل، به در خانه آن عالمان می رفتند و از حق یا باطل بودن آن استفسار می کردند، زیرا آن چه برای گذشتگان ما مهم بود خود عمل نبود، بلکه درک این معنا بود که عمل حق است یا باطل.

این قدر این مسئله در دین اسلام اهمیت دارد که امیرالمومنین، علیه السلام، در بازار کوفه راه می رفتند و با صدای بلند همه کاسبان و مغازه داران را خطاب قرار می دادند که:

«یا معشر التجار الفقه ثم المتجر، الفقه ثم المتجر، والله للربا فی هذه الامهٔ دبیب أخفی من دبیب النمل علی الصفا، صونوا أموالکم بالصدقهٔ، التاجر فاجر، والفاجر فی النار إلا من أخذ الحق وأعطی الحق». (۱)

یعنی ای جماعت بازاریان، پیش از آن که در مغازه خود را باز کنید و به تجارت مشغول شوید، حرام و حلال خدا را یاد بگیرید.

جمله دوم حضرت که در واقع استدلال ایشان برای این سخن است با قسم به خدا آغاز می شود تا اهمیت موضوع را بهتر نشان دهد. حضرت می فرمایند: زیرا اگر در پی شناخت حرام و حلال نباشید، در بسیاری از مواقع دچار گناه می شوید و گمان می کنید خطایی نکرده اید، چرا که ربا در معاملات از لغزیدن مورچه ای بر روی یک قطعه سنگ مخفی تر و نهان تر است.

آری، آگاه نبودن به حلال و حرام خدا سبب می شود انسان عمری دچار ربا باشد و نفهمد و تازه در روز قیامت که پرونده اعمالش را می بینند متوجه شود که همه نمازها، صدقات، حج و غیره اش باطل بوده است؛ زیرا لباس نماز و مکان نمازش از پول حرام تهیه شده بوده و

۱- (۱)) . من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۱۹۴: «عن الاصبغ بن نباتهٔ قال: «سمعت علیا علیه السلام یقول علی المنبر: «یا معشر التجار ...».

لباس احرامش را با مال حرام تهیه کرده بوده است. این است که حضرت در ادامه سخن خویش می فرمایند:

«التاجر فاجر والفاجر فی النار الا من اخذ الحق واعطی الحق».

یعنی تاجر بـدکار است و جایگاه انسان بدکار در دوزخ است؛ مگر کسـی که مال حلال به دست آورد و از مال حلال خویش در انجام کارها استفاده کند.

معرفت هدیه ای الهی است

امام باقر، علیه السلام، در حدیثی از پدرانشان به نقل از رسول خدا، صلی الله علیه و آله، آورده اند که خداوند فرموده است:

«المعروف هدیـۀ منی إلی عبـدی المؤمن، فإن قبلها منی فبرحمتی ومنی، وان ردها فبـذنبه حرمها ومنه لا منی، وأیما عبـد خلقته فهدیته إلی الایمان وحسنت خلقه، ولم ابتله بالبخل، فإنی أرید به خیرا». (1)

یعنی همه خیرها و خوبی ها - چه مادی باشـد و چه معنوی- هدیه من به بندگان مومن است. اگر کسـی آن را پذیرفت و قبول کرد، به سبب رحمت من بـوده است که آن را قبـول کرده و اگر قبـول نکرد، اشـکال از خـود او و سبـب این محرومیت خـود اوست.

قرآن کریم نیز به صراحت بر این معنا تاکید می کند و می فرماید:

«إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنْکُمْ وَ لا یَرْضی لِعِبادِهِ الْکُفْرَ». (2)

خدا ناسپاسی و کفر را برای هیچ کس نمی پسندد و دوست ندارد کسی به سبب این کفر به دوزخ برود، بلکه خوبی و سلامت بندگان خویش را می پسندد.

ادامه روایت همین معنـا را بـاز می نمایـد، زیرا خداونـد می فرمایـد: در هر بنـده ای که می آفرینم، زمینه اخلاـق نیک را نیز به سبب محبتی که به او دارم فراهم می کنم و او را به سوی ایمان رهنمون می شوم، زیرا بهترین

۱- ((۱)) . الأمالی، شیخ طوسی، ص۲۴: «عن أبی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام، عن آبائه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: یقول الله تعالی: المعروف هدیۀ...».

۲- ((۲)) . زمر، ۷.

چیزها را برای او می خواهم. نتیجه آن که خداوند برای بندگان خود جز خیر چیزی نمی خواهد، اما بندگان بر اثر جهل و غفلت راه خویش از خدا جدا می کنند و به بیراهه می روند و سبب تیره روزی خویش می شوند.

موضوع مهم در این جا این است که تنها با کسب معرفت می توان از این دام رست و بر بام سعادت نشست و از این روست که مسئله معرفت این اندازه برای انسان اهمیت و ضرورت دارد و نباید در به دست آوردن آن سستی و کاهلی کند.

۱۶- محور های کسب معرفت در قرآن

اشاره

ص:۲۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

مسئله معرفت، در لسان رسول خدا و ائمه طاهرین، علیهم السلام، با فضیلت ترین حقیقتی است که انسان در طول عمر خویش با آن مواجه است. (۱) جستجوی معرفت و به دست آوردن آن به قدری مهم است که با آن که همه انبیاء خدا اهل معرفت بودند، از پروردگار عالم درخواست معرفت بیشتر می کردند. خداوند در قرآن مجید به پیامبر اسلام که معرفت اولین و آخرین را با خود داشت این چنین سفارش می کند:

«وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً». (۲)

بگو: پروردگارا! بر دانش من بیفزای.

نتیجه ای که از این آیه شریفه می توان گرفت در حقیقت پاسخ این سوال نیز هست که آیا ظرف وجود انسان برای پذیرش معرفت محدود است و به ظرف آبی مانند است که وقتی پر شد دیگر گنجایش پذیرش آب بیشتر را ندارد؟ یا این که ظرف وجود آدمی برای پذیرش علم و آگاهی و معرفت همواره گنجایش دارد؟

۱- (۱)) پی نوشت . رجوع شود به: اول کتاب کافی، ج ۱ (کتاب عقل و جهل؛ همچنین کتاب فضل العلم)؛ نیز نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷: «قال کمیل بن زیاد: أخذ بیدی أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام فأخرجنی إلی الجبان، فلما أصحر تنفس الصعداء ثم قال:) یا کمیل إن هذه القلوب أوعیة فخیرها أوعاها. فاحفظ عنی ما أقول لک الناس ثلاثة: فعالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة، وهمج رعاع أتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح، لم یستضیئوا بنور العلم، ولم یلجأوا إلی رکن وثیق یا کمیل العلم خیر من المال. والعلم یحرسک وأنت تحرس المال. المال تنقصه النفقة والعلم یزکوا علی الانفاق، وصنیع المال یزول بزواله. یا کمیل العلم دین یدان به. به یکسب الإنسان الطاعة فی حیاته، وجمیل الأحدوثة بعد وفاته. والعلم حاکم والمال محکوم علیه یا کمیل هلک خزان الأموال وهم أحیاء، والعلماء باقون ما بقی الدهر. أعیانهم مفقودة، وأمثالهم فی القلوب موجودة. ها، إن ههنا لعلما جما (وأشار إلی صدره) لو أصبت له حملة، بلی أصبت لقنا غیر مأمون علیه، مستعملا آلة الدین للدنیا، ومستظهرا بنعم الله علی عباده، وبحججه علی أولیائه، أو منقادا لحملة الحق لا بصیرة له فی أحنائه، ینقدح الشک فی قلبه لأول عارض من شبهة. ألا لا ذا ولا ذاک، أو منهوما باللذة سلس القیاد للشهوة، أو مغرما بالجمع والادخار لیسا من رعاة الدین فی شیء. أقرب شیء شبها بهما الأنعام السائمة، کذلک یموت العلم بموت حاملیه اللهم بلی، لا تخلو الأرض من قائم لله بحجة. إما ظاهرا مشهورا أو خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله وبیناته. وکم ذا؟ وأین أولئک؟ أولئک والله الأقلون عددا والأعظمون قدرا. یحفظ الله بهم حججه وبیناته حتی یودعوها نظراءهم ویزرعوها فی قلوب أشباههم هجم بهم العلم علی حقیقة البصیرة، وباشروا روح الیقین، واستلانوا ما استوعره المترفون، وأنسوا بما استوحش منه الجاهلون، وصحبوا الدنیا بأبدان أرواحها معلقة بالمحل الأعلی. أولئک خلفاء الله فی أرضه والدعاة إلی دینه. آه آه شوقا إلی رؤیتهم. انصرف إذا شئت».

۲- (۲)) . طه، ۱۱۴: «فتعالی الله الملک الحق ولا تعجل بالقرآن من قبل أن یقضی إلیک وحیه وقل رب زدنی علما».

حقیقت این است که وجود انسان هرگز از معرفت پر نمی شود و اگر عمری صدها برابر حضرت نوح، علیه السلام، هم داشته باشد و همه روزهای حیاتش را بیدار بماند و جز کسب معرفت به کار دیگری مشغول نباشد باز برای کسب معرفت آماده است. به عبارت دیگر، ظرفیتی که پروردگار عالم برای کسب معرفت به انسان عطا کرده نامحدود است و گستره آن قابل درک نیست.

محورهای کسب معرفت در قرآن

آیات قرآن مجید انسان را به کسب معرفت در سه محور فرا خوانده اند: معرفت به خدا، معرفت به وجود خویشتن، و معرفت به هستی. کمترین صفاتی که از وجود پروردگار عالم در اختیار انسان قرار داده شده شامل هزار صفت است که مجموع آن ها در دعای جوشن کبیر گرد آمده است. (۱) فهم همین صفات هزارگانه دریایی از معارف الهی را پیش چشم می نهد که کسی به کنه آن نمی رسد.

مطلب دیگر این که پروردگار در حدود هفتصد آیه قرآن از حقایق موجود در عالم هستی سخن به میان آورده است که آدمی می تواند از طریق آن ها به هستی و عناصر آن معرفت پیدا کند.

سومین دعوت قرآن معرفت به وجود خویشتن است. (۲) در این باره نیز کافی است بدانیم که تا چند سال پیش طبق آمار- در رابطه با انسان هفت میلیون مسئله در علم مطرح شده است که خود رشته معرفتی جداگانه است.

از دیگر دعوت های پروردگار در قرآن، معرفت به عالم ملکوت و ملکوتیان یعنی معرفت به اسرار پشت پرده عالم است. (۳) حقیقت این است که اگر انسان بخواهد، می تواند حقایق ماوراء عالم را نیز بفهمد. البته، باید نگاه عقل خویش را در این راه به کار گیرد؛ یعنی همان نگاهی

۱- ((۱)) . دعای جوشن کبیر صد قسمت است و در هر قسمت ده صفت از صفات خداوند بیان شده است که جمعا هزار صفت می شود.

۲- ((۲)) . فصلت، ۵۳: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» ؛ نیز ذاریات، ۲۰-۲۱: «وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلَا تُبْصِرُونَ ».

۳- ((۳)) . فصلت، ۵۳: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» ؛ آل عمران، ۱۹۰-۱۹۱؛ نیز با اختلاف در بقره، ۱۶۴: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

که ابراهیم از دریچه آن به ملکوت آسمان ها و زمین می نگریست:

«وَ کَذٰلِکَ نُرِی إِبْرٰاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ ». (۱)

و این گونه فرمانروایی و مالکیّت و ربوبیّت خود را بر آسمان ها و زمین به ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود.

گستردگی وجود انسان برای کسب معرفت از توجه به گستردگی معارفی که او می تواند کسب کند به دست می آید، زیرا او می توانـد عارف بالله، عارف به طبیعت، عارف به خود، و عارف به ماوراء آسـمان ها و زمین شود و می تواند از فهم ارتباطات عناصـر عـالم رشـته هـای بسـیار عظیم علمی به وجود آورد که تاکنون نیز به وجود آورده است. مگر جز این است که این همه کتاب و رساله و اختراع و اکتشاف را در دنیا، از هزاران سال پیش تاکنون، جنس بشر به وجود آورده است؟

این همه در حالی است که آگاهی های ما از هستی و خودمان به قدر سـر سوزنی است و در پس پرده های ضخیمی از جهل و نادانی و بدفهمی و خطا و اشـتباه زندگی می کنیم، زیرا قرآن مجید تصریح می کند که در لحظه مرگ پرده های واقعیت کنار می رود و نگاه بشر به حقایق نگاهی دقیق می شود. قرآن می گوید:

«لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هٰذٰا فَکَشَفْنٰا عَنْکَ غِطٰاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ (۲)». (۳)

[به او می گویند:] تو از این روز بزرگ در بی خبری و غفلت بودی، پس ما پرده بی خبری را از دیده [بصیرت]ات کنار زدیم. در نتیجه، دیده ات امروز بسیار تیزبین است.

لحظه مرگ لحظه ای است که پروردگـار عـالم می خواهـد حقایق را تا حـدود زیادی در آن برای انسان روشن کنـد. در عالم برزخ، درک این حقـایق در سـطحی گسـترده تر روی می دهـد و در عـالم قیـامت پرده از همه حقـایق برداشـته می شود؛ یعنی کسی در قیامت جاهل نمی ماند، لیکن این علم تنها برای مومنان مفید است، زیرا برای غیرمومنان تنها مایه حسرت

۱- ((۱)) . انعام، ۷۵.

۲- ((۲)) . حدید یعنی تیز و دقیق. مفردات راغب، ص ۱۱۰: «قال عز وجل: «فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ» ویقال لسان حدید نحو لسان صارم وماض وذلک إذا کان یؤثر تأثیر الحدید. قال تعالی: سَلَقُوکُمْ بِأَلْسِنَهٍ حِدٰادٍ» .

۳- ((۳)) . ق، ۱۹-۲۲: «وَ جٰاءَتْ سَکْرَهُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِکَ مٰا کُنْتَ مِنْهُ تَحِیدُ * وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ ذٰلِکَ یَوْمُ الْوَعِیدِ * وَ جٰاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَهٰا سٰائِقٌ وَ شَهِیدٌ * لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هٰذٰا فَکَشَفْنٰا عَنْکَ غِطٰاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ» .

بیشتر است (۱) و در آن روز فهم حقایق دیگر به دادشان نمی رسد.

بدین ترتیب، معلوم می شود که در قیامت هیچ کس جاهل نیست و همه انسان ها از حقایق آگاه می شوند. از این میان، عالمان مومن اهل بهشت و عالمان غیرمومن اهل دوزخ اند.

خداوند بنا ندارد هیچ جاهلی را در جهنم جای دهد. اگر کسی در دنیا جاهل ماند، بدین معنا نیست که در قیامت هم جاهل می ماند و می تواند جهنم را با جهل خویش نجس کند. بر عکس، جاهلان دنیا عالم وارد قیامت و دوزخ می شوند. از این رو، در قرآن کریم سخنان دوزخیان را با پروردگار و با خود بسیار عالمانه می یابیم. (۲) کسی که در دنیا جاهل بوده باید در قیامت دانا شود تا بیشتر عذاب بکشد و کسی که اهل بهشت بوده باید داناتر باشد تا بیشتر از آن لذت ببرد.

راستی، کسی که در دنیا قدر و منزلت خویش را نمی شناسد و به دست خویش بر خود ستم می کند و نعمت فهم و ادراک را معطل می گذارد و هیچ تلاشی برای بیرون کردن سر خویش از لاک حیوانیت نمی کند، چه کسی را می تواند بر محرومیت خویش از نعمت های اخروی ملامت کند؟ به قول حافظ:

شاه خوبانی و منظور گدایان شده ای قدر این مرتبه نشناخته ای یعنی چه؟

دعوت به علم آموختن در قرآن

خداوند در آیه ۱۲ از سوره مبارکه طلاق می فرماید:

«اَللّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللّهَ قَدْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عِلْماً». (۳)

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آن ها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و این که یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

۱- ((۱)) . به عنوان نمونه سوره اعراف، آیات ۴۴-۵۱.
۲- ((۲)) . ملک، ۸-۱۰: «تَکادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ کُلَّما أُلْقِیَ فِیها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَذِیرٌ * قالُوا بَلی قَدْ جاءَنا نَذِیرٌ فَکَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللّهُ مِنْ شَیْ ءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فِی ضَلالٍ کَبِیرٍ * وَ قالُوا لَوْ کُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فِی أَصْحابِ السَّعِیرِ» ؛ نیز مدثر، ۳۸-۴۷: «کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَهٌ * إِلاّ أَصْحابَ الْیَمِینِ * فِی جَنّاتٍ یَتَساءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِینَ * ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ * قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ * وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ * وَ کُنّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِینَ * وَ کُنّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ * حَتّی أَتانَا الْیَقِینُ ».
۳- ((۳)) . طلاق، ۱۲.

«الله» وجود مقدسی است که مستجمع جمیع صفات کمال است و حضرت او کمترین نقصی در هیچ ناحیه ای ندارد، اما به تعبیر قرآن در این آیه، او کسی است که هفت آسمان و هفت زمین را آفریده است (۱) و میان این هفت آسمان و هفت زمین فرمان او به طور دائم در جریان است.

نمونه ای از شگفتی و عظمت آسمان

شب های تاریک در آسمان دو خط موازی شیری رنگ به چشم می آید که دانشمندان بزرگ از قدیم نام آن را کهکشان راه شیری گذاشته اند. در این کهکشان حدود سیصد میلیون ستاره رصد شده است که منظومه شمسی در آن قرار گرفته و جزء بسیار کوچکی از آن است. نکته جالب توجه این است که دانشمندان نجوم در آسمان ۳۰ میلیون کهکشان دیگر مانند را ه شیری کشف کرده اند که فاصله هر کهکشان با کهکشان دیگر دو میلیون سال نوری است و تازه همه این ها در آسمان اول قرار دارد. حال، این سبع سماوات چه مقدار کهکشان دارند و چه اندازه بزرگ اند را تنها خدا می داند که فرمانش در آن ها در جریان است.

انسان محصول و ثمره همه کائنات است

مجموعه بزرگ هستی با میلیاردها جریانی که در طی سالیان دور در آن روی داده سبب پیدایش زمین شده است. پس از آن، خاک بدل به نطفه شده و آن نطفه به انسان بدل گشته است. (۲) بدین ترتیب، عجیب نیست اگر بگوییم انسان محصول همه عالم (۳) و حاصل همه جریان های خلقت است. قرآن کریم خلقت انسان را در « أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ » (۴) می داند؛ یعنی انسان گران ترین جنس عالم است، (۵) اما بدبختانه او خود را به ارزان ترین قیمت ممکن به دشمن خدا می فروشد که قرآن مجید از این فروخته شدگان تعبیر به « حزب شیطان » می کند. (۶)

۱- ((۱)) . هنوز، بعد از هزار و پانصد سال از نزول قرآن، معنای هفت آسمان و هفت زمین برای بشر معلوم نشده است. تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۹، ص ۳۲۶: «قوله: ومن الأرض مثلهن ظاهره المثلیۀ فی العدد، وعلیه فالمعنی: وخلق من الأرض سبعا کما خلق من السماء سبعا فهل الأرضون السبع سبع کرات من نوع الأرض التی نحن علیها والتی نحن علیها إحداها؟ أو الأرض التی نحن علیها سبع طبقات محیطۀ بعضها ببعض والطبقۀ العلیا بسیطها الذی نحن علیه؟ أو المراد الأقالیم السبعۀ التی قسموا إلیها المعمور من سطح الکرۀ؟ وجوه ذهب إلی کل منها جمع وربما لاح بالرجوع إلی ما تقدم فی تفسیر سورۀ حم السجدۀ محتمل آخر غیرها. وربما قیل: إن المراد بقوله: ومن الأرض مثلهن أنه خلق من الأرض شیئا هو مثل السماوات السبع وهو الانسان المرکب من المادۀ الأرضیۀ والروح السماویۀ التی فیها نماذج سماویۀ ملکوتیۀ».

۲- ((۲)) . مؤمنون، ۱۲-۱۴: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَهٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَهً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ».

۳- ((۳)) . رسائل الکرکی، محقق کرکی ج ۳ ص ۱۶۲: «یا انسان خلقت الأشیاء لأجلک وخلقتک لأجلی».

۴- ((۴)) . تین، ۴: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ».

۵- (۵)) . نهج البلاغة، حکمت ۴۵۶: «ألا حر یدع هذه اللماظة لأهلها؟ إنه لیس لأنفسکم ثمن إلا الجنة فلا تبیعوها إلا بها»؛ نیز در کافی، ج ۱، ص ۱۰: «أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام قال: لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبل فأقبل ثم قال له: أدبر فأدبر ثم قال: وعزتی وجلالی ما خلقت خلقاً هو أحب إلی منک ولا أکملتک إلا فیمن أحب».

۶- (۶)) . مجادله، ۱۴-۱۹: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مٰا هُمْ مِنْکُمْ وَ لاٰ مِنْهُمْ وَ یَحْلِفُونَ عَلَی الْکَذِبِ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ * أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ عَذٰاباً شَدِیداً إِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ * اِتَّخَذُوا أَیْمٰانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ فَلَهُمْ عَذٰابٌ مُهِینٌ * لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوٰالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ * یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِیعاً فَیَحْلِفُونَ لَهُ کَمٰا یَحْلِفُونَ لَکُمْ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلیٰ شَیْءٍ أَلاٰ إِنَّهُمْ هُمُ الْکٰاذِبُونَ * اِسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطٰانُ فَأَنْسٰاهُمْ ذِکْرَ اللّٰهِ أُولٰئِکَ حِزْبُ الشَّیْطٰانِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطٰانِ هُمُ الْخٰاسِرُونَ ».

هدف از خلقت انسان

یکی از اهداف آفرینش انسان، بر اساس آیه شریفه پیش، دانستن و فهمیدن یا به تعبیر آیه « لتعملوا » است. لامی که بر سر فعل تعلموا آمده لام سبب و علت است؛ یعنی خداوند انسان را بعد از خلقت هفت آسمان و هفت زمین آفرید تا بداند که: « أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللّهَ قَدْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عِلْماً »؛ برای این که او ظرف معرفت باشد و خدا را با قدرت بی نهایت و با احاطه علمی اش بر تمام هستی بشناسد.

اگر ظرف وجود انسان از معرفت به خدا نور بگیرد، ارزش پیدا می کند، ولی اگر جاهل بماند، وزنش با حیوانات یکی است؛ (۱) زیرا مطالبی که در قرآن آمده یا حقایقی که در کتب علمی موجود است حقایقی است که هیچ حیوانی از آن ها آگاه نیست.

آری، انسان بی خبر با حیوان بی خبر هم وزن و هم قیمت و هم ارزش است و حتی ارزشش از آن نیز کمتر است.

علم در چهار موضوع خلاصه شده است

در روایتی از امام صادق، علیه السلام، آمده است:

«وجدت علم الناس کله فی أربع : أولها أن تعرف ربک و الثانی أن تعرف ما صنع بک و الثالث أن تعرف ما أراد منک و الرابع أن تعرف ما یخرجک من دینک ». (۲)

جمیع علم آدمی در چهار چیز خلاصه شده است:

– اول این که انسان باید به پروردگار خود معرفت پیدا کند و او را بشناسد؛ زیرا کسی که از معرفت خدا پر است امواج و جریانات مخالف زندگی او را نمی شکنند و غرق نمی کنند.

– دوم این که انسان باید خودش را بشناسد و بداند که او موجودی است که به آسمان و زمین پیوند خورده است.

۱- ((۱)) . اشاره است به: اعراف، ۱۷۹: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ»؛ نیز فرقان، ۴۳-۴۴: «أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنْتَ تَکُونُ عَلَیْهِ وَکِیلاً * أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَکْثَرَهُمْ یَسْمَعُونَ أَوْ یَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاّ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلاً».

۲- ((۲)) . کافی، ج ۱، ص ۵۰؛ نیز با اختلاف خیلی اندک در محاسن، برقی، ج ۱، ص ۲۳۳؛ نیز الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۰۳؛ نیز خصال، شیخ صدوق، ص ۱-۲۳۹؛ نیز الأمالی،شیخ طوسی، ص ۵۸۱ (در بحار، ج ۷۵، ص ۳۲۸؛ نیز نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، حلوانی، ص ۱۲۱ همین روایت از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است): «عن القاسم بن محمد عن المنقری عن سفیان بن عیینة قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول وجدت علم الناس کله فی أربع أولها أن تعرف ربک والثانی أن

تعرف ما صنع بك والثالث أن تعرف ما أراد منك والرابع أن تعرف ما يخرجك من دينك».

- سوم این که انسان باید بداند خداوند برای چه او را خلق کرده است.

- وچهارم این که او باید خطرهای مربوط به دین خویش را بشناسد.

در حقیقت، بـا تـوجه به این روایت، علم آدمی در چهـار موضوع خداشناسـی، خودشناسـی، مسـئولیت شناسـی، و خطرشناسـی خلاصه شده است.

ص:۲۹۵

۱۷- ابزار کسب معرفت در قرآن

اشاره

ص:۳۰۱

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

وجود مبارک حضرت حق برای آفرینش انسان در قرآن کریم چهار هدف حکیمانه را بیان می کند که هر کس این چهار هدف را درک کند، از آفرینش خویش احساس رضایت و افتخار می کند و در نتیجه، با تحقق بخشیدن به این اهداف، با نشاط و شوق مسیر زندگی را طی می کند و با آبرومندی و ارزش از دنیا به عالم آخرت سفر می کند. چنین کسی در آن دنیا با چهره ای نورانی بر حضرت حق وارد می شود و در قیامت، به فرموده قرآن کریم، در « عِیشَةٍ رَاضِیَةٍ » (۱) قرار می گیرد.

نخستین هدفی که در قرآن برای آفرینش انسان بیان شده کسب معرفت است که به فرموده ائمه طاهرین، علیهم السلام، در رأس همه ارزش ها قرار دارد. بی تردید، انسان بدین منظور خلق شده است که این گوهر تابناک در ظرف وجود او قرار گیرد و به اندازه توان و استعدادش همرنگ خدا شود و خداگونه گردد.

هم چنان که در مقال پیش بیان شد، در آیه ۱۲ سوره طلاق آمده است:

۱- (۱)) پی نوشت . حاقه، ۱۹-۲۱: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُا کِتَابِیَهْ * إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلَاقٍ حِسَابِیَهْ * فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رَاضِیَةٍ »؛ نیز قارعه، ۷: «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ * فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رَاضِیَةٍ ».

«اَللّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللّهَ قَدْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عِلْماً». (۱)

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آن ها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آن ها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و این که یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

واژه «لتعلموا» در این آیه حاوی نکته بسیار مهمی است و آن این که انسان باید بداند که تنها خداست که بر همه چیز احاطه و علم دارد. درست است که انسان با کسب معرفت همرنگ حق می شود، ولی میان دانایی انسان و علم پروردگار فرق بسیار است که ریشه آن به بی نهایت بودن ذات حق و محدود بودن انسان باز می گردد. علم بی نهایت ذات بی نهایت می خواهد، در حالی که وجود انسان محدود است و حتی اگر میلیون ها سال زنده باشد و تحصیل علم کند، باز دانشش نسبت به علم پروردگار هیچ است. (۲)

همین نکته که انسان متوجه باشد که محدود است و به تبع علم محدودی نیز دارد، سبب می شود که او دچار کبر و غرور نشود. در حقیقت، خود این دانایی سبب پاکسازی و طهارت است.

معرفت سبب فروتنی است

وقتی کسی این حقیقت را یافت که در احاطه ذات بی نهایت پروردگار قرار دارد که دارای علم بی نهایت است و علم او به نسبت علم الهی نقطه هم محسوب نمی شود، همیشه حالت خاکساری و فروتنی دارد. از این روست که حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، در دعای عرفه عرضه می دارد:

«الهی انا الجاهل فی علمی فکیف لا أکون جهولا فی جهلی».

یعنی من در عالم بودن خود جاهلم. وای به حال این که جاهل باشم!

۱- ((۱)) . طلاق، ۱۲.

۲- ((۲)) . إسراء، ۸۵: «... وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّ قَلِیلاً».

ابزار به دست آوردن معرفت

حال که موضوع معرفت این اندازه اهمیت دارد این پرسش به ذهن می رسد که راه دست یافتن به معرفت چیست و ابزار رسیدن بدان کدام است؟ قرآن کریم در این باره آیات قابل توجهی دارد که سه آیه از آن در سوره مبارکه مائده و آیه دیگر در سوره مبارکه نحل است.

در سوره نحل، پروردگار عالم ابزار به دست آوردن معرفت را نشان می دهد؛ یعنی معلوم می سازد که ما برای این که ظرف وجود خویش را با معرفت نورانی کنیم به چه ابزاری نیاز داریم. آیه شریفه چنین است:

«وَ اللّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ». (۱)

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گزاری کنید.

گوش و چشم و قلب: ابزار کسب معرفت

به تصریح آیه شریفه، وقتی خداوند انسان را از رحم مادر وارد دنیا کرد، موجودی کاملاً نادان بود و هیچ نمی دانست: « لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً ». اما ابزاری را در او برای کسب معرفت و دانایی قرار داد: « جعل ».

انسان وقتی متوجه این نکته می شود که فاعل فعل «جعل» خداوند است، ارزش ابزارهایی را که خداوند به او داده بهتر درک می کند. ساخت این ابزارها کار هیچ آهنگر یا صنعتگری - چه از جنس انس، چه از جنس جن، و چه از ملائکه- نبوده است، زیرا خداوند در قرآن تصریح می کند که اگر همه عالمیان جمع شوند، نمی توانند حتی پشه ای بیافرینند. (۲)

۱- ((۱)) . نحل، ۷۸.

۲- ((۲)) . حج، ۷۳: «يا أَيُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ » .

اصولاً، خلقت پروردگار از نوع ابداع است؛ یعنی به وجود آوردن هستی از نیستی؛ در حالی که کار بشر ابداع نیست، بلکه با حساب منظمی آفریده های پروردگار را در کنار هم چیدن است. روزی که خداوند می خواست جهان را به وجود بیاورد نه مصالحی وجود داشت، نه طرح و نقشه ای تهیه شده و نه ابزاری خلق شده بود. فقط خدا بود و جز او هیچ نبود:

«کان الله و لم یکن معه شیء». (۱)

آری، او این نظام شگفت انگیز را بدون این که مایه قبلی در اختیارش باشد یا ابزاری در دستش باشد و بدون نقشه و طرح قبلی و بدون این که به خودش حرکتی بدهد به وجود آورد. به قول امیرمومنان:

«أنشأ الخلق إنشاء و ابتدأه ابتداء بلا رویه أجالها و لا تجربه استفادها و لا حرکه أحدثها و لا همامه نفس اضطرب فیها». (۲)

فهم این نکته برای کسانی که می خواهند اهل معرفت باشند بسیار مهم است. به راستی، کاری که خداوند در آفرینش خویش انجام داده و صنعت و هنری که در آن به کار برده چه اندازه ارزش دارد؟ این مسئله ای است که باید به دقت ارزیابی شود تا ارزش حقیقی خلقت برای انسان معلوم شود تا او قدر نعمت های الهی را بهتر بداند.

جعل لکم السمع والابصار والافئده

یکی از ابزارهای کسب معرفت گوش است، زیرا انسان علم را به وسیله گوش از عالمان می شنود و نادانی اش برطرف می گردد. دومین ابزار کسب علم و معرفت چشم است و سومین ابزار قلب است که منظور از آن نیروی درک و فهم است. حال، باید دید کسی که عمری در دنیا زندگی کرده و این سه نعمت پروردگار را معطل گذارده است و به جای گوش سپردن به علوم پر منفعت آن را وسیله شنیدن انواع لغویات و

۱- ((۱)) . ظاهرا این جمله بین عرفا معروف هست.فقط مرحوم حر عاملی در کتاب الفصول المهمهٔ، ج ۱، ص ۱۵۴ از امام صادق روایت کرده است. ولی احادیثی هست که مضمون این جمله را در بر دارند: کافی، ج ۱، ص ۱۲۰؛ نیز التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۸۶: «علی بن محمد مرسلا عن أبی الحسن الرضا علیه السلام قال: قال: اعلم علمک الله الخیر أن الله تبارک وتعالی قدیم والقدم صفته التی دلت العاقل علی أنه لا شئ قبله ولا شئ معه فی دیمومیته، فقد بان لنا بإقرار العامهٔ معجزهٔ الصفهٔ أنه لا شئ قبل الله ولا شئ مع الله فی بقائه»؛ نیز کافی، ج ۱، ص ۹۰: «علی بن محمد رفعه، عن زرارهٔ قال: قلت لأبی جعفر علیه السلام: أکان الله ولا شئ قال: نعم کان ولا شئ قلت: فأین کان یکون؟ قال: وکان متکئا فاستوی جالسا وقال: أحلت یا زرارهٔ وسألت عن المکان إذ لامکان».؛ نیز از دعاهای حضرت علی علیه السلام: «أنت الله لا اله الا أنت کنت أذل لم تکن سماء مبنیهٔ ولا ارض مدحیهٔ ولا شمس مضیئهٔ ولا لیل مظلم ولا نهار مضئ ولا بحر لجی ولا جبل رأس ولا نجم ستار ولا قمر منیر ولا ریح تهب ولا سحاب یسکب ولا برق یلمع ولا رعد یسبح ولا روح تتنفس ولا طائر یطیر ولا نار تتوقد ولا ماء یطر کنت قبل کل شئ وکونت کل شئ وقدرت علی کل شئ وابتدعت کل شئ...».

۲- ((۲)) . نهج البلاغه، خطبه ۱.

سخنان بیهوده و حرام و علوم غیر سودمند (۱) قرار داده و چشم وقلب خویش را جایگاه انواع جلوه های نامشروع و حرام کرده است، چه بر سر سعادت خویش آورده و چه اندازه از دایره رستگاری فاصله گرفته است. مگر نه این است که ابن سینا و زکریای رازی (۲) و ... در روز تولدشان نادان محض بودند، ولی به قول امیرالمومنین مدتی گوش خود را وقف شنیدن دانش های مفید کردند (وقفوا أسماعهم علی العلم النافع لهم) (۳) و چنین شخصیت های بزرگی شدند؟

به همین قیاس، باید گفت اگر نعمت گوش و چشم و قلب در راهی که خداوند برای آن مقرر کرده قرار نگیرند، صاحبان آن ها در قیامت پاسخی برای کوتاهی شان در کسب معرفت نخواهند داشت. برای همین است که وقتی کارگردانان دوزخ از دوزخیان می پرسند: چرا اهل دوزخ شدید؟ پاسخ می دهند: به سبب این که از گوش و عقلمان درست استفاده نکردیم:

«لَوْ كُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنّا فِی أَصْحابِ السَّعِیرِ». (۴)

اگر ما [دعوت سعادت بخش آنان را] شنیده بودیم، یا [در حقایقی که برای ما آوردند] تعقّل کرده بودیم، در میان [آتش] اهل آتش سوزان نبودیم.

مسئله تاسف آور این جاست که مردم بسیاری به دوزخ می روند، در حالی که خداوند چنین سرنوشتی را برای هیچ یک از بندگانش نخواسته و هیچ کس را برای رفتن به جهنم نیافریده است. مگر نخستین سخنان خداوند با آدم و حوا این نیست:

«وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما ...». (۵)

و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در این بهشت سکونت گیرید و از هر جای آن که خواستید فراوان و گوارا بخورید.

افسوس! که عمری گوش و چشم و عقل خویش را معطل کردیم و به اسارت هوای نفس دادیم و ندانستیم که چه نعمت عظیمی را بر باد

۱- ((۱)) . کافی، ج ۱، ص ۳۲؛ نیز عوالی اللئالی، احسائی، ج ۴، ص ۷۹؛ نیز منیۀ المرید، شهید ثانی، ص ۱۱۳؛ نیز با اختلاف در الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۴۰؛ نیز کنز العمال؛ متقی هندی، ج ۱۰، ص ۲۸۰: «محمد بن عیسی، عن عبید الله بن عبد الله الدهقان، عن درست الواسطی، عن إبراهیم بن عبد الحمید، عن أبی الحسن موسی علیه السلام قال: دخل رسول الله صلی الله علیه وآله المسجد فإذا جماعۀ قد أطافوا برجل فقال: ما هذا؟ فقیل: علامۀ فقال: وما العلامۀ؟ فقالوا له: أعلم الناس بأنساب العرب ووقائعها، وأیام الجاهلیۀ، والأشعار العربیۀ، قال: فقال النبی صلی الله علیه وآله: ذاک علم لا یضر من جهله، ولا ینفع من علمه، ثم قال النبی صلی الله علیه وآله: إنما العلم ثلاثۀ: آیۀ محکمۀ، أو فریضۀ عادلۀ، أو سنۀ قائمۀ، وما خلاهن فهو فضل».

۲- ((۲)) . فهرست ابن الندیم، ابن ندیم بغدادی، ص ۳۵۶-۳۵۸: «أبو بکر محمد بن زکریا الرازی. من أهل الری، أوحد دهره وفرید عصره، قد جمع المعرفۀ بعلوم القدماء، وسیما الطب. وکان ینتقل فی البلدان، وبینه وبین منصور بن إسماعیل صداقۀ، وله الف کتاب المنصوری. قال لی محمد بن الحسن الوراق: قال لی رجل من أهل الری شیخ کبیر سألته عن الرازی فقال: کان شیخا

كبير الرأس مسـفطه، وكان يجلس فى مجلسه ودونه التلاميذ، ودونهم تلاميذهم، ودونهم تلاميذ اخر. وكان يجئ الرجل فيصـف مـا يجـد لأـول من يلقـاه، فـان كـان عنـدهم علم، والاـ تعـداهم إلى غيرهم فان أصابوا، والا تكلم الرازى فى ذلك. وكان كريما متفضـلا بارا بالناس، حسن الرأفة بالفقراء والأعلاء، حتى كان يجرى عليهم الجرايات الواسـعة، ويمرضـهم. قال: ولم يكن يفارق المـدارج والنسـخ. مـا دخلت عليه قط الا رأيته ينسـخ، اما يسود أو يبيض. وكان فى بصـره رطوبـة لكثرة اكله للباقلى، وعمى فى آخر عمره. وكان يقول إنه قرأ الفلسـفة على البلخى. خبر فلسـفة هذا هذا كان من أهل بلخ، يطوف البلاد ويجول الأرض، حسن المعرفـة بالفلسـفة والعلوم القديمـة. وقد يقال ان الرازى ادعى كتبه فى ذلك. ورأيت بخطه شـيئا كثيرا فى علوم كثيرة، مسودات ودسـاتير لم يخرج منهـا إلى النـاس كتـاب تـام. وقيل إن بخراسان كتبه موجودة، وكان فى زمان الرازى. رجل يعرف بشـهيد بن الحسـين ويكنى أبا الحسن، يجرى مجرى فلسـفته فى العلم. ولكن لهـذا الرجل كتب مصـنفة، وبينه وبين الرازى مناظرات، ولكل واحد منهما نقوض على صاحبه. ما صـنفه الرازى من الكتب منقول من فهرسـته كتاب البرهان، مقالتان. الأولة سـبعة عشـر فصلا. والثانية اثنا عشـر فصـلا. كتاب الطب الروحانى، عشـرون فصلا. كتاب ان للانسان خالقا حكيما، مقالة. كتاب سمع الكيان، مقالة. كتـاب المـدخل إلى المنطق وهو إيسـاغوجى. كتـاب جمـل معـانى قاطيقوريـاس. كتـاب جمـل معانى انالوطيقا الأولى إلى تمام القياسات الحمليـة. كتاب هيئـة العالم. كتاب الرد على من اسـتقل بفصول الهندسـة. كتاب اللذة، مقالة. كتاب فى السـبب فى قتل ريـح السـموم أكثر الحيوان، مقالـة. كتـاب فيمـا جرى بينه وبين سـيس المنـانى. كتـاب فى الخريف والربيع. كتاب فى الفرق بين الرؤيـا المنـذرة وبين سـائر ضـروب الرؤيـا. كتـاب الشـكوك على جالينوس. كتاب كيفيات الابصار. كتاب الرد على الناشـئ فى نقضه الطب. كتاب فى أن صناعة الكيمياء إلى الوجوب أقرب منها إلى الامتناع. قال محمد بن إسحاق: هذا من الاثنى عشر كتابا وقـد ذكرنا جميعها فى موضـعه من الكتاب، وكـذلك سائر كتبه فى الصـناعة، فمن يريـد معرفة ذلك فلينظر فى المقالة العاشـرة انشاء الله تعالى. كتاب الباه، مقالة. كتاب المنصورى فى الطب، إلى منصور بن إسـماعيل (بن نوح بن نصر من ملوك آل سامان) ويحتوى على عشـر مقالاـت. كتاب الحاوى ويسـمى الجامع الحاصـر لصـناعة الطب، وينقسم هـذا الكتاب إلى اثنى عشـر قسـما. القسم الأول منه، فى علاج المرضـى والأمراض. القسم الثانى فى حفظ الصـحة. القسم الثالث فى الرئة والجبر والجراحات. القسم الرابع فى قوى الأدويـة والأغذيـة وجميع ما يحتاج إليه من المواد فى الطب. القسم الخامس فى الأدويـة المركبـة. القسم السادس فى صـنعة الطب. القسم السابع فى صـيدنة الطب، الأدويـة وألوانها وطعومها وروائحها. القسم الثامن فى الأبدان. القسم التاسع فى الأوزان والمكاييل. القسم العاشـر فى التشـريح ومنافع الأعضاء القسم الحادى عشـر فى الأسـباب الطبيعية من صناعة الطب. القسم الثانى عشـر فى المدخل إلى صناعة الطب، مقالتان فى الأولة الأسماء الطبية. وفى الثانية أوائل الطب. كتاب فى استدراك ما بقى من كتب جالينوس مما لم يذكره حنين ولا جالينوس فى فهرسته، مقالة. كتاب فى أن الطين المنتقل به فيه منافع، مقالة. كتاب فى أن الحميـة المفرطـة. تضـر بالأبـدان، مقالـة. كتاب فى الأسـباب المميلة لقلوب الناس عن أفاضل الأطباء إلى أخسائهم. كتاب ما يقـدم من الفواكه والأغذيـة وما يؤخر. كتاب على أحمـد بن الطيب فيما رد به على جالينوس فى أمر الطعم المر. كتاب الرد على المسـمعى المتكلم فى رده على أصـحاب الهيـولى. كتـاب الرد على جرير الطبيب فيمـا خـالف فيه من أمر التوث الشـامى بعقب البطيـخ. كتـاب فى نقض كتـاب أنـابوا إلى فرفوريوس فى شـرح مـذاهب أرسـطاليس فى العلم الإلهى. كتاب فى الخلاء والملاء وهما الزمان والمكان. كتاب الصـغير فى العلم الإلهى. كتاب الهيولى المطلقة والجزوية. كتاب إلى أبى القاسم البلخى فى الزيادة على جـوابه وعلى جـواب هـذا الجـواب. كتـاب الرد على أبى القـاسم البلخى فى نقضـه المقالـة الثانيـة فى العلـم الإلـهى. كتـاب الجـدرى والحصـبة. كتـاب الحصـى فى الكلى والمثانـة. كتـاب إلى من لا يحضـره طبيب. كتاب الأدويـة الموجودة بكل مكان. كتاب الطب الملوكى....».

۳- (۳)) . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۴- (۴)) . ملک، ۸-۱۰: «تکاد تمیز من الغیظ کلما ألقی فیها فوج سألهم خزنتها ألم یأتکم نذیر * قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا وقلنا ما نزل الله من شیء إن أنتم إلا فی ضلال کبیر * وقالوا لو کنا نسمع أو نعقل ما کنا فی أصحاب السعیر».

۵- (۵)) . بقره، ۳۵؛ نیز با اختلاف در اعراف، ۱۹: «وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هٰذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمِینَ ».

داده ایم؛ حال آن که هشیاران با استفاده از همین نعمت ها خود را به مقام قرب رسانند و رضایت و جنت پروردگار را به دست آوردند!

سه آیه از سوره مبارکه مائده

اشاره

این سه آیه درباره کسانی است که نعمت گوش را به درستی به کار گرفتند و با شناخت ارزش آن، این نعمت را در جای خویش هزینه کردند. آیه نخست این است:

«وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ ». (۱)

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند، دیدگانشان را می بینی به سبب آنچه از حق شناخته اند، لبریز از اشک می شود، می گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان [به حقّانیّت پیامبر و قرآن] بنویس.

قرآن می فرماید کسانی که به قرآن نازل شده بر پیامبر گوش می دهند، چشمانشان بعد از شنیدن قرآن لبریز از اشک می شود: «تَرى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ » . چرا و به چه دلیل ایشان تحت تاثیر قرآن قرار می گیرند؟ زیرا بعد از شنیدن قرآن اهل معرفت می شوند و حق را می فهمند و حق شناس می شوند: «مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ ». برای همین است که بعد از شنیدن و معرفت پیدا کردن می گویند خدایا، برنامه های تو را باور کردیم و به تو ایمان آوردیم: «يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا». پس، ما را در زمره کسانی محسوب کن که در دنیا و آخرت با همه وجود به وحدانیت تو و به آیات تو گواهی می دهند: « فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ ».

فرشتگان نیز شاهدند

همان گونه که قرآن بیان می دارد گروهی از این گواهی دهندگان فرشتگان هستند:

ص:۳۰۸

۱- ((۱)) . مائده، ۸۳.

«شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاّ إِلّهَ إِلاّ هُوَ وَ الْمَلاّئِكَهُ وَ أَولُوا الْعِلْمِ قّائِماً بِالْقِسْطِ لاّ إِلّهَ إِلاّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ». (۱)

خـدا در حـالی که برپا دارنـده عـدل است [با منطق وحی، با نظام مُتقن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی می دهـد که هیچ معبودی جز او نیست؛ و فرشـتگان و صاحبان دانش نیز گواهی می دهند که هیچ معبودی جز او نیست؛ معبودی که توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

در حقیقت، این عـده بـا شـنیدن و یافتن معرفت، از نظر ارزش، همپایه فرشـتگان الهی می شونـد. یعنی موجودی زمینی با هزینه کردن درست گوش خویش و کسب معرفت هم شأن آسمانیان می شود و با بال معرفت با ملائک همراه می شود.

آیه دوم:

«وَ مّا لَنّا لاّ نُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ مّا جّاءَنّا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنّا رَبُّنّا مَعَ الْقَوْمِ الصّالِحِينَ ». (۲)

و با چه عـذر و بهانه ای به خـدا و آنچه از حق برای ما آمـده ایمان نیاوریم و حال آن که امید داریم که پروردگارمان ما را در زمره شایستگان درآورد؟

این گروه از معرفت پیشـگان به بی خبران و ایرادکننـدگان می گویند: چرا به خدا دل نبندیم و قرآن مجید را باور نکنیم؟ برای چه به پروردگار امید نداشـته باشـیم تا ما را جزو صالحان عالم قرار دهد؟ به چه دلیل دنبال خدا نرویم و به جای خدا دنبال چه کسـی برویم؟ اگر خـدا را کنار بگذاریم، چه کس را در زندگی جایگزین او کنیم؟ « وَ مّا لَنّا لاّ نُؤْمِنُ بِاللّهِ ». برای چه ما دل به کسـی که کلیدهای آفرینش در دست اوست ندهیم و قرآن مجید را باور نکنیم؟ « وَ مّا جّاءَنّا مِنَ الْحَقِّ ». چرا به پروردگار امید نبندیم و به وعده او دلخوش نباشیم تا ما را در زمره صالحین قرار دهد؟ « أَنْ يُدْخِلَنّا رَبُّنّا مَعَ الْقَوْمِ الصّالِحِينَ ».

۱- ((۱)) . آل عمران، ۱۸.

۲- ((۲)) . مائده، ۸۴.

آیه سوم:

«فَأَثابَهُمُ اللّهُ بِما قالُوا جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ الْمُحْسِنِینَ ». (۱)

پس خدا به پاس این سخنان [و عقاید صادقانه] به آنان بهشت هایی پاداش داد که از زیرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است، در آن جاودانه اند؛ و این است پاداش نیکوکاران.

پروردگار پاداش این گوش دادن و معرفت پیدا کردن و دل سپردن به حق را در آیه سوم بیان می کند که همانا ورود به بهشت است. بر اساس آیات قرآن، خداوند هشت بهشت برای بندگان خویش آفریده است که عرض آن ها به اندازه تمام آسمان هاست. نکته جالب توجه این آیه این است که صاحبان معرفت صاحبان هر هشت بهشت اند (جنات)، نه فقط یک بهشت (جنت). در حقیقت، خداوند در این آیه می فرماید همه بهشت ها را در اختیار ایشان می گذارم نه فقط یک بهشت را، زیرا جنات جمع است و دلالت بر هر هشت بهشت می کند.

این ارزش گوش و حاصل تجارت گوش است، زیرا خداوند می فرماید: « وَ ذلِکَ جَزاءُ الْمُحْسِنِینَ »؛ یعنی این پاداش نیکوکاران است. نیکی این انسان ها چه بوده جز این که گوش خود را در راه درست هزینه کردند؟

وقتی انسان به این آیات قرآن توجه می کند و اهمیت گوش را در کسب معرفت درک می کند، تازه به این نکته پی می برد که چرا امام زین العابدین، علیه السلام، زمانی که از کربلا بازگشت به خود سستی راه نداد و داغ ۷۲ شهید کربلا را مستمسکی برای دوری و بی علاقگی به مردم قرار نداد، بلکه در عرض ۴۰ سال که بعد از حادثه کربلا زیست برای گوش مردم و باقی گذاردن معارف الهیه برای جویندگانش به ادعیه روی

۱- ((۱)) . مائده، ۸۵

آورد و سفره ای مملو از معنویت برای دل ها و گوش های مردم گسترد. حاصل این حرکت امام ادعیه صحیفه سجادیه است که شامل ۵۴ دعاست و ناب ترین گوهرهای معرفت را در خود جای داده است. این دعاها سفره ای است که امام زین العابدین، علیه السلام، برای تغذیه گوش ها و دل های مومنان پهن کرده است.

ص:۳۱۱

۱۸- وظایف و مسئولیت های گوش آدمی

اشاره

ص:۳۱۷

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

در گفتار پیش گذشت که گوش و چشم و قلب ابزارهای کسب معرفت اند. قرآن کریم در رابطه با این سه نعمت انسان را مسئول دانسته است. بدین معنا که در قیامت از انسان درباره نحوه استفاده از این سه عضو سوال می شود. البته، ناگفته نباید گذاشت که سوال پروردگار در قیامت برای معلوم کردن مجهول برای خودش نیست، (۱) بلکه نوعی توبیخ و اعتراض نسبت به نحوه استفاده از نعمتی است که در اختیار انسان گذارده شده است.

قرآن مجید به صراحت بیان می دارد که هیچ کس در برابر اعتراضات پروردگار جواب قابل قبولی ندارد (۲) و اگر با همه وجود در برابر پروردگار در مقام عذرخواهی نیز بربیاید، عذر او پذیرفته نخواهد شد. کسی که نعمت های خدا را در راه ناصحیح هزینه کرده، نه پاسخ مقبولی برای کار خویش دارد و نه عذرخواهی او مفید فایده ای است. در نتیجه، برای او راه نجات بسته است و این پایان کار بدکاران است.

ص:۳۱۹

۱- (۱)) پی نوشت . زیرا پرونده همه موجودات پیش پروردگار حاضر است و او جهل به چیزی ندارد. شاهد مطلب این دو آیه از قرآن است. «لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللّهَ قَدْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عِلْماً» . و «وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ إِلاّ یَعْلَمُها». الخصال، شیخ صدوق، ص ۳۰۵، مفضل از امام صادق علیه السلام: «الابتلاء علی ضربین أحدهما یستحیل علی الله تعالی ذکره، والآخر جائز، فأما ما یستحیل فهو أن یختبره لیعلم ما تکشف الأیام عنه، وهذا ما لا یصح له لأنه عز وجل علام الغیوب، والضرب الآخر من الابتلاء أن یبتلیه حتی یصبر فیما یبتلیه به فیکون ما یعطیه من العطاء علی سبیل الاستحقاق، ولینظر إلیه الناظر فیقتدی به، فیعلم من حکمهٔ الله عز وجل أنه لم یکل أسباب الإمامهٔ إلا إلی الکافی المستقل، الذی کشفت الأیام عنه بخبره».

۲- (۲)) .انعام، ۱۴۹: «قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّهُ الْبالِغَهُ فَلَوْ شاءَ لَهَداکُمْ أَجْمَعِینَ »؛ نیز در نیز الأمالی، شیخ مفید ص ۲۲۷-۲۲۸؛ نیز الأمالی، شیخ طوسی، ص ۹-۱۰: «محمد بن عبد الله ابن جعفر الحمیری عن أبیه، عن هارون بن مسلم، عن مسعدهٔ بن زیاد قال: سمعت جعفر بن محمد علیهما السلام وقد سئل عن قوله تعالی: فلله الحجهٔ البالغهٔ فقال: إن الله تعالی یقول للعبد یوم القیامهٔ: عبدی أکنت عالما؟ فإن قال: نعم، قال له: أفلا عملت بما علمت؟ وإن قال: کنت جاهلا، قال له: أفلا تعلمت حتی تعمل؟ فیخصمه، وذلک الحجهٔ البالغهٔ».

در مقابل، کسی که با پرونده صحیح وارد قیامت می شود، راه هر گونه اعتراض را بر خویش بسته است. در نتیجه، دادگاهی در انتظار او نیست و اعتراضی نیز به او نمی شود:

«کَلّا إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّیِّینَ * وَ ما أَدْراکَ ما عِلِّیُّونَ * کِتابٌ مَرْقُومٌ * یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ». (۱)

این چنین نیست [که این سبک مغزان درباره نیکان می پندارند] بلکه پرونده نیکان در علیّین است. تو چه می دانی علیّین چیست؟ قضا و سرنوشتی حتمی [برای نیکان] است. مقربان آن را مشاهده می کنند.

این آیه شریفه در بردارنده این بشارت است که پرونده نیکان عالم در اوج رفعت و علوّ و عظمت است و اعتراضی بر آنان وارد نیست. از این رو، باید بر اساس آیات قرآن کریم، مسائل مربوط به قیامت را از هم تفکیک کرد تا این خطا در ذهن ایجاد نشود که در قیامت خداوند همه انسان ها را در دادگاه حاضر می سازد یا به همه اعتراض می کند. زیرا ممکن نیست خداوند درباره پرونده نیکان چنین بفرماید و سپس به آنان اعتراض کند.

برای مثال، فرض کنید کسی در دنیا نه به دیگران بدهکار است و نه در حق کسی ظلم کرده، نه به کسی ستمی روا داشته است، و همه مردم محل نیز او را به نیکی و خوبی می شناسند و به او اعتماد دارند. آیا رواست برای چنین کسی کلانتری یا دادگاه احضاریه بفرستد؟ آیا برای بدهکار و ظالم نبودن یا جرم و جنایت و خیانتی مرتکب نشدن می توان کسی را بازخواست کرد؟

برای همین، وقتی از وجود مبارک رسول خدا درباره میزان توقف انسانی که به حقیقت مومن بوده و به قدر توانایی و ظرفیت دِینش را به پروردگار ادا کرده و برای مردم سودمند بوده سوال می کنند، حضرت می فرماید: ورود مومن به صحرای قیامت و داخل شدنش در بهشت

۱- (۱)) . مطففین، ۱۸-۲۱.

کمتر از زمان آمدن رعد و برق و خاموش شدن آن طول می کشد. (۱)

به واقع، خداوند در قیامت به اولیاء خود چه بگوید؟ بپرسد: چرا در راه من کوشش کردید و زحمت کشیدید؟ چرا در مجالس علم نشستید و در پی کسب معرفت بودید؟ چرا حق زن و فرزند را رعایت کردید؟ به اولیاء خدا و عباد صالح پروردگار اعتراض وارد نیست، زیرا اعتراض متعلق به کمبودهایی است که مردم در بعد ایمان و عمل خود دارند. برای مثال، از خطاکاران می پرسند: چرا گوش خود را در راه مناسب به کار نگرفتی و به اندازه کافی از حقایق آگاه نشدی تا خطا نکنی و به اشتباه نیفتی؟ این گونه چراها بی جواب است. قرآن مجید می فرماید که بی جواب ها به جای پاسخ شروع به عذرخواهی می کنند، ولی عذرشان پذیرفته نمی شود. (۲)پس، از یک طرف اعتراض الهی بی جواب است و از طرف دیگر، عذرخواهی مقبول نیست. دوزخ جزای طبیعی چنین انسان هایی است و اگر خود این انسان ها به جای خدا بودند همین رفتار را می کردند. به راستی، اگر ما به جای خدا بودیم و این همه برای بنده خود هزینه کرده بودیم و او همه را در زباله دانی گناه ریخته بود، او را به بهشت می بردیم یا در دوزخش می انداختیم؟ اگر کسی سرمایه عمر ما را غارت کند، به او آفرین می گوییم و از زحماتش تشکر می کنیم یا این که به او اعتراض می کنیم و چون دلیل موجهی برای انجام کار خود ندارد عذرخواهی اش را نیز مصداق عذر بدتر از گناه قلمداد می کنیم و آن را نمی پذیریم؟

در قرآن کریم می خوانیم:

«وَ مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِینُهُ فَأُولٰئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمٰا کٰانُوا بِآیٰاتِنٰا یَظْلِمُونَ ». (۳)

و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک و بی ارزش باشد، به سبب اینکه

۱- ((۱)) . ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۲۹۱؛ نیز با اختلاف در مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۲، ص ۳۹؛ نیز میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۴، ص ۴۸۸ از رسول اکرم صلی الله علیه وآله: «من حافظ علی الجماعهٔ حیث ما کان مر علی الصراط کالبرق اللامع فی أول زمرهٔ مع السابقین»؛ نیز الأمالی، شیخ صدوق، ص ۶۲۹؛ نیز روضهٔ الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۳۹۸ از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله: «من صام من رجب عشرهٔ أیام جعل الله عز وجل له جناحین أخضرین منظومین بالدر والیاقوت یطیر بهما علی الصراط کالبرق الخاطف إلی الجنان»؛ نیز ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۲۸۹ از رسول اکرم صلی الله علیه وآله: «من أقرض أخاه المسلم کان له بکل درهم أقرضه وزن جبل أحد وجبال رضوی وطور سیناء حسنات فان رفق به فی طلبه یعبر به علی الصراط کالبرق الخاطف اللامع بغیر حساب ولا عذاب»؛ نیز فضائل الشیعهٔ، شیخ صدوق، ص ۴ از رسول اکرم صلی الله علیه وآله: «الاـ ومن أحب علیا وضع علی رأسه تاج الملک والبس حلهٔ الکرامهٔ الا ومن أحب علیا جاز علی الصراط کالبرق الخاطف»؛ نیز ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۲۸۹: «عن النبی صلی الله علیه وآله من قام علی مریض یوما ولیلهٔ بعثه الله تعالی مع إبراهیم الخلیل علی نبینا وعلیه السلام وجاز علی الصراط کالبرق اللامع»؛ نیز من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۱۶: «ومن مرض یوما ولیلهٔ فلم یشک إلی عواده بعثه الله عز وجل یوم القیامهٔ مع خلیله إبراهیم علیه السلام حتی یجوز الصراط کالبرق اللامع».

۲- (۲)) . تـوبه، ۶۵ در مورد منـافقين: «لاٰ تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ » ؛ نيز تـوبه، ۹۴: «يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لاَ تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللّٰهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ سَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ »؛ نيز توبه، ۹۶: «يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاَ يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ » ؛ نيز تحريم، ۷: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لاَ تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » .

۳- (۳)) . اعراف، ۹؛ نيز با اختلاف در مؤمنون، ۱۰۳؛ و در سوره كهف، ۱۰۳-۱۰۴: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً * اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً»؛ نيز زمر، ۱۵: «فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلاَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ».

همواره به آیات ما ستم می ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان راتباه کرده]اند.

عبارت «خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ » بدین معناست که آنان همه سرمایه های وجودی خود را که پروردگار به آن ها عنایت کرده بود به باد دادند. آیا از چنین انسان هایی باید تشکر کرد و به آنان پاداش داد؟ کسی که می توانسته سلمان باشد، اما به اختیار خود شمر شده را چه کسی محترم می شمارد تا خداوند او را محترم بشمارد؟

بر اساس تعالیم قرآن، خداوند نه سلمان را آفریده و نه شمر را شمر خلق کرده است. برای همین، وقتی قرآن درباره خلقت نیکوکاران و بدکاران سخن می گوید می فرماید:

«فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ ». (۱)

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار.

هر انسانی همه مایه های رسیدن به کمال واقعی را چه در دنیا و چه در آخرت داراست. کسی که این مایه را در راه درست هزینه کند سلمان می شود و کسی که آن را در راه باطل هزینه کند شمر می شود. پس، طبیعی است که در قیامت به شمر اعتراض کنند که گوش و چشم خویش را کجا بردی و دست خود را در چه کاری حرکت دادی؟ آیا خداوند دست را به شمر داده بود تا سر عزیزترین انسان های عالم را از تن جدا کند؟ این دست را حر هم داشت، ولی او آن را در دفاع از ابی عبدالله، علیه السلام، هزینه کرد. برای همین، هزار و اندی سال است که شیعیان اشک می ریزند و خطاب به حر بن یزید می گویند:

۱- (۱)) . روم، ۳۰: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ ».

«السلام علیکم یا أولیاء الله وأحبائه». (۱)

و در مقابل، درباره شمر و هم مسلکان او می گویند:

«ولعن الله شمرا... اللهم العن أبا سفیان ومعاویة ویزید بن معاویة». (۲)

زیرا آنان سرمایه های الهی خویش را در جای خود هزینه نکردند و آن را به انحراف کشیدند. آهن را در این باره نمونه می آوریم تا موضوع روشن تر شود. سنگ آهن را مهندسان معدن کشف کرده و کارگران آن ر ااستخراج می کنند. عده ای دیگر سنگ را در کوره های بزرگ حرارت می دهند تا آهن آن را از مواد دیگر جدا کنند. سپس، آهنگر از این آهن شمشیر می سازد. یکی از این شمشیرها در دست علی ابن ابی طالب، علیه السلام، قرار می گیرد و در جنگ خندق علیه کفر به کار می رود تا جایی که پیامبر اسلام می فرماید:

«ضربة علی یوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین». (۳)

و دیگری در دست ابن ملجم قرار می گیرد تا در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان فرق امیرمومنان را بشکافد و ایشان را به شهادت برساند.

خداوند دست را برای کشتن مردم مظلوم به کسی نداده است؛ دست را برای لمس بدن نامحرم و در آغوش کشیدن او به انسان نداده است؛ خداوند دست را برای جابه جا کردن پرونده مردم عنایت نکرده تا به وسیله آن ظالم را مظلوم و مظلوم را ظالم نشان دهد. به همین ترتیب، چشم و گوش و قلب را برای هزینه کردن در راه باطل به انسان نداده است. پس، حق است اگر به نحوه مصرف آن اعتراض کند که چرا آن ها را در باطل هزینه کردید؟ از این روست که انسان در برابر گوش و چشم و قلب خویش مسئول است:

«إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤٰادَ کُلُّ أُولٰئِکَ کٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً». (۴)

گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی اند] موردِ بازخواستند.

۱- ((۱)) . زیارت نامه امام حسین علیه السلام.

۲- ((۲)) . زیارت عاشورا.

۳- ((۳)) . شرح اصول کافی، مولا محمد صالح مازندرانی، ج ۱۲، ص ۴۱۳؛ نیز الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ابن صباغ، ج ۲، ص ۱۱۶۹؛ نیز با اختلاف در ینابیع المودة، قندوزی، ج ۱، ص ۴۱۲.

۴- ((۴)) . اسراء، ۳۶: «وَ لاٰ تَقْفُ مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤٰادَ کُلُّ أُولٰئِکَ کٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً».

وظایف و مسئولیت های گوش

گوش انسان دو وظیفه دارد: اول شـنیدن است و دوم نشـنیدن. یکی از مسـئولیت های بسـیار مهم گوش این است که معرفت و علم و مواد شـناخت خدا و قیامت و حلال و حرام و مسائل اخلاقی را بشـنود، اما وظیفه گوش تنها شـنیدن نیست، بلکه یکی از وظایف مهمش نشنیدن سخنانی است که عاری از مسائل فوق و ضد آن هاست.

چرا قرآن مجید بر این موضوع تاکید دارد که اگر فرد عادلی درباره موضوعی سخن گفت سخن او را بپذیرید، ولی رای و نظر و سخن فاسق را دور بریزید مگر این که صحت آن بر شما ثابت شود؟ (۱)آری، انسان حق ندارد گوش خود را هزینه هر زبان نجسی خواه در داخل خانه یا بیرون از آن- کند. گوش سطل زباله نیست که هر زباله ای را بتوان در آن ریخت. از این رو، در شنیدن باید دقت فراوان کرد.

یکی از سرزنش های سخت قرآن در سوره مائده ناظر به عملکرد گوش است، آن جا که می فرماید:

«سَمّٰاعُونَ لِلْکَذِبِ ». (۲)

آنان فوق العاده شِنوای دروغ اند.

متاسـفانه، بسـیاری از مردم قبول کنندگان دروغ اند! یعنی هر دروغی را راست می پندارند و بر اساس آن تصـمیم می گیرند و این در حالی است که تعداد راسـتگویان نسبت به دروغگویان بسیار کم است. انسان های عادل دروغ نمی گویند و فاسقان تا بتوانند دروغ می بافند. راستی، از هر هزار نفر چند نفر عادل هستند؟

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

گفتند یافت می نشود جسته ایم ما

گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست. (۳)

۱- (۱)) . حجرات، ۶: «یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جٰاءَکُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهٰالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلیٰ مٰا فَعَلْتُمْ نٰادِمِینَ ».

۲- (۲)) . مائده،۴۱ و ۴۲.

۳- (۳)) . از مولوی است.

دروغی که سبب ترک جماعت شد

در یکی از شب های ماه مبارک رمضان، جوانی نزد من آمد و گفت: می خواهم پدر همسرم را با خود به این مجلس بیاورم، ولی راهش دور است و نمی شود. از طرفی، او که همواره اهل مسجد و نماز جماعت بوده مدتی است مسجد را ترک کرده و وقتی به او می گویم: چرا به مسجد نمی روی؟ می گوید: دیگر نمی شود به این پیش نماز اقتدا کرد.

در این مدت، هر چه دلیلش را پرسیدم چیزی نگفت تا این که دیشب گفت: مردم می گویند پسر امام جماعت معاون یکی از وزرا شده و هنوز مرکّب حکمش خشک نشده، شش میلیون تومان از بیت المال برداشته و و یک میلیون آن را هم به پدرش داده است. برای همین، پشت سر این روحانی دیگر نمی شود نماز خواند.

او ادامه داد: من به پدرزنم چیزی نگفتم، ولی به منزل آن پیش نماز رفتم و گفتم: می خواهم ده دقیقه با شما صحبت کنم. بعد، برای ایشان آنچه را شنیده بودم نقل کردم که مردم می گویند فرزند شما در روز روشن از بیت المال دزدیده و به شما هم مبلغی از آن را داده است. (۱)

پیش نماز لبخندی زد و گفت: مساله مهمی نیست، نگران نباشید! بعد، مرا به چای و میوه دعوت کرد و مقداری شیرینی نیز به همراه سه شناسنامه از داخل منزل با خود آورد. سپس گفت: خداوند به من سه فرزند داده: دو دختر و یک پسر، که شناسنامه آن ها را برایتان آورده ام. شما این شناسنامه ها را نگاه کنید تا من به پسرم بگویم بیاید و خودش درباره این شش میلیون توضیح دهد.

سپس، بیرون رفت و با کودکی در آغوش بازگشت که هنوز زبان باز نکرده بود و گفت: من همین یک پسر را دارم که این شناسنامه اش است. حال، شما از خودش بپرسید این پول را برای چه منظوری دزدیده است؟

۱- (۱)) . دزدی های قدیم در شب روی می داد، یعنی وقتی که همه خواب بودند. در روزگار ما، دزدی ها در روز روشن واقع می شود و کلان هم هست: دین را می دزدند، شرف را می دزدند، حجاب را می دزدند، بیت المال را می دزدند، حق را می دزدند، ناموس را می دزدند و همه در روز روشن واقع می شود. قدیم ها این طور نبود و ناموس کسی را نمی دزدیدند. در تهران در هر محلی یک مشت لات گردن کلفت زندگی می کردند که افراد محل گاهی که می خواستند به سفر بروند به این لات ها می گفتند در مدتی که ما نیستیم، مواظب زن و بچه ما باشید! آن ها هم می گفتند: خیالتان راحت باشد چون اگر کسی چپ به ناموستان نگاه کند چشمانش را در می آوریم! لات های آن زمان با همه بدی هاشان دزد ناموس و شرف و دین مردم نبودند، اما امروزه جناب جنتلمن در دانشگاه و دبیرستان و خیابان با نامه یا تلفن به زور یا به اختیار ناموس مردم را می دزدد و شرف و دین و عقل مردم را غارت می کند. معلوم نیست بچه های ما در آینده می خواهند چه بکنند؟ چون روز به روز تعداد این گرگ ها دارد زیاد می شود... . (بخشی از سخنرانی استاد)

این دست تصمیمات و سوء ظن ها بر اثر گوش سپردن به لغویات و سخنان بیهوده به وجود می آیند، در حالی که خداوند وظیفه انسان را در این باره معین کرده و فرموده است:

«وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ». (۱)

مومنین کسانی هستند که از شنیدن سخنان لغو پرهیز می کنند.

نعمت گوش به قدری مهم است که در قرآن مجید نزدیک به ۱۰۰ آیه درباره آن وارد شده است. در ابتدای آیاتی که اعضاء و جوارح انسان را شرح می دهند، سخن از گوش به میان آمده و بعد از گوش، نوبت به چشم و قلب رسیده است. به عبارت دیگر، آن اندازه که قرآن بر موضوع گوش تاکید کرده، درباره هیچ عضو دیگری تاکید نکرده است. از این روست که وقتی خداوند اهل ایمان را وصف می کند، در آخرین آیه سوره بقره می فرماید:

«قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا». (۲)

شنیدیم و اطاعت کردیم.

حضرت ابراهیم، علیه السلام، از آن جهت بدان مقامات والا رسید که به فرمان پروردگار گوش سپرده و از آن اطاعت کرده بود. قرآن در این باره می فرماید:

«إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِینَ ». (۳)

[و یاد کنید] هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم باش. گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.

شکرگزاران اندک اند

متاسفانه، آدمی در طول تاریخ حیات خویش کمتر راه صلاح و صواب را پیموده و به رستگاری چشم دوخته است. او در اغلب دوران حیات به طغیان و عصیان و نافرمانی گذرانده و نعمت های الهی را در راه باطل

۱- (۱)) . مؤمنون، ۳؛ در سوره فرقان، ۷۲ هم در مورد عباد الرحمان آمده: «وَ الَّذِینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً».

۲- (۲)) . بقره، ۲۸۵: «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ» .

۳- (۳)) . بقره، ۱۳۱.

صرف کرده و از توانایی خویش برای یافتن مینوی سعادت کمتر بهره جسته است. قرآن کریم با لحن گلایه آمیزی درباره نعمت گوش و چشم و قلب می فرماید:

«وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ وَ الْأَفْئِدَهَ قَلِیلاً مٰا تَشْکُرُونَ ». (۱)

و اوست که برای شما گوش و دیده و دل پدید آورد، ولی اندکی سپاس گزاری می کنید.

خداوند گوش و چشم و قلب را خلق کرد (۲) و آن ها را ابزار تحصیل معرفت و دانایی قرار داد تا بشر با استفاده از آن ها به رشد و تعالی برسد، اما او به جای بهره برداری درست، آن ها را در راه سقوط و انحراف به کار برد و نعمت های الهی را تباه کرد. بدین ترتیب، عبارت انتهایی آیه، در حقیقت، شکایت و گله ای است که قرآن از نوع بشر دارد، زیرا می فرماید تنها عده اندکی از انسان ها قدر این نعمت ها را می دانند و آن را در راه درست هزینه می کنند: « قَلِیلاً مٰا تَشْکُرُونَ ».

ص:۳۲۷

۱- (۱)) . مؤمنون،۷۸؛ نیز با اختلاف در سجده، ۹؛ نیز ملک، ۲۳؛ نیز نحل، ۷۸.
۲- (۲)) . داستان آفرینش گوش نیز حکایت عجیبی است که می توانید آن را در کتاب فیزیولوژی انسان بخوانید و ببینید خدا در ساختن گوش چه هنری به کار برده است. به طوری که امیرالمومنین می فرماید من از خلقت گوش غرق در شگفتی هستم. گوش انسان ترکیبی از سه بخش است که لاله گوش بخش بیرونی آن است و ماده ای غضروفی است. اگر این بخش از استخوان ساخته شده بود، یکی دو بار که انسان در کودکی به زمین می خورد می شکست و از بین می رفت. از طرفی، گوش در ندارد و شب ها که می خوابیم انواع حشرات می توانند داخل آن شوند و بلایی به سرمان بیاورند که تا آخر عمر بهبودی نیابد و خوب نشود، اما خداوند آب بسیار تلخی را در آن جاری کرده که انواع حشرات از بوی آن متواری می شوند. با این حال، ما یک عمر بوی آن را با وجودی که گوش همسایه بینی است درک نمی کنیم. از طرفی، مقداری بالاتر از این منبع آب تلخ، یک عمر آب شور در چشم می جوشد و مقداری پایین تر از آن سه چشمه آب شیرین در زیر زبان قرار دارد. اگر این آب ها به هم راه پیدا می کردند و مثلا آب تلخ در چشم جاری می شد یا در دهان می ریخت چه می خواستیم بکنیم؟ ... ای بی انصاف جنس دوپا! (بخشی از سخنرانی استاد).

۱۹- بهره برداری صحیح از نعمت گوش

اشاره

ص:۳۳۳

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

موضوع بحث درباره معرفت و دانایی و آگاهی بود. وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، به مرد حاجتمندی که به ایشان مراجعه کرده بود، از قول پیغمبر اسلام، صلی الله علیه و آله، فرمودند:

«المعروف بقدر المعرفة». (۱)

یعنی خوبی هایی که از انسان صادر می شود یا به او می رسد به تناسب معرفت و آگاهی و دانایی اوست. درصد بالایی از این خوبی ها در زمره ارزش های الهی و انسانی است که خداوند متعال طلوع آن را در آگاهان و دانایان قرار داده است. از این رو، عبادات دانایان قابل مقایسه با عبادت افرادی که از معرفت تهی هستند نیست. (۲)

کسب معرفت واجب عینی است

این همه تاکید برکسب معرفت ممکن است سبب ایجاد این توهم در ذهن شود که آیا همه باید برای کسب معرفت بیست سال از عمر خود را در محضر اهل معرفت بگذرانند تا خود نیز در زمره اهل معرفت قرار

۱- (۱)) پی نوشت . تفسیر رازی، ج ۲، ص ۱۹۸؛ نیز با اختلاف اندک در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۶: «أعرابی قصد الحسین بن علی رضی الله عنهما، فسلم علیه وسأله حاجة وقال: سمعت جدک یقول: إذا سألتم حاجة فاسألوها من أحد أربعة: إما عربی شریف، أو مولی کریم، أو حامل القرآن، أو صاحب وجه صبیح. فأما العرب فشرفت بجدک، وأما الکرم فدأبکم وسیرتکم، وأما القرآن ففی بیوتکم نزل، وأما الوجه الصبیح فإنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول: إذا أردتم أن تنظروا إلی فانظروا إلی الحسن والحسین، فقال الحسین: ما حاجتک؟ فکتبها علی الأرض. فقال الحسین سمعت أبی علیا یقول: قیمة کل امرئ ما یحسنه. وسمعت جدی یقول: المعروف بقدر المعرفة. فأسألک عن ثلاث مسائل إن أحسنت فی جواب واحدة فلک ثلث ما عندی وإن أجبت عن اثنتین فلک ثلثا ما عندی وإن أجبت عن الثلاث فلک کل ما عندی وقد حمل إلی صرة مختومة من العراق فقال: سل ولا حول ولا قوة إلا بالله فقال: أی الأعمال أفضل قال الأعرابی: الإیمان بالله. قال: فما نجاة العبد من الهلکة قال: الثقة بالله، قال: فما یزین المرء قال: علم معه حلم قال: فإن أخطأه ذلک قال: فمال معه کرم قال: فإن أخطأه ذلک قال: ففقر معه صبر قال: فإن أخطأه ذلک قال: فصاعقة تنزل من السماء فتحرقه فضحک الحسین ورمی بالصرة إلیه».

۲- (۲)) . به عنوان نمونه:من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۳۶۷: «یا علی نوم العالم أفضل من عبادة العابد. یا علی! رکعتین یصلیهما العالم أفضل من ألف رکعة یصلیه العابد»؛ نیز کافی، ج ۴، ص ۴۱: «سهل بن زیاد، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن شعیب، عن أبی جعفر المدائنی، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: شاب سخی مرهق فی الذنوب أحب إلی الله من شیخ عابد بخیل». و احادیثی که در جلد اول کافی کتاب عقل و جهل در مورد معرفت آمده است.

بگیرند؟ پاسخ این است که قرآن مجید چنین کاری را لازم نمی داند، چرا که اگر بنا بود همه مردم برای کسب معرفت به مراکز علمی روی بیاورند و نیمی از عمر خود را در این راه بگذرانند، نظام زندگی در عالم مختل می شد. در عوض، قرآن مجید لازم می داند از هر قبیله یا منطقه ای عده ای در صدد این کار برآیند و به تفقّه در دین بپردازند:

«وَ مٰا كٰانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِی الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ». (۱)

در قرآن، از میان همه انبیاء الهی، تنها نام ۲۶ نفر آمده (۲) و از بقیه ایشان به صورت کلی سخن رفته است که تعداد ایشان را ۱۲۴ هزار پیامبر دانسته اند. این مجموعه از اهل معرفت را، پروردگار عالم در قرآن یاد کرده و معارفی از آنان را در قرآن کریم نقل کرده است تا ما با استفاده از آن ها بتوانیم راه صحیح زندگی را پیدا کنیم و در آن مسیر حرکت نماییم. بخشی دیگر را نیز در عنوان کلی اهل بیت معرفی کرده و مقدار بسیار زیادی از معارف را نیز به طور مستقیم در خود قرآن آورده است.

حال، آنان که ذوق و شوق کافی برای فهم معرفت دارند باید عمر خویش را صرف تحصیل این معارف کنند و آموخته های خود را در اختیار مردم قرار دهند تا آنان نیز در مسیر رشد و رسیدن به سلامت دنیا و آخرت قرار گیرند.

این عده وظیفه دارند پس از کسب معرفت در میان مردم و در بطن جامعه قرار گیرند و به تبلیغ و نشر حقایق بپردازند، نه این که گوشه خلوت اختیار کنند و خود را از مردم پنهان کنند. از این رو، عالمانی که خود را از مردم پنهان می کنند و در نشر معارف الهی نمی کوشند و با زبان و قلم دانش خویش را به مردم نمی رسانند، در گمراهی و شیوع فرهنگ های فاسد در میان مردم سهیم اند و از آن جا که به علم خویش

۱- (۱)) . توبه، ۱۲۲.

۲- (۲)) . پیامبرانی که اسامی آن ها در قرآن آمده: پیامبر اکرم، آدم، هابیل، نوح، ابراهیم،موسی، عیسی،اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، لوط، زکریا،عزیر، یحیی، الیاس، ادریس، ایوب، یونس،هارون،سلیمان، داوود، هود، صالح، شعیب، ذی الکفل، اسباط، و... . اسامی بعضی نیز مثل شیث، اشموئیل و خضر و یوشع بن نون، تارخ، إرمیا، حیقوق، دانیال، شمعون وجرجیس، اخنوخ، قیدار، و ... از احادیث استفاده می شود.

عمل نمی کنند به فرموده پیامبر اکرم در قیامت اهل دوزخ اند و دوزخیان از بوی بدن آن ها به خدا شکایت می کنند. (۱)

اما اگر چنین عالمی در جامعه حضور داشت و مردم او را غریب و تنها گذاشتند و به سراغش نیامدند تا از علمش استفاده کنند، گناه نادانی شان بر دوش خودشان است و در دادگاه قیامت محکوم به عذاب اند. این گروه از مردم از آنجا که گوش خود را معطل گذاشته اند و در نتیجه وظایف خود را ندانسته و به آن عمل نکرده اند اهل دوزخ هستند؛ زیرا در جایی که عالم آماده است علم خویش را در اختیار دیگران قرار دهد، (۲) مردم موظف اند از نعمت گوش بهره ببرند و به کسب معرفت بپردازند.

از آنچه گفتیم معلوم می شود که همه مردم لازم نیست خود به تحصیل علم بپردازند، بلکه کافی است عده ای به این مهم اقدام کنند و مردم از علم ایشان استفاده کنند. خداوند در این باره به مردم دستور می دهد:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ». (۳)

اگر [حقیقت را] نمی دانید، از اهل دانش و اطلاع بپرسید.

مردم باید آنچه را که نمی دانند از دانایان بپرسند تا در حد خود دانا شوند. در روز قیامت نیز، معیار پاداش دادن به بندگان علم و عمل آن هاست. (۴) در این میان، عالمان با عمل بیشترین پاداش را دارند و متعلمین با عمل در مرحله بعد از ایشان اند. در حقیقت، متعلمین بعد از انبیاء و ائمه و عالمان در رتبه چهارم قرار دارند و غیر از این چهار دسته، بقیه مردم بی تردید اهل دوزخ اند. (۵)

گوش منفی کدام است ؟

گوش منفی گوشی است که صاحبش در استفاده از آن در راه مثبت و تحصیل حقایق بخل می ورزد. بخل بر خلاف پندار عموم مردم تنها در مسائل مالی نیست، بلکه اقسامی دارد که یکی از آن ها بخل در استفاده از

۱- (۱)) . کافی، ج ۱، ص ۴۴: «محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن حماد بن عیسی، عن عمر بن أذینهٔ، عن أبان بن أبی عیاش، عن سلیم بن قیس الهلالی قال: سمعت أمیر المؤمنین علیه السلام یحدث عن النبی صلی الله علیه وآله أنه قال فی کلام له: العلماء رجلان: رجل عالم آخذ بعلمه فهذا ناج وعالم تارک لعلمه فهذا هالک، وإن أهل النار لیتأذون من ریح العالم التارک لعلمه، وإن أشد أهل النار ندامهٔ وحسرهٔ رجل دعا عبدا إلی الله فاستجاب له وقبل منه فأطاع الله فأدخله الله الجنهٔ وأدخل الداعی النار بترکه علمه»؛ نیز در کافی، ج ۱ ص ۴۱: «أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن إسماعیل بن بزیع، عن منصور بن حازم، عن طلحهٔ بن زید، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قرأت فی کتاب علی علیه السلام إن الله لم یأخذ علی الجهال عهدا بطلب العلم حتی أخذ علی العلماء عهدا ببذل العلم للجهال، لأن العلم کان قبل الجهل»؛ نیز در کافی، ج ۱ ص ۴۴-۴۵: «علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن القاسم بن محمد، عن المنقری، عن علی بن هاشم بن البرید، عن أبیه قال: جاء رجل

إلى على بن الحسين عليه السلام فسأله عن مسائل فأجاب ثم عاد ليسأل عن مثلها فقال على بن الحسين عليه السلام: مكتوب فى الإنجيل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون ولما تعملوا بما علمتم، فإن العلم إذا لم يعمل به لم يزدد صاحبه إلا كفرا ولم يزدد من الله إلا بعدا»؛ نيز كافى، ج ١ ص ۴٨: «على بن محمد، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعرى، عن عبد الله بن ميمون القداح، عن أبى عبد الله عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله ما العلم؟ قال: الانصات، قال: ثم مه؟ قال: الاستماع، قال: ثم مه؟ قال: الحفظ، قال: ثم مه؟ قال: العمل به، قال: ثم مه يا رسول الله؟ قال: نشره».

٢- ((٢)) . كافى، ج ١، ص ۴٠: «على بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن عن أبى جعفر الأحول، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: لا يسع الناس حتى يسألوا ويتفقهوا ويعرفوا إمامهم. ويسعهم أن يأخذوا بما يقول وإن كان تقية»؛ - «محمد بن عيسى، عن يونس، عمن ذكره، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أف لرجل لا يفرغ نفسه فى كل جمعة لأمر دينه فيتعاهده ويسأل عن دينه»؛ - «على بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله عز وجل يقول: تذاكر العلم بين عبادى مما تحيى عليه القلوب الميتة إذا هم انتهوا فيه إلى أمرى»؛ - «محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن حماد بن عيسى، عن حريز عن زرارة ومحمد بن مسلم وبريد العجلى قالوا: قال أبو عبد الله عليه السلام لحمران بن أعين فى شئ سأله: إنما يهلك الناس لأنهم لا يسألون»؛ - «سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعرى، عن عبد الله بن ميمون القداح، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: قال: إن هذا العلم عليه قفل ومفتاحه المسألة».

٣- ((٣)) . نحل، ۴٣؛ و با اختلاف اندک در انبياء، ٧: «وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ إِلاّٰ رِجٰالاً نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ » .

۴- ((۴)) . به عنوان نمونه به اين احاديث اشاره مى شود: - كافى، ج ١، ص ۴۴-۴۵: «على بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقرى، عن على بن هاشم بن البريد، عن أبيه قال: جاء رجل إلى على بن الحسين عليه السلام فسأله عن مسائل فأجاب ثم عاد ليسأل عن مثلها فقال على بن الحسين عليه السلام: مكتوب فى الإنجيل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون ولما تعملوا بما علمتم، فإن العلم إذا لم يعمل به لم يزدد صاحبه إلا كفرا ولم يزدد من الله إلا بعدا» - «محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: قلت له: بم يعرف الناجى؟ قال: من كان فعله لقوله موافقا فأثبت له الشهادة ومن لم يكن فعله لقوله موافقا فإنما ذلك مستودع». - «أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، رفعه قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام فى كلام له خطب به على المنبر: أيها الناس! إذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلكم تهتدون، إن العالم العامل بغيره كالجاهل الحائر الذى لا يستفيق عن جهله، بل قد رأيت أن الحجة عليه أعظم، والحسرة أدوم على هذا العالم المنسلخ من علمه، منها على هذا الجاهل المتحير فى جهله، وكلاهما حائر بائر».

۵- ((۵)) . نهج البلاغه، حكمت ١۴٧: «الناس ثلاثة: فعالم ربانى ومتعلم على سبيل نجاة، وهمج رعاع أتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجأوا إلى ركن وثيق»؛ نيز كافى، ج ١، ص ٣۴: «محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد، عن على بن الحكم، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبى حمزة الثمالى قال: قال لى أبو عبد الله عليه السلام: اغد عالما أو متعلما أو أحب أهل العلم، ولا تكن رابعا فتهلك ببغضهم»؛ نيز كافى، ج ١، ص ٣۴: «على بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن جميل، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول يغدوا الناس على ثلاثة أصناف: عالم ومتعلم وغثاء، فنحن العلماء وشيعتنا المتعلمون وسائر الناس غثاء».

گوش است. در همین باره در سوره مبارکه احقاف می خوانیم:

«وَ لَقَدْ مَکَّنّاهُمْ فِیما إِنْ مَکَّنّاکُمْ فِیهِ وَ جَعَلْنا لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَةً فَما أَغْنی عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لا أَبْصارُهُمْ وَ لا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَیْ ءٍ إِذْ کانُوا یَجْحَدُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ ». (۱)

همانا ما به آنان در اموری قدرت و تمکن داده بودیم که شما را در آن امور چنان قدرت و نیرویی نداده ایم، و برای آنان گوش و چشم و دل قرار داده بودیم، ولی گوش و چشم و دلشان چیزی از عذاب را از آنان برطرف نکرد؛ زیرا همواره [با داشتن آن ابزار تشخیص] آیات ما را انکار می کردند، و سرانجام عذابی که همواره آن را مسخره می کردند، آنان را احاطه کرد.

برداشت هایی از این آیه شریفه

چنان که از آیه شریفه به دست می آید کسانی که پیش از ما بر روی زمین زندگی می کردند صاحب تمدن بزرگ و ابزارها و امکانات شگفتی بوده اند که آن توان و نیرو به ما منتقل نشده است. به عبارت دیگر، چنین نیست که گمان کنیم هر چه در تاریخ بشر به عقب برویم با انسان هایی وحشی و بی تمدن مواجه می شویم. در برخی مقالات علمی خواندم که باستان شناسان تمدن هایی را در زمین کشف کرده اند که حتی دارای سکّوی پرتاب ابزارهایی به آسمان بوده اند.

اما از همه این مشاهدات و کشفیات مهم تر، شهادت پروردگار بر این مطلب است که به صراحت می فرماید امکانات و توانایی های اقوام گذشته به ما نرسیده است.

با این حال، نکته ای که میان ما و آنان مشترک است بهره مندی از نعمت گوش و چشم و قلب است:

«وَ جَعَلْنا لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَةً فَما أَغْنی عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لا أَبْصارُهُمْ وَ لا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَیْ ءٍ».

خداوند می فرماید: به همه گذشتگان گوش دادم تا بفهمند و چشم دادم

۱- ((۱)) . احقاف، ۲۶.

تا عالم شوند، اما آن ها با گوش و چشم و نیروی درک خود از عذاب دنیا و آخرت فاصله نگرفتند و تا توانستند در این دنیا درب بدبختی و در آن دنیا درب دوزخ را به روی خود گشودند و ترجیح دادند مانند حیوانات زندگی کنند:

«وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَمٰا تَأْکُلُ الْأَنْعٰامُ وَ النّٰارُ مَثْویً لَهُمْ ». (۱)

و در حالی که کافران همواره سرگرم بهره گیری از [کالا و لذت های زودگذر] دنیایند و می خورند، همان گونه که چارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است.

خداوند در ادامه آیه می فرماید: آنان سخنان پیامبران خویش را نمی پذیرفتند و آنان را دروغگو می خواندند:

«إِذْ کٰانُوا یَجْحَدُونَ بِآیٰاتِ اللّٰهِ وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ ».

و وقتی پیامبران آنان را از این معنا می ترساندند که با این روش زندگی به عذاب الهی دچارمی شوید، می خندیدند و پیامبران را به سخره می گرفتند، ولی عاقبت عذابی فراگیر آنان را فرا گرفت و تمدن عظیمشان را از میان برد.

با این بیان، معلوم است که امت های پیشین نیز در استفاده از نعمت گوش و چشم و قلب به خطا رفته اند و جهلشان سبب نابودی شان شده است، در حالی که می توانستند عالم و اهل معرفت شوند و به رستگاری برسند. این است که معطل نگذاردن نعمت گوش این انداه مهم است. از گوش برای دانا شدن باید استفاده کرد نه این که آن را بر هر سخنی و حرفی گشود و معطلش گذاشت. (۲)

شکایت گوش و چشم از انسان در قیامت

در سوره فصلت آمده است:

«حَتّٰی إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ

۱- ((۱)) . محمد، ۱۲: «إن الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الأنهار والذین کفروا یتمتعون ویأکلون کما تأکل الأنعام والنار مثوی لهم».

۲- ((۲)) . در روایتی آمده است که پیامبر فرمود: «اغتنموا برد الربیع فإنه یفعل بأبدانکم ما یفعل بأشجارکم»؛ یعنی خود را از باد بهار نپوشانید، زیرا باد بهار با شما کاری را می کند که با زمین و درختان می کند و شما را هم زنده می کند. اما «واجتنبوا برد الخریف فإنه یفعل بأبدانکم ما یفعل بأشجارکم»؛ از باد خزان دوری کنید که تمام برگ و بارتان را می ریزد. محققین وقتی این روایت را معنی می کنند می گویند منظور پیامبر از باد بهار نسیم حقایقی است که از زبان انبیاء و ائمه و عالمان واجد شرایط به گوش می وزد که تمام استعدادهای خفته انسان را بیدار می کند. (بخشی از سخنرانی استاد) این روایت در بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۷۱ موجود است؛ نیز روایتی دیگر با همین مضمون در نهج البلاغه، حکمت ۱۲۸ از علی علیه السلام

آمده: «توقوا البرد فى أوله، وتلقوه فى آخره فإنه يفعل فى الأبدان كفعله فى الأشجار. أوله يحرق وآخره يورق».

* وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا أنطقنا الله الذی أنطق کل شیء وهو خلقکم أول مرة وإلیه ترجعون». (۱)وقتی آنان به آتش می رسند، گوش و چشم و پوستشان به اعمالی که همواره انجام می دادند، گواهی می دهند. و آنان به پوستشان می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ می گویند: همان خدایی که هر موجودی را به سخن آورد، ما را گویا ساخت، و او شما را نخستین بار آفرید و به سوی او بازگردانده می شوید.

به تصریح این آیه شریفه، وقتی گناهکاران را وارد قیامت می کنند، گوش و چشم و پوست آنان علیه آن ها شهادت می دهند که خدایا این فرد در دوران عمر خویش به جای این که ما را در راه رشد و کمال هزینه کند، ما را در مسیرهای انحرافی خرج کرد.

حال، سوالی که در انتهای این مقال به ذهن می رسد این است که چرا باید انسان آن گونه زندگی کند که گوش و چشم و قلبش در قیامت او را رسوا کنند و سرآخر به دوزخ بکشانند؟

۱- (۱)) . فصلت، ۱۹-۲۱: «وَ یَوْمَ یُحْشَرُ أَعْدٰاءُ اللّٰهِ إِلَی النّٰارِ فَهُمْ یُوزَعُونَ * حَتّٰی إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ * وَ قٰالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنٰا قٰالُوا أَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ هُوَ خَلَقَکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ » .

۲۰- درباره عبادت و معرفت،و منابع و آثار خداشناسی

اشاره

ص:۳۴۵

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

در گفتارهای پیش گذشت که کسب معرفت و تحصیل حقیقت از موضوعات بسیار مهمی است که دست یافتن به آن زندگی آدمی را منظم کرده و همه حرکات ظاهر و باطن او را در راه خیر و نیکی جهت می دهد. رسول گرامی اسلام، صلی الله علیه وآله، در روایتی می فرمایند:

«منهومان لا یشبعان: طالب علم، وطالب دنیا. فأما طالب العلم فیزداد رضی الرحمن، وأما طالب الدنیا فیتمادی فی الطغیان». (۱)

یعنی دو گرسنه هستند که هرگز سیر نمی شوند: طالب علم وطالب دنیا. کسی که لذت معرفت را چشیده از کسب آن سیر نمی شود و تا آخر عمر در پی آن است و کسی که لذت دنیا را چشیده در تمتع از آن کوتاهی نمی کند. با این تفاوت که طالب علم همواره بر خشنودی خدا از خویش می افزاید (۲) و طالب دنیا در طغیان خویش غوطه می خورد.

کدام ثروت پسندیده نیست

وقتی میان علم و ثروت چنین فرق مهمی گذارده می شود عده ای

۱- (۱)) پی نوشت . الأمالی، شیخ مفید، ص ۲۹: «أخبرنی أبو بکر محمد بن عمر الجعابی قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن محمد بن سعید الهمدانی قال: حدثنا أبو موسی هارون بن عمرو المجاشعی قال: حدثنا محمد بن جعفر بن محمد، عن أبیه، عن [آبائه علیهم السلام، عن] جده قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: العالم بین الجهال کالحی بین الاموات، وإن طالب العلم لیستغفر له کل شئ حتی حیتان البحر وهوام الارض وسباع البر وأنعامه، فاطلبوا العلم فإنه السبب بینکم وبین الله عزوجل، وإن طلب العلم فریضة علی کل مسلم». - میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۰۷۱: رسول الله (صلی الله علیه وآله): منهومان لا یشبع طالبهما: طالب العلم وطالب الدنیا. - الإمام الصادق (علیه السلام): منهومان لا یشبعان منهوم علم ومنهوم مال. - الإمام علی (علیه السلام): منهومان لا یشبعان: طالب علم، وطالب دنیا. - عنه (صلی الله علیه وآله): أجوع الناس طالب العلم، وأشبعهم الذی لا یبتغیه. - الإمام علی (علیه السلام): العالم من لا یشبع من العلم ولا یتشبع به.

۲- (۲)) . رسول خدا، صلی الله علیه وآله، می فرماید: «اذا جاء الموت لطالب العلم وهو فی هذا الحال مات شهیدا».

می پندارند که از نظر دین ثروت همواره ناپسند است. در حالی که این پندار صحیح نیست، زیرا گاهی انسان در صدد کسب مال برای تامین نیازهای خود و خانواده خویش است یا قصد انجام کار خیری را دارد، و گاه برای رسیدن به دنیا تلاش می کند. گروه نخست، به قناعت روزگار می گذرانند و به بهره خویش از دنیا راضی اند، و گروه دوم اگر همه دنیا را هم داشته باشند سیر نمی شوند و به بخل و زراندوزی روزگار می گذرانند و چون خود را مستغنی می پندارند سر به طغیان بر می دارند؛ چرا که به فرموده قرآن کریم:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى . أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى » . (۱)

مسلماً انسان سرکشی می کند. برای این که خود را بی نیاز می پندارد.

گروه اول از آنان اند که به قول شاعر «بی گمان پای چپرهاشان چا پای خداست»، و گروه دوم از آنان که «چشم تنگ دنیا دوستشان» را تنها «خاک گور» باید پر کند. (۲)

بدین ترتیب، معلوم می شود دنیایی که در تعالیم دین ما نکوهش شده آن است که سبب فراموشی خدا و خداناترسی شود که منشأ آن غلبه جهل و غفلت است. و این در حالی است که در قرآن می خوانیم:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» . (۳)

از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می ترسندز

سخنی از مرحوم فیض کاشانی

وجود مبارک مرحوم فیض کاشانی در مجلد نخست از کتاب پرارزش علم الیقین درباره معرفت با توجه به این آیه به تفصیل سخن گفته اند که بسیار خواندنی و قابل تامل است و نشان از معرفت والای ایشان دارد.

درباره زندگانی این مرد بزرگ باید گفت که مرحوم فیض بخشی از تحصیلات خود را در شیراز و بخش مهم دیگر را در اصفهان به پایان

۱- ((۱)) . علق، ۶ و ۷.

۲- ((۲)) . قطعه نخست از سهراب سپهری در کتاب صدای پای آب است و قطعه دوم اقتباس از این بیت سعدی است: آن شنیدستی که در اقصای غور/ بارسالاری بیفتاد از ستور/ گفت چشم تنگ دنیادوست را/ یا قناعت پر کند یا خاک گور.

۳- ((۳)) . فاطر، ۲۸.

بردنـد و پس از این که به توفیق حضـرت حق از نظر معرفت و تعقـل و خردورزی و انـدیشه به مقـام والایی رسـیدند، بر اساس توصیه قرآن کریم به بازگشت علما به دیار خودشان به مولد خویش (کاشان) بازگشتند.

بر اسـاس تعالیم قرآن و روایات، تـدریس و انتقال علم و معرفت به دیگران از اعظم عبادات الهی است که کسـی پاداش آن را نمی تواند محاسبه کند، زیرا به فرموده قرآن مجید این کار ایجاد حیات معنوی در انسان هاست:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ » . (۱)

ای اهل ایمان! هنگامی که خـدا و پیامبرش شـما را به حقایقی که به شـما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت می کنند اجابت کنید .

ارزش دعوت و هدایت مردم به قدری است که پیامبر اسـلام، صـلی الله علیه وآله، زمانی که امیرمومنان، علیه السلام، را به یمن می فرسـتادند به ایشان فرمودنـد: اگر یک نفر به دست تو هـدایت شود در پیشـگاه خدا بهتر از آن چیزی است که خورشـید بر آن طلوع و غروب می کند:

«یا علی لا تقاتلن أحـدا حتی تدعوه، وأیم الله لان یهدی الله علی یدیک رجلا خیر لک مما طلعت علیه الشـمس وغربت، ولک ولاؤه یا علی». (۲)

بـا این بیـان، چه کسـی می توانـد پـاداش قـدم برداشـتن در راه کسب معرفت و انتقال آن به دیگران را به منظور هـدایت مردم محاسبه کند؟ این نخستین حرکتی بود که مرحوم فیض در کاشان بدان دست یازید.

کـار دوم ایشـان مشـارکت در حل مشـکلات مادی و معنوی مردم بود. اصولاً، در اسـلام شانه از زیر بار مشـکلات مردم خالی کردن مفهـومی نـدارد و آنچه در اسـلام وجود دارد مسـئولیت و تکلیف است. پس، این که آدم چهره غمنـاکی را ببینـد و بی تفاوت از کنار آن عبور کند در اسلام جایی ندارد. (۳)

۱- ((۱)) . انفال، ۲۴.

۲- ((۲)) . بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۶۱: « علی، عن أبیه، عن النوفلی، عن السـکونی، عن أبی عبد الله علیه السـلام قال: قال أمیر المؤمنین علیه السلام: بعثنی رسول الله صلی الله علیه واله إلی الیمن وقال لی:...».

۳- ((۳)) . شاید از این روست که امیرمومنان، علیه السلام، می فرماید: «کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته».

در اسلام، «به من مربوط نیست» و «نمی توانم» و «نمی دانستم» و «امکانش برایم فراهم نبود» و «زمانه ام پر از فساد بود» و توجیهاتی از این دست چه در راه کسب معرفت، چه انتقال آن، و چه رفع مشکلات مردم- مسموع نیست و همه در برابر خود و دیگران مسئولیت دارند.

عده ای از مردم فساد اجتماعی و مخلوط شدن حق با باطل و خطاهای مسئولان و دست اندرکاران و... را بهانه دوری از معرفت قرار داده اند. در پاسخ به این گروه باید گفت: مگر در زمان شهدای کربلا فساد نبود؟ مگر این ۷۲ نفر در جامعه ای زندگی نمی کردند که والی کوفه از فرط مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند و بعد رو به مردم کرد و گفت: من هنوز حال دارم. اگر دوست دارید، باز هم می توانم برایتان نماز بخوانم! و بعد در محراب مسجد قی کرد؟ (۱)این ۷۲ نفر در چنین طوفان فسادی زندگی می کردند، با این حال، حبیب بن مظاهر و بریر و زهیر و حر بن یزید و... شدند. آیا این ۷۲ نفر در جامعه ای زندگی می کردند که تک تک مردم آن نماز شب می خواندند یا این که بر اثر فساد بنی امیه اغلب مردم فاسد شده بودند؟ پس، نمی توان گفت: من در زمانی زندگی می کردم که کسب آگاهی و معرفت ممکن نبود و فیلم ها و سینماها و مجلات و ماهواره ها و اختلافات داخلی و جنگ ها و نزاع های خارجی و بین المللی و زنان نیمه عریان اجازه نمی دادند در راه حبیب بن مظاهر گام بردارم و کسی چون او باشم.

خداوند این قبیل توجیهات را نمی پذیرد و آن را دروغ می شمارد، زیرا اگر این کار شدنی نبود، شهدای کربلا هم از انجام آن عاجز بودند.

آری، کار مهم دیگر مرحوم فیض همین بود که در آن روزگاران سخت به مشکلات فکری و روحی و جسمی مردم می رسید و در هدایت آنان بی وقفه تلاش می کرد.

۱- (۱)) . شرح أصول الکافی، محمد صالح مازندرانی، ج ۱۱، ص ۳۳۲: «ولید بن عقبهٔ بن أبی معیط أخو عثمان من أمه [و استاندار کوفه از طرف عثمان] حین کان والیا من قبله علی أهل الکوفهٔ صلی الصبح بالناس وهو سکران أربع رکعات فلما فرغ قال أیها الناس إن لی نشاطا إن شئتم أزید لکم رکعات أخر»؛ نیز الغدیر، أمینی، ج ۸، ص ۱۲۳: «حکی أبو الفرج فی الأغانی عن عبید والکلبی والأصمعی:«إن ولید بن عقبهٔ کان زانیا شریب الخمر فشرب الخمر بالکوفهٔ وقام لیصلی بهم الصبح فی المسجد الجامع فصلی بهم أربع رکعات ثم التفت إلیهم وقال لهم:أزیدکم؟ وتقیأ فی المحراب وقرأ بهم فی الصلاهٔ وهو رافع صوته:علق القلب الربابا * بعد ما شابت وشابا».

کار دیگر مرحوم فیض این بود که مسجد را آباد نگاه می داشت و با حضور همیشگی در آن در پویایی و رونق آن می کوشید. مردم نیز در این راه به ایشان یاری می دادند و جمعیت قابل توجهی در نماز ایشان شرکت می کردند.

اما کار مهم و زیربنایی ایشان این بود که فرهنگ قرآن و اهل بیت، علیهم السلام، را با تفسیر و توضیح نوشت و برای نسل های آینده به یادگار گذاشت، زیرا این مرد بزرگ هشتاد سال در این دنیا زیست و حدود سیصد جلد کتاب از خود به یادگار گذاشت.

ارزیابی حرکت علمی مرحوم فیض

به نظر من، کار ایشان در آن دوران چیزی شبیه به معجزه بوده است، زیرا بعضی از کتبی که ایشان تالیف کرده به تنهایی به اندازه عمر یک انسان کار می برد و وقت لازم دارد. نمونه آن کتاب شریف وافی است که در حقیقت چهار کتاب اصلی شیعه را در خود جمع کرده است و خوشبختانه در شهر اصفهان به وسیله کتابخانه امیرالمومنین، علیه السلام، چاپ شده و نزدیک به ۳۰ هزار صفحه دارد.

کتاب دیگر ایشان تفسیر صافی است که حدود سه هزار صفحه است و کتاب بسیار ارزشمندی است. دیگر از آثار ایشان نیز، کتاب علم الیقین است که پاسخ این سوال که «معرفت مقدم است یا عبادت؟» را از قول ایشان در این کتاب نقل خواهیم کرد. (۱)اما نکته جالب این است که مرحوم فیض این خدمات را در زمانی به انجام رسانده که کولر و برق و ماشین و وسایل الکترونیکی و رفاهی امروزی وجود نداشته و مردم در گرمای ۵۰ درجه کاشان خود را با بادبزن دستی خنک می کردند و شبانگاه خانه های خویش را با چراغ

۱- (۱)) . از دیگر کتب ایشان دیوان شعرشان است که حدود ۲۰۰۰ صفحه است و کتاب شریف شافی که همین مقدار صفحه دارد. کتاب دیگرشان محجهٔ البیضاء است که خود در آغاز آن نوشته اند که من این کتاب را برای کسانی نوشتم که دنبال اخلاق حسنه هستند. برای این که بدانید این کتاب چه ارزشی دارد به یقین به شما می گویم که مرحوم حسینعلی راشد که ۲۵ سال تمام شب های جمعه در رادیوی تهران سخنرانی می کرد، مدرک ۷۰ درصد از سخنانش همیین کتاب محجهٔ البیضاء بود. (بخشی از سخنرانی استاد).

موشی روشن می ساختند! عظمت حرکت علمی مرحوم فیض با درک شرایط روزگار ایشان بیشتر و بهتر درک می شود. حال، پاسخ این سوال:

معرفت بالاتر است یا عبادت ؟

مرحوم فیض در کتـاب علم الیقین در پاسـخ این سوال می نویسـد: به طور قطع، معرفت بر عبـادت مقـدم است، زیرا اگر کسـی معبود خویش را نشـناسد، از کیفیت عبادت اطلاع پیـدا نکنـد، و به اهـداف و نتایج عبادت در دنیا و آخرت آگاه نباشد، اصـلا عبادت برای او تحقق پیدا نمی کند.

راستی، کسـی که خدا برایش مجهول است و او را درست نمی شـناسد و تنها شـنیده است که خدایی هست؛ کسی که کیفیت عبادت برایش معلوم نیست و حقیقت وضو را نمی شـناسد و از شـرایط ظاهری و باطنی نماز و آثار و منافع آن آگاه نیست، چه نمازی می خواند؟ آیا این نماز به ورزش شباهت بیشتری ندارد؟

نمازی که از زمین به سوی آسمان بالا می رود و فرشتگان برای بدرقه آن به عالم بالا نازل می شوند و به تصریح قرآن مجید «

تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْکَرِ » (۱)است نماز با معرفت و از سر آگاهی است. برای همین، کسـی که نماز می خواند، اما گرفتار فحشا و منکر است، در حقیقت نماز نمی خوانـد؛ زیرا اگر نماز می خوانـد در خیمه زنـدگی اش فحشا و منکر راه نـداشت. در حقیقت، چنین کسی مصداق کسی است که نماز را ضایع کرده است. (۲)مرحوم فیض در ادامه سخن خویش به آیه «

إِنَّمٰا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ الْعُلَمٰاءُ » اسـتناد می کنـد و می فرمایـد: خشیت از خدا ویژه آگاهان است و وقتی خشیت از خدا در کسی وجود داشته باشد، در دوره عمر خویش عاشقانه و آگاهانه با خدا و با خلق خدا و با نعمت ها برخورد می کند.

۱- ((۱)) . عنکبوت، ۴۵.

۲- ((۲)) . در باب ضـلیع کردن نماز روایات مختلفی وجود دارد. از جمله: بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۹: «کتاب حسین بن عثمان: عن رجـل، عن أبی عبـد الله علیه السـلام قال: إن العبـد إذا صـلی الصـلاهٔ لوقتها وحافظ علیها ارتفعت بیضاء نقیـهٔ تقول حفظتنی حفظک الله، وإذا لم یصـلها لوقتها ولم یحافظ علیها رجعت سوداء مظلمهٔ تقول: ضیعتنی ضیعک الله». نیز: همان، ص ۱۰: «ومنه: عن الحسین بن إبراهیم بن ناتانه، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمار الساباطی، عن أبی عبد الله علیه السـلام قال: من صـلی الصـلوات المفروضات فی أول وقتها فأقام حدودها، رفعها الملک إلی السـماء بیضاء نقیهٔ وهی تهتف به: حفظک الله کما حفظتنی، و اسـتودعک الله کما اسـتودعتنی ملکا کریما. ومن صـلاها بعد وقتها من غیر علهٔ فلم یقم حدودها رفعها الملک سوداء مظلمهٔ، وهی تهتف به ضیعتنی ضیعک الله کما ضیعتنی، ولا رعاک الله کما لم ترعنی».

عبادت مرحوم آخوند کاشی

مرحوم آیت الله حاج آقا رحیم ارباب می فرمودنـد: آخوند کاشـی (۱) کسـی بود که در مـدرسه صدر وقتی شب ها برای نماز شب بیدار می شد، هر چه در مدرسه بود با ناله او هماهنگ می شد.

در همین بـاره ایشان نقل می کرد که یک شب طلبه آگاه و با معرفتی که تازه به مـدرسه صـدر آمـده بود، متوجه شـد از در و دیوار و درخت و آجر و سنگریزه حیاط مدرسه صدای «

سبوح قدوس رب الملائکهٔ والروح » بلند است. او از سر تعجب، صبح فردا، نزد آخوند کاشی رفت و گفت: آقا، دیشب تمام در و دیوار مدرسه «

سبوح قدوس » می گفتند!؟

آخونـد کاشـی بـا شـنیدن ایـن سـخن گریـه کرده و گفتـه بودنـد: این که در و دیـوار سـبوح و قـدوس بگوینـد عجیب نیست. (۲)سپس، آن طلبه نزد یکی دیگر از ساکنین مدرسه رفته و از او پرسیده بود: دیشب این جا چه خبر بود؟ او نیز پاسخ داده بود: این جـا هر شب این اتفاق می افتـد، زیرا وقتی جناب آخونـد به سـجده می رود و سـبوح قـدوس می گویـد، همه مـدرسه با او هماهنگی می کنند.

مرحوم آیت الله ارباب هم چنین می فرمودند: غذای مرحوم آخوند اغلب یا نان و سبزی یا نان خشک یا نان و ماست و یا نان و پنیر بود. سبزی را هم خود ایشـان از بـازار تهیه می کردنـد و چنان با دقت و حوصـله آن را پاک می کردنـد که تنها ساقه های غیر قابـل خوردن آن بـاقی می مانـد. یـک بـار از ایشـان پرسـیدم: چرا این قـدر بـا دقت سبزی را پاک می کنیـد؟ ایشان برگ ریحـانی را به من نشـان داد و گفت: میلیاردهـا چرخ در عـالم هستی به امر خـدا گشـته تـا این برگ ریحان به وجود بیایـد. در حقیقت، خداونـد این برگ ریحان را از گردش میلیاردها چرخ خلق کرده تا خوراک انسان شود و از طریق او با نردبان عبادت به خدا برسد. حال،

۱- ((۱)) . مرحوم آخونـد ملاـ محمـد کاشـانی در اصـفهان می زیست و در همان شـهر وفات یافت. او تا آخر عمر در مدرسـه زندگی کرد و امکنات مادی اجازه تشکیل خانواده به او نداد. ایشان از چهره های برجسته و کم نظیر شیعه است. (مولف)

۲- ((۲)) . اشاره به این آیات است: اسراء، ۴۴: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ ...» و جمعه، ۱:«یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم».

اگر من این برگ ریحان را دور بیندازم، باید در قیامت جواب آن را بدهم که من تا پیش تو آمدم تا جزء بدن تو شوم و با عبادت تو به خدای خود برسم. چرا مرا محروم کردی؟ و من توان پاسخ به آن را ندارم!

این نگاه اهل معرفت و اهل خشیت به دنیاست. حال، این دیدگاه را با عروسی ها و مهمانی ها و حتی زندگی عادی برخی مردم قیاس کنید که چه اندازه اسراف و تبذیر در آن ها وجود دارد.

اهل معرفت در سخنان امیر مومنان، علیه السلام

وجود مبارک حضرت باقر العلوم، علیه السلام، از جد بزرگوارشان چنین نقل کرده اند که روزی امیرالمومنین در مسجد کوفه نماز صبح را با مردم خواند و هنگامی که از نماز فارغ شد، رو به مردم کرد و آنان را موعظه نمود و خود در میان سخنانش گریست و مردم را نیز از خوف خدا به گریه انداخت:

«صلی أمیر المؤمنین (علیه السلام) بالناس الصبح بالعراق، فلما انصرف وعظهم، فبکی وأبکاهم من خوف الله».

سپس فرمود: ای مردم کوفه، به خدا قسم! کسانی را در زمان پیامبر، صلی الله علیه وآله، دیدم و شناختم که شبانه روز مویشان ژولیده و رویشان غبارآلود و شکمشان از حرام و پرخوری خالی بود:

«ثم قال: أما والله لقد عهدت أقواما علی عهد خلیلی رسول الله (صلی الله علیه وآله)، وإنهم لیصبحون ویمشون شعثاء غبراء خمصاء».

(صفات ژولیده مو و گردآلود بدین معناست که آنان به قدری از قید ظواهر عالم آزاد بودند که به همه دنیا می خندیدند).

«بین أعینهم کرکب المعزی، یبیتون لربهم سجد ا وقیاما، یراوحون بین أقدامهم وجباههم، یناجون ربهم ویسألونه فکاك رقابهم من النار. والله لقد

رأیتهم مع ذلک وهم جمیع مشفقون منه خائفون». (۱)

ای مردم، پیشانی این افراد از کثرت سجود و عبادت مانند زانوی بز پینه بسته و خشن شده بود و تمام شب های زندگی شان را به قیام و عبادت و سجده گذرانده بودند. استراحت آنان در این دنیا این بود که در برابر خدا بر پا بایستند و پیشانی بر خاک بگذارند. آن ها هر شب در دل تاریکی و در خلوت خویش با خدا مناجات و راز و نیاز می کردند و از او می خواستند که آنان را از آتش دوزخ نجات دهد.

ای مردم کوفه، به خدا قسم من ایشان را در زندگی چنین یافتم، با این حال، همواره می ترسیدند خواسته شان مورد پذیرش خداوند واقع نشود و به عذاب الهی دچار گردند!

چنین خشیتی ثمره معرفت و آگاهی ناب است. حال، باید دید آیا می شود آدمی خدا را نشناسد و بتواند رکعتی نماز حقیقی به جای آورد یا عمل درستی در راه خدا انجام دهد؟

این روایات تنها گوشه ای از روایات باب معرفت و قطره ای از دریای معارف الهی و اسلامی شیعه در این باره است. از این جا معلوم می شود که چرا این اندازه بر تحصیل معرفت، به ویژه شناخت وجود مقدس حضرت حق که در صدر همه شناخت ها قرار دارد و در همه کتاب های آسمانی به ویژه قرآن- دعوت به آن دیده می شود توصیه شده است. زیرا زیباترین و باارزش ترین و بهترین و کامل ترین و جامع ترین موضوع معرفت شناخت خداست که، در حقیقت، شناخت زیبای مطلق، رحمت بی نهایت، غفران بی انتها، کرم نامحدود، مالک مطلق، ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین است. شناخت وجود مقدسی است که بخشی از وجودش در حدود دو هزار آیه از قرآن، و بخش دیگرش در دعای جوشن کبیر، دعای عرفه حضرت ابی عبدالله، دعای کمیل امیرالمومنین، دعای

۱- (۱)) . الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۳۶: ومن کلامه علیه السلام فی ذکر خیار الصحابة وزهادهم ما رواه صعصعة بن صوحان العبدی، قال: صلی بنا أمیر المؤمنین علیه السلام ذات یوم صلاة الصبح، فلما سلم أقبل علی القبلة بوجهه یذکر الله تعالی، لا یلتفت یمینا ولا شمالا حتی صارت الشمس علی حائط مسجدکم هذا - یعنی جامع الکوفة - قیس رمح، ثم أقبل علینا بوجهه علیه السلام فقال: (لقد عهدت اقواما علی عهد خلیلی رسول الله صلی الله علیه وآله، وإنهم لیراوحون فی هذا اللیل بین جباههم ورکبهم، فإذا أصبحوا أصبحوا شعثا غبرا بین اعینهم شبه رکب المعزی، فإذا ذکروا مادوا کما تمید الشجر فی الریح، ثم انهملت عیونهم حتی تبل ثیابهم) ثم نهض علیه السلام وهو یقول: (کأنما القوم باتوا غافلین). - الأمالی، شیخ طوسی، ص ۱۰۲: «أخبرنا محمد بن محمد، قال: أخبرنا أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی (رحمه الله) قال: حدثنی أبی، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن معروف بن خربوذ، عن أبی جعفر محمد بن علی الباقر (علیه السلام)، قال: صلی أمیر المؤمنین (علیه السلام) بالناس الصبح بالعراق، فلما انصرف وعظهم، فبکی وأبکاهم من خوف الله (تعالی)، ثم قال: أما والله لقد عهدت أقواما علی عهد خلیلی رسول الله (صلی الله علیه وآله)، وإنهم لیصبحون ویمشون شعثاء غبراء خمصاء بین أعینهم کرکب المعزی، یبیتون لربهم سجدا وقیاما، یراوحون بین أقدامهم وجباههم،

يناجون ربهم ويسألونه فكاك رقابهم من النار، والله لقد رأيتهم مع ذلك وهم جميع مشفقون منه خائفون».

ابوحمزه امام سجاد، دعای سحر امام کاظم، علیهم السلام، و... تبلور یافته است.

سه منبع مهم شناخت خدا

اشاره

قرآن کریم مهم ترین منابع شناخت وجود مقدس پروردگار را سه کتاب دانسته است که دقت و تامل در آن ها هر گونه شک و تردید و وسوسه ای را درباره وجود پروردگار از دل بیرون می کند.

منبع اول: کتاب آفاق

اشاره

نام قرآنی نخستین کتابی که قرآن برای شناخت پروردگار بر آن تاکید دارد «کتاب آفاق» است (۱) که همان کتاب خلقت، کتاب آفرینش، کتاب طبیعت، و در لسان حکما کتاب تکوین است.

تعداد فصل ها و بخش های این کتاب به تعداد مخلوقات خداوند است که خورشید و ماه و شب و روز و زمین و آسمان و دشت و دریا و حیوان و جماد و... (۲) از آن جمله اند.

دانشمندان گاه برای بعضی از این مخلوقات الهی کتاب های مستقلی نوشته اند که کتاب های پیدایش و مرگ خورشید، پیدایش زمین، از جهان های دور، افق دانش، هیئت در اسلام، آسمان و جهان، و... تنها بخش ناچیزی از آن هاست و انسان با مطالعه و دقت در آن ها خدا را در آینه آیات و نشانه هایش به وضوح می بینند.

آفتاب آمد دلیل آفتاب

مطالعه کشفیات دانشمندان درباره خورشید راهی است که خالق آن را به انسان می نمایاند. امروزه، بر اثر تحقیقات دانشمندان می دانیم که خورشید یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین است و میلیاردها سال از عمر آن گذشته. بنابراین، به طور طبیعی باید تا به حال خاموش شده یا از انرژی

۱- (۱)) . فصلت، ۵۳: «سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ» .

۲- (۲)) . انعام، ۹۵ - ۹۹: «إِنَّ اللّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوی یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ ذلِکُمُ اللّهُ فَأَنّی تُؤْفَکُونَ * فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ * وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فِی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ * وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ

لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ * وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِباً وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ »؛ نیز بقره، ۱۶۴: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ »؛ نیز رعد، ۲ ۴: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ * وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْهَاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَ فِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ».

آن کاسته گشته بود. (۱) به راستی، منبع این انرژی خورشید که مانند کوره ای سوزان است چیست و چرا تا به حال خاموش نشده است؟

تعبیر قرآن از خورشید «

سِرَاجاً وَهّاجاً » (۲) است که در آن سراج به معنای چراغ و وهّاج به معنای شدید الحراره و آتش بسیار سوزان و گرم است. دانشمندان درباره حرارت خورشید گفته اند که سبب این حرارت و نور گاز هلیوم است که هر چه می سوزد، دوباره با فعل و انفعال خاصی در خورشید تولید می شود و جای گازهای سوخته را می گیرد.

روی سخن قرآن با انسان ها در مطالعه کتاب آفرینش این است که برای مثال از خود بپرسند چه کسی خورشید را به وجود آورده و آن را که یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین است در فضا نگاه داشته است؟ چه کسی نگذاشته آتش آن خاموش شود و همواره فعل و انفعالات درون آن را سامان داده است؟ چه کسی فاصله آن را تا زمین ۱۵۰ میلیون کیلومتر قرار داده (۳) تا سبب حیات باشد و آن را دورتر یا نزدیک تر قرار نداده تا بر اثر آن زمین آتش بگیرد یا یخ ببندد؟ این نظم را در این آیه از کتاب تکوین چه کسی برقرار کرده است؟ و اگر خالق خورشید خدا نیست، پس کیست؟

عارف بزرگوار، مرحوم الهی قمشه ای، آن انسان کریم و آگاه که در سن ۷۵ سالگی نیز حاضر به کم کردن عبادت خویش نبود و همواره دو ساعت پیش از نماز صبح بیدار بود و تنها نماز وترش حدود یک ساعت به طول می انجامید، آن هم در حالی که دو دستش بر آستان حق بلند بود و اشک می ریخت، در بیت زیبایی می گوید:

گیتی وخوبان آن در نظر آیینه ای است دیده نبیند در آن جز رخ زیبای دوست.

قرآن کریم نیز می گوید:

«فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ » . (۴)

پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست.

ص:۳۵۷

۱- ((۱)) . لغت نامه دهخدا: فعالیت خورشید و تشعشعات آن: جرم و شعاع و تابناکی خورشید احتمالاً در طی چندین بیلیون (میلیارد) سال اخیر تغییر معتنابهی نکرده است ولی بر سطح آن پدیده های موقت چندی ظاهر میشود که از آنها به فعالیت خورشید تعبیر میکنند و نواحی ای از خورشید را که فعالیت در آن ها نسبتاً شدید است نواحی فعال آن خوانند.

۲- ((۲)) . نبأ، ۱۳.

۳- ((۳)) . لغت نامه دهخدا: فاصلهء متوسط خورشید از زمین ۱۴۹۴۹۰۰۰۰ کیلومتر است.

۴- ((۴)) . بقره، ۱۱۵.

آری:

بس که هست از همه سو وز همه رو راه به تو به تو برگردد اگر راهروی برگردد.

زیرا به فرموده امیرمومنان، علیه السلام:

«لا یمکن الفرار من حکومتک». (۱)

منبع دوم: کتاب نفس

قرآن کتاب نفس را منبع دوم معرفت به خدا معرفی می کند و به انسان ها سفارش می کند که خدا را در خود پیدا کنید، زیرا او را از رگ گردن به انسان ها نزدیک تر می داند:

«وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» . (۲)

به قول سعدی:

دوست نزدیک تر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم.

دقت در آفرینش انسان و توانایی های عجیبی که در او به ودیعت نهاده شده اهل اندیشه را به حقیقت رهنمون می شود. کافی است از خود بپرسیم چرا استخوان های جمجمه با استخوان های سایر نقاط بدن فرق دارد؟ وجود مژه و ابرو چه تاثیری بر چشم و قوه بینایی دارند؟ چرا موی سر با موی مژه فرق می کند و هر دو با ابرو تفاوت دارند؟ چرا موی انسان توخالی است و چه کسی سوراخ به این نازکی را در آن به وجود آورده؟ چگونه با کمک استخوانی کوچک و پرده ای لطیف قادر به شنیدن انواع صداها هستیم یا با اندکی پیه مناظر جهان را می بینیم و با اندکی گوشت به هر زبانی حرف می زنیم و مزه ها را احساس می کنیم و...؟ زمانی که پاسخ این سوالات را یافتیم، خداوند را به نور عقل می بینیم و وجودش را در خود احساس می کنیم.

منبع سوم: کتاب خدا (قرآن)

منبع سوم برای شناخت خدا قرآن مجید است که متاسفانه از زندگی

۱- (۱)) . فرازی از دعای کمیل است.

۲- (۲)) . ق، ۱۶: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» .

اغلب مسلمانان رخت بسته و مطالعه آن (نه تدبر و تعقل در آن) به ایام خاصی واگذار شده است. مگر با صرف چند ساعت در سال یا چند ماه رمضان می شود با آیات این کتاب مانوس شد و آن را فهمید؟ مگر نه این است که طلب علم فریضه است و باید هر مسلمانی آن را مانند نماز - و با توجه به آنچه گفته آمد، حتی بیشتر از نماز و عبادات- در زندگی خویش جای دهد و در پی کسب آن باشد؟

هر مسلمانی در هر روز لااقل باید دو ساعت از وقت خود را صرف مطالعه و تفکر کند. معلوم نیست چرا نسل جدید ما با وجود این همه امکانات یا از مطالعه و تفکر دور افتاده و یا مصرف علم را تنها در کسب درآمد یا عنوان و شهرت و مقام می بیند و با علم و معرفت هم معامله امور دنیایی را می کند؟ این در حالی است که کاسب های قدیم تهران در مغازه هایشان انواع کتاب و از همه مهم تر قرآن و تفسیر و دعا داشتند و وقتی مشتری نداشتند و سرشان خلوت بود وقتشان را به مطالعه می گذراندند. چرا بازارهای ما در گذشته مرکب از حوزه علمیه و مسجد و مغازه بود و امروز همه کسب و کار ما در پاساژهای لوکس چند طبقه خلاصه شده است؟ زیرا مردم وقتشان را تنها برای به دست آوردن دنیا اختصاص نداده بودند و حاضر نبودند از هر راهی ولو حرام- مال خود را افزایش دهند. برای همین، صبح ها قبل از این که حجره خود را باز کنند نزد علما حلال و حرام و احکام کسب و کار و زندگی را می آموختند و ظهر و غروب غبار مادیات را در مسجد از تن و جان خود پاک می کردند. دریغ که آن روزگاران و آن مردمان رفته اند و با این خواب سنگین که همه عرصه های فکر و اندیشه و اقتصاد و فرهنگ ما را فرا گرفته بعید است دیگر چنان مردمانی بازگردند!

به واقع بیاندیشیم که بدون خدا مگر ما و زندگی ما چقدر می ارزد و

ص:۳۵۹

جز مقداری گل که به صورت پوست واستخوان در آمده چه چیز دیگری داریم؟ چرا دوستی و رفاقت با خدا و لذت مناجات با او را به لذت های محدود و زودگذر دنیا فروخته ایم و زندگی جانوری را در پیش گرفته ایم؟ چرا از خدا بریده ایم و در توهم خود به این باور رسیده ایم که او ما را ترک کرده و «از خدا صدا نمی رسد»؟

حافظ فرمود:

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست.

چرا اندکی اهل درد نمی شویم و باور نمی کنیم که به قول حافظ:

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست؟

تا فرصتی و عمری هست باید به جبران مافات همت گماشت و اهل معرفت و بصیرت شد، زیرا پس از آن خواهش «

رب ارجعون » ما را جز به «

کلاّ » (۱) پاسخ دیگری نخواهند داد. بگذریم!

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر. (۲)

آثار معرفت به خدا

کسی که از طریق این سه منبع در حد ظرفیت وجودی خویش به خدا معرفت پیدا می کند، در روشنایی معرفت زیبایی بی نهایت را می بیند و بر اساس تماشای زیبایی بی نهایت عشق و محبت عمیقی به آن پیدا می کند و به فرموده امام صادق، علیه السلام، خانه دلش عرش پروردگار و حرم او می گردد. (۳)مهم ترین اثری که این معرفت و عشق بر انسان می گذارد این است که خود را چه در باطن و چه در ظاهر به صورتی آراسته می کند که محبوب آن را می پسندد، زیرا این معرفت گوشت و پوست و استخوان و رگ و

۱- (۱)) . اشاره است به مومنون، ۹۹ و ۱۰۰: «حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلاّ إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ » .

۲- (۲)) . از مثنوی معنوی است.

۳- (۳)) . بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹: إطلاق العرش علی قلب الانبیاء والاوصیاء علیهم السلام وکمل المؤمنین فإن قلوبهم مستقر محبته ومعرفته سبحانه، کما روی أن قلب المؤمن عرش الرحمن وروی أیضا فی الحدیث القدسی (لم یسعنی سمائی ولا أرضی ووسعنی قلب عبدی المؤمن). - بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۵: قال الصادق علیه السلام: القلب حرم الله فلا تسکن حرم الله

غير الله.

پی آدمی را تصرف کرده و تسخیر می کند؛ به طوری که اراده عاشق در اراده معشوق محو می شود و او بدان حال و شکل در می آید که معشوق می خواهد و می پسندد.

عاشق در خیمه این معرفت تنها در پی جلب رضایت معشوق و خشنودی اوست. از این رو، دیگر در او نشانی از هیچ رذیلتی نمی توان یافت، زیرا با پر بودن قلب از محبت و معرفت معشوق جایی برای کس یا چیز دیگری باقی نمی ماند. (۱)در همین باره، امام ششم، علیه السلام، به نقل مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی می فرماید: ایمان و معرفت و محبت به وسیله دل به اعضاء و جوارح بدن می رسد، زیرا اعضاء و جوارح همه کارگران قلب اند. (۲)از همیین روست که مردم اعمال خود را به دل نسبت می دهند و مثلاـ در پاسخ این سوال که چرا فلان کار را کردی؟ می گویند: «دلم خواست». امام صادق، علیه السلام، قلب را سلطان مملکت وجود انسان می دانند که چشم و گوش و زبان و دست و شهوت فرمانبر آن و مصرف کننده نیرو و انرژی آن هستند. در روایتی می خوانیم:

«ان فی البدن مضغهٔ اذا صلحت صلح البدن واذا فسدت فسد البدن. ألا وهی القلب». (۳)

در وجود انسان پاره ای گوشت قرار دارد که اگر آن صالح و شایسته و درست و سالم باشد، سایر اعضاء و جوارح نیز سالم خواهند بود و اگر بیمار باشد، اعضاء و جوارح دیگر نیز بیمار خواهند بود و این پاره گوشت قلب است.

برای همین، توجه قرآن مجید به قلب بیش از توجه به اعضاء و جوارح دیگر است. قرآن تنها کالای قابل خرید در بازار قیامت را «قلب سلیم» می داند، زیرا چشم و گوش و دست و پا و... همه شاخه های این ریشه اند و همواره اصل بر فرع تقدم دارد.

۱- ((۱)) . إرشاد الأذهان،علامه حلی، ج ۱، ص ۱۹: تعصی الاله وأنت تظهر حبه * هذا محال فی القیاس بدیع لو کان حبک صادقا لأطعته * إن المحب لمن یحب مطیع.

۲- ((۲)) . بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۶: أبی عن سعد عن ابن هاشم عن ابن مرار عن یونس عن یونس بن یعقوب قال: کان عند أبی عبد الله الصادق علیه السلام جماعهٔ من أصحابه فیهم هشام بن الحکم، حمران بن أعین، ومؤمن الطاق، وهشام بن سالم، والطیار وجماعهٔ من أصحابه فیهم هشام بن الحکم، وهو شاب، فقال أبو عبد الله علیه السلام: یا هشام، قال: لبیک یا بن رسول الله، قال: ألاـ تحدثنی کیف صنعت بعمرو بن عبید؟ وکیف سألته؟ قال هشام: جعلت فداک یا بن رسول الله إنی اجلک وأستحییک ولاـ یعمل لسانی بین یدیک. فقال أبو عبد الله الصادق علیه السلام: یا هشام إذا أمرتکم بشئ فافعلوه، قال هشام: بلغنی ما کان فیه عمرو بن عبید وجلوسه فی مسجد البصرهٔ عظم ذلک علی، فخرجت إلیه ودخلت البصرهٔ فی یوم الجمعهٔ فأتیت مسجد البصرهٔ فإذا أنا بحلقهٔ کبیرهٔ وإذا أنا بعمرو بن عبید علیه شملهٔ سوداء متزر بها من صوف وشملهٔ مرتد بها، والناس یسألونه، فاستفرجت الناس فافرجوا لی، ثم قعدت فی آخر القوم علی رکبتی ثم قلت: أیها العالم أنا رجل غریب تأذن لی فأسألک عن مسألهٔ؟ قال: فقال: نعم، قال: قلت له: ألک عین؟ قال: یا بنی أی شئ هذا من السؤال؟ فقلت: هکذا مسألتی، فقال: یا بنی سل وإن کانت مسألتک حمقا. قال: فقلت: أجبنی فیها، قال: فقال لی: سل، فقلت: ألک عین؟ قال: نعم، قال: قلت: فما تری بها؟ قال: الالوان والاشخاص، قال: فقلت: ألک أنف؟ قال: نعم، قال: قلت: فما تصنع بها؟ قال: أتشمم بها الرائحهٔ، قال: قلت: ألک فم؟

قـال: نعم، قلت: ومـا تصـنع به؟ قال: أعرف به طعم الاشـياء. قال: قلت: ألك لسان؟ قال: نعم، قلت: وما تصـنع به؟ قال: أتكلم به، قـال: قلت: ألـک اذن؟ قال: نعم، قلت: وما تصـنع بها؟ قال: أسـمع بها الاصوات، قال: قلت: ألك يـد؟ قال: نعم، قلت: وما تصـنع بهـا؟ قـال: أبطش بها، وأعرف بها اللين من الخشن، قال: قلت: ألك رجلان؟ قال: نعم، قلت: ما تصـنع بهما؟ قال: أنتقل بهما من مكـان إلى مكـان، قـال: قلت: ألـک قلب؟ قـال: نعم، قلت: وما تصـنع به؟ قال: اميز به كل ما ورد على هـذه الجوارح، قال: قلت: أفليس فى هذه الجوارح غنى عن القلب؟ قال: لا، قلت: وكيف ذلک وهى صـحيحة سليمة قال: يا بنى إن الجوارح إذا شكت فى شئ شـمته أو رأته أو ذاقته أو سـمعته أو لمسـته ردته إلى القلب فتقن اليقين ويبطل الشک، قال: فقلت: إنما أقام الله القلب لشك الجوارح؟ قال: نعم، قال: قلت: فلابد من القلب وإلا لم يسـتقم الجوارح؟ قال: نعم، قال: فقلت: يا أبا مروان إن الله تعالى ذكره لم يترک جوارحـک حتى جعـل لهـا إماما يصـحح لها الصـحيح، ويتقن ما شک فيه ويترک هـذا الخلق كلهم فى حيرتهم وشـكهم واختلافهم لا يقيم لهم اماما يردون إليهم شـكهم وحيرتهم ويقيم لک إماما لجوارحک ترد إليه حيرتک وشـكک؟ قال: فسكت ولم يقـل شـيئا قال: ثم التفت إلى فقال: أنت هشام؟ فقلت: لا، فقال لى: أجالسـته؟ فقلت: لا، فقال: فمن أين أنت؟ قلت: من أهل الكوفة، قال: فأنت إذا هو، قال: ثم ضمنى إليه وأقعدنى فى مجلسه، وما نطق حتى قمت، فضحک أبو عبد الله عليه السلام ثم قال: يـا هشـام من علمـک هـذا؟ قـال: فقلت: يـا بن رسول الله جرى على لسـانى، قال: يا هشام هـذا والله مكتوب فى صـحف إبراهيم وموسى..

۳- (۳)) . الفصول فى الاـصول، جصاص، ج۳، ص۱۵۰؛ نيز شـرح كلمات أمير المؤمنين على بن أبى طالب (ع)، عبـد الوهاب، ص۶۶. (از پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله وسلم)

قلب انسان می تواند از راه مطالعه و دقت در منابع شناخت خدا معرفت به حقایق پیدا کند و این کار برای هر کسی که اندک تحصیلی کرده باشد آسان است. حتی اگر کسی نتواند خود به مطالعه دست بزند، کافی است به قول قرآن مجید از اهل اندیشه و مطالعه حقایق را بشنود، زیرا بسیاری از انسان ها از راه گوش اهل معرفت شده اند:

«إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ لِمَنْ كٰانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ». (۱)

بی تردید در سرگذشت پیشینیان مایه پند و عبرتی است برای کسی که نیروی تعقّل دارد، یا با تأمل و دقت [به سرگذشت ها] گوش فرا می دهد در حالی که حاضر به شنیدن و فراگیری شنیده های خود باشد.

حکایتی درباره بهره گیری صحیح از گوش

نقل است که روزی عربی وارد مسجد شد و از مردم پرسید: پیامبر کدام یک از شماست؟ رسول خدا، صلی الله علیه وآله، خود را معرفی کرد و از خواسته اش پرسید. گفت: آمده ام سخنت را بشنوم و بدانم چه می گویی؟

پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، در پاسخ او چند جمله فرمودند. اول این که:

«اشهد أن لا إله إلا الله».

غیر از الله همه معبودهای دیگر باطل اند و در دست هیچ بت زنده و مرده ای کلیدی برای حل مشکلات نیست. معبودی جز وجود مقدس او وجود ندارد و هر کس ادعای معبود بودن کند باطل است، چون سر رشته هیچ کاری به دست او نیست. بت های بی جان را که خود مردم ساخته اند و بت های جاندار هم به زور خود را وارد زندگی مردم کرده اند تا آنان را اسیر کنند. مردم هم باید در مقابل آنان ایستادگی کنند و مانند حضرت ابراهیم، علیه السلام، که با تبر خویش بت بزرگ بابل را قطعه قطعه کرد او را قطعه قطعه کنند و دور بیاندازند.

۱- ((۱)) . ق، ۳۷.

جمعیت خصم از پریشانی ماست

این مصرع از مرحوم اقبال لاهوری به حقیقت تلخی اشاره می کند و آن این است که بت های زنده بر اثر سکوت مردم و حرکت نداشتن آنان است که قدرت خودنمایی پیدا می کنند، وگرنه قدرتی ندارند. در حقیقت، اگر مردم اخلاق ابراهیمی داشته باشند، هیچ بت زنده ای نمی تواند آنان را به بندگی خویش در آورد و به خود دعوتشان کند.

پیامبر معلم دلسوز بشر است

حضرت در ادامه پاسخ به مرد عرب خود را معرفی کرد و فرمود:

«وانی رسول الله».

یعنی من پیام آور خدا و معلمی دلسوز و حکیمم که برای علاج دردها و شفای بیماری ها مبعوث شده ام. (این بخش مربوط به قلب است)

«وتقیم الصلاة، وتؤتی الزکاة، وتصوم شهر رمضان، وتحج البیت»

(این بخش مربوط به بدن است).

سپس، حضرت فرمود:

«فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ ». (۱)

پس هرکس هم وزن ذره ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند. و هرکس هم وزن ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند.

برادر عرب! اگر کار نیک تو به وزن دانه ارزنی باشد، در قیامت در پیش چشمانت حاضر است و اگر عمل زشتت به اندازه وزن ارزنی باشد، آن را خواهی دید و به حساب هر دو در آن روز خواهند رسید:

«وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ ». (۲)

و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می آوریم، و کافی است که ما حسابگر باشیم.

۱- ((۱)) . زلزال، ۷ و ۸. نیز سوره لقمان، ۱۶: «یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّماواتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللّهُ إِنَّ اللّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ» .

۲- (۲)) . انبیا، ۴۷.

دو روایت از میزان سختی محاسبه اعمال در قیامت

۱. وجود مبارک مرحوم فیض کاشانی در کتاب محجة البیضاءاز پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، نقل می کنند که فرمود: اگر کسی در دنیا به مغازه قصابی رفته و انگشت خویش روی گوشت گذاشته باشد و گفته باشد که از این جای گوسفند برای من ببر، در روز قیامت، برای آن مقدار چربی ای که بر سرانگشتت او به سبب تماس با آن گوشت نشسته محاکمه اش خواهند کرد، مگر این که قصاب از کار او راضی بوده باشد.

۲. پس از پایان یکی از جنگ ها، پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، فرمود تا مسلمانان غنائم به دست آمده را بیاورند تا عادلانه میان همه تقسیم شود. هم چنین، دستور دادند که چیزی از غنائم نزد کسی نماند.

در این حال، یکی از مسلمانان به حضرت عرض کرد: یا رسول الله، من یک جفت بند از کفش یکی از دشمنان برداشته ام، آیا آن را هم باید روی این غنائم بریزم؟ حضرت فرمودند: آری. پرسید: اگر آن را نزد خود نگهدارم چه می شود؟ حضرت فرمود: در قیامت، در ازای آن دو بند از آتش جهنم به پایت می بندند!

***

آری، پیامبر در طی این جملات این دو آیه از قرآن را به آن مرد عرب القاء کردند؛ یعنی به او آموختند که در زندگی منظم باشد و بدون چشم داشت به مال و حقوق مردم زندگی کند و به حق خود در زندگی قانع باشد و با توجه به روزی که در پیش دارد قدم بردارد و در همه لحظات به یاد قیامت و حساب آن باشد.

تاکید بر این توجه و هشیاری هم در آیات قرآن و هم در روایات فراوان دیده می شود. سرّ این که خداوند در ابتدای سوره بقره و در وصف متقین فرموده است: « وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ » ، (۱)(و نه «

وبالاخرة هم

۱- ((۱)) . بقره، ۴.

ومنون) نیز همین است؛ زیرا یقین حالتی است که غفلت با آن همراه نمی شود و فراموشی در آن راه ندارد.

درسی از مرحوم آیت الله حائری، موسس حوزه علمیه قم

البته، این مسائل در جامعه ما دیگر افسانه شده و تنها صفحه ای و کاغذی و خطی و نقل قولی بر آن ها شهادت می دهد، اما سیره عملی بسیاری از گذشتگان چنین بوده است.

توجه مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری به آخرت و توسل به معصومین به حدی بود که هر روز پیش از آن که شروع به تدریس کنند، یک نفر مامور بود روضه حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، را بخواند. حاج شیخ عبدالکریم نیز روی منبر بر مظلومیت ابی عبدالله، علیه السلام، می گریست و بعد به درس آغاز می کرد و این برنامه هر روز ایشان بود.

نکته جالب دیگر این که روی تمام صفحات دو کتابی که ایشان به خط خویش نوشته بود (یکی در اصول به نام درر و یکی در نماز به نام صلاهْ) و من هر دو را نزد فرزند ایشان مرحوم آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری دیدم، از ابتدا تا انتها عبارت «یا حسین» نوشته شده بود.

چشمی که نتواند گریه کند کور باشد بهتر است

همان کسی که برای مرحوم حاج شیخ عبدالکریم روضه می خواند، بعدها به تهران آمد و در دو مسجد معتبر پیش نماز شد. من نزدیک ۲۰ سال با این عالم ارتباط داشتم؛ هم قبل از این که طلبه شوم و هم بعد از آن و تا کنون کسی را در روضه خواندن برای ابی عبدالله، علیه السلام، مثل او ندیده ام و تنها کسی بود که در مجلسش کسی بیش از خودش گریه نمی کرد. سرانجام، چنان شد که از فرط گریه، دو پلک چشم و

مژه های ایشان از بین رفت.

وقتی ایشان در بیمارستان بستری شد و چشم او را عمل کردند، پزشک معالج به ایشان گفت: شما دیگر نباید روضه بخوانید، یا اگر می خوانید نباید گریه کنید! او نز در پاسخ گفت: چشمی که برای ابی عبدالله، علیه السلام، گریه نکند، کور باشد بهتر است! (۱)

حکایتی از مرحوم آیت الله سید محمد فشارکی

همین بزرگوار روزی برایم تعریف کرد که مرحوم آیت الله العظمی حائری فرمود: من و حاج میرزا حسین نائینی علما به ایشان پیغمبر اصول می گویند- هم درس و هر دو مجتهد مسلم بودیم. وقتی مرجع تقلید زمانه از دنیا رفت، ما که مرحوم آیت الله العظمی سید محمد فشارکی را اعلم علمای شیعه در نجف می دانستیم به در منزل ایشان رفتیم و در زدیم.

وقتی ایشان از خانه بیرون آمد، ابتدا از ایشان پرسیدیم که آیا ما را مجتهد می دانند یا خیر؟ و وقتی ایشان جواب مثبت دادند گفتیم: نظر ما این است که شما اعلم علمای شیعه در زمان ما هستید و باید علمداری شیعه و مرجعیت را قبول کنید!

آیت الله حائری می فرمود: وقتی مرحوم سید این سخن را شنید، دست خویش را به چارچوب در تکیه داد و گریست و فرمود:

«تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ ». (۲)

هر کس کار نیکی [به پیشگاه خدا] بیاورد، پاداشی بهتر از آن برای اوست، و هر کس کار بدی بیاورد [پس بداند آنان که کارهای ناشایسته انجام داده اند] جزا داده نمی شوند مگر آنچه را همواره انجام می داده اند.

و افزود: قدرت مدیریت شیعه در من نیست. درست است که علمش را

ص:۳۶۶

۱- ((۱)) . سالها پیش، دوستی داشتم که برای عمل قلب به آمریکا رفت. وقتی پس از شش ماه به ایران بازگشت، به دیدنش رفتم و از وضعیت قلبش پرسیدم. گفت: دکترهای آمریکایی گفتند این قلب قابل عمل نیست و باید عوض شود. برای همین، مرا در نوبت گذاشتند تا کسی دچار مرگ مغزی شود و قلب او را به من پیوند بزنند، اما من قبول نکردم و آمدم. گفتم: چرا؟ هزینه زیادی داشت؟ گفت: مشکل هزینه نبود. من هر چه فکر کردم دیدم ۳۷ سال است این قلب محل محبت خدا و اهل بیت، علیهم السلام، بوده و عشق ابی عبدالله، علیه السلام، در آن جای گرفته است و درست نیست آن را با قلب یک مسیحی یا یهودی عوض کنم و باید با همین قلب به ملاقات خدا بروم! یک ماه بعد از این گفتگو نیز درگذشت. رحمهٔ الله علیه. (از سخنرانی استاد)

۲- ((۲)) . قصص، ۸۳.

دارم، ولی روش اداره اش را بلد نیستم و اگر این منصب را قبول کنم، خود را اهل دوزخ کرده ام و و من طاقت عذاب خدا را ندارم!

سپس، در را بست و رفت.

آری، کسی که با نگاه به قیامت زندگی کند و همواره آیه «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ » را در نظر داشته باشد، هرگز سخن یا عمل نا به جایی از او صادر نمی شود.

همین سخنان پیامبر برای آن مرد عرب کافی بود، چرا که او سرش را به زیر افکند و از مسجد بیرون رفت. پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، نیز با دیدن حال او رو به مردم کردند و فرمودند:

این مرد بی معرفت و بی علم وارد مسجد شد، ولی عارف و آگاه از مسجد بیرون رفت. (۱)این روش بهره برداری صحیح از نعمت گوش برای کسب معرفت و آگاهی است.

هر که آیین حقیقت نشناسد ز مجاز

خواجه در حلقه رندان نشود محرم راز

آن قدر حلقه بزن بر در درگاه خدا

تا کند صاحب این خانه به رویت در باز

یا به بیهوده نبر نام محبت به زبان

یا چو پروانه بسوز از غم و با درد بساز

مگذارید قدم بیهده در وادی عشق

کاندرین مرحله بسیار نشیب است و فراز.

۱- ((۱)) . ظاهرا دو روایت در این قطعه به هم آمیخته شده اند: - بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷: أسرار الصلاهٔ: روی أن رجلا جاء إلی النبی صلی الله علیه وآله لیعلمه القرآن فانتهی إلی قوله تعالی: فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ * وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ . فقال: یکفینی هذا، وانصرف فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: انصرف الرجل وهو فقیه. - الأمالی، سید مرتضی، ج ۴، ص ۱۹۲: إن صعصعهٔ لما وفد علی النبی صلی الله علیه وسلم فسمع قوله تعالی (فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ) قال: حسبی ما أبالی أن لا أسمع من القرآن غیر هذا. - الأمالی، شیخ مفید، ص ۱۵۱: عن عبد الله بن مسعود

قال: كنا مع النبى صلى الله عليه وآله وسلم فى بعض أسفاره إذ هتف بنا أعرابى بصوت جهورى فقال: يا محمد! فقال له النبى صلى الله عليه وآله: ما تشاء؟ فقال: المرء يحب القوم ولا يعمل بأعمالهم؟ فقال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: المرء مع من أحب. فقال: يا محمد اعرض على الاسلام، فقال: اشهد أن لا إله إلا الله، وأنى رسول الله، وتقيم الصلاة، وتؤتى الزكاة، وتصوم شهر رمضان، وتحج البيت، فقال: يا محمد تأخذ على هذا أجرا؟ فقال: لا إلا المودة فى القربى، قال: قرباى أو قرباك؟ قال: بل قرباى، قال: هلم يدك حتى ابايعك، لا خير فيمن لا يودك، ولا يود قرباك.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹